Afghanistan Digital Library

adl0154

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk

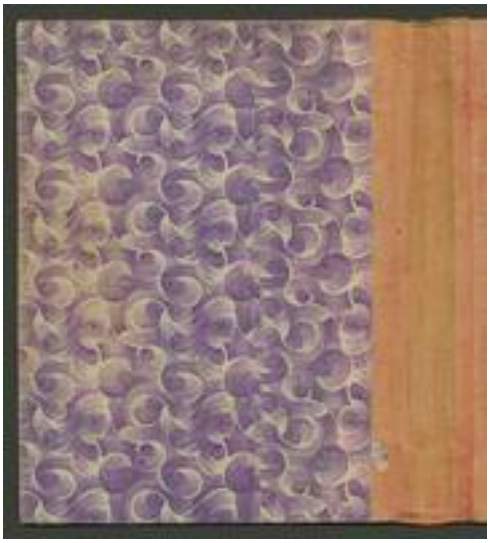

This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

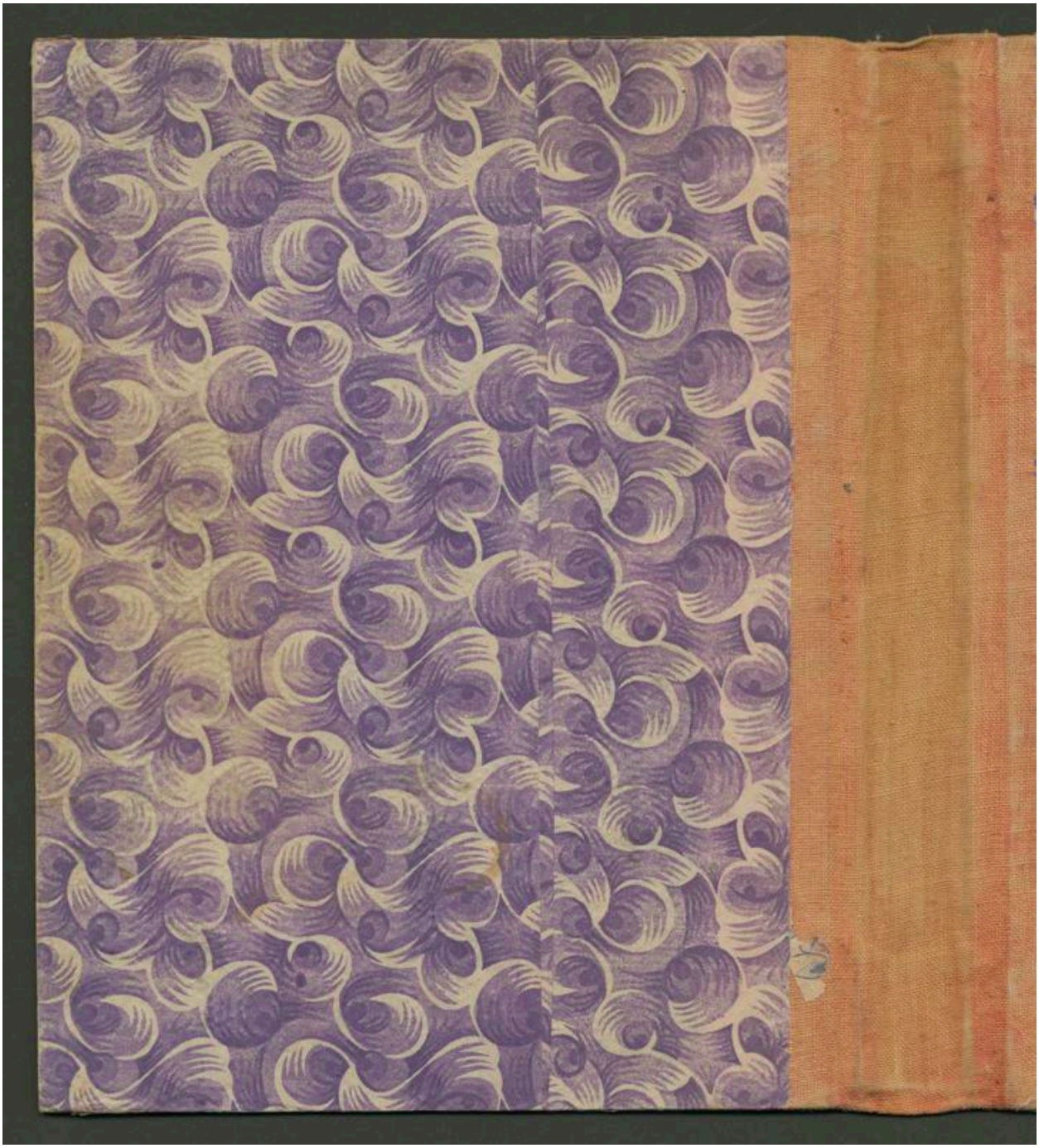

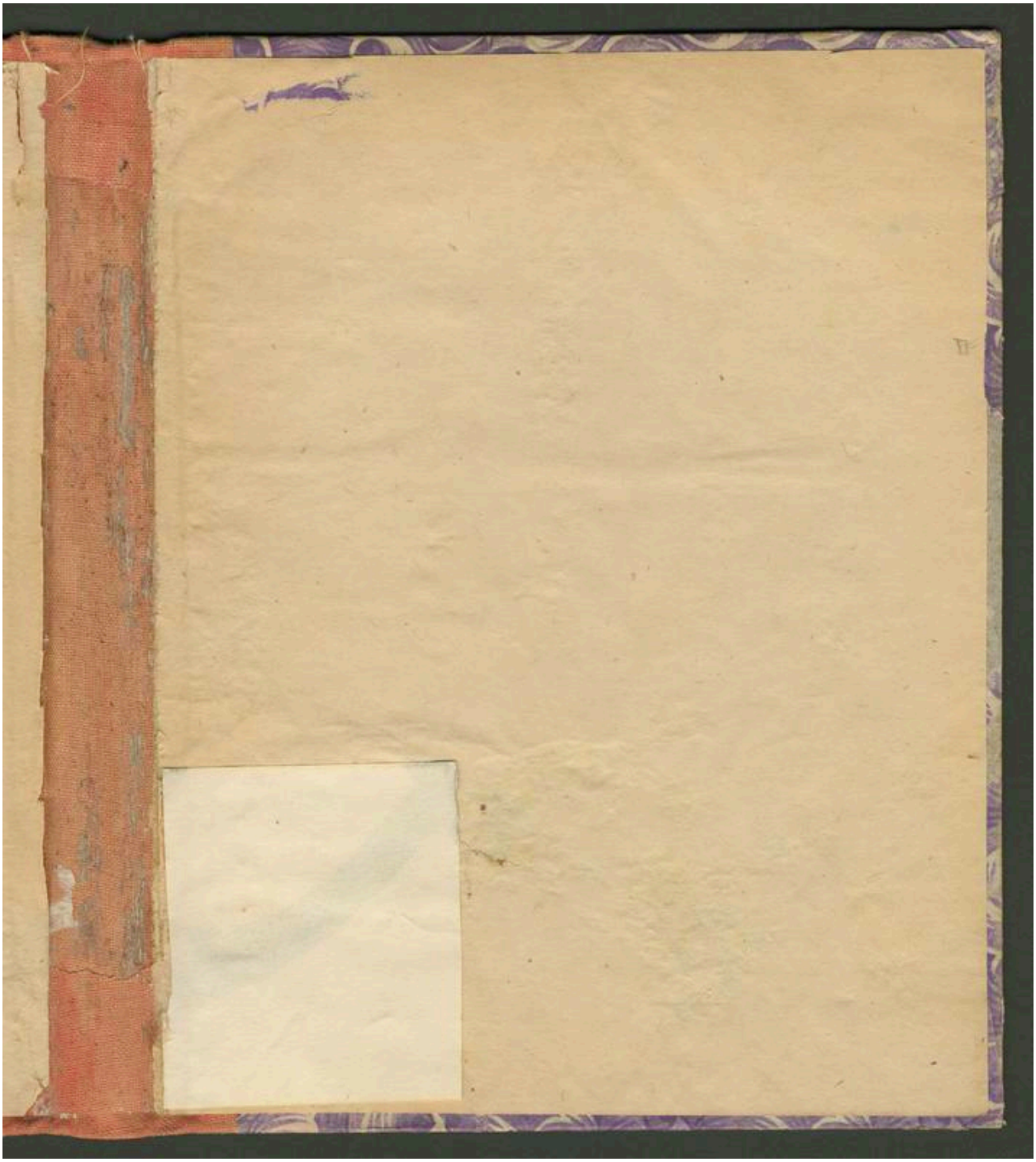

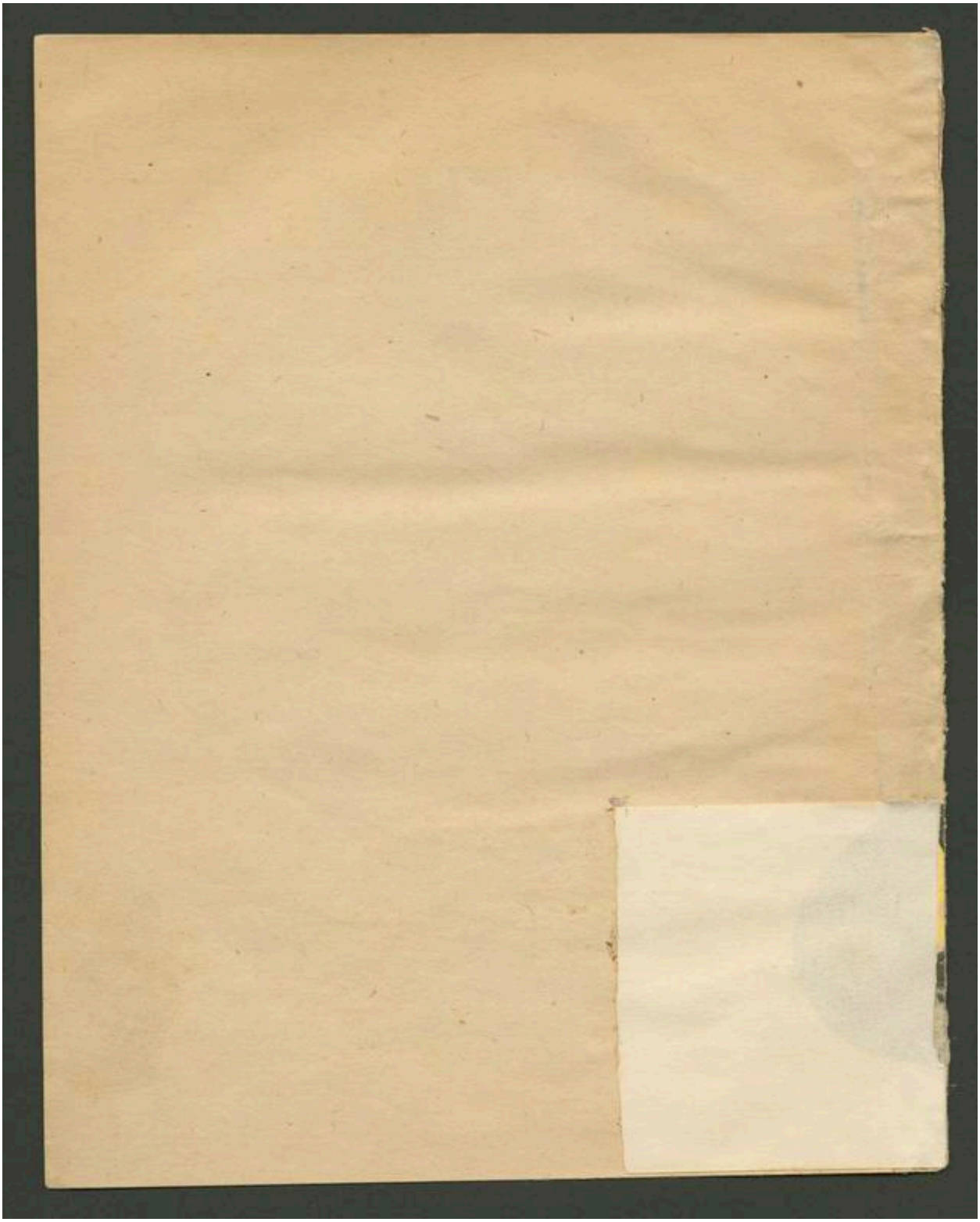

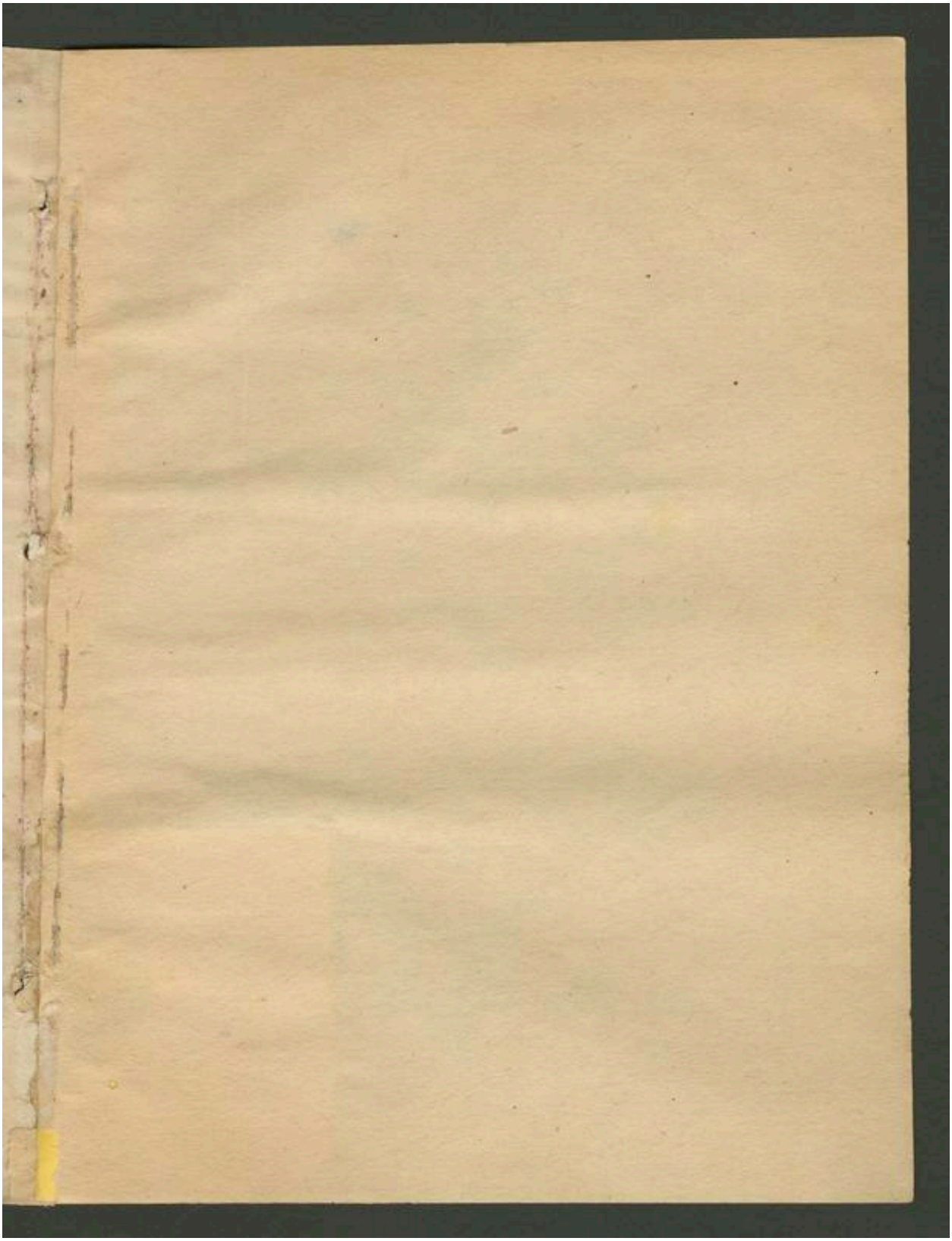

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 5 of 372

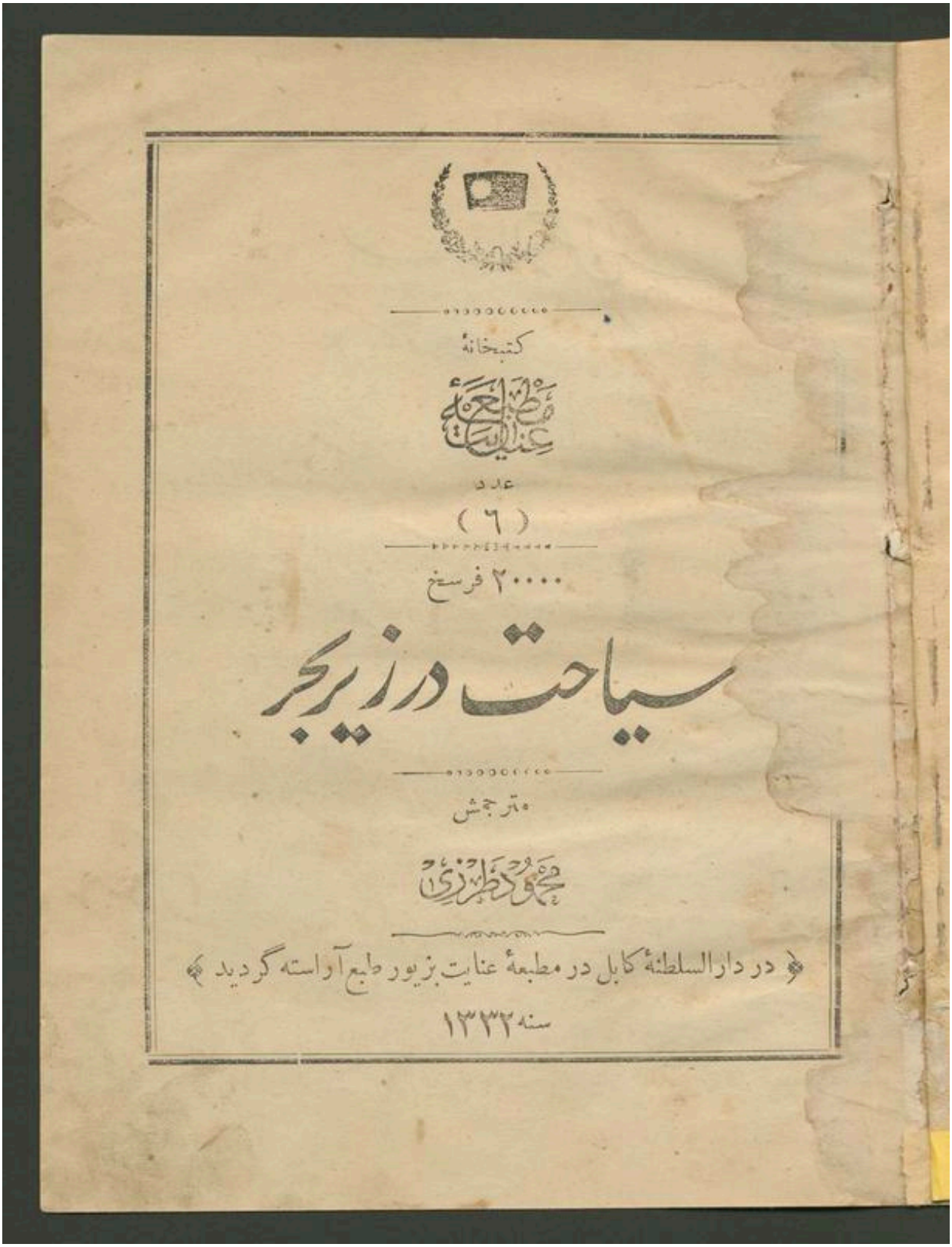

کتبخانهٔ

عدد

(٦)

۲۰۰۰۰ فرسخ

سیاحت در زیر بحر

مترجمش

محمود طرزی

در دار السلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 6 of 372

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

بتوفیقات حضرت خداوند لایزال جل وعلی وسایهٔ عرفان پیرایهٔ قبلهٔ اعظم اقدسم اعلیحضرت (سراج الملة والدین) روحی له الفداء در بنیاد بطبع و نشر یك ناول علمی وفنی بسیار عجیب وغریبی در (مطبعهٔ عنایت) امر واجازه نمودم که از مطالعهٔ آن خوانندگان را یك ذوق وحظ عظیمی حاصل خواهد شد.

(۲۰۰۰۰ هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر!) چنان چیزی نیست که بعقل بگنجد! زیرا بیستهزار فرسخ نی، بلکه ربع یك فرسخ سیاحت نیز در زیر آبهای بحر های محیطهٔ عظیمه از عقل بعید مینماید.

حالا آنکه اگر این ناول را بخوانند، این سیاحت خارق العاده را چنان بعقل نزدیك می یابند که برین یك افسوس میکنند که آیا چرا خودشان نیز از جملهٔ آن سیاحان زیر بحر نبوده اند؟ با آنهم چون بخوانند، چنان میپندارند که با سیاحان زیر دریایی یکجا گردش و سیاحت میکنند، و از منظرهٔ خارقه های مخلوقات و عجایباتی که حضرت ذات اقدس خالق بحر و بر جل وعلی در بحرها و زیر آبها آفریده، با سیاحان یکجا استفاده میکنند.

در ممالك عزیز ما اینگونه کتابهای افسانه های طرز جدید هیچ وجودی نداشت، و هیچکسی نخوانده و نشنیده بود. (مطبعهٔ عنایت) را که ما تأسیس و بنیاد نهاده ایم مقصد یگانهٔ ما همین است که آثارها و کتابهای طرز جدید را طبع نموده در ملك خود منتشر سازیم. اگرچه درین وقت بسبب عدم عادت به اینچنین اثرها کسی چندان میل و رغبت ندارد، ولی امیدقوی داریم که از فیض توجهات جهاندرجات اعلیحضرت قبله گاه معظم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 7 of 372

مقدسم که درباب علم وعرفان مبرورانند رفته رفته اولاد وطن به اصطلاحات فنون جدیده آشنائی پیدا کرده اینچنین اثرهایك رغبت ورواج کلی پیدا کنند .

این را هم بگویم که اگر ما اثرهای کهنه وفرسودهٔ طرز قدیم را چاپ کنیم اصل مقصد ومدعای ما که از تأسیس دادن مطبعهٔ عنایت است برهم میخورد . حال آنکه برای بوجود آوردن اینچنین آثار جدیده مؤلفین ومترجمین عالم ومتفنن آن گونه آثار احتیاج داریم که در وقت حاضر آنهم نادر است . لهذا از تقدیر وتحسین حسن خدمات قلمیهٔ که عزیزی بنیان (محمود طرزی) مدیر وسرمحرر (سراج الاخبار افغانیه) درباب تألیف وترجمهٔ آثار جیدهٔ جدیده برای وطن واولادوطن عزیز خود بجا آورده ومی آورد نیز خود داری نمیتوانیم .

(۲۰۰۰۰ هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر) نام ناول فنی را نیز مشار الیه از زبان ترکی عثمانی بیك شیوه واسلوب بسیار خوبی پیش از پنج شش سال بزبان فارسی ترجمه کرده بود که درین سال فرخنده فال (مطبعهٔ عنایت) آنرا در معرض انتشار جلوه گر عیون استفادهٔ اولوالابصار مینماید . وششمین کتاب کتبخانهٔ مطبعهٔ عنایت را بوجود می آورد . انشاء الله بعد ازین ناول فنی بسیار عجیب وغریب (جزیرهٔ پنهان) که تتمهٔ این ناول شمرده میشود بزیور طبع آراسته خواهد گردید . ومن الله التوفیق .

امضا

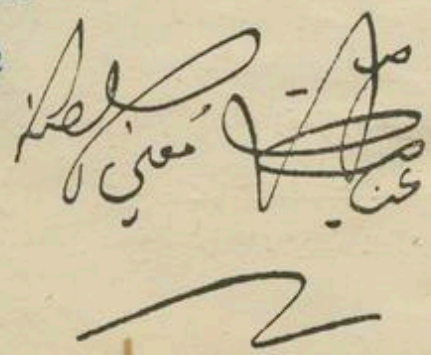

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 8 of 372

مقدمه

(افادهٔ مرام مترجم)

ماشین دماغ انسانی، یك محفظهٔ بدیعهٔ اسرار بانیست؛ آیاغرائبات محیرالعقولی که درساحهٔ عالم ازین ماشین مصنع مکرم بظهور ووجود آمده کسی رایارای تعدادوشمار آن هست؟ازهنگام ابتدای تکوین این ماشین احسن التقویم تابه این وقت حاضرهرگاه برای بدایع آثار، وصنایع حکم نثار این کارخانهٔ حکم آشیانهٔ حضرت صانع یگانه نمایشگاهی برپا، ومعرضی بنا کردن لازم آید مساحهٔ سطحیهٔ کرهٔ ارض ازاستیعاب همهٔ آن آثار و صنایع عاجز آمده لابدبعاریت خواستن اراضی بدیگرکرات ضیا صفات همجوار خود محتاج خواهد شد!

تلگراف باسیم وبی سیم، تلفون، گراموفون، شمندوفر، واپور، بالون، آئینهٔ روشنگن نمور وپلان وغیره بعضی نمونه‌های کوچك روشن جدیده‌ایست که ازین ماشین بدیع التکوین درین اعصار اخیره کامل التجربه شده بیرون برامده است که تمثیلاً تذکار گردید. آیاتذکار، وتعداد همهٔ مصنوعات، ومعمولاتیکه ازین ماشین پرمعرفت برامده، وهنوز برروی کاراست در پنصفحات محدوده چسان خواهد گنجید؟

این رومان فنی که به ترجمهٔ آن آغاز کرده‌ایم از تصویر وتعریف یك اثر بسیار بدیع و عجیبی بحث میراندکه مطالعهٔ آن انسانرا ازغرایب اختراعات محیرالعقول دستگاه قوهٔ مصوره که یکی از شعبات دکانهٔ ماشین دماغ است واله وحیران میسازد!

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 9 of 372

این رومان نیز از آثار قلمیهٔ بسیار نفیس (ژول ورن) فرانسوی نژاد است که با (جزیرهٔ پنهان) نام رومانی که در روز آخر سنهٔ ۱۳۲۴ فارغ الترجمه گردید لازم و ملزوم همدیگر شمرده میشود . زیرا احوال واپورا الکتریکئی « نوتیلوس » و « کپتان نمو » را که در کتاب آخرین جزیرهٔ پنهان ذکر گردیده این رومان « سیاحت زیر بحر » تکمیل وتفصیل میکند .

جزیرهٔ پنهان، وسیاحت زیر بحر از رومانهائیست که استادگاه آنها علم وفن میباشد اینگونه آثار هابه افسانه های بیفایدهٔ بیمعنئی که زهرقاتل اخلاق جوانان نورسیده باشدهیچگاه مشابهت ومناسبت نمیرساند بلکه هر پدر مهربان در خواندن این رومانها برای اولاد خود هیچ محذوری نمی بیند . مطالعه کنندگان رومانهای فنی هم از فن فائده میبر دارند ، وهم وقت وزمان خود شانرا بخوبی وخوشی میگذرانند .

چون درینعصر ترقیخصر بادشاه معظم بادانش ودین اعلحضرت (سراج الملة و الدین) بازار پر کساد علم وعرفان گرمی ، ورواج حقیقئی خودرا یافته ، ودرباب تأسیس مکاتب ، وآوردن مطابع اراده وفرمان شاهانه شرفصدور نموده لهذا این احسان حضرت بادشاه معرفت بنیان مزید شوق وهوس این عبداحقر گردیده بعد از تمام نمودن ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان به ترجمهٔ سیاحت زیر بحر پرداختم .

چنانچه درمقدمهٔ جزیرهٔ پنهان نیز بیان شده بود که مداریکانهٔ تشویق ارباب قلم کثرت مطابع وزیادتئی خوانندگانست ، وچون این هردوامر جلیل ازفیض همت جهانقمت حضرت بادشاه عدیم المثیل ما به تأسیس مکاتب واستحضار مطابع تأمین وتأئید یافته لهذا حاضر وآماده ساختن بعضی آثار قلمیه را لازم شمردیم .

ومن الله التوفیق فی ۲۰ محرم سنه ۱۳۲۵ محمود طرزی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 10 of 372

[سیاحات خارق العاده]

۲۰،۰۰۰ فرسخ

سیاحت در زیر بحر

کتاب اول

باب اول

پشته سنگ سیار

واقعهٔ بسیار غریب حیرت انگیزی که در سنهٔ ۱۸۶۶ میلادی بظهور آمده بود، وسنهٔ مذکور بنام همان واقعه اشتهار یافته بود هنوز از خاطر ها سراسر فراموش نشده خواهد بود .

واقعهٔ حیرت انگیز مذکور که بحقیقت آن هیچکسی پی نبرد ونخواهد برد مردمان شهرهای ساحل نشین ، وهمه کشتیبانان ، ودریانوردان روی زمین را دو چار اندیشه واضطراب عظیمی کرده بود . سوداگران ، کشتی داران ، کپتانان ، وافسران بحریهٔ حکومات مختلفهٔ امریکا . واوروپا بکمال اهمیت ودقت حادثهٔ مذکوره را درزیر نظر دقت گرفته بودند .

این واقعه عبارت ازین بود که بعضی واپور ها دربحر های محیط در اوقات مختلف

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 11 of 372

بیك جسم عجیب الخلقتی برخورده دیده بودند که این جسم طولانی الشکل وگاه گاه خیلی ضیادار ، وفوق العاده سریع السیر . واز ماهئی بالینه که جسیمترین حیوانات بحریه میباشد بزرگتریك مخلوق عجیبیست .

این جسم عجیبه را دراوقات مختلف چند نفر کپتانهای مشهور واپورهای امریکا اورو پا درجدا جدادر یاها مشاهده کرده واوصاف اشکال ، وچابکرفتاری ، و ضیا نثارئی آنرادردفتر مشاهدات خود درقید تحریر آورده بودند . پس هرگاه این جسم ازانواع ماهی باشد تابحال هرانقدرحیوانات عظیم الجثهٔ که در بحر مشاهده شده است این جسم از همهٔ آنها برتری دارد . . حالآنکه هیچ یکی ازحکمای طبیعیون ، ومؤلفین مشهور مانند «کوپه» و «لاسپد» و «دومه ریل» و «قترفاژ» درکتابهای علم حیوانات خودشان ازوجود اینقدر ماهئی جسیم الجثه هیچ ذکر و بیانی نکرده‌اند بلکه در تصورخود نیزنیاورده اند .

اگرچه بعضی مبالغه کاران این جسم را بدرازئی دو میل وعرض یك میل جسامت داده بودندولی هرگاه مبالغه رفع شودگفته میشود که لااقل دوصد قدم درازی دارد که بازهم انسان وجود اینقدرجانور بزرگ را بآسانی تسلیم کرده نمیتواند . واگرتسلیم شودپس حساب کنیم که افرادبشر که جبلتاً ازچیزهای خارق العاده متأثرمیشوند ازظهور اینحادثه چقدرمتأثرو پرهیجان شده باشند . وهرگاه به این حادثه حوالهٔ سمع صحت واعتبارنکنند خطا خواهندکرد . زیرا ازواپورهای شرکت سیرسفاین کلکته «کودر هبکینسون» نام واپور انکلیزی در ۲۰ ماه تموز سنهٔ ۱۸۶۶ بقدرپنج میل دور ازساحل شرقئی اوسترالیابه این جسم برخورده است . وازطرف کپتان «باکر» که کپتان کشتئی مذکوراست . واکثر عمله وکشتی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 12 of 372

نشینان واپور برای العین دیده شده است . حتی کپتان باکر بخیال آنکه یك پشته سنگی خواهد بود میخواست که جای وموقع پشتهٔ مذکور را در خریطه در قید تحریر آرد امادید که پشته سنگ مذکور ثابت وساکن نی بلکه بکمال سرعت سیار ورهسپار میباشد . کپتان باکر از دیدن اینحال دوچار وله وحیرت گردیده بحقیقت آن هیچ پی نبرد .

وهمچنان دربیست و سوم ماه مذکور عیناً همین حال از واپور «کریستو بال» نام شرکت انکلیزی در بحر محیط هندی مشاهده گردیدکه اینهم دلیل ثابت وواضحی بر سرعت فوق العادهٔ جسم مذکور بوده زیرا یك واپور جانور مذکور را در ۲۰ ماه تموز دراوسترالیا ، وواپور دیگر سه روز بعد آنرا بیستهزار فرسخ دورتر در یکجایی دیدند .

بعد از چند روز از ینجا بد وهزار فرسخ دورتر در بحر محیط اطلسی در مابین امریکا واوروپا از طرف واپورهای شرکت «ناسیونال» که «هلوه چیا» و «سانون» نام داشتند ، و پهلوی همدیگر برهروی دوام داشتند جانور مذکور دیده شدکه از قرار قول کپتانهای این دوواپور طول این جانور را سه صد وپنجاه قدم تخمین کرده اند . زیرا از هر دوواپور مذکور که هریك یکصد وبیست قدم طول داشت درازی جانور مذکور بیشتر مینمود . حالآنکه بزرگترین ماهیان بالینه از یکصدوسی قدم بیشتر درازی نداشته اند . وغیر ازین مشاهدات بسی واقعه های دیگر دیگر نیز از طرف دیگر واپورها اعلان واشتهار یافت که ازینسببها بحث و مذاکرهٔ جانوردر هر طرف حکم فیشن نوی را گرفت . درقهوه خانه هاپتها برای جانور مذکور بسته شده از طرف خوانندگان ونوازندگان خوانده ونواخته شد ، درتیاتروها باز یهای

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 13 of 372

آن بروی کار آمد . جریده های مصور تصویر های گوناگون خیالئی آنرا نوشته نشر نمو دند . بسیار مردمان ازین رهگذر پیسه بدست آور دند . سخنسان اسا طیرالاولین قدیمه سراز نوجان پیدا کرد . یعنی حکایتها وافسانه های جنها وپریها باز بمعرض گفتگو درامد .

در خصوص حل اینمسئله بسیار مذاکره ها ومباحثه هابمیدان آمد . رسائل موقوتهٔ فنی برای خود شان سرمایه های قیل وقال بزرگی پیدا کردند . محرران اوراق حوادث به سیرها سیاهی درراه مباحثات ومقالات دور ودراز بحث جانور صرف کردند . حتی بعضی خونها نیز دریانراه بریخت . چونکه در بحث جانور یکدو سه بار در مابین تصدیق ، وتکذیب کنندگان وجود جانور دو وللو (۱) نیز وقوع یافت . و الحاصل روز بروز مسئلهٔ جانور نوبرامد دریایی شعله ور گردیده هرکس هر چیز یکه بفکرش میرسید میگفت .

مدت ششماه کار بهمین گونه دوام نمود . اگرچه بعضی اوراق حوادث معتبره برای تسکین دادن هیجان افکار عمومی درباب قابل نبودن وجود اینگونه جانور مقالات فنیهٔ درازی نوشتند ولی چون وجود جانورمذکور ازطرف کپتانهای مشهور وابور های معتبر برأی العین مشاهده شده وبهرطرف دنیا اخبار کیفیت شنده است بهیچصورت تسکین تشویش اذهان اهالی را ننمود .

معهذا یکمدتی دیگر ظهوراتی ازجانور مذکور بمیدان نیامد اوراق حوادث نیز آهسته آهسته سکوت وسکونت راپیشه کرفتند . وکم مانده بودکه سراسر از صحایف

(۱) دووللو یکی ازعادات قبیحهٔ فرنگستانست که یکی دیگرخود را بجنگ ومضاربهٔ همدیگر طلب کرده علناً باهمدیگرخودکشی مینمایند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 14 of 372

مطبوعات ستر ده شود ولی بعضی وقایع جدیدهٔ دیگر ظهور نمود که باز او راق حوادث پرفنون ، وافکار گروه بحر بون را زیروزبر گردانید . هم کار در پنبار از حالت مسئلهٔ فنیهٔ که در باب حل کردن آن کوشش ور زیده شود برامده صورت یك تهلکهٔ عظیمی را گرفت که چارهٔ دفع کردن آن لازم آمد . جسم مذکورا زحالت جانورنی برامده حکم یك پشته سنگی را گرفت . اماچسان پشته سنك ؟ پشته سنك سیاری که در اثنای سیر وحرکتش در پئی آن رسیدن ویا آنرا گرفتن هیچ داخل دایرهٔ امکان نیست !

کیفیت این حادثه نیز باینصورتست که در پنجم ماه مارت سنهٔ ۱۸۶۷ واپور «مورا ویان» نام شرکت «اوسه ئن» در ۲۷ درجه ، و ۳۰ دقیقه عرض ، و ۲۱ درجه ، و ۱۵ دقیقه طول در حالتیکه بسرعت تمام بر راه خود دوام داشت بیك پشته سنگی که در هیچ خریطه وجود آن نشان داده نشده است مصادمه کرده رخنهٔ بزرگی در کشتی مذکور پیدا گردید ، واگر بدنهٔ زیرینش خیلی مضبوط ومتین نمیبود باد وصد وسی وهفت نفر مسافرینی که حامل آن بود غرق میشد . واپور مذکور ودیگر واپوران اگرچه بارها ازین راه گذشته اند ولی هیچیکی در هیچوقت در نقطهٔ مذکور به اینگونه حادثهٔ برنخورده است . بعد از مصادمه اگرچه بسیار تفحص و تفتیش کردند هیچ چیزی در زیر آب یاروی آب نیافتند . اما در زیر کشتی رخنهٔ بسیار بزرگی یافتند که اگر بزودی جلوگیری تعمیر آنرا نمیکردند غرق میشد . وهنوز ایخادثه فراموش نشده بود که یك واقعهٔ مدهشی دیگر ظهور یافت که انظار عموم عالم مدنیت را جلب نمود و این حادثه نیز عبارت از قضا رسیده کشتی یکی از واپورهای یك شرکت بسیار مشهور یست که بسبب این قضا در هر طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 15 of 372

علی الخصوص در انگلستان بسیار قیل وقال در مردمان پیدا شد . برای معلوم شدن سبب اهمیت این قیل وقال باید اولا در خصوص کومپانیه یعنی شرکت این واپور یکقدری تفصیلات بدهیم :

خوانندگان گرام بلکه اسم « کوناز » نام شخص انکلیزی را شنیده باشند که این شخص در سنهٔ ۱۸٤۰ در لیورپول یك شرکت واپوری تأسیس داده چهار واپور بسیار بزرگ ومتینی ساخته بود ، وهشت سال بعدازان چهار واپور دیگر ازان بزرگتر ومتینتر بران علاوه گردانید . درسنهٔ ۱۸۵۳ این شرکت امتیاز نقل پوسته ها را نیز درعهده گرفته چهار واپور دیگر نیز بر واپورهای اولئی خود ضم نموده باینصورت درانوقت در تمام دنیا بزرگتر ازین شرکت واپور هیچ شرکتی نبود ، وسریع السیر تر وجسیمتر ومتینتر ازین واپورها هیچ واپوری هم برروی کار نیامده بود . درمدت بیست وهشت سال واپورهای « کوناز » ازبحر محیط اطلسی بقدر دوهزار بار گذر و رفت و آمد کرده است . در هیچ یك سفر آنها تأخیر وتعطیل درینقدر مدت و قوع نیافته ، ودرهیچ زمان هیچیك طوفانی هیچ ضرری بآنها نرسانیده است .

پس چون اهمیت واپورهای این شرکت معلوم گردید درجهٔ اهمیت تلقی کردن قضاوفلاکتی که به این واپورها وارد آید نیز دانسته خواهد شد .

درسیزدهم ماه نیسان سنه ۱۸٦۷ یکی ازین واپورهای شرکت کوناز که « سقوتیا » نام داشت در ۱۵ درجه و ۱۲ دقیقهٔ عرض ، و ٤۵ درجه و ۳۷ دقیقهٔ طول در حالتیکه دریا بسیار آرام ، وهوا صاف وبی بادبود بسرعت سیزده ونیم میل درهر ساعت رهسپاری ودریانوردی مینمود . رهروان ومسافران واپور همه کی در دالان بزرك واپور جمع آمده نشته بودند ، وبخوردن طعامی که انکلیزان دروقت عصر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 16 of 372

بخور دن آن عادت دارند مشغول بودند که درین اثنا چرخ دنبالهٔ کشتی بیك چیزی مصادمه نموده واپور را تکان داد . بعداز تکان خوردن واپور از طرف ماشین واپور صداهای پر دهشت « غرق میشویم ! ... غرق میشویم ! ... » برخواسته رهروان کشتی نشینا نرا بخوف وهراس عظیمی انداخت وهرکس بتلاش واندیشهٔ رهایی جان خود افتاده اضطراب بزرگی در کشتی پدیدار گردید . اما کپتان واپور فریاد براورده گفت که :

— ترس واندیشه مکنید . چرا که واپور بچهار قسم منقسمست اگر یك قسم آن شکافته شده آب پرشود برای دیگر اقسام آن بیم غرق نیست .

لهذا رهروان ومسافران یکقدری تسکین یافتند . کپتان بزیر واپور فرو آمده دید که قسم پنجم واپور سراسر آب مملو گردیده است لهذا دانست که رخنهٔ بزرگی درکشتی پدیدار آمده اما جای شکر این بود که درینقسم آتش خانه موجود نبود وگرنه واپور هانلحظه توقف مینمود .

کپتان واپور را ایستاده کرده یکی ازطایفه های واپور را برای معاینهٔ رخنه در آب غوطه داد . دیدکه رخنه بقدر دو متر و درنزد شانهٔ واپور بعمل آمده است .

واپور درین اثنا ازجزیرهٔ « کلار » سه صد میل دور تر رهسپار بود . بعداز سه روز تا خیرکه ازوعدهٔ وصول خود پس ماند وشرکت را خیلی دوچار اندیشه گردانیده به لیورپول رسیده داخل حوضه گردید .

وقتیکه مهندسها زخم واپوررا معاینه کردند خیلی بحیرت وتعجب افتادند . چونکه بقدر دو نیمتر وپایانتر از خط آب بغل واپور بطول دومتر ویك سوراخ مثلث شکلی دیدند که این سوراخ چنان معلوم میشد که بایك اسباب بسیار سخت وبسیار تیزی بریده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 17 of 372

وکشاده شده باشد وگرنه از مصادمهٔ کوه و یاسنگ این حال بعمل نمی آید چرا که بخوبی آشکار بود که این سوراخ رادرکشتی بهمه حال یك آلت فولادی سرتیزی باز نموده باشد چونکه زره آهنین واپور که بقدر چهار سانتیمتر و ستبری داشت با سانی باینصورت بریده نمیشود . اینهم نیز معلوم وموجب حیرت است که باید قوت بسیار خارق العادهٔ باشد که بعد از فرورفتن در لوحهٔ آهن پوش واپور بازخودرا واپس کشیده وارهـاند .

این واقعه افکار عمومیه را زهرناك ساخت . بعد ازینواقعه همه آفاقی که دربحر بدون سبب معلومی بوقوع آمده بود همه را بگردن جانوربار کردند ، وبطرف سفر های دریایی هرکس بنظر ترس وبیم نظر کردند . لهذا ازهرطرف قیل وقال بسیاری برپا شده ازدول معظمه خلاص کردن دریاهارا ازبلای این جانور دهشت آور به بسیار شدت وابرام طلب کردند .

باب دوم

آیاایچنین است ؟ یاآنچنان ؟

نویسندهٔ این سیاحتنامهٔ زیربحر موسیو « آروناقس » میگوید :

هنگامیکه این احوال هابوقوع میآمد من ازاجرای کشفیات فنیهٔ که درجهتهای (نبراسقا) نام ممالك جماهیرمتفقهٔ امریکا مینمودم هنوزنوبه (نیورك) عودت کرده بودم . من چون از معلمان موزه خانهٔ فنون طبیعیهٔ پاریس میباشم لهذا از طرف حکومت فرانسه برای اجرای کشفیات فنون طبیعیه بجهت نبراسقاماً مور شده بودم . بقدر شش ماه در انطرفها گردش کرده به آخرماه مارت به نیورك آمدم وقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 18 of 372

داده بودم که در ابتدای ماه مایس به اورو پا عودت کنم. در نیورك به ترتیب دادن مجموعهٔ نباتات، معادن وحیوانائی که باخود از انطرفها آورده بودم مشغول میبودم که دران اثنا واقعهٔ کشتی سقوتیابوقوع آمد.

به اینمسئله که سرمایهٔ مباحثهٔ هر کس شده بود من نیز آگاه بودم. آگاه نبودن آیا ممکنست؟ بهر اخباری که دست دراز کنی همین بحث را می بینی و میخوانی. منهم در بخصوص هیچ قراری نداده متحیر مانده بودم. ولی احتمال انکار نیز برای این مسئله نماند. چرا که انکار کنندگان راشکاف واپور سقوتیا به اعتراف کردن مجبور مینماید.

و قتیکه من به نیورك واصل شدم مسئلهٔ جانور، بنام دیگر پشته سنك سیار گرمی تمام داشت. اما اعتقادی که مردمان درباب پشته سنك سیار بودن آن داشتند تبدیل یافته بود. البته باید تبدیل بیابد! زیرا در شکم این پشته سنك یك ماشینی که او را سرعت سیرور هسپاری دهد هیچ احتمال داده نمیشود، وچون چنین نباشد چسان از جایی بجایی با نیقدر سرعت فوق العاده تبدیل موقع و رهسپاری میتوانند؟

حالا دو احتمال باقی مانده بود: از یکطرف میگفتند که این یك جانور بسیار مدهش در پائیست، از طرف دیگر میگفتند که نی، یك کشتی ایست که در زیر بحر حرکت میکند وما لك قوت خارق العادهٔ میباشد.

این احتمال دوم نیز باید برطرف شود. زیرا بعد از تحقیقات بسیار دانسته شد که هیچ کس مالك اینچنین کشتی نخواهد بود وهم نیست. چونکه اینچنین کشتیرا بغیر از دولتهای بزرك متمدنه که میتواند بسازد؟ حالا آنکه همهٔ حکومتها از مالك بودن اینگونه کشتی انکار محض کردند. لهذا سخن آنهارا باور کردن لازمست. زیرا هیچیك دولت متمدنی تصور نمیشود که افراد دیگر دولتی را که با اوجنك و محاربهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 19 of 372

نداشته باشد بصورت دنائتکارانه ودزدانه متضرر بسازد . علی الخصوص که منافع خوداو به آزادی سیرو سفروابور های دیگرد ولتهاوابسته باشد ! این هم احتمال ندارد که یکدولتی اینچنین کشتیرابه پنهانی ساخته بتواند . هیچ نباشد اززبان یکی از عمله وکاریگران بهمه حال این سرفاش میشد . بناءً علیه از نتیجهٔ تحقیقاتی که در هرطرف اجرا گردید بخوبی دانسته شد که از دول موجوده هیچیکی مالك اینگونه کشتئی که تحت البحر حرکت کند نیست .

بازمسئلهٔ جانورجان گرفت . حتی اوراق حوادث مسئله راازخیال بحقیقت تحویل دادند . من چون به نیورك آمدم بسیارمردمان درینخصوص ازمن استفسار افکار نمودند . من درفرانسه بنام (خفایای اعماق جسیمهٔ بحریه) دردوجلدیك کتابی نشر وتألیف کرده بودم . این اثرمن درمیان ارباب فن شهرت بسیار بزرگی پیدا کرده بود ، ومرازمهرهٔ طبیعیون برقم دادند . ازینسبب درباب مسئلهٔ جانوربرای پرسیدن فکرمن بسیارکسان بمن مراجعت کردند .

من تابو قتیکه مسئله مانند آفتاب ظاهر نشده بود به نیت افسانه میشنیدم ودرانباب بجز سکوت هیچ چیزی نمیگفتم . اما حالا کار ازسکوت گذشت . زیرا اخبار نیورك هرالد به این فقره که [از معلم موزه خانهٔ پاریس جناب موسیو آرو ناقس درخصوص مسئلهٔ جانوررأی دادن تحریری شانرا طلب میکنیم] .

پس ازین نشرواعلان اخبار مذکورسکوت کردنرا مناسب ندیده مسئله رافناً وسیاسةً تحلیل کرده یك مقالهٔ نوشتم . مقالهٔ من درنسخهٔ ۳۰ نیسان غزتهٔ مذکور نشر گردید . دران مقاله گفتم که :

درینخصوص بسیاری ازفرضیات وتخمینات مردمانرا تدقیق ومطالعه کردم . اما همهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 20 of 372

آن فرضیات وتخمینات رابیکسو افکنده بروجود یك ماهی بسیار جسیمی قانع شدن لازم می آید .

اعماق جسیمهٔ ابحار هنوز بیمجهولست . چرا که در بحر هنوز چنان جاهای عمیق ونا معلومی موجود است که پایان آن نه بریسمان ونه بدیگر آلات هنوز مکشوف ومعلوم نشده است . پس درچنان عمقها وگودالهای بحر که پیمایش چقوری آن قابل نشده است آیاچها خواهد بود وچها بروی کار خواهد آمد ؟ آیا در ان عمقها ئیکه از پانزده میل پیشتر است چگونه مخلوقاتی موجود وزنده گانی میتواند ؟ آیاوجود اینگونه حیوانات چگونه تشکل یافته است ؟ اینست که اینمسئله ها بجوابهای خیالی حل شدنی نیست .

یاباید بگوئیم که اینمخلوقاتیرا که درچنان اعماق زندگانی دارند همه رادیده ایم ، وهمه را میشناسیم ، یاباید بگوئیم که ندیده ونمیشناسیم . اگربگوئیم که نمیدانیم پس فرض باید کرد که دران اعماق یك حیوان آهنین وجود بسیارسریع الحرکهٔ وجود خواهد داشت که آن حیوان بنابرحس وهوسی بالابرامده در سطح بحراینکارها رابعمل آورده باشد .

واگر ازحیواناتی باشدکه مااورا میشناسیم و دیده ایم درانوقت چنان فرض باید کرد که یکی ازاجناس جسیمهٔ آنهابدرجهٔ خارق العاده بزرگ شده باشد و مستی و طغیان زیادی درو پیداشده باشد واین وقوعات وحادثات ازو بعمل آمده باشد .

نارووال نام کرکدن بحری که هرکس اورامیشناسد همیشه بقدر شصت قدم بزرگی میداشته باشد . حالا اگراینحیوانرا صدبارازین بزرگتر تصورکنیم ، ونسبت بجسامت وجود اوسرعت و قوت هم برای او فرض کنیم اینست که جانور مبحوثة عنهارادر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 21 of 372

پیش چشم خود آورده خواهیم توانست . زیرا در دهن نارو ال نام کرکدن بحری از استخوان مانند شمشیر یك عضوی موجود است که باین عضو ماهئي بالینه رازده هلاك میگرداند . حتی گاهی عضو مذکور شکسته در وجود بالینه باقی میماند وچون از طرف شکاریان ماهئي بالینه شکار میشود آن عضو در وجود آنها پیدا میشود ، و گاهی بر کشتی ها نیز حواله کرده میشکند . در موزه خانهٔ طبیعهٔ پاریس بدرازی دو نیم متر و یکی از ین دندانها موجود است .

بسیار خوب ! حالا که ما اینجور انواده بار بزرگتر فرض کنیم ، وبه وجود او در ساعت بیست میل یك سرعت بدهیم البته دندان آنرا نیزده بار بزرگتر و پر قوت تر تصور خواهیم کرد که در انحال اگر آهن زره و اپور را بشکافد شایان حیرت یك کاری نخواهد بود .

بنابرین تا بوقتیکه دیگر کشفیات جدیده بعمل آید من این جانور کشتی شکاف را یك نارو ال مست سرکش شدهٔ میشمارم ودندان آنرا به مهمیز های واپور های زرهپوش جنگی تشبیه میدهم ومسئله را باینصورت حل میکنم . اما اگر از یکنوعی باشد که تابحال هنوز دیده وشنیده نشده باشد هم محتملست !»

اینست که این مقاله را نوشته به اخبار نیورك هرالد فرستادم اما جمله وعبارهٔ آخری آنرا از برای آن نوشتم که اگر تحسین من در ست نیاید مسخرهٔ امریکائیان استهزا دو ست نشوم . حالا آنکه خود من بروجود جانور قانع شده ام .

این مقالهٔ من بکمال اهمیت پذیرائی یافت و بگرمئی تمام بموقع مباحثه وضع گردید . چونکه اینمقاله دایرهٔ تخیلات خیالپرستانرا در یك حدود بسیار واسعی پویان میدارد وبرای وجوددادن مخلوقات محیر العقول در یاها از خشکه خیلی از خیلی بیشتر مستعد میباشد . لهذا افکار عمومیه ظهور یافتن عجائب طبیعیه را قبول کرده وجود یك مخلوق

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 22 of 372

بسیار جسیم الخلقهٔ سریع السیر پر قوتیرا باور کردند، و مردمان انگلتره و امریکا که بهر کار از طریق فائده و منفعت میتنگرند خلاص کردن دریاهارا از وجود اینمخلوق مد هش بشدت تمام وابرام مالا کلام طلب واستدعا کردند. زیرا تا این جانور واپور خوار در دریا باشد سیر سفاین از آزادی محروم خواهد بود غزته های صنایع وتجارت و مجموعهٔ بحریه وکومپانیه ها یعنی شرکتهای واپور ها، و سیگورته ها یعنی شرکتهای بیمه ها همه کی اتفاق برمحو ساختن جانور کرده مقاله هاولایحه های مفصل ومصرانهٔ بحکومتها تقدیم کردند.

افکار عمومیه چون باینصورت به هیجان انتداول حکومتی که کمرهمت رابرای پیدا کردن ومحوساختن جانور برمیان بست دولت جماهیر متفقه امریکابود. لهذا درنیورك برای تعقیب کردن جانور بحاضری دیدن آغاز نهادند.

(ابراهام لینقولن) نام کشتئی زرهپوش جنگی که بجا بکرفتاری وقوت ومتانت شهرتشعار بود تجهیز وحاضر گردید. کپتان واپور مذکور را مأذونیت کلی برای گرفتن هرگونه اسباب و آلات وجبه خانه داده شد.

وقتیکه واپور زرهپوش برای جستجو وتعقیب جانور حاضر و آمادهٔ حرکت گردید ازجانورا ثرظاهور نیافتن آغاز نهاد. بلی دایما همچنین کارهایش میشود! هیچ واپوری به جانور مذکور مصادف نگردید، ودرهیچطرف اثری ازو پدیدار نیامد. گویاجانور دهشت آور از حاضری که برای گرفتاری او ترتیب یافته خبردار گردیده است که خود رادفعةً چنین پنهان گردانیده. اگرخبرهم گرفته باشد چه شك! آیاکم قیل وقال در مادهٔ او درعالم مدنیت برپاخواست؟ آیاکم تلگرافهاازز یربحراز امریکابه اوروپاردوبدل گردید؟ حتی بعضی از نکره مزاجان ادعا کردندکه این جانور خیلی عاقل ودوراندیش

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 23 of 372

است. لهذا یکی از تلگرافهایی را که از زیر بحر میگذشته است بدست آورده و بر مضمون آن آگاه گشته از آن واحتیاط کردن را مناسب دیده است!

واپور جنگی ابراهام لینقولن برای سفر بسیار دور و درازی حاضر و آماده گردیده ایستاده است. همهٔ آلات وادوات صیدیه را برداشته است ولی سمت وجهت حرکتش معلوم نیست. هرکس بچهار چشم انتظار منتظر ظهور یافتن اثر جانور بودند که درین اثنایکی از واپورهای که از (سانفرانسیسقو) به طرف (شانغهای) سیروسفر داشت خبر داد که جانور را در جهت شمالی بحر محیط مشاهده کرده است.

از یحوادث هیجان بسیار شدیدی حاصل گردید زرهپوش چون مأکولات و همه لوازمات خود را حاضر و بار کرده بود. کپتان اورا بیست وچار ساعت آرام و توقف ندادند. البته! چرا توقف کنند، چون انبارهای زغال را پر کرده، طایفهٔ کشتی همه گی کامل، کار تنها براتش کردن اوجاقها و باز کردن ریسمانها مانده است! حالا آنکه کپتان واپور نیز هوس توقف کردن را ندارد بلکه یك آن اولتر محو کردن جانور را آرزو میکنند.

سه ساعت پیشتر از حرکت کردن ابراهام لنقولن برای من بانمضمون یك رقعه رسید!

بخدمت معلم موزه خانهٔ پاریس جناب موسیو آرونا قس افندی!

هرگاه با واپور ابراهام لنقولن آرزوی سفر و حرکت را داشته باشید حکومت جمهوریه متفقه بوجود ذات عالی شما دولت فخیمهٔ فرانسه را درین عمل خیر باخود مشترك شمرده بکمال محفوظیت از شما پذیرایی خواهد نمود. کپتان واپور زرهپوشی مذکور جناب «فرراژوت» برای ذات عالی شما یك قمارهٔ مخصوصی در کشتی حاضر خواهد کرد فقط.

امضا

مستشار نظارت بحریه ج. ب. هوبسون.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 24 of 372

باب سوم

هر چه که افندی بخواهد همان میشود

از گرفتن این مکتوب هم متحیر و هم متشکر شدم . متحیر به این شدم که اینچنین سیاحت هیچ بفکر و خیالم هم نبود . متشکر به این شدم که بنابر اقتضای صنعت خود در پی اینچنین جانور مدهش و مهلکی افتاده دریاها را از وجود آن پاک ساختن و اینچنین یک حیوان نوی را به بینم . اما باوجود آنهم چون هنوز نوازیک سیاحت پر زحمتی عودت کرده بودم به استراحت خود را محتاج میدیدم و هم چون بسیار وقتست که از مملکت خود بیرون شده ام آرزوی دیدن مملکت ، و مشاهدهٔ دایرهٔ کوچکی که در باغچهٔ نباتات داشتم ، و علی الخصوص دیدن قولکسیون حیوانات دلم را خیلی بسوی خود میکشید ولیکن این تکلیف حکومت امریکا بر همهٔ آن آرزوهایم غالب آمده دیدن جانور نو برامد مرا بر قبول کردن این تکلیف مجبور گردانید .

وچون مثل مشهور است که هر راه انسان را به اورو پا میرساند از اروپا خود گفتم که بلکه جانور آقای ما نابسواحل فرانسه مادر پی خود بکشد ! هرگاه جناب جانور در سواحل اورو پا بگیرما بیاید برای گذاشتن در موزه خانه به نیم متر و از دندانهای او قناعت خواهم کرد .

وچون حالا جانور را در جهت شمالیی بحر محیط کبیر جستجو کردن لازم می آید لهذا از بنراه بفرانسه رفتن چنان مشابهت دارد که برفتار مور چه انسان دور عالم را سیاحت کند .

بهر صورت چون فرصت تنگ است برای حاضری تدارکات سفریه بیکصدای بیصبرانه:

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 25 of 372

— قونسه ی .

گفته فریادکردم . قونسه ی ، خدمتکار منست بسبب صداقت واخلاصی که بمن دارد درهیچ یك سیاحتی ازمن جدانشده است . من اوراواومراخیلی دوست دارد . قونسه ی ، صاحب اطوارجدی ومالك حرکات بسیار منتظمی میباشد . از هیچ چیزی متحیر نمیشود ، خیلی هرکاره یك آدمیست . حتی لفظ قونسه ی اگر چه درفرانسوی بمعنئی نصیحت است اماو هیچگاه به نصیحت کسی قیام نمیورزد .

قونسه ی ، بسببی که باعالمهای موزه خانه بسیار نشست وبرخواست کرده رفته رفته بسیارچیزها آموخته است . تقسیمات حیوانات رانخوبی میشناسد . هرجسمی را که به بیند ازروی تاریخ طبیعی صنف ، شعبه ، قسم ، نوع ، فصیلهٔ آنهارادرحال تعدادوبیان میکند . اماازان بیشترفکرخودرانمیداند .

قونسه ی سی ساله یك آدمیست که ده سال ازمن کوچکتراست . درو جودخود خیلی تندرست وبسیارخوش اخلاق است . تنهایك قصوری داردکه آنهم همیشه مرا بصیغهٔ مفردغائب خطاب میکند هیچوقت لفظ شما را برزبان نمیراند . هروقتیکه بیکطرفی میروم ازقونسه ی نمیپرسم که تومیروی یانی ؟ اما اینرفتن چون بدیگررفتنها نمیماند لهذا خواستم که ازقونسه ی بپرسم که او چه خیال دارد . زیرامیشودکه این سفرالی نهایه درازبشود . علی الخصوص که تهلکه ناك هم هست . درپئی یك جانوری میرویم که واپورز رهپوش راماننند یك پوست جوزی چپه میتواند ازانرو به بینم که قونسه ی به اینچنین سفر راضی میشود یانی باز قونسه ی گفته فریادکردم . خدمتکار صادق آمده گفت :

— افندی مرا میخواهد ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 26 of 372

— آری ، پسر من ! اسباب سفر مرا حاضر کن که بعد از دیگر رهسپار سفر میشویم .

— هر چه که افندی بخواهد همان میشود .

— وقت بسیار نمانده بزودی در صند وقها لوازمات سیاحت ، والبسه ، وپیرا هنها وبوطها واشیای دیگر را تا میتوانی بسیار بگذار .

— آیا قولکسیون [مجموعهٔ فنون] افندی ؟

— آنرا بسان می اندیشیم .

— چه ؟ حیوانات مسالهٔ زدهٔ خشکیده ، و آن قدید های نادره نیز بسان اندیشه میشود ؟

— آنها را در اوتل امانت گذاشته نگاه میدارند .

— اما کراز زندهٔ هندی افندی ؟

— آنرا سفارش میکنیم که بعد از رفتن ما به پاریس بفرستند .

— یعنی افندی به پاریس نمیرود .

— میرویم اما ازراه بسیار دور ودراز .

— هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

— میدانی که مسئلهٔ جانور در پیش آمده ، میخواهیم که به زر هپوش ابراهام لینقولن سوار شویم ودریا هارا از وجود آن جانور مدهش پاك سازیم . مانند من یك شخصی که درباب دریاها در دوجلد یك کتابی تألیف کرده باشد از چنین سفر چسان رخ بتابد . حالا آنکه این سفر مانند دیگر سفرهای ما وتو نیست تهلکهٔ بسیاری در پیش روست . میشود که جانور مارا تا بسیار ماه ها درپی خود بدواند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 27 of 372

— هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

— ببین قونسه‌ی ! خوب اندیشه کن ، این سفر از سفر ها ئیست که احتمال باز گشتن هم ندارد .

— هر چه که افندی بخواهد همان میشود .

محاورهٔ من باقونسه ی در نجا ختام یافت . بعدازربع ساعت همه اسبا بها وصندو قهای سفر حاضرشده بود . قونسه ی بیك نفس همه اشیارا حاضر کرده است ومنهم خاطر جمع که هیچ چیزیرا ناقص نگذاشته است . زیراخد متکار صادق من چنانچه در ترتیب دادن وصف کردن حیوانات خشك شده مهارت داردهمچنان در جا بجا کردن کالا واسباب نیز خیلی ماهر است .

ماشین فرو آمدن وبالا برامدن اوتل مارا تابه حویلئی بزرگ اوتل فرو آورد . درانجا حساب خودرا باصاحب اوتل دیده قرض خودرا ادا وقولکسیون فنون و گراز هندی خودرا برای فرستادن بپاریس سفارش کردم . بعد ازان باقونسه ی درارابه نشسته بسوی بندری که واپورزرهپوش لنگراندازبودرهسپار گردیدیم .

زرهپوش بزرگ بدودهای سیاهیکه ازدود کشهای چون کوه آتشفشان خود میبراورد روی هوار اتیره ساخته بود . اسبا بهای مارانجا بکشتی تمام برسطح واپور بالا کشیدند . منهم بجا لاکی بالاشده کپتان فرارژوت رابرسیدم . یکی ازطایفه های واپورمرارهنمایی کرده درپیش یك افسربحری بسیارخوش قیافتی که برپل کمرواپور ایستاده بودرسانید . افسرمذکوردست خودرا بسوی من دراز کرده بوضع متوا ضعانه وآدمیانهٔ گفت :

— موسیو پیه رارو ناقس ؟

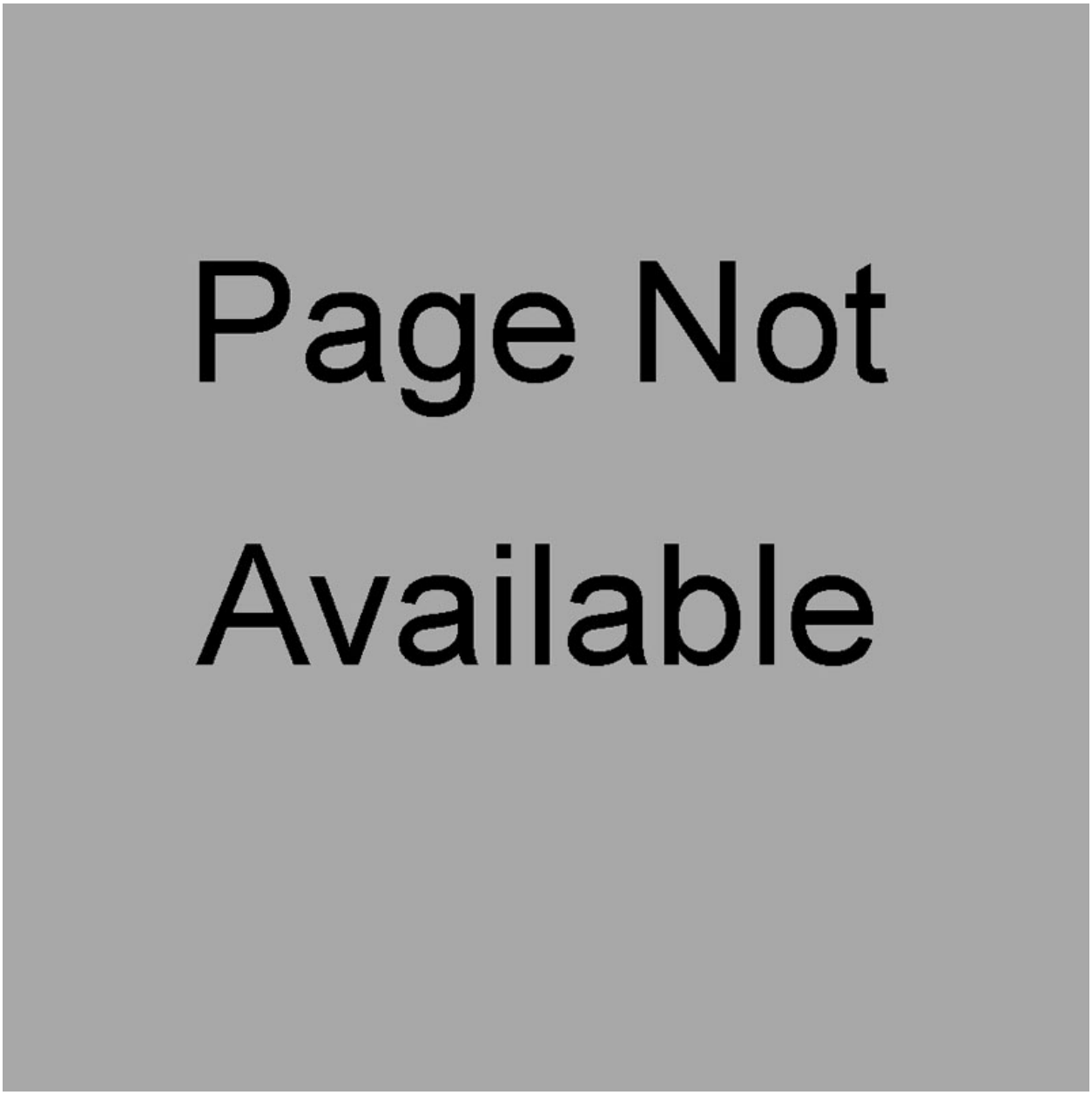
Page Not
Available

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 29 of 372

شمانه بکار افتاد . بالهای پروانه دردریابه پرزدن آغازنهاد ابراهام لینقولن نیزدر میان صدها وابور های کوچك کوچکی که همه ازسیرکنند کان مملوبودبکمال هیبت بقطع مسافه آغازنهاد . از پنجصد هزارد هن صداهای (هوررا) سه بار پی هم یکدرجوهوا طنین انداز گردید . بهزارها دسمالهای رنگارنك از جم غفیرودا عیا بن به تموج افتاد . که ایحال تابحداستحکامهای بزرك نیورك باابراهام لینقولن دوام ورزید ، و بعد ازان از میان استحکامهای جسیمهٔ که با توپهای بزرك خود زرهپوش را سلا می گرفتند گذر نمود ، وبیرق بزرك خودرا سه بار فرو آورده رد سلام را ایفا کرد .

واپو های کوچك حالا از مشایعت زرهپوش وانه ایستاده اند ، وتابد ماغهٔ آخر ینی که مدخل شهر نیورك راتشکیل داده ، و چراغ دوار بزرك رهنما درانجا مرکو زاست بمشایعت دوام کرده ازانجاوداع آخرین رابصدا های بلند هوررا ها ایفا کرده برگشتند . ابراهام لینقولن نیزدر آبهای سیاه بحر محیط اطلسی بسرعت تمام تدویر چرخ عزیمت نمود .

باب چهارم

ندلاند

کپتان فرراژوت کشتیبان بسیارکامل وتمامیست . آدمیست که بحق لایق واپور زرهپوش ابراهام لنقولن میباشد . باکشتی جنگی زرهپوش خود یك وجود ویك جسم تشکیل کرده است . زیرا روح سفینه خود اوست . در مسئلهٔ جانور بروجود یك ماهئی بزرگی قطعیاً قانع شده است . درکشتی اگرکسی ازوجود جانور بطریق انکار چیزی بگوید خیلی بد میبرد . مانند بعضی پیره زنانی که بروجود بعضی مخلو

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 30 of 372

قات خیالی قانع گشته اند کپتان نیز وجود جانوررا همچنان باور کرده است . جانور موجود است . دریاها ازوجود او پاك باید شود . اینستکه کپتان برین سخن عهد بسته است . یا کپتان جانوررا می کشد ، یاجانور کپتانرا !

افسران دیگری که در واپور موجوداند همه گی بفکر کپتان مشترك هستند . مذاکره ها ومباحثه هائیکه باهمدیگر درباب گرفتار آوردن ، وزدن وکشتن جانور می کنند الحق که شایان شنیدنست . برای دیدن جانور معاینه کردن افق شانرا دیدنیست . ازصبح تابشام بردیوار کنار واپور تکیه زده ودوربینهابدست گرفته افق را معاینه میکنند . اگر دیگر وقت باشد اینخدمت را بکمال اکراه قبول میکردند . وقتی که آفتاب طلوع میکند اکثر طایفه ها بردیرکهای واپور برامده تابغروب اطراف و اکناف را تماشا مینماید . مردکه ها برسطح واپور نمی ایستند ، درپوست خود نمی گنجند ، چشمان خودرا ازافق بر نمیکنند چقدر هوس ! چقدر اندیشه !

یکانه آرزوی طایفه هاتصادف کردن جانور وگرفتن وپارچه پارچه کردن آنست . نظردقت خود شانرا هیچگاه ازدریا برنمیدارند . علی الخصوص که کپتان دوهزار روپیه اکرامیه نیز به بیننده وخبردهندهٔ آن وعده کرده است . اینچنین یك اکرامیهٔ که درمیدان افتدپس هوس واندیشهٔ طایفهٔ واپوررادر باب جانوردیدن قیاس کنید! حالآ نکه هنوز به بحر محیط کبیر که خبرظهوریافتن جانوردرانجاشده واصل نشده اند .

اگرمرا بپرسید منهم درخصوص اندیشه وهوس دیدن جانوراز دیگران پس نمیانم . منهم هرروزدایرهٔ افقرا از نظر میگذرانم . در میان همهٔ کشتی نشینان کسیکه مسئلهٔ مهمهٔ جانوررا خیلی لاقیدانه تلقی میکند ها ناخدا متکارمن قونسه ی است که هیچگاه بهوس واندیشهٔ دیدن جانوروشنیدن حکایات او چشم نمیدوزدو گوش نمی نهد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 31 of 372

پیش ازین گفته بودم که کپتان فرراژوت در زرهپوش خود هرنوع آلات صیادی را پر کرده است یعنی هیچ یك کشتئی که برای شکار ماهئی بالینه که مهمترین انواع شکار بحریست تابه ایندم به اینقدر آلات مکمل تجهیز نشده است . از تیرهای پران بزرگی که بدست انداخته میشود گرفته تابه گله های بزرگ فیوزی که باتوپ انداخته میشود هرگونه اسباب درزرهپوش موجود است وغیراز توپهای خود زرهپوش یك توپ بسیار بزرگ دیگری نیز بطرف بینئی واپور گذاشته شده است که این توپرا امریکائیان برای نمایشگاه عمومئی سنهٔ ۱۸۶۷ ایجاد واختراع کرده بودند واین توپ یك گلهٔ مخروطئی که به ثقلت چهارسیر باشد بمسافهٔ سیزده کیلومتر ویعنی تقریباً سیزده هزار گز بکمال آسانی میرساند .

پس ازین یك قیاس باید کرد که حکومت مجتمعهٔ امریکا واپور جنگئی ابراهام لنقولن رابرای محاربهٔ جانور واپورشکن بچقدر اهمیت و اعتنامجهز ساخته وزیاده بر همهٔ این تجهیزات یکی ازسروران نامدار صیادان ماهئی بالینه (ندلاند) نام شخصی نیزکه با « ژیپقین » نام تیردستی بالینه را شکار میکند درکشتئی جنگی موجوداست .

ندلاند ، ازممالك « کانادا » میباشد ودرفن خود آنقدرصاحب مهارت است که در وقت خود هیچ مثیل وعدیلی ندارد . مهارت ، جسارت ، اعتدال دم از خصایل ممتازهٔ اوست .

ندلاند چهل ساله یك مرد بلند بالای تنومند جدی اطواریست . این آدم بسیار کم سخن میگوید . گاه گاهی تند وحدید المزاج میشود . اگراورا آزار بدهند تندی وغضبش زیاده میشود . شخص ندلاند بسیارجالب دقتست ، علی الخصوص قوتیکه دردوربینئی نظردارد انسانرا حیران میسازد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 32 of 372

قپودان فرر آژوت بگرفتن این آدم راباخود خیلی عاقلانه حرکت کرده است چونکه بسبب دوربینی وقوت بازوبرهمهٔ طایفه های واپور مرجح است . من ندلاند رابه یك توپ بسیار مدهشی ، ویك دوربین خیلی برقوتی تشبیه میدهم .

ندلاند باوجودیکه باکسی بسیار اختلاط و ملاقات نمیکند اماباءمن به آثار محبت واظهار مودت ابتدا ورزید ، گمان میبرم که بسبب فرانسیس بودن من این محبت و مودت راباءمن اظهار میکند . وهم چون من واسطهٔ تکلم اوبفرانسوی قدیمی که در بعضی طرفهای قنادا گفته میشود شده ام ازاثر وموجب ممنونیتش گردیده ام .

منهم رفته رفته دایرهٔ محبت ومکالمه رابا اووسعت دادم . علی الخصوص که من بکمال لذت وخواهش به حکایات تهلکه های صیدوشکارهائیکه اودرطرف بحرهای قطب شمالی اجرا کرده است گوش مینهادم ، اونیز ازین آرزووخواهش شنوایی من خیلی ممنون شده صیدهاومجادله های خودرامانند شعری بمن میفهمانید .

حالا خواهید پرسید که آیا فکر ندلاند دربارهٔ جانور چیست؟پس بدانید که ندبروجود داشتن جانور قطعیاً قانع نیست . در واپور ما اینست که تنهاندبا افکار عمومیه اشتراك ندارد .

سه هفته بعد از حرکت ما از نیورك در ۳۰ ماه خزیران واپور زر هپوش ما از ساحل «پاتا غونیا» سی میل دورتر دریانوردی داشت . مدار جدی را مرور کرده بعد از هشت روز دیگر به بحر محیط کبیر داخل خواهیم شد .

هوا خیلی خوش ، مهتاب هم بحالت بدر بود . باندلاند برسرسطح واپور برامده بر آرام چوکیها بمقابل مهتاب بنشستیم وبسوی آبهای این دریاهائیکه هنوز عمق آنها راهیچ کسی کشف نکرده نظر دوخته ازهردر وهر رهگذر مذاکره ومحاوره میکردیم . من سخن را دور داده بر مسئلهٔ جانور وموفقیت وعدم موفقیت سیاحت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 33 of 372

خود آورده گفتم :

— دوست من ! چسان میشود که شما بروجود جانور قناعت حاصل نمیکنید ؟ آیا در نخصوص یك فکر مخصوصی میپرورانید ؟

ندلاند یکمدتی ساکت مانده جواب نداد . بعد ازان چنانچه عادت اوست دست خودرا برجبین خود زده وچشمانش را پوشیده گفت :

— بلکه میپرورانم موسیو آرو ناقس !

— لکن دوست من شما صیاد بالینه میباشید ماهیان بزرگ را بسیار دیده اید . قوهٔ مخیلهٔ شما برای اینگونه فرضیات باید زیاده تر مستعد باشد . پس تعجب است که شما بر خلاف افکار عمومیه از وجود جانور شبهه ناك باشید !

— شما درینمسئله بخیال من خطا کرده اید . من درمدت عمر خود بسیار ماهیان بزرگ رادیده وبسیاری ازانهارا شکار کرده ام . اما هیچ احتمال نمیدهم که دندان یادم بزرگترین آنها غلاف آهنین وابور سفوتیارا بشکافد .

— اما جانوریکه آنرا [نارووال] یعنی کرکدن بحری مینامند به دندان تیز خود بعضی کشتی هارا شکافته توانسته است .

— اگرچه من آنچنان کشتیهای شکاف شدهٔ دندان نارووال را ندیده ام اما میگویم که آن کشتیها هم چوبی وهم کوچك وهم فرسوده خواهد بود ، ولی شکافتن لوحهٔ آهنین وابور را هیچ باور نمیکنم .

— من میگویم که ازجنس کرکدن بحری یك جانوری درزیر آبهای بسیار عمیق دریاها پرورش وزندگانی یافته وخیلی بزرگ شده ، ورفته رفته بدخویی وسر کشی گرفته است ، ویك حیوانی که ازسطح دریا بمیلها عمق درزیر آب گردش بتوا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 34 of 372

ند به آنچنان یك قوتی مالك شدنش لازم می آید که خارج ازدایرهٔ تصور باشد .

— این ازچه پیش میآید ؟

— زیرا درزیر دریا موجود شدن ، یك قوت وصلابت فوق العادهٔ را مالك بودن لازمست تابه تضییق وفشار آبها طاقت ومقاومت بتواند .

— آیا صحیح میگوئید ؟

— بلی صحیح میگویم . هم ازروی حساب میگویم که شما هم قانع شوید .

— هرگاه کار بحساب بماند شما هرچیز یکه دل تان بخواهد آنرا اثبات کرده میتوانید .

— البته هیچ کار بحساب نمیشود . هم ایحساب نظری هم نیست بلکه بعملیات ثابت است . مثلا مسئلهٔ فنئی تضییق هوارا در نظر گرفته قبول کنیم که یك قوت تضییق هوا که مساوی بطول سی و دو قدم یك ستون مایع باشد هرگاه در آب در یا انسان غوطه زند درهر سی ودوقدم که فرو رفته شود بهمان قدر قوت تضییق هوا معروض میشود . وچون سی ودوهزار قدم یعنی تقریباً دونیم فرسخ فرورفته شود هزار قوت تضییق هوا تصادف میشود که به ایحساب دردونیم فرسخ مسافه درزیر بحر بروجود انسان هفتهزار و نیصد و شصت وهشت کیلو ثقلت اصابت میکند .

— اما من آن ثقلت را هیچ حس نمیکنم .

— بلی . چرا که اگر هوا باشد یا آب باشد از هرطرف شمارا احاطه کرده است ازانرو شما ثقلت آنرا حس نمیکنید یعنی تضییق داخلی به تضییق خارجی مساوی می آید ازانرو هیچ زحمت نمی بینید . اما با وجود آنهم وجود وجسمی که به اینقدر چه درزیر آب در اید خیلی قوی ومتین بودن آن لازم میآید چرا که بملیارها ثقلت برسر آن اصابت میکند .

— آنچنان ماهیان میباید مانند کشتیهای زرهپوش بکلفتی هشت انگشت لوحهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 35 of 372

آهنینی بروجودش پوشیده شده باشد .

— پس چون اینچنین یك حیوان سخت وجودی بسرعت وشدت بیك واپوری برخورد چه خواهد کرد ؟

— اما اگر اینچنین جانور موجود نباشد ؟

— جان من ! اگر در بحر ما همچنین جانور را فرض وتخمین نکنیم شکاف کشتی سقوتیارا بر چه حمل کنیم ؟

— بلکه آنهم صحیح نباشد ؟

ازین جواب شدت عناد ندلاند راحساب کنید در نجا مکالمهٔ من باندلاند در بنباب منقطع گردید . زیرا قضائیکه بر کشتی سقوتیا رسیده آنقدر آشکار و پدیدار است که قابل انکار نیست . شکافی که در بدنهٔ کشتی سقوتیا کشاده شده است از نظر بسیار مردمان گذشته حتی آنقدر بدیهی و ظاهر یك سوراخی بوده که از طرف مهندسان بسیار معتبر تعمیر وبستن آن لازم آمده است . پس چون این سوراخ موجود است واینهم به تحقیق پیوسته است که کشتی به سنگ نخورده است لهذا مطلق که به دندان پر قوت یك جانوری مصادف شده است !

لاجرم بکمال دل پری واصرار چنانچه گفته ام باز میگویم که این جانور از شعبهٔ حیوانات نقریه ، از قسم پستاندارها ، از فصیلهٔ قیطیسیه است . اما از کدام قبیله است یعنی از قبیلهٔ بالینه . یاماهئی عنبر . یا ماهئی یونس است ؟ اینست که اینمسئله ها بعداز ین حل خواهد شد . برای حل کردن آن نیز تشریح کردن آن لازمست ، برای تشریح کردن گرفتار آوردن آن لابد برای گرفتار آوردن کشتن آن ضرور ، برای کشتن دیدن آن لاچار ، دیدن آن نیز بلطف تصادف وراست آمدن موقوفست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 36 of 372

باب پنجم

قسمت!

درزمان سفر ابراهام لنقولن تابسیار وقتها هیچیك حادثهٔ که شایان دقت باشد ظهور ننمود. اتمایك کاری پیش آمد که مهارت فوق العادهٔ ندلاند ظاهر و آشکار گردید. ودرجهٔ امنیت واعتماد بروزیاده شد.

در ۳۵ ماه حزیران به کشتیهای شکاریان بالینهٔ امر یکایی برخوردیم، وازانها پرسیدیم که آیا جانوررادیده‌اید گفتندنی! بعدازان چون خبرشدندکه ندلاند درواپور موجود است رجا کردند که بقدریکد وساعت اورا باایشان همراه کنند چراکه یکدو بالینهٔ بسیار بزرگی رایش انداخته اند ولی به شکار آن موفق نشده اند.

کپتان زرهپوش فرر آژوت بنابر آرزوی دیدن مهارت ندلاند درفرو آمدن او بکشتیهای شکاریان بالینه مساعده کرد. ندلاند به کشتی فرو آمده درظرف یکچند دقیقه هر دوبالینه رابه آنچنان مهارت وچابکدستی شکار کرد که بینندگانرا حیران مهارت خود ساخت. هرکس تسلیم کرد که اگرجانور باندلاند تصادف کند هیچ شبهه نیست که جان بسلامت برد. بعد ازینحادثه ندلاندباز به واپور آمده واپورنیز بکمال سرعت بدریانوردی خود ابتداورزید.

درششم ماه تموزابراهام لنقولن بحرخهای پرقوت خود آبهای بحرمحیط کبیر رابه تموج آورد. همه طایفه‌ها وکشتی نشینان «چشمان خودرابکشائیم! چشمان خود خودرابکشائیم!» گفته فریادهابراوردند.

بواقعیکه خوب چشم میکشادند. وعدهٔ دوهزار روپیه چشمان شانرا هیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 37 of 372

نمیپوشانید ، ودور بنهار اهیچ از دستهای شان نمی انداخت . شب وروز هرطرف بحر محیط معاینه میشد . علی الخصوص کسانیکه خاصهٔ شب بینی راما لك بودندز یاد ه ترشادان مینمودند .

من نیزباوجودیکه به اکرامیهٔ موعوده هیچ نظرطمع نداشتم بازهم درخصوص دیدن وچشم بازداشتن ازهیچ کس پس نمیماند م . هروقت بچا بکی تمام طعام خورده ، وبسیارکم خواب کرده باقی اوقات خودرا اگرازجای باران سنك هم ببارد برسطح واپور بنظارهٔ افق بسرمیآوردم . گاه بربینئی واپوروگاهی بطرف دنبالهٔ واپوربرکناره تکیه زده افق مرئی رابحرص تمامی از نظر میگذرانید م .

امان یارب ! گاه گاهی که ازدوریکما هئی بالینهٔ که برسطح در یابرامد ه وماواورامید یدیم بچه تلاش وهیجانی می افتادیم . چند بارمتعدد به این امید و مسرت مر د مان اشتراك ورزیده بازبه یأس بعدالامل گرفتار آمد م . هروقتیکه اینچنین یکچیزی دید ه میشدزرهپوش حالاً به آنطرف توجه میکرد . مأمورها ، طایفه ازدروازهای قماره ها خود رابشدت برسطح کشتی می انداختند وبه هیجان بسیار شدیدی بطرفی که انظار عمومیه بآنطرف معطوف میبود نظرمید وختند منهم آنقد ربدقت نظر میکرد م که ازبسیاردیدن چشمانم خسته وماند ه میشد . امایك قونسه ی بود که همیشه غیرمتأثر ، و بی پروا مینمود . حتی گاه گاهی بمن هم نزدیکشده میگفت :

— اگر افندی چشمان خودرا اینقدر مانده گی وزحمت ندهد بهتر خواهد بود .

والحاصل امید های بیهوده هرروز بدیدن یك نقطهٔ سیاهی حاصل میشد وباز بر طرف میگردید . هوا دایما بخوبی دوام داشت . اگرچه موسم موسم طوفان بود ولی ازطالع ما هیچ طوفانی ظهور نکرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 38 of 372

ندلاند نیز در بیقیدی و بی پروایی از قونسه ی پاپس نمیآرد . بسیار کم بطرف دریا می بیند . آنهم هرگاه یك ماهئی بالینه را ببیند بنابر اقتضای صنعت خود هیچ چشم خود را از ان بر نمیدارد ، وقتیکه بالینه غائب شود او نیز بقمارهٔ خود فرو آمده یا بمطالعه ویا بخواب بسر میآورد . حالآنکه بسبب خاصهٔ تیز بینئی که دارد برای ما خیلی فائده اش میرسید . من بسیار بارها اگرچه از نخال او به او شکایت هم کردم ولی او گفت :

— بگذارید بابا ! امین بشوید که هیچ چیزی نیست هم اینرا شما هم میدانید ما هم که این رفتن ما توکلی و قسمتی میباشد . زیرا جانور دو ماه پیش ازین در بحر محیط دیده شده است البته که تا بحال منتظر تشریف آورد ن ما و شما نه نشسته است . علی الخصوص که میگویند بسیار سریع الحرکه هم هست ! شما هم میدانید که خلقتهً حیوانا تیکه سریع الحرکه باشند محتاجند که بسرعت حرکت کنند . بناءً علیه اگر حیوان موجود هم باشد باز هم در جاهای بسیار دور خواهد بود .

حقیقتاً که جواب اینسخن را نیافتم . چونکه راست هم همینست که او میگوید . اما دیگر چه چاره است ؟ اگرچه امید موفقیت و کامیابی بسیار کمست ولی در طایفه های کشتی هنوز اثری از ناامیدی پیدا نمیشود . همه کس بدل گرمئی تمام هوس گرفتن اکرامیهٔ موعوده را بسر میبرو انند . در ۲۰ ماه تموز مدار جدی را بدرجهٔ ۱۰۵ طول قطع کردیم . در ۲۷ ماه خط استوا را نیز در ۱۱۰ درجهٔ طول در گذشتیم .

کپتان فرر آزوت از آبهای تنگی که میان جزیره ها باشد اجتناب کرده همیشه در آبهای عمیق واسعه کشتی را نی میکند که طایفه ها نیز اینعمل کپتان را معقول دانسته باهمدیگر میگفتند که :

— درینخصوص حق بدست کپتانست چرا که برای جانور سقوتیا شکاف درچنان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 39 of 372

جاهای تنگ بقدر لزوم آب پیدا نمیشود .

بناءً علیه ابراهام لنقولن از آبهای واسع پیشگاه جزیره‌های [پوتومونه] [مارکیز] [ساندوویچ] گذر نموده ومدار سرطانرا بدرجهٔ طول ۱۳۲ قطع کرده بهبحرچین متوجه گردید . تا آنکه نهایت بجائیکه جانوررا آخر باردیده وخبر داده بودند واصل شدیم .

درینجا باز چشمان هرکس چارچار گردید . دلها آنقدر بطپش وپرش شدید بیفتاد که در آخر همهٔ ما بملت خلجان قلب گرفتار باید بشویم . طایفه هاینجان حال هیجانی هستندکه ازتصویر وتعریف آن عاجزم نان خوردن ، خواب کردن را برای خود شان یکبار گرانی میشمرند . در روز بیست بار به امید و هیجان می افتیم و بیست بار دیگر نا امید و مأیوس میشویم چرا که یکباریکی بخیالش میآید که یك چیزی دیدم همه کی بآنطرف میدوند باز می بینند که هیچ چیزی نیست . رفته رفته اگر کار بهمینصورت دوام نماید برای همه کشتی نشینان یك لاقیدی وبی پروائی در باب جانور حاصل خواهد آمد .

بواقعیکه معامله های لاقیدانه سرزدهٔ ظهور گردید . زیرا تمام سه ماه شدکه ابراهام لنقولن در بحر محیط کبیر گردش کرد . در بنی هر ماهئی بالینهٔ که دیدند افتادند وبیهوده مانده شده باز گشتند . خلاصهٔ کلام درمیان بحر جسیمیکه در مابین ژاپونیا وساحل غربئی امریکا واقع شده هیچ یك نقطهٔ که چرخهای واپور جنگئی زرهپوش ابراهام لنقولن بران نرسیده باشد نماند . حالآ نکه هیچ چیزی دیده نشد . بلی هیچ چیزی دیده نشد ! بغیراز موجهای قسوت انگیز سیاه بحر محیط نه از کرگدن بحری دندان دارونه از پشته سنگ سیار بهیچ کدامی تصادف نشد . بناءً علیه بی پروائی کلی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 40 of 372

برای همهٔ ماحاصل آمد مأیوسیت وناامیدی فکرهارا استیلا نمود . شدت هوس ، و کثرت حرس ، وفعالیت حرکت زایل شد . حالا هرکس بیك فکرویك حسی افتاده اند که اگر آن حس تحلیل کرده شود در ده هفت آن خجالت وشرمساری وسه قسم باقئی آن حدت وغضبناکی بعمل میآید . همهٔ مارا یك غضب وتأسفی فرا گرفت بعد ازین هرکس برسفرهٔ طعام واوتاق خواب خود شان دیر ماند نرا اواز شمرده بر سطح واپور کمتر مردم دیده میشد .

چنانچه عادت نوع بشر است که ازیك فکر بدیگر فکر زود رجعت میکنند . لهذا از آتشکاوهای واپور گرفته تاصغار وکبار مأمورین همهٔ شان حکم بر بیهوده بودن این فکر ومجنونانه بودن اینحرکت کردند . و اگر اصرار کپتان نمیبود روی زرهپوش را یکوقتی بسوی نیورك می تافتند . همهٔ طایفه ها ومأمورین کپتان فرراژوت را بهپس گشتن تکلیف کردند . اما بسببی که کپتان قبول نکرد هرکس بکار وخدمت خود اهمال ورزیدنرا بنا نهادند . اما ازینسخن چنان معلوم نشودکه عصیان کردند نی بلکه اصرار رابیشترنمودند . کپتان نیز مجبور شده مانند قریستوف قولومب که دروقت کشف امریکا کرده بودسه روز مهلت طلبیدکه اگر تاسه روز دیگر از جانور اثری ظهور نکنند روی واپور را بسوی نیورك خواهد گردانید .

این وعد در ۲ تشرین ثانی داده شده بود . اول نتیجهٔ اینوعد این شدکه بیقیدی وبی پروائی طایفه هارا زایل نمود . سر از نو بدیدن ودقت کردن آغاز نهادند باز دوربینها بکمال خواهش بدور افتاد .

دوروز دیگر باز بهمینصورت گذشت . ابراهام لنقولن کمتر بخار صرف کرده انتظار میکشد . کپتان برای آنکه اگرجانور درینجاها باشد بیرون براید ، به بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 41 of 372

واسطه ها تثبت ورزید . مثلا بسیار دسته های گوشت خشک را بریسمانها بسته از پئی کشتی بدریا آویزان کردند . یمنی سگما هی هارا مهمانی خوبی کشیدند . زورقچه های کوچکرا فرو آوردندودر اطراف واپور بجستجو وادا شتند . اما هیچ نتیجهٔ حاصل نشده شب سوم وعده داخل گردید . فردا بوقت پیشین مهلت تمام شده بعد از زوال کپتان بسوی امریکا رهسپار خواهدشد .

درین اثنا ابراهام لنقولن در ۳۱ درجه و ۳۵ دقیقهٔ عرض شمالی و ۱۳٤ درجه و ٤۲ دقیقه طول غربی بود ساحل ژاپونیا از طرف غرب ما بد وصد قدم میل دور بود شب نزدیکشد . قمر که بقدر ربع دایره بزرك شده بود اطراف آنرا سحا بپاره های کثیف کثیفی احاطه کرده بود . دریا آهسته آهسته تموج میکرد .

من در ینوقت بطرف بینی کشتی بر کناره تکیه زده ایستاده بودم . قونسه ی نیز در پهلوی من ایستاده بسوی بحر نظاره میکرد . کپتانهاییز بادوربین معاینه میکردند .

بطرف قونسه ی دیدم . بخلاف عادت هروقتش اورا یکقدری متأثر یافتم گفتم :

— قونسه ی ! برای کمایی کردن دو هزار روپیه امشب فرصت آخر ینست . خوب ببین !

— اگر افندی رخصت بدهد عرض میکنم که من اصلا به این اکرامیه بنظر جدی و حقیقی ندیده ام زیرا اگر دو صد هزار روپیه وعده شود محقق میدانم که کپتان فرر آزوت هیچ زیان نخواهد کشید .

— راست میگویی قونسه ی ! بسیار بیهوده وهزیان یك تشبثی بود ، ماهم بناحق مانند احمقان خودرا درمیان آنها بیاختیم . چقدر اوقات عزیز خودرا ضایع کردیم . بیچه هیچا نهای بیهوده افتادیم . اگر بطرف پاریس میرفتیم حالا یکوقتی در پاریس

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 42 of 372

میبودیم . . . .

— بلی بلی ! افندی حالا در دائرهٔ کوچك خود میبود . منهم به جمعکردن و ترتیب دادن حیوانات خشك کردهٔ که افندی با خود آورده بود مشغول میشدم . گراز هندی افندی در قفس بانچهٔ حیوانات گذاشته شده میبود . مردم پاریس برای سیر او میآمدند .

— همچنینست قونسه ی ! ازهمه بدتر که هر گاه بپاریس برویم مردم بر ما خنده هم خواهند کرد .

— بلی اینهم محققست که بر افندی خنده خواهند کرد . راست بگویم افندی ؟

— بگو !

— افندی بناحق نی بلکه بحق به این استهزا مستحق خواهد بود .

— چرا ؟

— انسان مانند افندی عالم باشد و . . . . .

قونسه ی سخن خود را تمام نکرده بود که از انطرف کشتی یکصدایی بلند شد . این صدا آواز ندلا ند بود که فریاد کرده میگفت :

— هی ! چیزی که ابراهام لنقولن برای جستجوی آن برامده در طرف غربست . راست بسوی ما می آید . دقت کنید ! دقت !

باب ششم

به تمام سرعت

بنابرین ندای ندلاند هرکس بطرفیکه بود هجوم کردند اما چه هجوم ! کپتا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 43 of 372

نها ، مأمورها ، لوستروموها ، طایفه‌ها ، خدمتکارها ، چرخ‌کارها ، ماکنیستها ، آتشکاوها ، والحاصل همه مردمانی که در واپور بودند ببالا برامده . به نفسهای سوخته « کجاست ؟ کو ؟ چیست ؟ » فریادها میزدند کپتان امر سرعت باعطالت را داده زرهپوش نیز بهمچنان حرکت آغاز نهاد

من اگرچه تیز بینی چشم ندلاند را میدانستم ولی خیلی بهیجان بودم که آیادر ین ظلمت شب چسان دید ، وچه دید ؟

اما ندلاند خطا نکرده بود . بقدر دو میل دورتر از واپور ، سطح دریا بحالت ضیا داری نمودار بود . بازی خوردن قابل نبود . چونکه بخوبی دید . شد وهمه کس دیدند که یکمقداری از جسم جانور بیرون آب برامده . ضیای بسیار شدید براقی که بسیاری از کپتانها در لایحه ها وراپورتهای خود کیفیت آنرا نوشته و در منبع حقیقی آن متحیر مانده بودند بکمال شدت انتشار میداد . این سعاع لطیف البته که بیك واسطهٔ بسیار بد یعنی که اینچنین ضیای قوتناکی را نشر بدهد حاصل میشود . قسم روشن این جسم چنان معلوم میشد که مستطیل بیضی شکل است و نقطهٔ شدیدهٔ ضیادار آن نیز در وسط جسم مذکور است که گاهی ضیارا بسیار و گاهی کم میکنند .

یکی از کپتانها گفت :

— یك ضیائیست که از اجتماع بسیاری از جزوهای فرد فسفوری بعمل آمده است .

من بشدت گفتم که :

— خیر : اینچنین نیست ، ضیای فسفوری اصلا اینقدر ضیای شدید پیدانمیتواند . بلکه این شعاع صرف از جنس ضیای الکتریکیست .

در زرهپوش یك هیجان بسیار بلیغی حاصل شد . از هر دهن یکصدای برامد . کپتان فرراژوت بسکوت کردن مردمان امر نموده خواست که واپور را بکمال سرعت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 44 of 372

ازدایرهٔ ضیا دارجانور بیرون کشید . بعد ازان بشدت برو هجوم برد . ولی وا اسفا که هرانچه سعی وکوشش درسرعت برامدن ازان دایره صرف کردازدایرهٔ ضیا خود رابیرون کشیده نتوانست . زیرا که جانور خارق العاده بکمال سرعت حرکت کرده زرهپوش رانگذاشت که ازدایرهٔ ضیا بیرون افتد .

همهٔ مارایك هیجان واضطراب بسیار شدیدی فراگرفت حیرت وخوف همهٔ ماراساکت وغیرمتحرك ساخته است جانوردهشت آوربازی کرده بماتقرب میکند . حتی یکبار دراطراف زرهپوش که درساعت چارده میل حرکت داردایراً مادارد دور نمود ومارابضیای شدید خود ازهرطرف احاطه کرد . بعد ازان دفعةً مانند یك قطار ریل بسیارسریعی سرراست شده بقدر سه میل دورشد و بازیك یکبارواپس گردیده بیك سرعت مدهشی بر زرهپوش هجوم آورد ، اما بمسافهٔ بیست قدم دفعةً توقف نمود . و ضیای شدیدیکه داشت دفعةً منقطع گردید . بعدازیك لحظهٔ بسیار کمی در حالنیکه بطرف دست راست زرهپوش بود دفعةً ازطرف دست چپ ظهورکرده باز بضیانثاری آغاز نهاد . که از یحرکت همهٔ مارا غرقهٔ گرداب تحیر ساخت . ندانستیم که آیااززیر واپور گذشت ؟ یا بر اطراف آن دور نمود ؟

هر دقیقه از مصادمه درهراس بودیم زیرا مصادمه برای ما موجب خسارت عظیمی میشد . حالآ نکه من بحرکت واپور حیران بودم . زیرا گر یختن را بر هجوم بردن مرجح میپندارد . درحالتیکه برای گرفتن وتعقیب کردن جانور آمده در ینوقت جانور اورا گرفتن وتعقیب کردن میخواهد . من این فکر خودرا به کپتان نیز بیان کردم درچهرهٔ کپتان که همیشه بی تأثر مینمود درینوقت خیلی علایم حیرت وتأثر مشاهده کردم . اوگفت که :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 45 of 372

— موسیو آروناقس ! نمیدانم که باچه بلای مدهشی دست وگریبان شده ایم . ازانرو درین نیمشب زرهپوش خودرا نمیخواهم که دوچار تهلکه گردانم بهمه حال باید که منتظر صبح بشویم .

تمام شب را طایفه ها به نوبت پاسبانی کردند خواب و آرام بخاطر هیچ کسی خطور نکرد . ابراهام لنقولن دانست که بسرعت وچابکی از جانور نخواهد گذشت . لهذا تانی و آرام رویرا اختیار کرد جانور نیز سرعت خودرا تخفیف داده از زرهپوش جدایی کردن نمیخواست .

نزدیك نیمشب بود که جانور غائب گردید . یا آنکه ضیااش منطفی شد . آیا جانور گریخت ؟ اگر گریخته باشد آیا ممنون باید شد ؟ یا مخرون ؟ اینست که جوابهای این استفهامها مجهولست .

بعداز پنجاه دقیقه یکصدای بسیار هولناکی چنانچه آب بقوت وشدت تضییق وفشار از جای تنگی براید بگوش کشتی نشینان برخورد . درین اثنا ما وندلاند در پیش کپتان ایستاده وبنظر تجسس بسوی آبهای سیاه بحر در تاریکی تیرهٔ شب نظاره میکردیم . کپتان ، ندلاند را مخاطب کرده پرسید :

— موسیو ندلاند ! شما بسیار شکار حیوانات بحریرا کرده اید . آیا این صدائیکه شنیده شد بصدای کدام حیوان مشابهت میرساند ؟

ندلاند — بلی من صداهای بالینه هارا بسیار شنیده ام . ولی مشابه این صدای مهیب جانوری که دوهزار روپیه را محض بیکدیدن آن حق کرده ام هیچ یکصدایی بگوشم نرسیده است .

دوساعت بعداز نیمشب محراق ضیادار باز بشدت تمام نمودار گردید . اما در طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 46 of 372

دست چپ واپور بمسافهٔ پنج میل دور بود . تابصبح هرکس انتظار کشید ند . صبح وقت کشتی زرهپوش ابراهام لنقولن برای مجادله حاضر گردید . آلات صیدیه همه گی را بر سطح واپور براوردند . طوپهای تیراند از دوررو پر گردید ، اسلحهٔ هم کفان مدهش ترتیب داده شد . ندلاند نیز ژیپقین نام تیر دستکی مدهش خود را بدست گرفته حاضر گردید .

ساعت شش سپیدهٔ صبح بدمید . جانورد هشت آور نیز ضیای پرشعاع خود را منطقی ساخت ، وبجای خود آرام ایستاده بود . زرهپوش آهسته آهسته بسوی جانور روانه شد . جانور رفته رفته خوب معلوم شد . بقدر یکنیم میل مسافه باقی مانده بود که یك جسم سیاه طولانی که بقدر یك متر واز سطح بحر بلند وتقریباً دوصد و پنجاه قدم درازی داشت بکمال دهشت دیده شد . عرض جانور را تخمین کرده نتوانستم اما درازی و بروکافتئی آنرا خیلی متناسب یافتم . درحالتیکه من باینصورت بطرف او نظر دوخته بودم دفعةً دیدم که دو ستون آب چنان چه بالینه ها در وقت تنفس از دماغ خود بهوا میپرانند از طرف سر جانور بقدر چهل متر و بهوا فواره کشیده . لهذا درحق تنفس این جانور یك فکری حاصل کرده توانسته دانستم که این جانور از جنس حیوانات فقریهٔ پستاندار ، واز صنف قیطیسیه میباشد . امادر خصوص گروه آن رأی داده نتوانستم چرا که در صنف قیطیسیه سه گروه موجود است که اوّل آنها بالینه ها ، دوم ماهیان عنبر ، سوم ماهیان یونس که گرگدن بحری نیز داخل همین نوع سوم است . بنابرین فصل وگروه آنرا ندانستم اما ازمعاونت ربانی ومهارت کپتان فرر آژوت امید وارم که این مشکلم نیز حل شود .

طایفه هاوما ، ورین واپور بکمال بیصبری وناشکیبی به امر کپتان منتظر ایستاده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 47 of 372

کپتان بعدازانکه بدقت تمام جانوررا مشاهده کرد ماکینیست یعنی انجنیررا آوازداده پرسید که :

— تضییق بخار آیابدرجهٔ کمال هست ؟

انجنیر — بلی افندی من بکمالست .

کپتان — چون چنینست بروید اسلیم راباز کنید چراکه بکمال سرعت رفتن میخواهیم .

این امر کپتانرا به سه بار کشیدن هوررا جواب دادند . ساعت محاربهٔ زرهپوش و جانوردهشت فروش درسید . بعد ازچند دقیقه ازدودودکش واپوردودهای کثیف برامدن گرفت وسطح واپورازشدت حرکت بخار بلرزه آمد .

ابراهام لنقولن بسایهٔ پروانهٔ پرقوت خود بکمال سرعت برجانور پر دهشت هجوم برد . جانورتابوقتیکه زرهپوش بقدر نیم میل به اونزدیك میشد صبر کرده بعدازان بی آنکه بغوطه خوردن تنزل نماید بهمان سرعتی که زرهپوش حرکت میکرد اونیز پیشا پیش زرهپوش بحرکت افتادبقدریکساعت جانوراز پیش وزرهپوش از پی اوبه تعقیب دوام ورزید . ولی واأسفا که بقدر یکوجب ازدرجهٔ دوری که ازهمدیگرداشتند نزدیکشده نتوانست . هرگاه کار بهمینصورت دوام ورزدرسیدن ونزدیکشدن بجانورقابل نیست . قپودان فرر آژوت ازقهر وغضب ریش خودرا بزیر دندان خود گرفته وندلاندرا آوازداده گفت :

— ندلاند آیازورقچه هارادرآب فروآوریم یانی ؟ توچه میگویی ؟

ندلاند — نی قپودان ! به فروآوردن زورق حاجت نیست . زیرا ایحیوان تادل خودش نخواهد بدست نمی افتد !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 48 of 372

قپودان — پس چه باید کرد ؟

ندلاند — سرعت واپور را زیاده کنید . منهم در طرف بینئی کشتی حاضر و آماده می ایستم . یکقدری که نزدیکشدیم ژیپقین را برو حواله میکنم .

کپتان ندلاند در انجای خودش فرستاده ماکینیست را نیز بزیاده کردن تضییق بخار امر داد . آتش زیاده ترگردید . پروانه در هر دقیقه چهل وپنج بار دور کردن گرفت . سرعت متزاید شد . وقتیکه میزان السرعه را انداختند معلوم شدکه ابراهام لنقولن در ساعتی ۱۸ میل قطع مسافه مینماید .

بقدر یکساعت دیگر واپور بهمین سرعت دوام ورزید . ولی واا سفا که جانور ملعون نیز در ساعت ۱۸ میل قطع مسافه کردن را آغاز نهادکه ازینسبب فاصلهٔ که در مابین جانور و واپور بود هیچ تناقص نورزید . آیا ایخصال برای ابراهام لنقولن که سریعترین کشتیهای جنگئی امریکاست موجب خجالت وشرمساری نیست ؟

طایفه های کشتی ومأمورین بحدت وغضب آمده کفرها صرف مینمودند . قپودان فرر آژوت تنهابدندان گرفتن ریش خودا کتفا نکرده پشت دست خود را نیز میگزید . باینهم اکتفا نکرده بکمال غضب و تهور ماکینیست را فریادکرده پرسیدکه :

— بحد اعظم تضییق واصل شده ایدیانی ؟

ماکینیست — بلی افندم .

قپودان — آیاچقدر بخار در دیك ماشین جمع آمده باشد ؟

ماکینیست — شش ونیم تضییق هوا .

قپودان — بروید ده تضییق هوا بسازید !

اینست امری که مخصوص امریکائیان عنود است وبس . درین اثناقونسه یرا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 49 of 372

که در نزد من ایستاده بود مخاطب کرده گفتم :

— بدان ایدوست بهادر من که به این امر کپتان ترکیدن دیك واپور وبرهواشدن مداخل حسابست .

قونسه‌ی — هر چه که افندی بخواهد همان میشود .

والحاصل سرعت ابراهام لنقولن بدرجهٔ رسید که ووجودهای ما ، وتخته های واپور بدرجهٔ شکستن بلرزه درامد . آلت مانومترو تضییق ده هوا بخار را نشان داد . میزان السرعه درساعت ۱۹ میل تیزرفتاری را نمودار کرد . اما جانور نیز آتش خود رابیشترکرده خواهدبودکه او نیز بهما ندرجه سرعت پیشروی آغاز نهاد یکچند بار جانور رفتار خودرا آهسته ترگردانید . ندلاند همان برای ژیپقین انداختن حاضر میشدکه باز جانور بچنان سرعتی حرکت میکرد که من آن سرعترا درساعتی از سی میل هرگز کمتر تخمین کرده نمیتوانستم . این را چه میگوئید ؟ که یکبار درحالتیکه زرهپوش به آخرترین سرعت خود حرکت داشت جانور تیز پرسرعت نمردا ئراً مادار یکدور دائره وئ برما کشید . که ازین حرکت جانور از دهن هرکس صدای حیرت بی اختیار برامد .

کپتان فرراژوف ندای حیرت وغضب براورده گفت .

— ای جانورخائن! بسرعت ازتوپیشقدمی نتوانستیم . به بینیم که از گله های توپ ماچسان جان بسلامت خواهی برد !

اینرا گفته وامر به پرکردن توپ بزرگ داد . هانلحظه توپ پرگردید . نشان گرفته آتش کردند . گله ازسرجانور که بمسافهٔ نیم میل دوربود سرکرد . بدریاافتاد قپودان فریادکرد . گفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 50 of 372

— استاد وما هر یك طوپچی بیاید . هر کس که جانوررا بکله زده هلاك کرداند پنجصد روپیه اکرامیه خواهد گرفت !

یك طوپچی ریش جوگندمی که تابحال شکلش در پیش چشم منست بکمال اعتدال دم واستراحت پیش آمد . نشانرا گرفته طوپ بکمال شدت فریاد براورد . طایفه ها بکمال مسرت ندا کردند . بوا قعیکه گله برهدف اصابت نمود . اصابت کردن گله نیز ازین معلوم شد که گله بر پشت جانور خورده وباز واپس جهیده بدریا افتاد وهیچ تأثیری بروجود جانور نه بخشید .

طوپچی که گله را انداخته بود بکمال حدت گفت :

— این حیوان نیست ! بلکه کشتی ایست که از ابراهام لنقولن کافت تر لوحهٔ زره آهنینی بروجودش پوشیده شده است .

اینسخن طوپچی را « لعنت » بلند کپتان جواب شد . باز بسرعت برجانور هجوم برد . وبمن نزدیکشده گفت :

— موسیو ! بخوبی بدان که تابوقتیکه ابراهام لنقولن برهواشده پاره پاره شود پی این جانور ملعونرا نخواهم گذاشت .

— البته باید نگذارید ! چراکه وظیفهٔ شما همینست .

فکر کپتان وهمهٔ مایان این بود که جانور مانند ماشین واپور بحرکت دایمی تحمل نیاورده آخر مانده خواهد شد . لکن حیف ! که ساعتها گذشت . ولی ازمانده گی درجانور اثری پیدا نشد . مسافهٔ راکه امروز قطع کرده ایم کمتر ازپنجصد کیلو متر و تخمین نمیتوانم .

شب شد ! دریارا باز ظلمت تیرهٔ استیلا نمود . ساعت ده شب بود که ده میل دور

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 51 of 372

تر از زرهپوش ضیای شدید الکتریکئی جانور پدیدار گردید . اما جانور در اینوقت غیر متحرك دیده میشد . بلکه از حرکات روزانهٔ خود مانده شده حالا بخواب رفته است ! اینست فرصت بسیار اعلا ! کپتان ما نیز این فرصت را غنیمت دانسته واپور را آهسته آهسته بسوی جانور ضیا نثار راندن گرفت چونکه بسیار او قات ماهیان بالینه را درروی آب در حالتیکه بخواب بوده اند صیادان بالینه صید کرده اند . حتی ندلاند نیز بر چنین صیدوشکار بالینه های بخوابرفته بارها موفق وکامیاب آمده است . از اینست که در اینبار نیز خود را باژیقینهای متعدد مسلح گردانیده است . زرهپوش بقدریك میلی به جانور نزدیك شد . درانجا ماشین واپور را ایستاده کرده بحرکت عطالت پیش میرفت . در واپور هیچکسی تکلم نی بلکه تنفس هم نمیکرد . رفته رفته بقدر صد قدم نزدیکشدیم . شدت ضیا چشمان مارا امید رخشانید در این اثنا من برکتانهٔ طرف بینئی واپور تکیه کرده بنظر حیرت ودقت بسوی اینجسم عجیب الخلقة مینگرستم . ندلاند یکقدری پیشتر از من درحالتیکه بیکدست خود ریسمانهای واپور را گرفته بود وبدست دیگر ژیپقین مدهش خود را برای انداختن حرکت میداد ایستاده بود . بقدر پنجاه قدم مسافه مانده بودکه ندلاند بکمال شدت ژیپقین خود را بروجود جانور حواله کرد . ژیپقین بهوا شده برجسم مذکور اصابت نمود . چنانچه یك آهنی بر یك جسم سخت آهنین دیگر بخورد همچنان یکصدایی بگوشم رسید . ضیا حالاً منطفی شد . دوستون آب بخار آلودهٔ جسیمی بلند گردید . آبها برزرهپوش ریخته مانند نهر بزرگی ازطرف سرسطح واپور بطرف دنبالهٔ آن جریان گرفت . آدم واسباب و آلاتی که پیش رویش آمد همه راباخود رفته بدریا ریخت .

واپور مابایك جسم شدید البطشی باهم خورده مصادمهٔ شدیدی بوقوع آمد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 52 of 372

در ین اثنا مجال خودرا محکم کردن و گرفتن رانیافته بی اختیار از شدت مصادمه بدریا افتادم .

باب هفتم

بالینهٔ که نوعش مجهول است

اگرچه که بسبب حرکت شدیدهٔ مصادمه بدریا افتادم اما حسیات آنوقتم بتمامها بیاد منست .

اولا بقدر بیست قدم در زیر آب فرو رفتم . اینرا هم بگویم که من خوب شناوری میدانم . بیکدولکد بر سطح آب بالا برامدم . اول کار من پالیدن زره پوش شده باخود میگفتم که آیا از طایفه ها کسی افتادن مرادید ؟ کپتان فرر آژوت برای رهانیدن من آیا زورق مورق فرو خواهد آورد ؟ رهایی یافتن را آیا امید بکنم ؟

تاریکی بسیار شدید بود . در میان ظلمت یك کتلهٔ بزرگ وسیاهی دیدم که سر راست بجهت غرب دور شده میرفت . حتی چراغهای شیشه سرخ وشیشه سبز آن را نیز دیدم که آهسته آهسته از نظرم غایب گردید . دانستم که ابراهام لنقولن رفت و منهم محو شدم . لهذا بهمانطرف شناوری کرده فریاد های ناامیدانهٔ امداد را کشیدم .

البسهٔ من مرا از شناوری مانع میداشت . آب کالای مرا سر اسر بدنم چسپانیده بود . غرق شدنرا محقق دانستم باز « امداد ! امداد ! » گفته یك فریاد ناامیدانهٔ برکشیدم . دهنم از آب پر گردید .

در ین اثنا یکدست قوتناکی از دامن جاکت من گرفته مرا بر سطح دریا براورد . وشنیدم که میگفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 53 of 372

— اگر افندی زحمت تکیه کردن بر شانهٔ من اختیار فرماید خوبتر شناوری خواهند کرد .

بیکدستم از بازوی قونسه ی صادق گرفته گفتم :

— این توئی قونسه ی ! ها !

— بلی من ! به امر افندی منتظرم .

— آیا در اثنای مصادمه توهم بدریا افتادی ؟

— خیر . من خود بخود نیفتادم . لکن چون دیدم که افندی افتاد منهم پیروی کردم .

عالیجناب آدم ! این کار را چنان تلقی میکند که گویا وظیفهٔ او همین بوده است . پرسیدم که :

— آیا واپور چه شد ؟

— اگر افندی از او امیدوار نشود بهتر خواهد بود . زیرا وقتیکه من خود را بدریا می انداختم شنیدم که ماکینیست فریاد برآورده گفت که پروانه و سکان پاره پاره گردید .

— سکان پاره پاره شد ها !

— بلی . به دندان جانور ! اگر زیان زره پوش عبارت از همین باشد برای حرکت نکردن و معطل ماندنش کافیست .

— پس معلوم شد که ما محو شدیم .

— بلکه . اما باوجود آنهم هنوز یکچند ساعت میدان داریم . در یخچند ساعت بسیار کار دیده میشود طاقت لازمست .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 54 of 372

این اعتدال دم خارق‌العادهٔ که قونسه‌ی نمودار کرد مرا نیز جان تازهٔ بخشید . لهذا بقوت بشناوری آغاز نهادم لکن البسه ام مرا براحت میداشت قونسه‌ی باین برا حتنی من هوش کرده گفت :

— درجیب من چاقو هست اگر افندی رخصت بد هد کالای شانرا ببرم .

اینرا گفته وچاقورا از پشت من درزیر کالا درآورده سرتاسر ببرید . من هم او راوهم خودرا شناوری میدادم تا آنکه اوکالای مرا بریده وازجانم بیرون براورده . بازمن چاقورا گرفته واوبرای هردوی ماشناوری کرده من کالای اورا بریده بیرون کشیدم . باینصورت شناوری برای هردوی ما آسان گردید . پهلوی همدیگر شناوری کرده درظلمت شب هیچ چیزی نمیدیدیم ولحظه بلحظه هلاك نزدیکتر میشد . چرا که ازواپور امید ما منقطع گردید تنها امید برزو رچه های واپور داریم . بلکه بعضی کسان ازبیم جان وترس غرقشدن واپورخودرا درزورچه ها انداخته باشند وبانا تصادف کرده رهایی بدهند بناءً علیه قوتهای خودمانرا حسنً استعمال کردن لازمست .

پس باهمدیگر خود چنین قرار دادیم که یکی از ما برپشت در ازکشیده غیر متحرك بماند و آن دیگر تابوقتی که مانده شود شناوری کرده اورا باخود براند . وباز چون او مانده شود آندیگر همچنین معامله ورزد باین حساب هفت هشت ساعت بر روی آب طاقت آوردن ممکنست .

اگرچه تحمل زحمت ناکست امّا چه چاره ! دریاهم چون آرام وبیموج بود آنقدر زحمت نمیکشیدیم .

ازنیمشب یکساعت گذشته بودکه وجودم ازماندگی وسردی خیلی بیتاب وناتوان گردید . بازوهاوساقهایم بدردشدتناکی گرفتار آمده ورفته رفته بحس شد نرا آغاز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 55 of 372

نهاد . قونسه ی و جود خود رادرز یر بغل من دراورده هم برای من و هم برای خود بدست و پازدن آغاز نهاد . ولی بعد از کمی از حال افتاد وتنگ شدن نفسش را حس کردم لهذا گفتم :

— مرا بگذار قونسه ی !

— اصلا نمیگذارم ! من چسان مردن افندی خود را بچشم خود ببینم ؟ من بهمه حال پیشتر باید بمیرم !

درین اثنا کرهٔ قمر از پشت یك کتله ابر کثیفی که باد آنرا یکسر بجهت شرقی میراند عرض دیدار نمود . سطح دریا بضیای آن بدرخشید . شعاع قمر یکقدری مراقوت بخشید سر خود را بالا کرده بهر طرف افق نظر کردم . واپور زرهپوش رادیدم که بقدر پنج میل دورتر بطور کج ومایل مانند اسپ لنگی ایستاده . وفلاکت ازوضعش نمایان بود . اززورق وانسان برسطح بحر هیچ اثری نبود .

فریاد کردن خواستم اما به اینقدر مسافهٔ دور فریاد چه فائده خواهد کرد ؟ قونسه ی بدورئی مسافه ندیده چند بار به بسیار شدت «امداد ! امداد !» گفته فریاد براورد . یکچند ثانیه حرکت نکرده گوش کشیدیم . من چنان گمان کردم که یکصدایی از جهت مقابل جواب داد ! یا آنکه بگوش من چنان برخورد ! یا آنکه صدای قونسه ی دوباره عکس کرده بگوشم برخورد ! بهر صورت در بودن صدا هیچ شبهه ام نماند لهذا به آهسته گی از قونسه ی پرسیدم که :

— آیا شنیدی ؟

— بلی .

قونسه ی باز بکمال نومیدی فریاد براورد . باز مانند اول جوابی آمد که درین بار

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 56 of 372

هیچ شبهه نماند که صدای قونسه ی را صدای انسانی جوابداد . آیا کدام بیچاره ایست که بامایکجادر دریاافتاده است؟ یا آنکه یکی اززورقهای واپوراست که درتاریکی مارا می یابد ؟ قونسه ی برشانهٔ من تکیه زده خودرایکقدری بلندکرد . ولی باز ناتوانانه بیفتاد .

من گفتم — آیاچه دیدی قونسه ی ؟

قونسه‌ی گفت — دیدم ! . . . دیدم ! . . . لکن خاموش باشیم . . . چیزی نگوئیم . . همه قوت خودرا نگهداریم .

اینسخنا نرا قونسه ی بسیار آهسته گفته خاموش ماند . من به اندیشه افتادم که آیا چه دیده باشد ؟ درین اثنا نمیدانم از چیست ؟ دفعةً جانور بخاطرم آمد ! امافرض کردم که قونسه ی جانوررادیده‌باشد! خیلی خوب ! اما اینصدای انسان که بگوشم برخورد ازچیست ؟ البته که در دهن جانور کدام انسانی نه نشسته خواهد بود ؟ حالا آنکه قونسه ی مرا میکشد ، وامید وارانه شناوری میکند، وگاه گاه سرخودرابلندکرده بصدای امید فریاد میکشد ، وبمقابل فریاد او یك صدای شناختهٔ جواب میدهد . من اینچیزهارادر حالت‌مدهوشی وبیخودی میشنوم، وحس میکنم چرا که تاب‌وتوانم سراسر محوشده وحیاتم بامات دست وگریبانست ، گاهی که یکقدری سرخودرابالا کردن‌میخواهم موج آب مراغوطه میدهد ولی قونسه‌ی مرابازمیکشد . .

درین اثنایك چیزسختی بوجودم برخورد . بجابکی به آن چنگ زدم . یك‌دست پرقوتی ازبازویم گرفته مرابکشید . درین اثنانفسم‌تنگ شده بیهوش شدم .

وجودم راخیلی بقوت مالش داده باشند که بزودی پس بخود آمدم . چشمانم‌را بازکرده«قونسه‌ی»فریادکرده‌توانستم . قونسه‌ی بجوابم گفت — افندی مرامیخواهد؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 57 of 372

درضیای خفیفی که قرانداخته بود درپهلوی قونسه ی یك آدم دیگریرا دیدم که بمجرد دیدن شناختم که کیست لهذا گفتم :

— ندلاند ؟

ند — بلی خودشست ! که هنوزدرپی وعدهٔ اکرامیهٔ کپتان فرر آژوت میدود .

معلم — دراثنای مصادمه آیا شما هم دردریا افتادید ؟

ند — بلی ! منهم بدریا افتادم . ولی طالع من ازشما رساتر بود که بمجردافتادن برین جزیرهٔ سیارجایگیرشدم .

معلم — چه ؟ آیا جزیرهٔ سیار ؟

ند — یا کرگدن بزرگ دریایی !

معلم — چه میگوئی ند ؟ ندانستم !

ند — اما من دانستم که ژیپقین من چرا کارگر تأثیر نشد !

معلم — آیاچرا نشد ؟ ازچه بود ؟

ند — چراکه وجود این جانوراز تخته های پولاد ساخته شده است .

به این گفتهٔ ندلاند مجبورشدم که افکار خودرابسرگرد آرم ، ودیدنیهای خود رابیاد آرم . سخن آخرین ند در فکرم یك کشایشی پیدا کرد . لهذابرین چیزیکه التجاگاه ماست هوش کردم ، وبرنقطهٔ بلندترین آن برامدم . و باپای خود آنرا پالیدم . دیدم که سطح خارجئی این جسم مانند پوست حیوانات نیست . و مانند صدای آهن صدا میبرارد .

شبهه ام هیچ نماندکه آن چیزیکه تمام عالم دنیارا بهولوله انداخت ، وافکار همه بحر یونرازیر وزبرساخت وگاه جانور ، وگاه جزیرهٔ سیارگفته شد ، وقضاهای مدهشی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 58 of 372

در بحر برانگیخت همین جسم آهن پوشیست که مارا درینوقت النجاگاه شده است .

هرگاه وجودیك جانور ومخلوق فوق الطبیعهٔ رامیدیدم بدینقدر چه متحیر نمیشدم . چرا که درانوقت میدانستم که ازدست قدرت خالق لم یزل برامده یك مخلوقیست اما چون درینوقت می بینم که ازعمل کارخانهٔ ماشین دماغ انسانی برامده یك بدیعهٔ خارقه نمائیست ! از حیرت خود داری نمیتوانم .

امکان تردد نماند ! دانستم که برپشت یك سفینهٔ میباشم که ازپولاد ساخته شده ، ودرزیر بحر حرکت میکند وشکل آن هیئت ماهیست . من وندلاند وقونسه ی هر سه بقبول کردن اینمسئله مجبور ماندیم وتصدیق کردیم که همچنینست . لهذا گفتم :

— چون چنینست برای حرکت کردن این سفینه ماشینی لازمست ، وبرای چرخ دادن آن دست انسانی لابد !

ندلاند — البته که همچنان خواهد بود . ولی من سه ساعت میشود که بران هستم هیچ جانداری ندیده ام ، ودرخود سفینه نیز حرکتی ورفتاری مشاهده نکرده ام .

معلم — آیاسفینه هیچ رفتار نکرده ؟

ند — نی درمیان امواج جنبش دارد ولی رفتار ندارد .

قونسه ی — اماما بخوبی دیده ودانسته ایم که مالك سرعت وتیزرفتاری بسیار فوق العاده ایست .

معلم — بلی !

درین اثنا ازطرف دنبالهٔ کشتی یك صدای گرگری برامد . آبها کف سفیدی برو آورد . کشتی برفتار آمد بگمان که این گرگر اپروانهٔ کشتی بعمل آورد . برپشت کشتی که بقدریك متره ازسطح دریابلندبود برروافتاده خودرا محکم گرفتیم . اماجای

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 59 of 372

شکر است که کشتی بسرعت خارق العادهٔ که دیده بودیم رفتار ندارد . ندلا ندگفت :

— اگر همچنین رفتار کند هیچ گفتگو نیست اما اگر بنای غوطه خوردن را گذاشت قیمت زندگئی گرانبهای مابدو پسه تنزل خواهد نمود .

پس معلوم شد که بااین مخلوقاتیکه در درون این کشتئی اسرار انگیز هستند یك راه مخابرهٔ باز کردن لازمست و کیفیت احوال خود را به آنها فهمانیدن شرط است . بر هرطرف سفینه گردش کردم که یك سوراخی بایك دریچهٔ بیابم نیافتم .

بناءً علیه حیات مابدست کسانیست که سفینه را میرانند . اگر سفینه را در زیر آب فرو بردند زندهٔ گئی ما را نیز بعدم آباد نیستی فرو خواهند برد . اما اگر غوطه نخورند امید ملاقی شدن با آنهاهست . زیرا اگر هوای نسیمی را خود آنها در زیر بحر ساخته نتوانند بهمه حال میباید که برروی کشتی یك سوراخی بکشایند تا هوای تازه و نو بگیرند .

ساعت چار بود که سرعت سفینه زیاده گردید در اول که سفینه آرام حرکت میکرد نیز خود را بهزار زحمت برروی سفینه محکم گرفته نمیتوانستیم حالا کار ما خیلی مشکل گردید . اما شکر است که ندلا ندیك حلقهٔ بزرگی برروی سفینه یافت همهٔ مادستهای خود را به آن حلقه بند کردیم و بکرم خداوندی توکل کرده منتظر سپیدهٔ صبح گردیدیم .

من به این فکر غوطه خوار گرداب حیرت بودم که آیا اسرار این حرکت تحت البحر چه خواهد بود ؟ آیا از چگونه قوت فائده برداشته اند که مالك اینگونه سرعت خارق العاده شده اند ؟ آیا در درون سفینه چگونه آدمها خواهند بود ؟ حال ما بچه منجر خواهد شد ؟ و الحاصل به اینگونه افکار ها غرقه بودم که صبح شد . این سفینه که قسم بالائی آن یکقدری هموار پیدا کرده است برای آنکه بکمال دقت هر طرف

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 60 of 372

آنرا معاینه کنم از جای خود برخواسته بودم که درین اثنا آهسته آهسته فرو رفتن کشتی را حس کردم . ندلاند از خجالت بهراس وغضب آمده وبکمال شدت پایهای خود را بر آهن سطح کشتی زده فریادبر اورد که :

— اوو . . . کشتیبانانی که مهمانوازیرا یاد ندارید ! باز کنید ! شمارا میگویم در وازهٔ سفینه را باز کنید !

اما از صدای گر گربروانه شنوانیدن صدا ازین سد آهنین بی منفذ بسیار مشکل بنظر می آمد . اما جای شکر اینست که لگدهای ندلاند یك کاری کرده سفینه از فرورفتن باز ایستاد .

دفعة یکصدای باز شدن قفلی برخواسته درپیش روی قضازده کان برسطح وا پوریك دریچهٔ آهنینی باز گردید، ویك انسانی ازانجا هویدا گردیدوبحیرت وتلاش بسوی قضازده گان یکنظری انداخته وبصورت بسیارغریبی فریادزد . پس دردر یچه درامد . ولوحهٔ آهنین دریچه رابشدت پس فروبست بعد ازچند دقیقه بازلوحهٔ آهنین برخواسته هفت هشت نفر آدمهای بسیارتنومند تناوریکه برروهای خود نقاب انداخته بودندبرامده ومارابشدت وچابکی تمام گرفته درمیان سفینهٔ اسرار انگیزدراوردند .

باب هشتم

متحرک درمتحرک

هرانقدر که دراوردن مادرداخل کشتی بخشونت وشدت اجرا گردید هانقدر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 61 of 372

چابکی وسرعت نیز دران بود . ندانستیم که بر ما چه پیش آمد . از احوال رفقای خو د خبر ندارم اما من چون در سفینه داخل شدم خون در بدنم افسرده گردید . آیا بدست چگونه آدمها افتادیم ؟ مطلق که بدست رهزنان نو برامد دریائی افتاده ایم ! خدا پرده کند ! !

و قتیکه مارا در دریچه در اوردند دروازه را بشدت ببستند که از ینسبب در تاریکی وظلمت بسیار عمیقی فروماندیم . چشمان من که بروشنی بیرون آموخته شده بود دفعة بداخل شدن این تاریکی سراسرا از کار افتاده مانند نابینای مطلق بماندم . اگرچه چشمم چیزی نمیدید ولی بحس لمس دانستم که پاهای برهنه ام بر زینهٔ آهنینی تماس نموده بپایان فرو می آمدم . قونسه ی وندلاند را نیز از پی من میآوردند . از فرو آمدن زینه چون خلاص شدم یکچند قدم برهواری رفته بازشدن یك دروازهٔ را حس کردم . چون دران در وازه درامدیم بشدت تمام بازبسته شدن دروازه را بر خود حس کردیم .

تنها ماند . ایم اما در کجا ؟ اینست که اینرا نمیدانیم ! هر طرف تاریکیست . اما چسان تاریکی ؟ تاریکئی که هیچ بظلمت شبهای تاریك روی دنیا مشابهت ندارد . باوجود یکه هنوز دوساعت گذشت باز هم چشمانم هیچ عادت بتاریکی نتوانست گرفت . ندلاند ازین معامله بسیار غضبناك گردیده هر چه که بدهنش میآید میگوید :

ند — وای وای ! مهمانتوازیرا ببینید ! بگمانم که اینهامیام — یعنی مردمان آدم خوار — خواهند بود اما بخوبی بدانند که تایکی دوتارا از خود پیشتر نکنم مرا هم خورده نخواهند توانست .

قونسه ی — دوست من ند . آرام شوید ! اینقدر شدت وحدت مکنید . هنوز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 62 of 372

درداش یامیام ندرامده ایم .

ند — اگرچه درداش آتش دارشان ندرا مده ایم اما درداش بی آتش شان درا مدیم . اماشکر میکنم که خنجرم بامنست . وای بحال رهزن دریائی که اول بار با من ملاقی شود !

من گفتم — ند ، حدت مکنید ، ازین غضب بیهوده حال خود مانرابد تر خواهیم کرد . بلکه سخنان مارا میشنوند . اول به بینیم که در کجاهستیم و باکه سردوچار شده ایم !

اینرا گفته ودست های خودرا به پیش دراز کرده براه رفتن آغاز نهادم . بعد از پنجقدم دستهایم بیك دیوار آهنین بسیار صافی برخورد . دیوار را گرفته گرفته چاراطراف را گردش کردم . دانستم که دراوتاق چار گوشهٔ آهنینی هستیم . باز بطرف وسط خانه روانه شدم . دروسط بیك میز چوبینی تصادف کردم که در اطراف آن چند چوکی کوچکی گذاشته شده بود . برزمین خانه قالین پشمینی گسترده شده بود که ازانسبب صدای پای ما بلند نمیشد . بعد از نیمساعت دفعتهً نظر ما از ظلمت کثیف برامده بیك ضیای شدیدی معروض گردید یعنی خانهٔ ما به آنقدر ضیای قوتناکی پر شد که یکمدت بهیچصورت نتوانستم که چشمانم را بکشایم . اما از سفیدیٔ رنك آن دانستم که ضیای الکتریکست ، واینرا نیز درك کردم که ضیای سفیدی که دروقت اعتقاد جانور دراطراف این جسم دیده میشد از همین منبعیست که حالا این ضیادر اوتاق ما ظهور یافته چون چشم خود را باز کردم دیدم که ضیا از چراغ بلورین بیضوی شکلی که از سقف آویخته شده است میبراید . ند لاند خنجرش را از کمر کشیده بیك وضع مدافعه ایستاده گفت :

— الحمد الله که چشم چشم رامی بیند !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 63 of 372

خانهٔ ماچون روشن شد اطراف را بکمال دقت معاینه کردم . اوتاق بغیر ازهمان یك میزو پنج چوکی وقالین وچراغ الکتریکی دگرچیزیرا حاوی نبود . چهار دیوار خانه آ نقدر صاف ویکدستست که در وازه هیچ معلوم نمیشود که درکدام طرف و کدام جاست . ازبیرون هیچ صدا و ندایی نمیآید . آیا میرویم ایستاده ایم ، برروی بحریم درزیر بحریم ؟ هیچ نمیدانیم ! اما باوجود آنهم من امیدوار بودم که درملاقات صاحبان کنتی تأخیروقوع نخواهد یافت ، چرا که روشن کردن اوتاق ما علامت خیر است . هرگاه محبوس میبودیم یافراموش شده میبودیم جای ما را روشن نمیکردند . بوا قعیکه گمانم برخطا نبود . یکصدا یی باز کردن قفل باکلید شنیده شد بعد ازان دریکطرف دیواریك دروازهٔ بازشد . دو آدم داخل اوتاق ماشدند .

یکی ازین دونفر آدمی بودکوتاه قد ، تنومند ، کشاده شانه ، بزرك سر ، سیاه موی ، تیزنظرکه هیئت عمومئی آن بمردمان جنوبی ممالك فرانسه مشابهت میرسانید . آدم دیگر زیاده ترشایان تمریفست حکیم مشهور « دیده رو » گفته است که اوضاع واطوار انسان معنای مجازیٔ افکار اوست . این است که این آدم اثبات مشخص مدعای دیده روست من چون بسیمای او نظر کردم دانستم که این آدم برخود بسیار اعتماددارد . زیرا سرش ازمیان قوس دوشانه اش بیك وضعیت اصیلانهٔ برامده است چشمان سیاه مژگان درازش بیك امنیت باردانهٔ نظرمی اندازد . اززردی رنك پوستش معلوم میشدکه دایماسا کنست . ازحرکات سریعهٔ پی های زیرابروانش چنان معلوم میشد که بر فکر خود ثابت قراراست . انبساط روحی که از تنفس سینه اش پدیداربود برجسارت وشجاعت فوق العاده اش دلالت میکرد . اینرانیزبگویم که این آدم بسیارکبرنفس رامالك است . درانظـاراستراحت آمیزاوآثار علویت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 64 of 372

مشاهده میشد . از او ضاع وکلام این آدم یقین حاصل کردم که ناقابل ترددیك آزا دیء فکروحرکت را مالکست . در حضور او بدرجهٔ فوق العاده سکون و آرامی پیدا کردم .

سن این آدم را در مابین سی وپنج و پنجاه تخمین کرده توانستم . ازین معین تریکعددی تخمین کردن مشکلست . قدش دراز، پیشانیش کشاده ، بینیش مستقیم وکشیده ، دهنش خوشنما ، دندانهایش ظریف دستهایش نازك ولطیفست .

این دوشخص از پوست سمور بحری کلاههای پست پستی بسر داشتند ، واز پوست ماهئی فوق موزه ها بپا کرده بودند . ولباسهای بدن شان نیز از یك قماشی بافته شده بودکه هیچ شناخته نمیشد .

شخص قد بلندی که شمهٔ از او صاف آن بیان شد واز روش حال چنان معلوم میشد که آمر سفینه باشد بنظر بسیار تیز بین باتمکین خود مارا بکمال دقت از نظر تفتیش خود میگذرانید . بعدازان برفیق خود روگردانیده بیك لسانی که هیچ ندانستیم بعضی سخنانی گفت که این لسان بسیار آهنگدار ولطیف بگوش برمیخورد رفیق او یکچند بار کله جنبانی کرده بیکدو سه کله جواب داد بعده شخصی اول روی خودرا بطرف من گردانیده یك طوری اظهار نمود که معلوم میشد که احوال مارا میپرسد قونسه ی مرا گفت :

— افندی اگر سرگذشت مارا نقل بکنید بلکه این افندیان بدانند .

منهم سرگذشت خودرا به نقل کردن آغاز نهادم خودم در فرانسه معلم آرو ناقس ، و این یکی خدمتکارم قونسه ی ، و آن دیگر صیاد مشهور ندلاند تعریف وبیان کرده همهٔ سرگذشت خود را به تفصیل حکایه کردم . ولی در سیمای مخاطب خود هیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 65 of 372

یك علامت دانستن کلام خود را ندیدم . چون حکایتم را تمام کردم هیچ یك کلمهٔ نگفت . باز بزبان انگریزی حکایه کردن خواستم چرا که زبان انگریزی لسان عمومی همه بحر یونست گفتم باکه به این زبان بفهمد . خود من اگرچه بزبان انگریزی اشنا هستم ولی چون در ینجا مقصدرا خوب فهما نیدن لازم است لهذا ندلاند را گفتم :

— استا ندلا ند ! حالا نوبت شماست به خوبترین انگریزیهای خود سرگذشت مارا بفهمانید به بینیم باکه بدا نستاندن موفق بشویم .

ندلاند نیز بحکایه کردن آغاز کرد . از اول تا به آخر بخوبی بفهمانید . وچون او حدیدالمزاج بود در اثنای حکایت زیاده تر آثار هیجان وغضب نمودار میکرد حتی اینرا نیز علاوه کرده گفت که « بکدام حق مارا حبس کرده اید ، بکدام قانون به حریت ما تعرض میکنید . اگر کار همچنین دوام یکند برشما عصیان خواهیم ورزید » بعد ازین گفتنیها بیك وضعیت معنیداری از گرسنگی بحالت مرگ بودن مارا نیز فهمانید . بواقعی که دانستاندن اینمسئله از همه الزمتر وضروریتر بود امامن در اثنای حکایه کردن اینرا فراموش کرده بودم اما جای تعجب اینست که به اینسخنان ندلاند نیز مخاطب او طور فهمید نرا نشان نداده هیچ جواب نداد . پس دانستیم که بزبان فرانسوی وانگریزی نمیدانند . قونسه ی گفت :

— اگر افندی امر کند مسئله رابزبان المانی من حکایه بکنم بلکه به اینزبان بدانند .

— وای ! آیا تو المانی هم میدانی ؟

— اگر خوش افندی آمده باشد عرض کنم که من مانند یك المان المانی رامیگویم .

— بسیار خوش من آمد ، چابك آغاز کن . همهٔ سرگذشت مارا حکایه کن .

قونسه ی بصدای مستر یحانه بلسان المانی سرگذشت مارا از جزوی و کلی حکایه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 66 of 372

کرد . اما وا اسفا که اطوار ناطقه پردازانه ، و وضعیتهای پرکارانهٔ او نیز بیثمر ماند . لاجرم کلمات زبان لاتینی که در کوچکی در اثنای تحصیل بیاد م مانده بود یکان یکان جمعکرده به آن زبان حکایه کردن آغاز نهادم . باز هیچ ثمر حاصل نشد .

شخصهای مجهول بزبان خود شان یکچند کلمات گفته بیرون برامدند . باز در وازه بسته شد . ندلاند بحیرت و حدت گفت :

— اینچه دنائت و بی پروایی ! بزبان فرانسوی انکریزی ، المانی ، لاتینی بااین رهزنان بیدین سخن بگوئیم واین کافران بجواب ماهیچ تنزل نکنند !

من — آرام شویدند ! حدت وشدت هیچ فائده مند نمیشود .

ند — لکن اگر درین قفس آهنین همچنین بمانیم از گرسنگی هلاك شدن ما مقرر است .

قونسه ی — بگذار آدم ! اگر یکقدری فیلسوفانه گذران کنیم بسیار وقت تحمل قابلست .

من — دوستان من ! نومید نشویم ! از ین بدتر ورطه هارا گذرانیدیم اینهم خواهد گذشت ! یکقدری صبر کنید . حالا بشنوید که من رأی خود راد رحق کپتان این سفینهٔ عجیب الخلقه بیان کنم .

ند — رأی من حاضر ! حریفهادزدان دریایی میباشند والسلام !

من — بسیار خوب ! اما از کدام مملکت اند ؟

ند — از مملکت دزدان ورهزنان !

من — دوست من ! مملکت دزدان ورهزنان در خریطه هانوشته نشده است . باوجود آنهم من نیزازتعیین ملیت وجنسیت این دو شخص مجهول عاجزم و درین وقت همیقدر گفته میتوانیم که اینهانه فرانسیست ، نه انکریزاست . نه المان . بگمان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 67 of 372

من که اینها از اهالی ممالك جنوبیه خواهند بود . اما آیا اسپانیایی ، یا امریکایی ، یا ترك ، یا عرب ، یا آنکه هندیست نمیدانم ؟ زبان شان نیز سراسر نا قابل فهمست .

قونسه ی — اینست علت و محذوریکه از توحید نشدن السنهٔ عمومیه یا دانستن همه زبانها حاصل میشود .

ند — السنهٔ عمومیه اگر توحید هم بشود در نجا فائده ندارد . زیرا شما هم دیدید که زبان مردمان این کشتی برای خود شان مخصوص یکزبانیست . مقصد اینها اینست که ما را از گرسنگی بکشند . وگرنه در هر مملکت و هر کس که باشد اگر بزبان ندا ندبه اشارت میفهمد . چونکه انسان اگر دهن خود را باز کند ، وچنهٔ خود را بشورا ند ، وشکم خود را بنماید البته گرسنه بودن آنرا یقین خواهند کرد . حالا آنکه این ظالمان بیرحم . . . . .

ند لاند هنوز سخن خود را تمام نکرده بود که دروازه باز شد . و یك خدمتکاری داخل شده برای هر کدام ما یك یك دست کالا و دیشی آورد . ما هم هما نلحظه بپوشیدن کالا مسارعت ورزیدیم . خدمتکار ما را به پوشیدن کالا مشغول گذاشته خودش به ترتیب دادن یك سفرهٔ سه نفره بر سر میز مشغول گردید قونسه ی گفت :

— اینست کار فائده مند واعلا !

ند — شما چه گمان میکنید که بر سر این سفره چه خواهید خورد . مثلا مجز دل جگر سنگ پشت ، و کباب گوشت سگ ماهی ، و قورمهٔ ران گاو ماهی چه خواهیم یافت ؟

— ببینیم که چه میشود ؟

بعد از کمی سفره حاضر گردید . طبقهای چینی بسیار اعلا که با سرپوشهای نقره ئین پوشیده شده بود بر سر میز صف کشید . ما هم بکمال اشتها بر سفره نشستیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 68 of 372

دانستم که مردمان این سفینه ازدرجهٔ اول مردمان متمدن هستند. زیرا ضیای الکتریکی که از سرما در ضیافشانی بود با اسبابهای منتظم سفره و لذت طعامها چنان بخیالم می آورد که یادر اوتل «اد. لفئی» لیورپول، ویادر «غران اوتل» پاریس نشسته ام. اما در طعام ما از نان خشك كند می وشراب اثری دید. نمیشد. آب بسیار صاف و براق سرد درمیان صراحیهای بلورین بسیار اعلا موجود بود. اما آب هر چه که خوب باشد باز آبست لهذا ندلاند از ان سبب هیچ خشنود نیست. درمیان طعامها ماهیان بریانی که به بسیار اعتنا پخته شده بود دیده میشد ولی بعضی از طعامها را هیچ نشناختم که از چگونه حیوان یانبات ساخته شده است. اما باوجود آنهم بسیار چیزهای لذیذ ومغذی بودند. اسباب سفره نیز خیلی مکمل وگرانبها بود. برقاشق، وپنجه، وکارد، وطبق وسرپوش وسائر بزبان لاتینی اسکلمات آتی محرر بود:

موبی لیس — ان — موبی لیس

(ن)

معنای این کلمات لاتینی این میباید که «متحرك درمیان متحرك» حرف «ن» زیرین عباره نیز یاحرف اول نام کشتی یاحرف اول نام صاحب کشتی تخمین میشد. ندلاندوقونسه‌ی پس اینقدر تحقیقات نکردیده بخوردن طعام کوشش میورزیدند. وچون باین دانستیم که صاحبان سفینه ما را از گرسنه گی نمیکشند از انرو یکقدری امنیت پیدا کردیم.

حال دنیا همین است که هر چیزی میگذرد. حتی حالات گرسنه گئی فوق العادهٔ ما نیز درگذشت. گرسنه گی چون درگذشت خواب ظهور نمود. ازیکشب اول بسببی که با مرگ دست وگریبان بودیم تابه ایندم هیچ خواب نکرده ایم. پس حالا اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 69 of 372

خواب بر ما مستولی گردد چیزی بعید نخواهد بود ! قونسه ی گفت :

— من میخوابم .

ند — من از حالا بخواب رفته ام .

اینرا گفته وهردوی شان بر قالین روی خانه دراز کشیده بخواب بسیار سنگینی فرو رفتند . اما من بحالتی نبودم که مانند آنها بجا بکی بخواب بروم افکار های بسیاری بر ذهنم هجوم میکنند . خود بخود بسی بسی سوالها ایراد میکنم ، از جواب آنها عاجز میمانم ، در پیشگاه نظرم بسی خیالاتی تجسم میکنند ! آیا در کجائیم ؟ چسان یکقوت مجهولی مارا بکدام سمت مجهولی هیکشد ؟ پیش ازین حس کرده بودم که سفینه در زیر بحر غوطه خورده بود لهذا خود را در زیر صدها هزار خروار آبهای بحر محیط دیده بکابوسها دو چار میشدم . نهایت آهسته آهسته فکرم کسب سکون نمود . خواب هم غلبه کرد . منهم بخواب رفتم .

باب نهم

حدّت ند لاند

خواب ما تاچقدر امتداد کرده نمیدانم اما در درازئ آن شبهه نیست . چرا که مانده گیم سراسر زایل شده من از همه پیشتر از خواب برخواستم . رفیقهایم هنوز بخواب بودند . درجائیکه افتاده بودند همچنان غیر متحرك مانده بودند .

وقتیکه از خواب برخواستم در ذهن وفکر خود از افکارات مدهشهٔ پیشینه چیزی نیافتم ویك اعتدال و آرامئی در فکر و وجود خود یافتم برخواسته اوتاق خود را باز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 70 of 372

ازهرطرف معاینه کردم . دیدم که هیچ تبدلات وتغیراتی وقوع نیافته . محبوسخانه همان محبوسخانه ، محبوسهاهم همان محبوسهاست! تنهاظرفهاو آلات سفره‌رادراثنایی که ما بخواب بوده ایم برداشته اند . هیچ یك علامتی در تبدیل یافتن احوال خود ندیدم . لهذابه اندیشه افتادم که آیاابدیاًدرهمین قفس آهنین خواهیم ماند ؟

این اندیشه مراخیلی متألم ساخت . وغیرازان در سینهٔ خود نفس تنگی را نیز حس نمودم . به بسیاردشواری تنفس میکردم . هوای ثقیل اوتاق برای جگرسفیدم کفایت نمینمود . اوتاق ما اگرچه واسع وفراخ بود ولی چون قسم اعظم مولدالحموضهٔ هوای آنرابلع کرده ایم وبجای آن حامض قار بون داده ایم ازانسبب به تنفس صالح نمیآمد . بناءً علیه تجدید کردن وتازه ساختن هوای اوتاق ماضروری دیده میشد .

درینجابفکرم یك سوالی وارد شد . باخودگفتم که آیاکپتان این سفینه درخصوص هوا چه میکند ؟ هوای نسیمی راآیا خودش میسازد ؟ یعنی بوسایط کیمویه کلوریت دوپوتاس راتسخین کرده . مولدالحموضهٔ آنرامیگیرد وآنرابا حامض قار بون باقی ماندهٔ هوابلع کرده . هوا را بعمل می آرد . وبرای اینعملیات ماشین مخصوص کیمیوی دردرون کشتی خود ساخته ؟ اگراینچین باشد باخشکهٔ روی زمین هنوزرا بطه‌اش سراسر منقطع نگردیده است . چونکه کلوریت پوتاس را بهمه حال باید که ازروی زمین بیارد . یاآنکه هوای نسیمی رابه تضییق و فشار بس قوی درمخزنهای بزرگ بزرگی که دردا خل کشتی ساخته پرمیکند وازانجابقدر لزوم صرف مینماید ؟ یاآنکه ازهمه آسانتر گاه گاهی برسطح بحربرامده . هوای خود راتجدید و تازه میسازد؟ و الحاصل بهرطریقی که باشد میباید که بزودی هوا تجدیدشود . زیرارفته رفته تنفسم کسب صعوبت مینمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 71 of 372

درین اثنایك هوای تازه وسردی برویم برخورد که این هوا ازهواهای صافئی سطح دریابمشام حس میشد دهنم راباز کرده هوای صاف زیادی بلع نمودم . جگرم سرد شد ، دماغم راتازه گئی حاصل آمد . بعد ازان خواستم که جهت و ارد شدن هوارابیاموزم . لهذ ابپالیدن آغاز نهادم . بردیوار سردروازه یك سوراخ کوچکی یافتم که هوابشدت ازانجاوارد میشد .

درین اثنا ندلاند ، وقونسه ی نیز بتأثیرهوای صافی ازخواب برخواستند . بعدازانکه یکچندبار کهالئی خودرا کشیده وچشمهای خودرامالیدند برپاخواستند . قونسه ی بنابرنزاکت دایمئی که داردبمجردبرخواستن ازمن پرسیدکه :

— انشاء الله افندی براحت خوابیدند ؟

— بسیارخوب خوابیدم قونسه ی ! شماچسانید اوستاندلاند ؟

ند — خوابم خیلی سنگین بود! اما اگردروغگونشوم بگمان که هوای صافئی دریارا تنفس میکنیم !

من — نی ندلاند ! خطا نکرده اید بحقیقت که هوای صافئی دریارا تنفس میکنیم .

ند — آیاساعت چندخواهدبودبگمانم که وقت طعام شام نزدیك شده خواهد بود ؟

من — طعام شام مگوئید طعام چاشت بگوئید زیراهیچ شبهه ندارم که شب دراثنای خواب ما گذشته باشد .

قونسه ی — این اثبات میکند که تمام بیست و چارساعت خوابیده ایم !

ند — همچنین است . اما میدانی قونسه ی! اگرطعام شام باشد یاطعام چاشت آمدن خدمتکار مرا بسیار ممنون خواهد کرد بیاید ویکی ازبندو طعام را بیارد بعدازان هرچه که میشود بشود ...

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 72 of 372

قونسه‌ی — اگر هر دو طعام را یکجا بیارد خوبتر نخواهد بود استا ؟

ند — البته قونسه ی ! هم حق دو طعام را برا نها داریم . من ضامنم که از عهدهٔ هر دوی آن برایم .

من — صبر کنیم حریفان مجهول ما را از گرسنگی نمی کشند . اگر به این فکر میبودند دیروز طعام نمیدادند .

ند — اما اگر بطعام ما را چاغ کرده باز شکمهای خود شانرا بگوشتهای تر و تازهٔ ما ضیافت کنند که دستهای شانرا میگیرد .

من — نی بابا ! من قطعیاً امینم که بدست مردمان آدم خوار نیفتاده ایم .

ند — که میداند ! بلکه این آدمها درزیر دریا گردش کرده کرده وگوشت خام خورده خورده بخوردن گوشت خام عادت کرده اند . پس مانند وجود ذات عالئی شما وقونسه‌ی ومن سه عدد بره‌های تر وتازه چیزیست که آنها برو سرفه کنند ؟

— این فکرها را از سر برار ندلاند . بمقابل صاحبان سفینه شدت وحدت منما ! حال ما را بفلاکت ووخامت منجر مکن .

— بسیار خوب حالا درگذشتیم . اما شکم بنهایت گرسنه کیست ! مهربانی کرده یا طعام شام یا طعام صبح هرچه که باشد یك چیزی بیارند تا بر مدنیت شان قائل شوم .

— استاندلاند ! مایان به اطاعت قاعدهٔ کشتی مجبوریم . وگرنه کشتی اوامر معدهٔ ما را نمیشنود .

قونسه ی — بلی افندی راست میگوید . ما میباید که شکم خود را براه بیاریم .

ند — تو همیشه در هرچیز همچنین شوخ مشرب هستی قونسه ی، اصلا آثار حدت در تو مشاهده نمیشود، اگر گرسنه هم بمانی بی آنکه شکایت بکنی بمردن حاضر میشوی؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 73 of 372

قونسه ی — شکایت چه فائده میکند ؟

ند — شکایت ، برای شکایت کردن فائده میکند . معلم افندی میگوید که صاحبان کشتی یا میام یعنی آدم خوار نیستند . منهم از خاطر آنها ایشان را بعد ازین یامیام نی رهزنان دریایی میگویم . اگر این رهزنان بی ایمان به این فکر باشند که مرا همیشه درین قفس آهنین نگهدارند خیلی خطامیکنند ! معلم افندی به آزادی فکر خودرا بیان کنید ، آیا بسیار وقت هنوز درینقفس خواهیم ماند ؟

من — اگر راستی میخواهی منهم همانقدر میدانم که تو میدانی !

ند — لکن چه گمان دارید وچه فرض وتخمین میکنید آنرا فهمیدن میخواهم !

— من چنین فرض وتخمین میکنم که تصادف مارا بریك سر مهمی آگاه کردانید . اگر این سررا صاحبان سفینه پنهان کردن میخواهند بدانید که حال ما وخیم ودر تهلکه میباشد ! و اگر چنین نباشد این جانور که مارا حالا در شکم خود گرفته است البته در هر فرصتی که پیش آمد مارا ازدهن خود بیرون خواهد انداخت !

قونسه‌ی — اگر مارا مانند طایفه های خود بصورت دایمی در کشتی نگهدارد چه خواهیم کرد ؟

ند — اگر چنین کند تابوقتیکه ازکشتئی ابراهام لنقولن سریع الحرکه تریك کشتئی این جانور آهنین را گرفته ورهزنان آنرا اسیر کرده ومارا خلاص کنند درهمین جا خواهیم ماند !

من — سخن شما راستست اما تا بحال درینباب برما تکلیفی نکرده اند . بیهوده چنه نزنیم . باز میگویم صبرکنیم ، جسور شویم ، هیچ چیزی نکنیم ، چرا که هیچ چیزی ازدست ما نمی آید .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 74 of 372

ند — بالعکس بسیار چیز ها از دست ما می آید .

من — چه می آید استا ندلاند ؟

ند — خود را رهایی دادن !

من — از حبس خانهٔ روی زمین رهایی دادن ممکن است اما از حبسخانهٔ زیر دریا رهایی دادن را به ذهن خود نمیتوانم بگنجانم !

قو نسه ی — استا ندلاند ! ببینم که اینسخن افندیرا چه جواب خواهی گفت ؟ زیرا من میدانم که امریکائیان به خطئی جواب نمی افتند !

ندلاند بسکوت کردن مجبور گردید . بواقعی که گریختن از یموقعی که مادران هستیم غیرقابلست اما اعتراف ندلاند بر مغلوبیت نیز بهماندرجه غیرقابل مینماید . لهذا بعد از چند دقیقه که ملاحظه کرد گفت :

— پس معلوم شد که شما ازین آگاه نیستید که کسانیکه از حبسخانه بر گریختن مقتدر نشوند چه میکنند ؟

من — نی نمیدانیم !

ند — پس بدانید که بماندن آنجا راضی میشوند !

قو — که بماندن راضی شدند همه مساویست !

ند — اما چسان راضی ؟ به اینشرط که زندانبانان و مأمورین وحبس کنندکانرا از در بیرون برانند !

قو — چه ؟ مگر میخواهی که این سفینه را مالك شوی ؟

ند — بلی بلی ! هم بکمال جدیت .

قو — این خیال محال وغیر ممکنست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 75 of 372

ند — چرا غیر ممکن باشد ، بلکه قابل استفاده یك فرصتی ظهور کند ؟ علی الخصوص اگر همه طایفهٔ کشتی از بیست نفر اضافه نباشد! بخدا در خود چنان جسارتی میبینم که در باب بدست آوردن کشتی اصلا تردد ی نکنم .

باندلاند مباحثه بسیار مشکلست ، اگر دراز شدن سخن لازم نباشد کوتاه کردن آن لازمست . لهذا من گفتم — خوبست ندلاند ! حالا صبر کنیم! به بینیم که چه میشود ! تابوقت ظهور فرصت صابر شوید ! برای کامیاب شدن بر مقصد صبر و بصیرت لازمست .

در نجا مکالمه منقطع گردید . هر یکی از ما به اندیشه و فکری فرو رفتیم . من بخیالات ندلاند عطف نظر اهمیت نکرده اصلا به امید صاحب شدن سفینه ویارهایی یافتن از نجا عمی افتادم . چرا که اینگونه کارها و فکرها را مغایر عقل میدیدم . امید های ندلاند نیز آهسته آهسته زائل شدن گرفت که حدت وغضبش بیشتر شده میرفت . بعد از ملاحظهٔ بسیار دوست آتشین مزاج من همه ابواب امید را بروی خود مسدود یافته حدت وغضبش بغلیان آمد . هر کفری که بذهنش می آمد صرف میکرد . بادستهای خود اوضاع غضبناکانه اجرا مینمود . از جای خود برخواسته مانند جانور گرسنه در اطراف اوتاق گردش میکند . بقهر وغضب دیوارها را مشتها میکوبد .

بوا قعیکه رفته رفته گرسنگی بر ما هم غلبه کرده میرفت اگر مردمان سفینه در حق ما یك فکری بدی نداشته باشند مارا به اینصورت فراموش نمیکردند . معدهٔ پر قوت ندلاند از احتیاج فوق العادهٔ که بطعام پیدا کرده بود به آندرجه جوش وخروش پیدا کرده بود که اگر درینوقت هرکس از صاحبان سفینه بااوسر دوچار شود مطلق بگردن او خواهد آویخت .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 76 of 372

دوساعت دیگر نیز بهمین منوال در گذشت . حدت وغضب ندلاند بدرجهٔ نهایت رسید . بتمام قوتی که داشت فریاد کردن آغاز نهاد . دیوار های آهنین کراست ، هیچ جواب نمیداد . درخارج هم هیچ صدا و ندایی نیست . در سفینه هیچ حرکتی دیده نمیشود از ین یك دانسته شد که سفینه درزیر آبهای بحر محیط آرام ایستاده است . چرا اگر رفتار میداشت یك اهتزازی درکشتی حس میشد . یعنی از جملهٔ قطعات مسکونهٔ کرهٔ ارض تجرد کرده ایم ! درچنین محل پرسکونت متروك ماندن آیا چقدر حال خوفناکی خواهد بود . جوش وخروش ندلاند خارج تصور است . کف برلب آورده ، چشمهایش بیرون برامده کلمات کفر برزبان میراند .

درین اثنا از بیرون یکصدایی شنیده شد ، صدای رفتار پای انسان بگوش آمد ، کلید درقفل دروازه تاب خورد ، دروازه بازشده خدمتچی درامد .

ندلاند بمجردیکه خدمتکار را دید بیك حمله اورا بزمین انداخته از گلویش بفشردن آغاز نهاد ! من و قونسه ی بمددکاری خدمتکار شتافته ندلاند را از روی سینهٔ او فرو آوردن میخواستیم که درین اثنا از پشت سر ما اینسخنان بفرانسوی صحیح و صدای بسیار تأثیرناکی ما را برجای خود میخ نمود .

— استاندلاند ! آرام شوید ، معلم افندی شما هم بمن متوجه شده سخن مرا بشنوید .

باب دهم

آدم دریایی

گویندهٔ اینسخنان کپتان سفینه است که در اول بار دیده بودیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 77 of 372

ندلاند چون کلام کپتانرا شنید هانلحظه بر خواست خدمتکار از زیر دست و پای او رهایی یافته بنا براشارت آمر خود در حالتی که نیم خفه شده بود بیرون برامد اما قوت ونفوذ کپتانرا ببینید که بر زیر دستان کشتئی خود چقدر تأثیر بخشیده که در جبین وسیمای خدمتکار از آثار حدت وغضب که در بنوقت از لوازمات طبیعی دیده نیشود هیچ پیدا نبود .

قونسه‌ی بخلاف عادت خود یکقدری بمراق افتاده بود منهم متحیر مانده بودم ، به مابعد سخنش منتظر ماندم . کپتان بریك گوشهٔ میزتکیه زده مارا بدقت معاینه میکرد . آیادرسخن گفتن تردد میکند ؟ یا آنکه از گفتن آن چندکلمه فرانسوی خود پشیمان گردیده است ؟ والحاصل بعداز چند ثانیهٔ که ساکتانه ومدققانه بسوی مانظر دوخت باز بکلام آغاز کرده گفت :

— افندیان ! من فرانسوی ، و انکریزی ، ولاتینی را هم بخوبی میدانم وهم میگویم . دراول بار ملاقات اگرچه جواب شما رامیدادم اما سبب جواب ندادن من آن بود که دراول امرشمارا خوب بشناسم ، ودرباب شمایك فکرواندیشهٔ بکنم . و چون بچهار زبان سرگذشت خود را بیان کردید وهمه سرگذشت شما عیناً مانند همدیگر بود امنیت واعتمادم برشما بیشتر گردید . ودانستم که شماممل موزه خانهٔ پاریس موسیوپیه رآروناقس هستید و این خدمتکار شما قونسه یست ، و اینهم تیراندازمشهور استاندلانداست که تصادف بسیار عجیب شمایانرا ازکشتئی ابراهام لنقولن درپیش روی من آورده است .

من در مقام تصدیق سرخم کردم . زیرا اینسخنان جواب نداشت . این آدم سخنان خود را بزبان فرانسوی بکمال لطافت و مهارت بیان میکند و لی باوجود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 78 of 372

آنهم معلوم میشد که خود او فرانسوی الاصل نیست . کپتان باز بر سخن خود دوام نموده گفت :

— افندیان ! بسبب دیر آمدن و از شما خبر نگرفتن بلکه آزرده خاطر شده باشید اما اینهم از آن بود که بعد از شناختن شما طریق معاملهٔ خود را با شما در میزان تدقیق محاکمه مینمودم . بسیار تردد کردم . زیرا تصادف ناگهانی بسیار بدی شما را در پیش روی یك آدمی که با جمعیت بشریه هر قسم معاملات و مناسبات خود را سراسر قطع کرده است انداخته . و اگر راستی را بگویم به این تصادف استراحتی که داشتم خلل پذیر گردید .

من — اما ما بر ضا و خواهش نیامده ایم !

کپتان — بلی بلی ! اینچه عذر غیر معقول است ؟ آیا ابراهام لنقولن بیرضا و خواهش مرا تعقیب میکرد ؟ شما هم بیرضا و خواهش در آن کشتی سوار شده بودید ؟ گاه ها را بیرضا و خواهش بر من میریختید ؟ جناب استاندلاند بیرضا و خواهش بر من ژیپقین حواله نمود ؟

در کلام کپتان دایما آثار حدت و غضب مشاهده کردم اما من بجواب اینسخنان او طبیعی و ساده یك جوابی داشتم آن جواب را داده گفتم :

— افندی ! گمان میبرم که از سخنانی که در حق شما در اوروپا و امریکا شایع شده بود خبردار نیستید . بمصادمهٔ سفینهٔ شما بعضی قضاهائیکه در بحرها بوقوع آمده افکار همه عالم را به هیجان و اضطراب آورد . لهذا عرض میکنم که ابراهام لنقولن سفینهٔ شما را به این نیت تعقیب میکرد که وجود یك جانور بزرگ دریایی را که بسیر سفاین ضرر میرساند محو کند .

کپتان از بنسخن من یك تبسم جزوی کرده بیك طور مستریحانه پرسید که :

— موسیو آروناقس ! هرگاه کشتی زرهپوش میدانست که آن جسمی که در پیش

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 79 of 372

روی اوست جانوری بلکه یك سفینه ایست که درزیر بحر حرکت میکند در انوقت اورا تعقیب نمیکرد؟ وگله برونمی انداخت ؟ آیا این را گفته میتوانید که بگوئیدنی ؟

این سوال کپتان مرا متحیر ساخت . زیرا هیچ شبهه نیست که کپتان کشتی زرهپوش فرر آ ژوت در تعقیب کردن وگله انداختن هیچ تردد نمیکرد ، ودرمابین محو کردن یك جانور و یا یك کشتی زیر بحر هیچ فرق نمیدید . محو کردن این هر دو را وظیفهٔ خود میشمرد . کپتان چون تردد وسکوت مرا دید گفت :

— پس می بینید افندی ! اگر من شما را بنظر دشمن ببینم حق بدست منست !

من هیچ جواب ندادم ، ومباحثه را در اینباب بیفائده و ناحق دانستم . کپتان گفت :

— بسیار وقت تردد کردم ، خود را برای قبول کردن شما در درون کشتی خود هیچ مجبور نیافتم . اگر میخواستم بدیدن شما نیز هیچ حاجت نمی افتاد . وقتیکه بر پشت سفینهٔ من افتاده بودید شما را برهمانجا گذاشته در دریا غوطه میخوردم و وجود ، یا عدم وجود شما را سراسر فراموش میکردم . اما من چنین نکردم .

من — عفو بفرمائید افندی ! اینچنین کار را یك شخص وحشی میتواند بکند ولی مانند شما یك مرد متمدنی حاشا که برچنین کار وحشیانه اقدام بکند .

کپتان — معلم افندی ! من چنانچه شما گمان کرده اید یك مرد متمدنی نیستم . از جمعیت بشریه قطعیاً انفکاك کرده ام ! سبب این را هم تنها خود من میدانم ، غیر از من هیچکسی آنرا تقدیر نمیتواند ! به اصول وقواعد جمعیت بشریه هیچگاه رعایت نمیکنم . لهذا بعد ازین از قواعد مدنیت وهیئت جمعیت با من بحث مکنید !

کپتان اینسخنانرا به بسیار قهر وشدت بلا تردد و توقف بیان نمود . در چشمانش شعلهٔ خشم واستحقار مشاهده میشد . دانستم که احوال ماضیهٔ این آدم خیلی دهشت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 80 of 372

آوریك سرگذشتی خواهد بود . چنانچه خود را ازجمعیت بشریه بیرون براورده ازاصول وقواعدی که درانجاجاریست نیز آزاده گردانیده است . البته که اینچنین ادعا رابکمال جسارت میتواند ! زیراهیچ یك قوت واقتداری تصور نمیشود که اورا دردا یرهٔ اطاعت وفرمانبرداری خوددارد . کیست که اورادرزیر آبهای بحرمحیط تعقیب کند ؟ به ضربهٔ مدهش سفینهٔ اوکدام واپورتاب آورمقاومت میشود ؟

دراثنائیکه شخص مجهول ساکت ماندمانند برق خاطف بسیارفکرها ازذهنم گذرنمود . بخوف واندیشه بسوی اونظرمیکردم . بعد ازمدتی که سکوت دوام ور زیدکپتان بازسربراورده گفت :

— والحاصل درباب شمایان بسیارتفکرو ملاحظه کردم . آخرالامر برین یك قرارداده م که شمارادرسفینهٔ خود قبول کنم وتنهادرباب شما به حسیات مرحمتکارانهٔ که درجبلت هرانسان موجوداست اطاعت ورزم . لهذابشما میگویم که در سفینهٔ من خواهید ماند، درینجاآزادخواهید بود ، امابمقابل آزادی خودیك شرط مارا قبول خواهید کرد .

— بگوئید افندی ! امیدمیکنم که شرط شمااز ان شرطهایی باشد که یك آدم ناموسکا ری آنرا قبول بتواند .

— همچنینست افندی ! بنابربعضی مجبوریتها گاه گاهی شمارا دراوتاق شمایکچند ساعت یایکچند روزداخل کردن ضروری دیده میشود . وچون من بر شماشدت وزجرراروانمیدارم ازانروهروقتیکه همچنین احتیاجی پیش شود اطاعت کردن شما رااميد وارم ! اینست شرط من ، آیاقبول کردید ؟

از بنسخن کپتان معلوم شد که درسفینهٔ اوبعضی چیزهایی در بعضی اوقات بوقوع

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 81 of 372

میآید که دیدن و خبر شدن بیگانه گان بران جائز نیست . لهذا گفتم :

— این شرط شمارا قبول میکنیم . اما یك سوالی از شما میکنم !

— بگو ئید افندی !

— گفته بودید که در سفینه بتما مها آزاد میباشید . اما درجه وحدود این آزادی مارا تعریف نکردید که چسان وچگونه است ؟

— بخواهش خود میگردید ، سیر میکنید ، می بینید دربالا و پایان به آزادی تمام گردش میکنید . یعنی من وظایفه های من ازهر چیزیکه مستفید باشیم شماهم ازان مستفید میشوید ، تنها بنا برشرطی که گذاشته ام بعضی اوقات یکچند ساعت محبوس همین اوتاق خواهید شد .

— اما اینرا آزادی نمیگویند ! چراکه هر محبوس وهربندی را در بند یخانه حق آزادی وگردش را میدهند حالآ نکه این بما کفایت نمیکند !

— حالآ نکه کفایت کردن آن لازمست !

ند — چه ؟ مگر وطن ، واقربا ، ودوستان خودرا ابدیاً نخواهیم دید ؟

— بلی ! اما ندیدن آنهاابنقدرالم انگیز نیست .

ند — برای شما همچنینست اما برای ما بسیار الم انگیز است . لهذا بکمال جدیت بشما میگویم که من ازطرف خود هیچگاه قول نخواهم داد .

ند — من هم ذاتاً از شما قول نمیخواهم موسیو ندلا ند !

من — اما افندی ! انصاف کنید ! این بسیار ظلم است اینگونه حرکت بیرون درجهٔ تحملست !

کپتان — نی افندی ! این ظلم نیست ! بلکه رفق است . بعدازانکه بامن محاربه کردید

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 82 of 372

اسیرمن شدید . بعوض آنکه شمارا بیك اشارت در بحر محیط غرق ابدی میساختم اینست که بکمال رفق محافظه میکنم ! زیرا شما به اسرار حیات من که آموختن آنرا بهیچ فردبشر آرزو نداشتم واقف شدید ، واگر این وقوفیت شما غیر اختیاری میبود عفومیشدید ولی شما قصداً برمن هجوم کردید وبزور براسرار حیات من خود راواقف ساختید ، پس چون چنینست محقق بدانیدو آگاه باشید که شمارا به قطعات مسکونه بهیچصورت اعاده نخواهم کرد! ودوباره روی ممالك متمدنه رانخواهیددید !

ازینسخان کپتان بخوبی فهمیده شد که این قرار کپتان دربارهٔ ما قطعی ولا یتغیر است . لهذادر بخصوص سخن گفتن رازاید وعبث دانسته ، ورفیقان خودرامخاطب کرده گفتم :

— دوستان من ! به اینسخن کپتان هیچ جواب نداریم . ولی جناب عالیی کپتان هم بدانند که به ایشان هیچ قول نداده ایم ونه میدهیم .

کپتان — شما اگر بدهید یاندهید یکحسابست ! حالا مساعده بکنید تاسخن خود راتکمیل نمایم . موسیو آروناقس من شمارا خوب میشناسم . اگردیگرر فیقان شما دق وخفه هم بشوندولی خود شما اززیستن مجبوریٔ خود بامن آنقدر بیزارودل آزرده نخواهید شد . درمیان آثار وتألیفاتی که برای مطالعه انتخاب کرده ام (خفایای اعماق بحریه) نام کتابیکه از تألیف خود شماست درکتابخانه ام موجود است . من اکثراوقات آنرامطالعه میکنم . اگرچه بسیارخوب توصیف وتعریف اعماق بحر راکرده اید ولی چون آدم دریایی نی بلکه آدم خشکه هستید ازانر وهمهٔ اسرار بحررانمیدانید ، وازاعماق پنهانی آن بخوبی آگاه نیستید . زیرابرأی العین هرچیز آنراندیده اید بلکه بقیاس وتخمین نوشته اید . لهذابشما میگویم که بروقت وزمانیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 83 of 372

درسفینهٔ من بگذرانید متأسف نخواهید شد . درمیان خارقه های عجایب وغرایب سیاحت خواهید کرد . خارقه هاوعجایباتی که ببینید شمارابزودی دق وخفه نخواهد کرد . سرازامروز من بسیاحت دورکرهٔ ارض تحت البحر ابتدامیورزم . شماهم رفیق سیاحت من خواهید بود . سرازامروزبیك عالم نوی میدرائیدکه آنرابخواب و خیال هم ندیده باشید . کرهٔ ازض بواسطهٔ من اسرارهای پنهانئی خودرا بشما افشا خواهدکرد .

براستی که اینسخنان کپتان برمن بسیارتأثیرعجیبی اجرانمود . حریف رك خواب مرایافته آنرا گرفت . لهذامهمه چیزرا فراموش کرده گفتم :

— افندی ! اگرچه آزادی ودیدن وطن واقربا وتعلقات خودرا غائب کردم ولی ازنقطهٔ فنون بسیار استفاده هاکرده تلافئی مافات خواهیم کرد لهذا تشکر میکنم . اما یك چیزی میپرسم ؟

— بفرمائید معلم افندی ! منتظرامرشمایم .

— آیاشمارا بچه نام خطاب خواهم کرد ؟

— نام‌من برای شما کپتان نمو ، ونام شمّا هم برای من‌مهمانان کشتی نوتیلوس است .

کپتان نمو اینرا گفته وخدمتکار خودرا فریاد کرد خدمتکارداخل اوتاق شده کپتان اورا بزبان خود بعضی چیزهایی گفت . بعد ازان ندلاند وقونسه‌ی را مخاطب کرده گفت :

— درکمرهٔ که برای شما تخصیص شده طعام شما حاضر است با این آدم بروید .

بعدازان‌ندلاند درمیان‌لبهای‌خودلفظ «صدکرت‌میرویم» راتکرارکرده‌باقونسه‌ی درپی خدمتکار ازاوتاق آهنینی کاسی وشش‌ساعت دران محبوس‌مانده ایم برامدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 84 of 372

بعد از ان کپتان مرا مخاطب نموده گفت :

— موسیو آروناقس ! طعام ما مارا انتظار دارد بفرمائید برویم .

لهذا یکجا از اوتاق برامده در یك رهرو مفروش پاکی که با الکتریك روشن شده بود روانه شدیم . بقدر ده متر و رفتیم که در پیش روی ما یك دروازهٔ باز گردید . از ین دروازه بیك دالان نان خوری که به بسیار حسن طبیعت تزئین وتفریش شده بوددا خل گشتیم . برسر رفهای بلندی که از چوبهای جوهردار ارچه ساخته شده بود واز چوب آبنوس بران گل کاری شده بود ظروف واوانئ چینی وبلورین بسیار اعلا وقیمت داری چیده شده بود . ضیای بسیار شدیدا لکتریکی که از فانوسهای بلورین تباشیری رنگارنك از سقف آویخته شده برطبقها وخمها وگلدانیها ودیگر ظروف چینی وبلورین داخل دالان پرتو نثاری میکرد زینت و لطافت دالانرا تزئید ودوبالا میساخت . در وسط دالان یك میز بسیار آراسته وپیراستهٔ نانخوری مشاهده میشد که باظروف بسیار قیمتداری تزئین یافته بود کپتان نمو چوکئی نشستنئی مرا بدست خود نشان داده گفت :

— بفرمائید ، بنشینید ، ومانند مردمان بسیار گرسنه طعام تناول کنید .

بکمال اشتها بمقابل همدیگر برسرسفره نشستیم طعام مااز چند نوع طعامی مرکب بود که نوع بعضی ازانهارانشناختم اگرچه لذت خصوصئی درانها موجود بود و لی همه گی بسیارلذیذ ونفیس بودند وچون دراکثراین طعامها مقدار بسیاری از فسفور استلذاذ مینمودم دانستم که همهٔ آنها محصولات دریائیست . کپتان نمو بدقت بطرف من میدید . فکروا ندیشهٔ مرادانسته گفت :

— معلم افندی اگرچه نوع وجنس این طعامهارانمیشناسید اما بی اندیشه ووسواس

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 85 of 372

تناول بفرمائید چرا که همهٔ آنها نافع صحت ومغذی وجود است . با وجودیکه از مدت بسیاری مأکولات زمینی را ترك کرده ام باز هم در صحت وقوت خود هیچ خرابی واختلالی ندیده ام . طایفه های قوتناك تنومند من نیز دگر چیزی نمیخورند .

— مگر همهٔ این طعامها محصول بحر است ؟

— بلی افندی با محصولات بحری همهٔ احتیاجات خود را دفع میکنم . گاه گاهی دام هاوشبکه های خود را در یاانداخته انواع ماهیا نرا صید میکنم گاهی در جنگل های زیر بحر خودکه تابحال از نوع بشر هیچکسی مجال دخولرا دران نیافته درا مده شکار میکنم . گله های من در چرا گاه های بزرگ بحر محیط بی خوف وبی پروا گردش وچرا میکنند ، دران چرا گاه ها بی نهایت شکار ها دارم که بدست قدرت خالق لم یزل همیشه عدد آنهادر تزائدو بیشتریست . این کباب راتناول بکنید که از گوشت آهوی زمینی هیچ فرقی ندارد .

— وای مگراین گوشت حیوان زمینی نیست ؟

— نی عفو بفرمائید ! این گوشت سنك پشت بزرگ بحریست . واین قلیه جگرکه درین قابست قلیه جگر ماهئی عنبراست . آشپزمن هم خیلی ماهر آشپزاست محصولات بحریرا بکمال مهارت میپزد . رجا میکنم ازهمهٔ این مأکولات بخورید . این فرنی را می بینید ؟ شیر آن ازماهیان پستاندار گرفته شده است . شیرینی آن از (اشنه) نام نباتی که در بحرشمال پرورش می یابد بعمل آمده است . از ین مرتبا میل بفرمائید که ازشقایق بحری نام نبات دریایی ساخته شده است وبربسیار میوه های زمینی مرجحست .

من ازحس اشتهازیاده بحس تفتیش وتفحص ازهرطعام میخورد م . کپتان نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 86 of 372

نیز برسخن خود دوام کرده میگفت :

— موسیو آروناقس ، این چنین گمان میبرید که بحر بی پایان تنها مرا بخزینه های غذائیهٔ خود مجموور داشته نی بلکه پوشاك خود را نیز از انجا بعمل میآرم ، قماشی که لباسهای شما از ان ساخته شده است از موهای بدن بعضی حیوانات بحریهٔ بافته شده که از جنس استریدیهٔ بزرگ میباشد . رنك آنهم از بعضی حیوانات قشریه ایست که از بحر سفید صید کرده ام . بوی خوشی که از بن اوتاق بمشام شما میرسد از تقطیر بعضی نباتات خوشبوی بحری بوجود آمده است . نهالین ولحاف ومتکای خوابگاه شما از خوبترین «زوستر» نام نبات نرم بحری پرشده که در نرمی وملایمی بار بار از پنبه بهتر است . اگر چیزی نوشتن بخواهید قلم شما از دندان ماهئی بالینه ، سیاهئی شما از مایعی که «سه پیشی» یا «ماهی مرکب» نام حیوانی افراز میکند خواهد بود خلاصهٔ کلام هر چیزیکه استعمال میکنم از بحر بعمل میآید چنانچه یکروزی باز همهٔ آن در همان بحر خواهد رفت .

من — آیا بحر را بسیار دوست دارید کپتان ؟

کپتان — بلی معلم ! بسیار دوست دارم ، چرا که در یاهر چیز منست ! در ده حصه هفت حصهٔ کرهٔ زمین را فرا گرفته است که بانحساب دایرهٔ جولان حکومت نپتلوس من بار بار از دایرهٔ حدود همهٔ حکومات عالم واسعتر است . هوائیکه برروی بحر تنفس میشود خیلی صافی ونافعست ، درسطح در یا یعنی آن صحرای واسع بیمنتها انسان هیچگاه خود را تنها نمی یابد . همیشه در پیش خود حرکاتی که دلیل حیاتست مشاهده میکند . بحر یك گردونهٔ خارق العادهٔ معجز نمای بدایع قدرت قادر قیوم است که بزرگترین مجسمهٔ ذیحیاتی شمرده میشود . بدایع گوناگون طبیعت باهر سه خاصهٔ عالیهٔ خود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 87 of 372

درانجار و نما گردیده باحیوانات، ونباتات ومعادن بسیار توانگر میباشد. علی الخصوص حیوانات: حیوانات نباتی چار قسم، حیوانات مفصلیه پنج قسم، حیوانات ناعمه پنج قسم، حیوانات فقریه سه قسم، حیوانات پستاندار چهار قسم والحاصل زیاده از هجده هزار جنس ماهی در بحر موجود است. بحراز آثارهای بزرگ قدرتست. کرهٔ ارض بابحرا بتدا به تشکل ورزیده که میداند که بازبا آن بختام نرسد! بحر چیزیست که در زیر حکم وادارهٔ هیچ کس نمی دراید. اگرچه بر سطح خارجی آن اجرای حکم قابل میشود اما بقدر یکچند متروکه فروتر آمدیم اقتدار حکم کردن منقطع میگردد، احکام حکمرانان عالم غیبوبت میکنند. آه افندی! شمارا نصیحت میکنم، در بحر زنده گانی بکنید چراکه استراحت تامه رادرانجا خواهید یافت درانجابه ایفای هر آرزوی خود مقتدر خواهید شد. واه بحر! واه واه بحر!!

کپتان نمو اینسخنانرا بیك جوش وخروش غریبی گفته دفعتهً خاموش گردید. آیاازز یاده گفتن خود پشیمان گشت؟ کپتان بر پاخواسته یکچند بار بهیجان تمام دردا لان گردش نمود. ازین گردش اعتدال دم پیدا کرده سیمایش بازبرودت دائمی خود را حاصلکرد بعدازان رو بمن آورده گفت:

— معلم افندی! اگر نوبتلوس را گردش کردن میخواهید برای رهنمایی شما حاضرم.

باب یازدهم

نوبتلوس

کپتان نمو به پیش افتاده منهم درپئی آن روان شدم دو دروازهٔ که در آخر دالان موجود بود باز گردید ازین دروازه هابیك دالان دیگر درامدیم که اینهم به بزرگئی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 88 of 372

دالان نانخوری که دران بودیم میآمد . این دالان مگر یك کتابخانهٔ بود .

درمیان الماریهای بسیار بزرگ ومصنع که از چوب آبنوس سیاه طلاکار ساخته شده بود در پشت آئینه های بزرگ هزارها کتابهای بسیار خوش جلدی گذاشته شده بود . این الماریها چار اطراف دیوارهای دالانرا احاطه داشته بود که درپیش روی آنها نیز کنایه های درازروی چرمی گذاشته بود ودرمابین الماری وکنایه نیز میزهای کم برصاف آئینه نمایی موجود بودکه برای مطالعه خیلی مستعد چیزهایی بودند .

دروسط کتبخانه یك میزبسیار بزرگی موضوع بودکه برسر آن خیلی کتابهای پراکنده وبی جلد واخبارهای کهنه تاریخ گذاشته شده بود . از چهارفانوس بلورین تباشیری که بطرزکل شقایق ازسقف آویخته شده بود ضیای الکتریکی نشرانوارنموده لطافت وزینت دالانرا تزئید مینمود . بکمال حیرت به این کتبخانه نظرکرده گفتم:

— کپتان ، حقیقتاً که کتبخانهٔ شماخیلی مکمل وممتازیك کتابخانه ایست که لایق سرایهای بزرگ حکومتیست وچون فکر میکنم که باشما چسان در زیر بحر فرو آمده است حیرت وولهام بیشتر وافزونتر میشود .

— استراحت وآسودگی درینجا بسیار مکملست . درکتابخانهٔ موزه خانهٔ خود هیچگاه این آسودگی واستراحت رانخواهید یافت .

— راستی همچنینست کپتان ! شر وشور مردمان ، آوازهای گوشخراش ریلها وفابریکها ، گرگرعرابه ها وترامواهای ممالك متمدنه برای هوسکاران مطالعه هیچگاه به این سکوت وسکونت مقابله نمیتواند . واین یكرا نیز اعتراف میکنم که کتابخانهٔ من نسبت بکتابخانهٔ شما خیلی فقیر مینماید . زیرا اگر غلط نکنم زیاده از هفتهزار جلد کتاب در کتابخانهٔ شما موجود خواهد بود !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 89 of 372

— موسیو آرو ناقس ! کتابهای من دوازده هزار جلد است که مرا با قطعات مسکونه تنها همینها ربط داده است . اما وقتیکه نوبتلوس اول بار در بحر غوطه خورده است در پیش من آن قطعه ها حکم نیست را گرفته . در انروز آخر بار کتاب ورسایل واخبار گرفتم و بعد ازان از هرچه که نوشته شده و گفته شده خبر ندارم . معلم افندی ، شمارا اخطار میکنم که این کتابخانه در هر وقت و هر زمان برای شما کشاده و آزاد است .

کپتان نمو را تشکر کرده بدولابهای کتابها نزدیك شدم کتب حکمیه وادبیه وفنیه که بهر لسان نوشته شده بود در دولابها ورفهای الماریها پر بود . شایان دقت بود که کتابهای لسانهای مختلف باهمدیگر مخلوط و آمیخته صف شده بود که ازین هم معلوم میشد که کپتان نوبتلوس بر مطالعهٔ همهٔ کتابهای هرلسان مقتدر است .

کتب موجوده مشتملبر همهٔ آثار ومؤلفات جدیده وعتیقه است در فن تاریخ ، وادبیات ، وعلوم متنوعهٔ ریاضی ، وفنون حکمیات و طبیعیات هر چیزیکه نوشته شده است در نجا موجود است ! ولی ازهمه بیشتر کتب فنیه درکتابخانه جمع آمده است . کتابهای فن میخانیکی ، وفن انداخت ، وفن میاه ، وفن معادن ، وفن جغرافیا ، وطبقات الارض بحر منها افتاده است . کذالك درفنون طبیعیه نیز مؤلفات بسیاری موجود است آثار جمعیتهای فنون جغرافیا ، ومؤسسین علم هیئت نیز بکثرت موجود بود . تألیف عاجزانهٔ من که بدان سبب مظهر حسن توجه کپتان گردیده ام نیز درسر صفوف کتابهای فن میاه بکمال اهمیت مشاهده میشد . از تاریخ تألیف بعضی کتابها دانستم که کپتان نموسه چهارسالست که درزیر بحر بسیاحت آغاز نهاده است .

پس کپتانرا گفتم :

— افندی من ! چون درباب مطالعه واستفادهٔ من ازین کتابخانه مساعده فرموده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 90 of 372

اید بکمال خلوص بشما تشکر میکنم . کتابخانهٔ شما حقیقتاً خزینهٔ علوم است .

— این دالان تنها کتبخانه نی بلکه برای سیکاره کشیدن نیز تخصیص شده است .

— چه ؟ برای سیکاره کشیدن ؟ وای مگر در سفینهٔ شما توتون موجود است ؟

— بلی ، موجود است !

— پس معلوم است که برای بدست آوردن توتون باقطعات مسکونهٔ زمین مناسبت وتعلق را نبریده اید؟

— عفو بفرمائید موسیو آرونا قس ! این سیکاره را قبول بفرمائید ، اگرچه از ممالك ترکیه یا هاوانه نیامده ولی اگر از اهل ذوق باشید از کشیدن آن ممنون خواهید شد .

اینرا گفته و یك لوله سیکارهٔ بمن تقدیم نمود . سیکاره را گرفته و از اتشدان بسیار زیبایی که بریك میز سیکاره کشی بسیار قیمتداری موضوع بود در دادم ، و بیك اشتهای تمامی پی هم چندنفس در کشیدم و گفتم :

— بسیار خوبست ، اما توتون نیست .

— بلی توتون نیست . نه از ممالك ترکیه و نه از هاوانه آمده است ! برگ یك نباتیست که در شهر یافته ام بسبب بسیاری نیقوتینی که در ان موجود است به توتون بسیار مشابهت دارد . آیا چسان دیدید ؟

— سر از امروز از توتون زمینی نفرت کردم .

— پس چون چنینست بکمال راحت بکشید که این توتون در زیر انحصار هیچ یکدولتی ندرامده است .

بعد از کشیدن سیکاره کپتان نمو برخاسته دروازهٔ که در آخر کتابخانه بمقابل دروازهٔ که درامده بودیم موجود بود باز کرد . ازین دروازه به پیروی کپتان بیك

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 91 of 372

دالان بسیار بزرگ ومنوری داخل شدیم .

این دالان بدرازی ده مترو وعرض شش مترویك دالانی بودکه گوشه های آن مقطوع وسقف آن پنج مترو بلند بود . ضیای الکتریکی که ازسقف بسیار مزین و منقوشی در پرتونثاری بودبراشیای ذیقیمت و نفیس دالان عکس انداخته لطافت وزینت دالانرا بنظرها جلوه گر میساخت این دالان بحالت یك موزه خانهٔ تحویل یافته بود که جملهٔ آثار بدیعهٔ صناعیه وطبیعیه ازطرف یکدست با اقتداری بوضعیت بسیار خوشنماوصورت خارقه پیرایی دران جمع شده بود .

برقالینهای ابریشمین بسیار اعلا وقیمتداریکه دیوارهای دالان بدان مستور بود بقدرسی عددلوحه های تصاویری که ازقلم مشهور ترین رسامان نامدار برامده بود آو یخته شده بود . درمابین لوحه هادرهرجاازاسلحهٔ عتیقه وجدیدهٔ موجوده بوضع بسیارمناسب و خوشنمایی چیده و آویخته شده بود . درین لوحه های تصاویر بعضی آنقدرقیمتدارو گرانبها لوحه هایی بود که درمشهرهای مشهور رسامی آنرا دیده بودم ودر دیگرهیچ سراهای حکومتی وموزه خانه هانظیر آنراندیده بودم وغیراز لوحه هاهیکلهای مجسمهٔ بسیارمصنع که ازدست مهارت هیکلتراشان بسیارنامدار برا مده بودنیزبرسهپایه های گرانبهاوخوشنمایی درهرهرجابوضع بسیارمناسب وخوشنمایی گذاشته شده بودکه ازدیدن آنهاانسانراوله وحیرت دست میداد . دریك گوشهٔ دالان یك پیانوی بسیار بزرگ ذیقیمتی موجود بودکه نوطه های موسیقی شناسان بسیار مشهوردراطراف آن گذاشته شده بود .

بعداز آثاربدایع نثاریکه ازدست صنعت ومهارت بشربعمل آمده بود آثارنادرهٔ طبیعیهٔ قدرتی بنظرجلوه گرمیشد که اینها مرکب ازنمونه های نباتات ، وحیوانات ،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 92 of 372

ومعادنی بود که خودکپتان آنهارادر بحرهای مختلف بدست آورده است. این آثار طبیعی درصندوقهای میزی آئینه پوش خاتمکاری خیلی گرانبهایی به ترتیب ووضع بسیارمعتنایی چیده شده بود. درو سط دالان یك حوض بلورین فواره داری که کناره های آن بصورت رگهای گل نیلوفرساخته شده و درپیش زینت وصنعت آن انسان دوچار حیرت میشد.موضوع بودکه فوارهٔ آن ازیك عمود بلورین رخدار وجای آبریزش آن از یکپاره صدف بزرگی که آنرا «تریدافن» مینامند نموداربود. از کنارهای طبیعی پوست پارهٔ صدف تریدافن آب درمیان حوض همیریخت.

در جامکانهای بلورین طلاکاری که در اطراف حوض موجود بود محصولات عجایب وغرایب بحری به ترتیب چیده شده ونامهای هریك جدا جدا برانهانوشته شده بود. محصولات مذکوره تاحال مصادف نظرهیچ یکی ازعلمای طبیعیون نشده است. پس درجهٔ مسرت مراتصورکنید! بکمال حرص وشوق به نظارهٔ آنهامشغول شدم. از اصناف حیوانات نباتی بصدها انواع آنرا درمیان جامکانهامشاهده کردم که بسیاری ازانهارا تابه اینم ندیده بودم.

درجامکانهائی که محتوی برقسم حیوانات نامعه بود آنقدرانواع واجناس مختلفی دیدم که ازحساب آن عاجز آمدم. مثلابعضی ازانها آنقدرنادرونادیده چیزهایی بود که بهریکی ازانها هوسکاران موزه خانه هالا اقل بیستهزار روپیه بلاشبهه میدهند یکی ازجامکانها محض برای مروارید ها تخصیص شده بود که برانها ضیای الکتر یکی عکس کرده لطافت آنهارا تزئید مینمود. درمیان این مروارید هابزرگتراز تخم مرغ مرواریدنیزمشاهده کردم که در پیش تابداری و آبداری وخارقه نمائی آن دوچار وله وحیرت گردیدم. مروارید های گلخار، وسبزو آبی نیز بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 93 of 372

بود . جملهٔ این مروارید ها ئیکه درین جامکان موجود بود تمام خزینهٔ یکدولت بزرگ توانگری از قیمت آن عاجز می آمد اما از قیمت همهٔ اشیا ئیکه درین دالان کپتان نمو موجود است تخمین آن از قوهٔ هیچ مخمنی بر نمی آید .

من بطرف جامکانهای مروارید بنظر حیرت متحیرانه ایستاده بود م و باخود می اندیشیدم که آیا کپتان چقدر ملیو نهاز رسرخ برای جمع آوری اینها صرف کرده خواهد بود ؟ من به این اندیشه بودم که کپتان نمو گفت :

— معلم افندی ، صدفهای مروارید نظر دقت وحیرت شمارا جلب نموده است ، و آنهارا خیلی گرانبها میپندارید حالآنکه در پیش من قیمت آنها خیلی افزونتر است . زیرا که همهٔ آنهارا بدست خود در بحرهای مختلف جمع کرده ام و هیچ یك طرف بحرهای موجوده از جستجو و پالیدن من دور نمانده است .

— کپتان ، میدانم که در بخصوص حق بدست دارید ، چراکه انسان از اشیای جمع آوردهٔ خود بسیار ممنون و خشنود است شما خزینهٔ ثروت وسعادت خود را بدست خود جمع آورده اید در تمام موزه خانه های اورو پا به اینقدر جه آثار بدایعنثار بحری هیچگاه جمع نیامده است از دیدن این مخلوقات غریبهٔ که بقدرت خالق لم یزل خلق فرموده شده است دوچار گرداب حیرت شده ام ولی چون به این سفینه که واسطهٔ جمع آوری اینهمه آثار خارق العاده گردیده است تفکر میکنم حیرت وولهٔ ام زیاده ترمیگردد اگرچه نمیخواهم که براسرار شما وقوف پیدا کنم اما میخواهم که بدانم که نوبتلوس را کدام قوت بحرکت میآورد ، وچسان قوت خارق العاده ایست که نوبتلوس را درزیر آبهای بحر همیراند ، وبرای حرکت و راندن آن ازچگونه وسایط فنیه استفاده کرده اید ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 94 of 372

— معلم افندی ! من بشما گفته بودم که در نوبتلوس شما آزاد و در گردش هر سمت آن مختار هستید . در خصوص شما راهبری کردن برای من ممنونیت بزرگی شمرده میشود .

— کپتان افندی ! نمیدانم که بچه زبان تشکر شما را ادا نمایم اگرچه شما مساعده فرموده اید لکن من نمیخواهم که آن مساعده را به بدی و هرزه در آبی استعمال کنم . هرگاه از همین آلات حکمیهٔ که درین دیوار است بیان بفرمائید موجب ممنونیت عظیمه ام خواهد گردید .

— این آلات در اوتاق خوابگاه من نیز موجود است از جهت استعمال و کیفیت حرکات آنها در انجا بشما بیان خواهم کرد . اما در اول امر شما باید کمرهٔ نشیمنگاه و فراش خوابگاه خود را به بینید تا بدانید که در نوبتلوس چسان گذران میکنید .

کپتان برخواسته براه افتاد من نیز او را پیروی کردم در یك گوشهٔ دالان دروازهٔ را باز کرده از انجا از دالان بیرون برامدیم . کپتان مرا بطرف سر سفینه برد . در انجا مرا در یك اوتاقی داخل گردانید که این اوتاق هرگونه لوازم راحت و معیشت را حائز بود . تخت خوابگاه به فراش بسیار نرم و نظیفی آراسته ، و کنبه و آرام چوکی بسیار اعلایی نیز در یکطرف گذاشته ، و یك میز آئینه داری با جملهٔ لوازمات توالت یعنی آرایش نیز در ان موجود بود کپتان گفت :

— این اوتاق خصوصئی خود شماست که به این یك دروازه با اوتاق خوابگاه خود من مربوطست ، و اوتاق من با یك دروازه به صالون بزرگ مربوطست .

— تشکر میکنم کپتان !

کپتان دروازهٔ که درمابین من و او بود باز کرده مرا به اوتاق خود داخل گردا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 95 of 372

نید . اوتاق کپتانرا خیلی جد یتپرستانه ومنزو یانه یافتم . کپتان مرا بریك چوکی نشاند وخودش نیزدر مقابل من نشسته به انیصورت بکلام آغاز کرد :

باب دوازدهم

هرچیز به الکتریك

کپتان بعضی آلات وپیچهائیکه بدیوار اوتاق اومرکوز وموجود بود نشانداده گفت :

— معلم افندی ، آلات وادواتی که نویتلوس را سوق وحرکت میدهد ، ومیراند ومیبرد ومی آورد وبرسطح بحر یادرقعر بحر فرودوبرمیآردهمینها ست ، وهمین آلات عیناً در دالان نیز موجود ست که اگردر نجایادر دالان باشم بواسطهٔ همین آلات موقع ووضعیت خودرا درون بحر محیط به بسیار آسانی میدانم . بعضی ازین آلات راخود شما هم میشناسید . مثلا این آلت درجهٔ حرارتست که حرارت داخلهٔ نویتلوس رانشان میدهد . واین آلت میزان الهواست که ثقلت هواوتبدلات هوائیه را مینماید . این نیزیکنوعی از تحلیلات کیمیویست که ظهورطوفانرا اشعار میکند . اینهم بوصله یعنی جهت نماست . اینهم آلت سکستانست که ارتفاع شمس رامینماید تا درجهٔ عرض وطول رابدان تعیین کنم .

— این آلاتی را که تعداد فرمودید درهر سفینه موجود است که من هم جهت استعمال آنهارا میدانم اما بعضی آلات دیگری میبینم که آنهارا درهیچ سفینه ندیدهام و نمیشناسم . مثلا این آلات مارپیچ عجیب برای چیست ؟

کپتان درنجاساکت مانده چیزی نگفت . بعد ازانکه کمی تفکرنمود گفت :

— این آلتها قوی ، مطیع ، سریع ، سهل یك واسطهٔ محرکه ایست که برای هر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 96 of 372

چیزو هر خصوص در سفینهٔ من استعمال میشود، سفینهٔ من با آن گرم و روشن میشود، ماشین سفینه را بحرکت می آرد ، سکان وچرخها و آلات کشتی بواسطهٔ همین آلات بدور و حرکت میآورد . والحاصل حیات نوبتلوس همین آلات و وسایطست که آن واسطه هم الکتریکست .

— آیا الکیریك ؟

— بلی الکتریك .

— حالآ نکه سفینهٔ شما بسرعت فوق العادهٔ حرکت میکند، اینقدر قوت از الکتریك چسان حاصل میشود ؟ چونکه از قوهٔ محرکهٔ الکتریك تا به اینده در قطعات متمدنه هنوز هیچ استفاده نشده است ، وهنوز بسیار محدود ومجهول مانده است .

— بلی در قطعات متمدنه همچنینست ولی در نوبتلوس قضیه بالعکس است . الکتریکی که قوهٔ محرکهٔ منست آن الکتریکی نیست که همه کس میداند بلکه باربار ازان بر تر و پر قوت تراست .

— از دیدن اینچنین نتیجه را از الکتریك مستغرق گرداب حیرت گردیدم کپتان! تنها این یك چیزرا میپرسم که اجزاهایی که برای حاصلکردن الکتریك شما لازم میآید هر وقت تمام میشود . مثلا چینقو هروقت بسیار شمارا لازم میشود ، پس اگر باقطعات مسکونهٔ روی زمین رابطه نداشته باشید بجای چنقو یعنی جس چه چیزرا استعمال میکنید ؟

— این سوال شمارا جواب میدهم . اولا این یك را بدانیدکه در زمینهای زیر دریاهرنوع معادن موجود است معدنهای آهن ، مس ، طلا ، نقره ، جس و غیرهم را کندن و بکاردا شتن نیزبرای من آسانست . ولی من به آنها حاجت ندارم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 97 of 372

الکتریك را از آب دریا بعمل میآرم .

— چه؟ آیا از آب دریا؟

— بلی از آب دریا . ترکیبات آب بحر بشما معلوم است که در آب بحر نود و سه قسم آب شیرین ، دو قسم و سه ثلث قلور و سود یوم یعنی نمك عادی ، و مقدار کمی قلور مغزیوم ، و قلور پوتاسیوم ، و برومنغزیوم ، و کبریتیت مانیه زی ، و قار بونیت کلس موجود است . من اولا سودیوم آنرا میگیرم چرا که مقدار بسیاری موجود است و ازین جوهر الکتریك را حاصل میکنم .

— آیا از سودیوم الکتریك حاصل میکنید؟

— بلی . لکن سودیوم را بواسطهٔ پیل استحصال نمیکنم زغال معدنی را استعمال میکنم .

— همین زغال معدنی که از محصولات زمینی است؟

— نی زغال معدنی که از محصولات بحریست!

— پس معلوم شد که معدنهای زغال زیر بحر را برآورده بکار میدارید؟

— موسیو آروناقس ، یکقدری اگر صبور شوید برأی العین خواهید دید که من چسان آن معادن را میکشم . این را بخوبی بدانید که همهٔ احتیاجات خود را حتی الکتریك را نیز از بحر استحصال میکنم . و این را هم فراموش نکنید که نوتیلوس یك جسد زیست بجان که جان آن الکتریکست . قوت . حرارت حرکت . ضیا همه از الکتریکست .

— اما هوایی را که تنفس میکنید البته که از الکتریك نخواهد بود؟

— اگرچه هوا را به الکتریك ساخته نمیتوانم اما در وقت لزوم بر سطح بحر برآمده یا بمبه های جسیمی که بواسطهٔ الکتریك حرکت میکنند مقدار کلی هوا را در مخزن نهای بزرگ نوتیلوس به تضییق و فشار حبس و جمع میکنم و آن هوای تازهٔ جمع آمده را

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 98 of 372

به اداره و تصرف تنفس وصرف کرده مدت مدیدی درزیر بحر گردش میکنم .

— کپتان ، بغیر ازینکه آفرینها بخوانم دگر گفتنی نمیابم . آفرین برقوهٔ درایت وفطانت شما که طریق استفاده را از قوهٔ شدیدهٔ الکتریك بمیدان براوردید .

— بلی معلم ، من اکثر عمر گرانمایه ام را درراه همین فکر وتحصیل همین علم صرف کرده آن قوهٔ بدیعهٔ شدیده را درزیر حکم آوردم ، و درهر خصوص و هرکار خود الکتریك را خادم ساختم . حتی این ساعتی را که می بینید نیز به الکتریك میگردد ، واز مکملترین ساعتهای قرونومترو که دراورو پاساخته شده است راست تر ودرست تراست . من ساعت خود رابر بیست وچهار تقسیم کرده ام . زیرا برای من شب و روز شمس و قمر موجود نیست . ضیای الکتریك روح سفینهٔ منست . آن ضیا را تابر زمینهائیکه فرش آبهای دریاها گردیده است میبرم ، قعرهای بحر بواسطهٔ نوبتلوس من منور گردیده است . این آلت معلق که آویزان می بینید سرعت سیر نوبتلوس را نشان میدهد چونکه بایك سیم الکتریکی به پروانهٔ کشتی مربوطست ، پروانه هرا نقدر که بسرعت دور بکند سیم الکتریکی بر این آلت آنرا نشان میدهد . به بینید که درینوقت سفینه بسرعت متوسطی رفتار دارد یعنی در ساعت پانزده میل میرود .

— بسیار خارقه نما ، حقیقت که در یخصوص مالك قوت بسیار عظیمی میباشید که آن قوت برقوت آب وبخار وباد مرجح است .

— هنوز تمام نشد ، برخیزید که طرف دنبالهٔ کشتی را گردش کنیم که درانجا نیز چیزهای دیدنی بسیار است .

برخاسته روان شدیم . تا بحال طرف پیش کشتی را دیده بودم . از مرکز وسط کشتی که بطرف مهمیز پیشی کشتی رفته میشود در طمام خانهٔ که بدرازی پنج

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 99 of 372

مترو می آید داخل میشود که این طعامخانه بایك دهلیز تنگی از کتابخانه جدا شده است . بعد ازان بدرازای پنج مترو کتابخانه ، وبدرازای ده مترو دالان موزه خانه و اوتاق من و کپتان میآید که بعد ازین دو اتاق تا بحد مهمیز کشتی مخزن های هوا موجود است . دروازه هائیکه در دهلیزها کشاده میشود بسیار مضبوط واطراف آن رابرگرفته شده است وبقوت ماشین مسدود میشود که هیچ منفذی برای آن باقی نمیماند ، یعنی اگر احیاناً آب درنوبتلوس درآید همین دهلیزها پرشده درداخل خانه ها واوتاقها یکقطره هم نفوذ نمیتواند . کپتان نمورا پیروی کرده تابه وسط سفینه رسیدیم درینجا ازدهلیزبیك فرا خنای مربعی رسیدیم که بعضی آلات وماشینهادران موجود بود از ینجابازبیك دهلیزی درآمدیم که بطرف دنبالهٔ کشتی میرفت درین دهلیزیك زینهٔ باریك مارپیچی دیدم که بسوی بالابرامده بود . ازکپتان پرسیدم که این زینه برای چیست ؟ او گفت که :

— ازین زینه به قایق یعنی کشتی کوچك خود میبرایم .

— وای مگر قایق هم دارید ؟

— بلی ، بسیارسبك وخوب یك قایق دارم که هیچ غرق نمیشود ، و ازمعدن آلو مینیوم ساخته شده است .

— برای سوارشدن درقایق البته مجبورخواهیدشد که نوبتلوس رابرسطح بحر براورید ؟

— نی ، از زیر بحر درقایق نشسته بر روی بحر برامده میتوانم ، چرا که قایق من بر پشت نوبتلوس در یك چقوری چپه گذاشته شده است . روی قایق یك سر پوش بسیار مضبوطی دارد که هیچ آب دران نفوذ نمیتواندوبکمانهای بسیار پر قوتی به نوبتلوس مربوط میباشد . ازین زینه به چقوری که قایق دران موجوداست میبرایم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 100 of 372

قایق بسببی که سرازیر ایستاده است ازازو بفتحهٔ نویتلوس چسپیده است . اولا فتحه یعنی شکاف نویتلوس را باز میکنم ازان فتحه بدرون قایق میدرایم وسرپوش آنرا ازدرون بخوبی برخود محکم میبندم . فتحهٔ نویتلوس را نیز طایفه های کشتی می بندند بعدازان کمانهای که قایق را به سفینه مربوط داشته باز میکنم . قایق بسبب خالی بودن وتضییق هوا بکمال شدت وقوت برروی آب میبراید ودرانجا راسته شده سرپوش آنرا میبردارم وپرکشیده به تفرج آغاز میکنم .

— باز به نویتلوس چسان عودت میکنید ؟

— من عودت نمیکنم نویتلوس می آید .

— چسان ؟

— ازقایق تابه سفینه یك سیم الکتریك برابری موجود است بواسطهٔ آن سیم خبر می دهم نویتلوس بالا برامده مرا میگیرد .

— بواقعیکه خیلی آسان کاریست !

ازین دهلیز هم گذشته بیك کمرهٔ رسیدیم که دران کمره قونسه ی وندلاندرادیدم که بکمال اشتها برسرسفره نشسته بطعام خوردن مشغول بودند . از انجاهم گذشته بمطبخ رسیدیم . مطبخ را خیلی منور وپاك وباصفا یافتم که بواسطهٔ سیمهای الکتریك دراوجاق همه چیزهارا به بسیار آسانی وچابکی همی پخت . کذالك انبیقهای بزرگ بزرگی را نیز گرم میکرد که آن انبیق آبهای دریارا به آب شیرین تحویل میداد . بعد از مطبخ بیك حمامی درامدیم که بسیار پاك وگرم بود . بعد ازحمام بدرازی پنج مترو یك کمرهٔ می آید که مخصوص طایفه های کشتی میباشد ولی چون دروازهٔ آن بسته بود عدد طایفه های آنرا ندانستم . نهایت از یك دهلیزدیگری گذشته بماشینخانهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 101 of 372

کشتی داخلشدیم . درازی این ماشینخانه بقدر بیست مترو میآمد که بسیار روشن بود . این خانه بدو قسم منقسم شده بود که در یك قسم آن آلات وادوانی موجود بود که الکتریك را حاصل میکرد ، ودر دیگر قسم آن ماشینها وچرخهایی موجود بود که کشتی را بقوت الکتریك حرکت میداد . در ترکیب وترتیب آلات وادوات وچرخها وپیچهای این ماشینخانه بحیرت افتادم . تابحال به اینقدر جه مکمل ومنتظم وعجیب الخلقته ماشین را در هیچ جا تصادف نکرده ام . چرخ بزرگی که آلات را بدور میآورد به بزرگی هفت ونیم مترو وقطرشش مترو میآمد که در هر ثانیه یکصدو بیست دور اجرا میکند واز نحساب در ساعت پنجاه میل سرعت به کشتی میدهد .

باب سیزدهم

یکچند رقم

بعداز چند دقیقه دردالان بزرگی که اوصاف زینت وخوبی آن مذکور گردید پس آمده نشستیم ویك یك سیگارهٔ در داده به اختلاط مشغول شدیم ، کپتان یك لوله کاغذی را بر میز باز کرده گفت :

— معلم افندی ، نقشه وپلان کشتئی که دران سوار هستید اینستکه شکل و هیئت عمومئی او بیك اسطوانهٔ مخروطئی میماند وبه سیگار فرنکی بسیار مشابهت میرساند . طول آن از یك نوك آن تا بدیگر نوك آن هفتاد مترو میآید ، وعرض آن در حد وسطی هشت متروست وهر چه بطرف بنی پیشتر رفته شود عرض آن کمتر شده میرود . وبه این سبب وقتیکه براه میرود آب به او بسیار بر نمیخورد . همهٔ وزن آن هزار و پنجاه و

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 102 of 372

شش طون میباشد . و قتیکه برسطح بحرباشد درده قسم یك قسم آن از آب بیرون میماند در طبقهٔ سفلای نوتیلوس بعضی مخزنهای برای آب ساخته‌ام که ثقلت آبهائیکه درین مخزنها می گنجد به ثقلت همین قسمی که بیرون میماند برابر است . هر وقتیکه خودرا ازسطح بحر پنهان کردن خواهم ودرزیر بحر فرو آمدن خواهم شیردهنهای که در طرف دنبالهٔ کشتیست باز میکنم ومخزنهای آب را با آب پر کرده نوتیلوس رادر زیر آب فرو میآرم . واگرتابقعر بحر فرو آمدن خواهم ماشین پر قوت الکتریك را قوت داده بزور وقوت ماشین و ثقلت آب تا بهر قدر عمقی که دلم بخواهد فرو میآیم وچون بالا برامدن خواهم آبهارا ازمخزنها بقوت بنبه های بسیار پر قوت الکتریکی اخراج کرده . وبزور ماشین ما ثلاً بالا میشوم .

— اما بنبه های شما بسیار قوتناك باید بود ؟

— بلی بسیار قوتناکست ! من آن قوترا از الکتریك برمی آرم . باز بشما میگویم که قوهٔ محرکهٔ ماشینهای من بحد و بیپایانست بنبه های نوتیلوس قوت خارق العادهٔ را مالکست که شماهم قوت آنرا در وقتیکه برکشتی زر هیوش ابراهام لنقولن آب پاشانیدم دیده وتسلیم کرده خواهید بود . ودیگر اینکه من وقتیکه به نقطه های عمیقترین بحرها فرو آمدن یا ازانجاها بالا برامدن خواهم مخزنهای آبرا نادراً استعمال میکنم چراکه برای اینعملیات دیگر واسطه ها نیز دارم .

— آیا انچه واسطه است پرسیده میتوانم ؟

— این راهم میگویم تابراحوال نوتیلوس بخوبی واقف شوید . اولا اینرا بدانید که پروانهٔ سکان نوتیلوس من دامن دار وخیلی فراخ یك سکانیست وغیرازاین سکان دنباله . دو سکان عریض پر قوت دیگر نیز دردوطرف شکم کشتی نصب کرده ام که آن

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 103 of 372

عبارت ازلوحه های پهن ودراز آهنین پر قوتیست که بقوت ماشین الکتریك حرکت میکنند پس اگراین لوحه هارابو ضع افقی بدارم کشتی بوضع افقی حرکت میکند و اگر بسوی جنوب یا شمال میل بدهم بوضع مائل بزیرپابا لاحرکت میکند که به این واسطه و قوت خارق العادهٔ الکتریك تابقعر عمیقترین بحرهافرو آمده بتوانم وچون بالابرا مدن خواهم ماشین رااز حرکت بازداشته سکانهارا ایستاده میکنم درا نحال تضییق داخلئی آب بحرکشتی را بیکباره گی برسطح بحر برمی آورد .

— آفرین کپتان ! امااینجابازیك سوالی وارد میشود . آیاسکان دارشمادرمیان آبهای تیره وتاربحرراه راچسان می بینید ؟

— در سطح فوقانی نوتیلوس یك برامده گئی موجود استکه طرف پیش روی این برامده گی با بلورعدسی الشکل بسیارکلفتی مسدود میباشد . سکان دار درین برامده گی می نشیند . درپشت سرجای سکاندار یك معکس بسیار قوتناك ضیای الکتر یکی موجود است که ضیا ازین معکس عکس انداخته بقدر دونیم میل راه را به پیش تنویر میکند سکاندار بواسطهٔ این ضیاو آئینه پیش روی خودرا مرادیده کشتی رامیراند .

— هزار آفرین کپتان ! منبع ورود ضیای شدید یکه ازجانوردیده میشد حالا دانسته شدکه چیست . درینخصوص متفنین زمان بچه افکار وخیالات عجایب وغرایب افتاده بودند . این رانیز بیرسم که مصادمهٔ شمابا کشتی سقوتیا آیاازچه پیش آمد مگر نه ناغلطی بود ؟

— بلی صرف به غلط بود . درانوقت ازسطح در یابقدر دومترو پایانتر هسپاری داشتم مصادمه ناگهانی وبه بیخبری بوقوع آمد . امامن توقف کردم چون دیدم که مصادمه موجب فلاکت نشد مطمئن شده براه افتادم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 104 of 372

— بواقعیکه موجب فلاکت نشد. اما آیاابراهام لنقولن مصادمهٔ شما چگونه بود ؟

— تأسف میکنم که زرهپوش مکمل دولت امریکا را خسارت رسانیدم . اما چه چاره که او بر من هجوم آورد و اعلان حرب نمود . منهم مجبور بمدافعهٔ نفس و نشاندادن قوت خود گردیده سکان آنرا پرانیدم تا بجان خود گرفتار شده مراویل کند و میدانستم که این خسارت موجب فلاکت کائی او نمیشود در نزدیکترین بندری از بندرهاخسارت خودرا تعمیر کرده میتواند .

— آه کپتان ! نوتیلوس حقیقةً که خارقه نمایك سفینهٔ بوده است .

— بلی معلم افندی همچنینست. نوتیلوس راچون جان خوددوست دارم. هانقدر که دردیگر واپورهاانسان از تهلکه حذر میکنند در نوتیلوس هانقدر بر نفس خود امین میباشد. بدنهٔ آن فرسوده نمیشود. بادبانی ندارد که از باد اندیشه کند. دیگ بخاری درونیست که از کفیدن بترسد . از چوب ساخته نشده است تا از حریق پرواداشته باشد . با آتش حرکت نمیکند که از تمام شدن زغال بیندیشد . از مصادمه نمیترسد چرا که غیر از خود او دیگر کشتی در زیر بحر حرکت نمیکند تابا او مصادمه کند. تهلکهٔ طوفان در ونیست زیرا بر سطح بحر هرچه قدر طوفان شدیدیکه باشد چون یکچند متر و فرو شدیم سکونت مطلقه حکمفرماست . خصایل نوتیلوس همینها ست که ذکر شد . من هم مهندس آن . و هم استا کار آن . هم کپتان آن ، هم ماکنیست آن ، هم طایفهٔ آنم . پس تأمل بفرمائید که بچسان امنیت وسعادت عمر میگذرانم .

کپتان نمو بکمال شطارت و جسارت سخن میگفت حرارت نظر، شدت اطوار هیئت این آدم عجیبه راسراسر تبدیل داده بود . درنجابازازو سوال کردم که :

— آیابه مهندسی وقوف دارید ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 105 of 372

— وقوف دارم . هنگامیکه از ساکنان روی زمین شمرده میشدم در پاریس ، ولندن ، ونیورك فن هندسه وعلوم ریاضیه و طبیعیه را بکمال رسانیده ام .

— امانوبتلوس را به پنهانی چسان ساخته توانسته اید ؟

— موسیو آرو ناقس ، هر پارچهٔ نوبتلوس را درجدا جدا کار خانه ها به مختلف نامها سفارش کرده ساخته ام بدنهٔ آنرا درکارخانهٔ ریخته گری « قروزو » ، چرخ بزرك آنرا درلندن بکارخانهٔ « پن » پروانهٔ آنرا درغلاسقو درکار خانهٔ « سقوت » خزینه‌های آنرادرپاریس بکارخانهٔ « قای » ماشین آنرادرپروسیابکارخانهٔ « گروپ مهمیز آنرادراسوج بکار خانهٔ « مدتولا » سفارش کرده ساخته ام . این کارخانه ها بنامهای مختلف نقشه های سفارش گرفته وبهمان نامهای مختلف مجهول فرستاده است .

— بسیار خوب ! بعدازساختن این اسبا بهاچسان ودر کجا ترکیب کرده اید ؟

— دستگاه کشتی سازی خودرا دریکی ازجزیره های خالی بحر محیط تأسیس دادم . درانجا بقدر سه چهار ماه من ورفقای من کوشش کرده نوبتلوس را اتمام نمودم بعد از تمام کردن دستگاه را آتش دادیم ، وهیچ اثری ازخود نگذاشتیم . هر گاه ازدستم میآمد جزیره را سراسر محو وناپدید میساختم .

— پس به انحساب معلوم میشود که برنوبتلوس بسیار مبلغ صرف کرده اید ؟

— شانزده لك و هشتادو هفتهزارو پنجصد روپیه بر ساختن آن صرف شده ، با تقسیمات داخلی ومفروشات آن به بیست لك روپیه بالغ شده است . اما اشیای نفیسه ومرواریدها ونادرات بحریهٔ که دیده ایدداخل انحساب نیست چراکه آنها بعد ازان جمع وگرد آمده که اگر آنهارا نیز داخل حساب کنیم از یك کرور میگذرد .

— پس معلوم شد که شما بسیار توانگرید کپتان ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 106 of 372

— بلی معلم افندی ، بصورت غیر محدود توانگرم یعنی ده ملیار فرانك دیون دولت فرانسه رابلا تردد تأدیه میتوانم .

باب چاردهم

نهر اسود

این مسئله معلوم است که سه حصهٔ کرهٔ ارض را آب فرا گرفته و یك حصهٔ آن خشکه میباشد . همین قسمیکه با آب مستور است سه ملیون و هشتصد وسی دوهزار و پنجاه و هشت میریا متروی مربع تخمین میشود که این از هشت ملیون هکتار بیشتر میآید . بحر دو ملیار و دوصد و پنجاه ملیون میل مکعب آبرا حاوی میباشد که ثقل این آبها سه کنتلیون طون است . برای دانستن حقیقت مقدار عدد کنتلیون باید بگوئیم که عدد یك نسبت به ملیار چقدر کوچك است عدد ملیار نیز نسبت به کنتلیون همان قدر کوچك است ، یعنی در یك ملیار چند بار عدد (یك) موجود است در یك کنتلیون نیز هما نقدر بار عدد (ملیار) موجود میباشد .

در اثنای تشکل ابتدائی کرهٔ ارض بعد از زمان آتش دور آب آمده بود ، یعنی هر طرف آن که با آتش مستور بود با آب مستور گردید . بعد از ان آهسته آهسته زور وه های کوهها از آب بیرون برامد ، و جزیره ها در هر طرف پدیدار آمد . بعد از عصرهای بسیار آبها کم کم فرو نشسته قطعات موجوده بمیدان برامد ، و درمیان بحری که کره را احاطه کرده بود سی وهفت ملیون وششصد و پنجاه وهفت میل مربع آنرا خاك تشکیل نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 107 of 372

شکل قطعات موجوده بحرها را بر پنج قسم بزرگی تقسیم میکنند که آنها نیز به این صورت تسمیه میشوند (بحر منجمد شمالی) (بحر منجمد جنوبی) (بحر محیط هندی) (بحر محیط اطلاسی) (بحر محیط کبیر) .

بحر محیط کبیر از طرف شمال و جنوب بادو منطقهٔ قطبیه ، و از طرف شرق و غرب باقطعهٔ امریکا و آسیا محاطست . آسوده ترین بحرها بحر محیط کبیراست ، جریانهای آن آهسته و واسعست ، مدوجزر آن وسطیست با رانهای آن بسیاراست . بعد ازین محل گردش و جولان ماباتو یتلوس قعرهای همین بحر کبیراست . کپتان نمو گفت :

— معلم افندی ، حالا میباید که ارتفاع را گرفته موقع خود را قطعیاً تعیین بکنیم . ساعت وقت ظهر را میگذرد بر سطح دریا برائیم .

کپتان اینرا گفته و بریك دکمهٔ الکتریکی دست برده سه بار بفشرد . بلبه های پر قوت بحرکت آمده آبهای مخزن هوا بیرون راندن گرفت . آلت مانومتر و رفته رفته بالا برامدن نوتیلوس را نشان میداد تا آنکه توقف نمود . کپتان گفت «رسیدیم» برخاسته کپتان را پیروی کردم در پیش زینهٔ که اول بار از انجا ما را فرو آورده بودند رسیدیم . از زینه بالا رابرامده بر سطح نوتیلوس رسیدیم . سطح نوتیلوس بقدر هشتاد سانتیمتر و از آب بلند بود . سرودنبال نوتیلوس مخروط و وسط آن عریضتر مانند یك سیکار بسیار دراز فرنکئی مینمود . در وسط سطح کشتی بقدر ده متر و محل را از هر طرف بیك کنارهٔ متحرك برنجئی گرفته بودند که در وقت غوطه خوردن کشتی برداشته و در وقت برامدن گذاشته میشود . دهن شکاف زینه نیز در داخل همین کناره است . از کناره بطرف بینی گفته یك برامده گنبی پدیداراست که آنهم محل قایق کوچکست . ازان پیشتر دو برامده گنبی کوچك دیگر نیز دیده میشود که آنهم جای نشیمن سکان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 108 of 372

دار و معکس ضیای الکتریکیست .

بحر آرام ، هوا هم صاف بود . سفینهٔ دراز ماحرکت دائمی بحر محیط را بسیار کم حس مینمود . نسیم خفیفی که دروزش بود روی دریا را کمتر پرچین داشته بود . هر طرف افق از ابر خالی و تا بسیار جا هامدنظر میشد . در هیچ طرف هیچ چیزی دیده نمیشد . بحر سراسر خالی بود .

کپتان آلت سکستانرا بدست داشته ارتفاع شمس را گرفت . برای رسیدن شمس به نقطهٔ زوال یکچند دقیقه انتظار کشید ، در اثنای این انتظار دستش هیچ نمیلرزید . آلت اگر در یك دست آهنین میبود باز هم بدینقدر جه غیر متحرك نمی ایستاد . بعدها گفت :

— معلم افندی تام وقت زوال است . حالا ارتفاع را گرفتیم بفرمائید که بدالان رفته در جهٔ طولرا تعیین نمائیم .

به این دریای زرد رنك که نزدیك جزایر ژاپونیاست باز یکنظری انداخته کپتانرا پیروی نموده بدالان آمدیم کپتان به پیش یك میزی نشسته نقطه را تعیین نمود و با ساعت قرونومتروی الکتریکی حساب خودرا ساخته گفت :

— موسیو آروناقس ، در یکصدوسی و هفت درجه و پانزده دقیقه طول غربی میباشیم .

در نجا بخاطرم گذشت که هر ملت مبدا ، درجهٔ طولرا از پایتخت مملکت خود اتخاذ میکنند ، یعنی همان دایرهٔ نصف النهاری که از ملك خودشان میگذرد همانرا برای درجهٔ طول معتبر میدارند لهذا بلکه ملیت کپتانرا این مسئله بمن اشکار کند از ینسبب پرسیدم :

— کپتان ، بر کدام دایرهٔ نصف النهار حساب درجهٔ طولرا نمودید ؟

— معلم افندی ، در پیش من یکچند ساعت قرونومتر و که بر دایرهٔ نصف النهار پاریس ، و غرنیوویچ ، و واشنغتون عیار شده است موجود میباشد . اما امروز بنا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 109 of 372

برشرف شما بر نصف النهار پاریس طولرا تعیین کردم .

ازینسخن کپتان بازبر آرزوی خود موفق نشدم . ازین جواب چه معلوم میشود ؟ کپتان برسخن خود دوام ورزیده گفت :

— بر نصف النهار پاریس دریکصد وسی و هفت درجه وپانزده دقیقه طول غربی ، ودرسی درجه وهفت دقیقه عرض شمالی یعنی ازسواحل ژاپونیا سه صد میل دورتر میباشیم . امروز هشتم ماه تشرین ثانیست . بعد از یکساعت سیاحت دور زمین ما دزیر بحر آغاز میکند .

— خدا سلامت بدهد .

— حالا شمارا بمطالعات شما مشغول میگذارم ، نوبتلوس را از سطح دریا پنجاه متر و پایانتر بجهت شمال شرقی رهسپار عزیمت گردانیده ام ، خریطه های بزرگ کرهٔ زمین درپیش روی شماست ، راهها وجاهای رفتن نوبتلوس را بران خریطه ها تماشا و بخود معلوم کنید . دالان وکتابخانه از شماست . حالا به اذن شما من میروم .

کپتان نمو مرا سلام داده برفت ، من باملاحظات وافکارات خود تنها ماندم ، ملاحظات وافکارات من به کپتان راجعست آیااین آدم دریایی از کدام جنس وکدام قوم وملتست ؟ نفرت مدهشی که بعالم انسانیت حاصلکرده آیا از چه پیش آمده است ؟ آیا یك داهیهٔ عظما نیست که قدر وقیمت آنرا کسی نشناخته ؟ یایك مغدور ومظلوم نیست که ابنای جنس او بروغدر وظلم روا داشته ؟ اینستکه این مسئله ها مجهولست . قدر وقسمت ناگهانی مرا درسفینهٔ او انداخت . حیاتم درزیر قدرت او درامد . بمعاملهٔ مهمانوازانه ولی بارادهٔ او مظهر میشوم . تنهادستی که برای مصافحه بسوی او دراز میکنم نمیگیرد ونمیفشارد . وخود او نیز هیچگاه دست خود را برای مصافحه بمن دراز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 110 of 372

نکرده است .

تمام بقدر یکساعت بهمین افکار هامتحیر ماندم که درین اثنانظرم برخریطهٔ بسیار جسیم کرهٔ مسطحه که برمیزا فتاده بود مصادف شد . بلا اختیار انگشت خود را بر نقطهٔ که در ینوقت دران میباشیم گذاشتم .

چنانچه درخشکه ها انهار متعدد موجود است دربحرها نیزانهارهست . انهار بحرهاجریانهای اوست که بسبب روانی ورنك ودرجهٔ حرارت شان ازبحرتفریق میشوند . که مشهورترین آنها « کولف ستریم » نام داردکه درمنطقهٔ شمالی واقعست درکرهٔ ارض در میان بحرها پنج نهریعنی جریان بسیار بزرگ موجود است که اول آن دربحر محیط اطلسئی شمالی ، دوم آن دربحر محیط اطلسئی جنوبی ، سوم آن در بحر کبیرشمالی ، چارم آن دربحر محیط کبیرجنوبی ، پنجم آن دربحر محیط جنوبئی هندی واقع است کشتئی مادر ینوقت حاضردرد اخل یکی ازین جریانها رفتاردارد که این جریانرا ژاپونیان « کوروسیوو » یعنی نهراسود مینامند . این جریان از آبهای گرم بحربنگاله که درمنطقهٔ حاره کائنست بعمل آمده از آبنای « مالاقه » میگذرد ، وسواحل شرقئی قطعهٔ آسیارا تعقیب کرده درنزدجزیره های « آلوتیان » دربحر محیط کبیرشمالی منتشرمیشود . اینست که نوبتلوس درهمین جریان گردش میکند . نظرم جریانرا پیروی کرد . خودرادرمیان جریان مدهش نهراسود بحر محیط محو ونابود یافتم . بخوف وحیرت افتادم که درین اثنادر وازهٔ دالان بازشده قونسه ی وندلاند داخل دالان گردیده مرا ازگرداب حیرت برآوردند . رفقای من درپیش اشیای نفیسه و نوادر برگزیده وزینت ولطافت دالان واله وحیران شده ایستادند . ندلاند گفت :

— اما درکجائیم ؟ مبادا دردالان موزه خانهٔ شهر (که به ك) (۱) باشیم ؟

(۱) که به ك یك شهرمشهوریست دراسریکا .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 111 of 372

قونسه ی — اگر افندی قبول بفرماید میگویم که در دالان مزین اوتل [سومه رار] (۱) خواهیم بود !

من — دوستان من ، نه در فرانسه هستید و نه در کانادا . در بنوقت از سطح دریا پنجاه متر و پایانتر در میان نهر اسود در دالان کشتی نو یتلوس میباشید !

قونسه ی — بعد از انکه افندی بگوید باور کردن لازم است . اما این بداندر جه با زینت است که مانند من یك فلا مانی را نیز دوچار وله وحیرت میگرداند .

من — بحیرت دوچار مشو قونسه ی ، به اطراف نظر کن زیرا در پنجا حیوانات خشکیدهٔ بسیاری می یابی که تابسیار وقتها ترا به تصنیف وترتیب خود مشغول خواهند کرد .

قونسه پرا ازین زیاده در بخصوص سخن گفتن لازم نیست مردکه در پیش جامکانهای نمونه های حیوانات نزدیکشده جنس ونوع هر حیوانرا موافق براصطلاح فنیهٔ آنها بگفتن آغاز نهاد . ندلاند که بفن حیوانات ودیگر فنون مصرف ذهن کردنرا عبث میشمارد بمن نزدیکشده متصل در خصوص نتیجهٔ ملاقات من با کپتان سوالها ایراد مینمود . آیا کیست ؟ از کجاست ؟ بکجامیرود ؟ مارا بکجامیبرد ؟ وما نند اینگونه سوالهاهزارانرا بیك وتیره میپرسید که فرصت جواب هم برای من نمیماند . چیزیکه میدانستم وخبرشده بودم باو بیان کردم . و ازوهم پرسیدم که توچه شنیدهٔ وچه دیدهٔ ؟ گفت :

— هیچ چیزی ندیدم ونه شنیدم . حتی طایفه های کشتی رانیز ندیده ام ، مبادا که طایفه هانیز الکتریك باشند ؟

(۱) درفرانس است .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 112 of 372

من — توهم عجب سخنها میگوئی ندلاند ! طایفه ها چگونه الکتریك میشوند !

ند — چه میشود ؟ چون اینقدر چیزهای خارق العادهٔ ناباوری دیده شد یك چیز ناباوری دیگر را فرض کردن چه عیب دارد!

اینرا گفته باز بهمان فکر پیشتری خود رجعت کرده پرسید ؟

— موسیو آروناقس . آیا من اینرا خبر نخواهی داد که درین کشتی چند نفر طایفه موجود خواهد بود ؟ آیا ده نفر است ؟ بیست نفر است ؟ پنجاه نفر است ؟ یا آنکه صد نفر است ؟

من — نمیدانم که چند نفر است ، اما اگر از من میشنوی در اینوقت خیالهای خام ضبط کردن نوبتاوس ، و فرار کردن از اینرا از سر بیرون کن . چرا که این سفینه از اختراعات خارق العادهٔ عالم شمرده میشود . اگر نمیدیدم بسیار تأسف میکردم . بسیار مردمان برای دیدن ضرایبات بحریه بقبول کردن اینحال ما حاضر و آماده اند ، بناءً علیه شما هم صابر و شاکر باشید ، و بدیدن اطراف و جوانب خود سعی نمائید .

ند — جان من ، شما سرسام شده اید . نمیدانید که چه میگوئید ، در میان چار دیوار این تفس اطراف و جوانب را دیدن آیا ممکنست ؟ . . .

ندلاند هنوز سخن خود را تکمیل نکرده بود که در یك تاریکی بسیار کثیفی ماندیم . ضیای الکتریکی که از سقف در شعشعه نثاری بود دفعةً منطفی گردید . هم به آندرجه سرعت منطفی شد که چشمانم از این تبدل بسوزش آمد . زیرا چشم همانقدر که از تاریکی دفعةً بروشنی براید متأذی میشود از روشنی که دفعةً بتاریکی دراید نیز همانقدر متأذی میگردد بحیرت افتادیم ، مجال حرکت برای ما نماند . عجبا چه میشویم و چه خواهیم دید ؟ درین اثنا یکصدایی که از مالش آهن بر آهنی حاصل شود بگوش ما بر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 113 of 372

خورد . گویااز پهلوهای دیوار دالان بعضی پرده‌های آهنینی بالا میشود . ندلاند گفت:

— چنان معلوم میشود که بلای خودرا یافتیم !

قونسه ی که تابحال هنوز بحساب کردن حیوانات موجوده مشغول بود بجواب گفت:

— ازجنس حیوانات ناعمهٔ پایدار چهار صنف !

ندلاند ازین بی پروائی قونسه ی بحدت آمده یك کفر غلیظی صرف کرد . دفعةً دالان باز روشن گردید اما این بار ضیاازدرون دالان نی بلکه ازدو پنجرهٔ بزرگ یکپارچه بلورین بسیار شفافی که دردوطرف دیوارهای پهلوی دالات بصورت بیضوی شکل پدیدارشده بود می آمد . ضیای شدید مذکور در پایز عکس انداخته در اطراف نوتیلوس تا بمسافهٔ یك میل رارو شن ساخته بود . درمابین ماو آب دریاهمین بلور پارهٔ بیضوی شکل عدسئی کلفتی حائل مانده بود . اطراف این بلورهارا چار چوبهٔ بسیار محکم ومضبوط گت طلاکاری احاطه کرده بود که بیم شکستن ویاافتادن ازان یکقلم مفقود نبود .

سبحان الله چه منظرهٔ بدیعه ! آیا کدام قلم اوصاف این تماشارا تصویر وتوصیف کرده خواهدتوانست؟درطبقه های شفاف آبهای بحرمنظرهٔ نورانی که ضیای الکتر یکی بحصول آورده است ، و آن منظرهٔ نورانی تناقض متناسبی که تا بعمیقترین نقطه های دریا حاصل کرده است کدام شاعر ویامحرر ویامصور آنرا تصویر وتحریر خواهدنمود؟

شفافیت آبهای بحر معلومست که تاچه درجه شفاف وصافست ، یعنی درصافی و برّاقی از آبهای چشمه های بسیارزلال نیز برتر واعلاتراست . زیرامواد معدنیه و عضویهٔ که آب دریامحتویهٔ آنست شفافیتش رابیشترمیکند . در بحر محیط به نزدیکئی سواحل و آتیل ، سنگهاوریگهای قعربحرکه چهل وپنج متروزیراست بسبب شفافیت آب بحربه بسیارخوبی مشاهده میشود . شعاع شمس تابه سه صد متروعمق نفوذ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 114 of 372

میکند . حالا آنکه در نجا شعاع الکتریکی نوبتلوس در وسط بحر حاصل میشود . دو طرف نوبتلوس را تا بمسافهٔ یك میل راه را تنویر مینمود . اینرا آب منورنی بلکه ضیای آب شدهٔ باید گفت !

والحاصل از تصویر و تعریف لوحهٔ خارق العادهٔ که در نجادر پیش نظرم تجلی کرده عاجزم . علی الخصوص که تاریکی درون دالان شعاع خارجی را تزئید کرده بلورهای نجره های نوبتلوس را مانند یك پارهٔ نوری ساخته است .

بکمال حیرت و استغراب در پیش نجره هاما نده بودیم ، وچنان گمان میکردیم که نوبتلوس حرکت نمیکند و این از ان بود که در خارج ثابت یك جسمی دیده نمیشد که رفتار نوبتلوس بدان دانسته شود . اما بعضی خط های آبی که از شدت رفتار نوبتلوس تفریق میشد بکمال سرعت از پیش بلور میگذشت که رفتار نوبتلوس را اشعار میکرد . از لطافت این منظره آنقدر واله و حیران مانده بودیم که بر سخن گفتن مقتدر نبودیم . اما قونسه ی این سکوت را اخلال کرده گفت :

— استاندلاند ! دیدن میخواستید ! حالا به بینید تا سیر شوید !

ند — وای برادر ! حقیقتاً که بسیار عجیب دیدنیست یعنی بسیار مردم باید که از بسیار جاهای دور برای این تماشا بیایند !

من — بخدا راستی اینست که کپتان نمو برای خود یکعالم حیات بسیار غریبی تشکیل داده . اما آنچنان یك عالم خارقه نمایی که بخیال و خاطر هیچ کس نگذشته !

ند — اما هیچ ماهی نمی بینیم !

قو — بگذار بخدا ! توکه ماهی به بینی چه خواهی کرد ؟ تو ما هیانرا کجا میشناسی .

ند — چه میگوئی دیوانه آدم ! مانند من یك ماهیگیر مشهور ماهی نمیشناسد !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 115 of 372

بعداز ینسخن درمابین دورفیق من مباحثهٔ دوروددرازی درگرفت . قونسه ی گفت:

— دوست من ، شما ماهیگیرمشهورهستید درخصوص هیچ شبهه وانکارندارم، اما ماهیگیری یاماهی کشی یاماهیخواری یا هی شناسی هیچ دخلی ندارد ، شما اگرچه ماهیخواری را خوب یادارید امااین یك را نمیدانید که آیا آنها چسان تقسیم میشوند ؟

ند — چرا نمیدانم ، ماهیان بردوقسم منقسمست ، یکی ماهیانی که خورده میشوند ، دیگری که خورده نمیشوند !

قو — واه واه ، ماشاءالله ! باین تقسیم شکمپرورانه ! بگوئید به بینم ، آیافرقی که مابین ماهیان عظمی یعنی استخواندار وغضروفی یعنی کرکی دار موجوداست میدانید که چیست ؟

ند — نی !

قو — آیا ازتقسیماتی که این دوقسم بزرگ بران منقسمست خبردارید ؟

ند — ازینهم خبر ندارم !

قو — پس چون چنینست بدان و آگاه باش ای ماهیگیرمشهور که ماهیان عظمی برشش قسم تقسیم میشود ، اولا آن قسمیکه چنهٔ بالایی آن متحرك وبالهای آن شانه مانند است . درین قسم پانزده خانه واده موجود است مثلا [ماهئی خانیه] یکی از ین خانه واده هاست .

ند — شناختم ، شناختم ، بسیار مزه داراست !

قو — ثانیاً ماهیان بطنی میباشد که پرهای آن درشکم شان موجوداست و تمام ماهیان آب شیرین در همین قسم داخلست .

ند — درپیش من ازماهئی آب شیرین بحث مران !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 116 of 372

قو — ثالثاً ، صدری ها که شکم شان در سینهٔ شان چسپیده میباشد در بنقسم چهار خانواده است مثلا « سپرماهی » ازانهاست .

ند — بسیارلذیذ بریانی دارد که انسان در پیش آن طاقت نمی آرد !

قو — رابعاً ، دراز وجودکه پوست شان سخت وبی پر که « مارماهی » مثال آنست .

ند — کم کن که اینرادوست ندارم .

قو — خامساً ماهیانی که هردوچنهٔ شان متحرك وپرهای شان مانند پوپك های کوچك که حصان بحری مثال آنست .

ند — ازین درگذر که نامش راهم شنیده نمیتوانم .

درین اثنا چشم ندلاند بسوی پنجرهٔ نوپتلوس افتاده فریادبراورد که :

— ببینید ببینید که ازهر جنس میگذرد !

بواقعیکه سیلهای ماهی در پیش بلورکلفت پنجرهٔ نوپتلوس بازی کنان میگذشتند .

ازین منظره درجهٔ حیرت ما فوق العاده گردید . صدا های استغراب ما بعیوق میرسید . چونکه ازهرجنس ماهیان دیده میشدو بسبب عدسی بودن بلورهای پنجره ماهیانرا ذره بین وار نشان میداد . ندلاند نامهای ماهیانرا بیان میکرد . قونسه ی نیز صنف وجنس آنهارا تعریف مینمود ماهیان زرد ، وآبی رنك ، وسبز ، و سفید ، وسرخ که از جنس اسقومری میباشد ومخصوص بدریاهای چین و ژاپونیا میباشد بسیلهادر گذر بود . ماهئ منجنیق وگاه گاهی سگماهیان بزرگ زردرنگ ژاپونیانیز پدیدار میشد که سیلهای ماهیان کوچك راتارومار میکرد . درپیش اینهمه بدایع خالق لم یزل انگشت بردهان حیرت مانده بودم . آیا هیچ بخیال و خاطرم میگذشت که یکوقتی درقعر بحر گردش کنم واین ماهیانی که صورتهای آنهارادرکتابهای حیوانات

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 117 of 372

نیز نادراً میدیدم درنفس بحر بازی کنان آزادانه سیر کنم ؟

ماهیانی که درین اثنا از پیش چشم ما درگذر بود از تعداد اجناس و اصناف آن عاجز بودم چرا که بهزاران هزار ماهی روشنی پنجره های نوتیلوس مانند پروانه هایی که بچراغ مجلوب شوند مجلوب شده درگذر بودند .

درین اثنا دفعتهً درون دالان ما روشن گردید و پنجره ها باز بغلاف آهنین شان پوشیده گردید . و آن منظرهٔ حیرت انگیز از نظر غائب شد . بسیار وقت مبهوت و متحیر مانده بودم . نهایت چشمم بر آلات دیوار افتاده فکر خود را جمع کردم . جهت نما دایما شمال شرقی را نشان میداد ، مانومتر و بعمق پنجاه مترو رفتار ما را اشعار میکرد ، آلهٔ برا که در ساعت پانزده میل سرعت نوتیلوس را اخبار میکرد . کپتان نمورا انتظار کشیدم نیامد ساعت به پنجر سید . ندلاندو قونسه ی به اوتاقهای خود رفتند . من نیز به او تاق خود آمدم . طعام مرا بر سفره حاضر کرده بودند . به طعام عجیب و غریب نوتیلوس رفته رفته عادت و لذت گرفته ام . بعد از طعام یکقدری بخواندن و نوشتن مشغول شده زمان خواب رسید . بر سر فراش خوابگاه خود دراز کشیده در جریان سریع نهرا سود بحر محیط بخواب بسیار سنگینی فرو رفتم .

باب پانزدهم

(یك دعوتنامه)

روز دیگر بعد از خواب بسیار دور و درازی بر خواستم قونسه ی بقرار عادت خود برای احوال پرسی و خدمت کردن من بیامد . ندلاندرا که بجز خواب و خوراك بدگر چیز وقت گذرانیدن راعبث میشمارد بحال خود گذاشته بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 118 of 372

لباسهای خودرا پوشیدم . قونسه ی در باب قماش لباسها بسیار رأیها وفکرها بیان مینمود . لهذا مجبور شدم که خدمتکار صادق خودرا بر حقیقت آن آگاه کنم وفهمانیدم که این از پشمهای حیوانات بحریه بافته شده بعد از ان بدالان آمده به تدقیقات حیوانات بحریه مشغول گشتم . جامکانها ، ودولابهائی که محتوی برنمونه های حیوانات ، ونباتات ، ودیگر محصولات بحری بود از نظر گذرانیدم .

کپتان نمورا دیشب هم ندیده بودم امروز نیز بی آنکه اورا ببینم گذشت ازین رهگذر خیلی دلتنك شدم چونکه یك الفت عجیبی دردل به آن آدم غریب الاطوار پیدا کرده ام . امروز پنجره های دالان بازنشد . وجه غریمت نوتیلوس دایما شمال شرق بود ، عمق آن نیزدر مابین پنجاه و شصت مترو ، و سرعت آن نیز ساعتی دوازده میل بود .

روزدیگر بازازکپتان نموهیچ اثری دیده نشد ازطایفه های کشتی نیز هیچ کسی دیده نمیشد گویانوتیلوس رابرای ما گذاشته صاحبان کشتی بیکعالم دیگری رفته اند . ندلاند وقونسه ی قسم اعظم روزرابامن دردالان گذرانیدند . ازغیبوبت کپتان رفقای من نیزمتحیر ماندند ، آیا ناخوش شده یا آنکه غیر از نوتیلوس دیگرمأوایی هم دارد ؟

امروز را بنوشتن سرگذشت خود بسر آوردم . سرگذشت خودرا بریك نوع کاغذی که اززوستر نام بنات بحری ساخته شده است مینویسم .

روزدیگر چون ازخواب برخواستم دیدم که هوای تازه وصافی درسفینه پرشده است . دانستم که سفینه برسطح بحر برامده است . همان بسوی نردبان متوجه شدم وبرسطح کشتی برامدم . هوا اخیره ، بحرآیره ولی بموج یافتم امید داشتم که کپتان نمورادرانجابیابم ولی بجزسکاندار که درقفس بلورین درپشت آئینه چسپیده بودهیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 119 of 372

کسی را نیافتم . در پیش برامده کنی قایق نشسته هوای صاف بحر را بکمال نشاط تنفس میکردم . آهسته آهسته ده بحرارت شمس زایل شده میرفت . ضیای شمس طرف افق شرق را تنویر نمود . سطح دریا شعشعه پاش گردید . از نقطهٔ طلوع تا بجائیکه من بودم یك خط سیمینی تشکیل یافت . ابرهای پاره پاره شده از تأثیر شعاع شمس الوان لطیفهٔ پیدا نمودند . من بتماشای طلوع شمس غوطه خوار حیرت بودم که برزینه صدای پایی بگوشم برخورد . بگمانم آمد که کپتان خواهد بود . برپا خواسته برای ملاقاتش پیش شدم . دیدم که کپتان نمونی بلکه کپتان دوم که در ملاقات اول با کپتان نمو به پیش ما آمده بود از زینه بالا برامد . چنان وانمود که گویا هیچ مرا ندیده است . هیچ التفاتی بمن نکرده بادوربین بزرگی که بدست داشت هرطرف افقرا بمعاینه کردن مشغول گردید . بعد از انکه هرطرف را بکمال دقت معاینه نمود دوربین را فرو آورده بازپس بسوی زینه آمده این چند کلماتیکه عیناً در ینجا مینگارم برزبان آورد :

« نوتر ون ره سپوق لورنی ویرچ »

آیا این کلمات چه معنی دارد ؟ هیچ ندانستم ! واینسخن اوازان بخاطرم مانده که هر روز وقت صبح که من برسطح کشتی میبرامدم همین کپتان دوم نیز آمده همین کلماترا میگفت پنج روز بلا تغییر هر روز وقت صبح نوتیلوس برسطح بحر برامده منهم برسطح آن میبرامدم و از کپتان دوم همین کلماترا میشنیدم و بعد ازان علامت فرو آمدن کشتی رادرزیر بحر حس کرده فرو میآمدم .

کپتان نمورا ازیکهفته هیچ ندیده ام ، وازین سبب خیلی متحیر مانده بودم . شانزدهم ماه تشرین ثانی بود که به اوتاق خود باندلاند وقونسه ی داخل شدم که برسر میزیك پاکت سربسته بنام خود افتاده دیدم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 120 of 372

بیصبرانه پاکت را باز کردم . خط بسیار خوانا و خوش نوشته شده بود مندرجات کاغذ اینست که عیناً در نجا قید میکنم :

دروا پور نوتیلوس بجناب موسیو آرونا قس

فی ۱۶ تشرین ثانی ۱۸۶۷

فردا در جزیرهٔ «قریسپو» در جنگلی که در انجاست شکار اجرا میشود . لهذا موسیو آرونا قس را کپتان نمو برای این شکار در جنگل مذکور دعوت میکند ، و اگر رفقای خود را نیز با خود ببرد هیچ مانعی نخواهد بود فقط

(امضا)

کپتان نوتیلوس نمو

ند لاند وقتیکه این دعوتنامه را بخواند بحیرت افتاده گفت :

— آیا شکار ؟

قو — بلی شکار ! در جنگل جزیرهٔ قریسپو !

ند — پس معلوم میشود که این حریف بخشکه میرود ؟

من — بلی ، از تذکرهٔ او همچنین معلوم میشود !

ند — چون چنینست دعوت او را بهمه حال قبول باید کرد . یکبار پای ما بر زمین برسد در انوقت میدانیم که چه کنیم . هم گوشت شکار حیوانات زمینی چیزی نیست که انسان از ان در گذر شود !

روز دیگر چون از خواب برخواستم نوتیلوس را ایستاده و غیر متحرك یافتم . بجابکی لباسهای خود را پوشیده بدالان آمدم . کپتان را در انجا یافتم . کپتان برپا خواسته گفت :

— آیا دعوت مرا قبول کردید ؟

من — همه ما برای رفتن حاضریم ! اما یك سوال میکنم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 121 of 372

نمو — بفرمائید اگر ممکن باشد جواب خواهم داد .

من — چون شما باروی زمین سراسر قطع مناسبت کرده اید پس چسان میشود که در جزیرهٔ قریب جنگلها داشته باشید ؟

— معلم افندی ، جنگلهای من محتاج بضیاو حرارت شمس نیست . شیر و پلنگ ودیگر حیوانات چارپای هم دران موجود نیست . آن جنگلها را تنها من میشناسم . درختان آن تنها برای من نشو و نما میابد . یعنی آن جنگل در روی زمین نی بلکه در زیر بحر است .

— چه میفرمائید ؟ در زیر بحر جنگل ؟

— بلی معلم افندی .

— آیا مرا در انجا میبرید ؟

— بلی !

— آیا پیاده با ؟

— بلی پای پیاده !

— آیا بتفنگ شکار خواهیم کرد ؟

— بلی با تفنگ که اختراعکردهٔ خود منست .

بحیرت بطرف کپتان نظر کردم . با خود گفتم آیا مرد که دیوانه شده است ؟ اینچه میگوید ؟ اما چون کپتان روانه شده مرا به پیروی کردن خود اشارت کرد حیرتم بر طرف گشته اورا پیروی نمودم . بدالان طعامخوری آمدیم طعام در انجا بر سفره حاضر بود . کپتان گفت :

— موسیو آروناقس ! رجا میکنم بی تکلف طعام بخورید ! در اثنای طعام مکالمه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 122 of 372

خواهیم کرد . چونکه در جائیکه میرویم اوتل موجود نیست که شمارا درانجا طعام بخورانیم . طعام شام را بسیار دیر خواهیم خورد لهذا بخوبی خودرا سیر کنید .

بکمال اشتها شکم خودرا سیر کردم . طعام از گوشت ماهیان و دیگر حیوانات مختلف بحری بود . کپتان گفت :

— معلم افندی وقتی که شمارا برای شکار جنگل زیر بحر دعوت کردم مرادیوانه یا آنکه سخن مرا مسخره گمان کردید حالانکه بی انصافی کرده اید چرا که سخن من حالا بالفعل به اثبات خواهد رسید .

— اما بسیار جای تعجب است . درکشتی نوتیلوس هوارا بواسطهٔ تضییق درمخزنها پر کرده بآنصورت تنفس میکنید اما اگر از نوتیلوس برائید هوا ازکجا خواهید کرد که تنفس کنید ؟ اولاچسان برامده خواهید توانست ؟ اینستکه اینمسئله ها مرا بحیرت انداخته !

— معلم افندی ، شما هم میدانید که اگر انسان هوارا باخود برده بتواند درمیان آب زندگانی میتواند مثلا غواصانکه آنها لباسهائیکه آب ازان نمیگذرد میپوشند سرخود شانرا نیزدریك محفظهٔ معدنی میدرارند ازخارج بواسطهٔ بنبه ها درلوله ها ئیکه بمحفظ های سرشان مربوطست هوا میگیرند ودرقعر دریاکار میکنند .

— بلی میدانم آنراسقاقاندر میگویند .

— بلی ، ولی اینقدر هست که هرگاه بالوله ها تنفس بشود انسان آزاد نمیماند واز جائیکه لوله به بنبه مربوط است دور نمیتواند شد . پس اگر ما هم همچنین بکنیم از نوتیلوس دور شده نمیتوانیم و آزاد نی بلکه اسیر نوتیلوس میمانیم !

— پس چون چنین باشد چارهٔ آزاد ماندن را چسان کرده اید ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 123 of 372

— من در ینباب یك آلهٔ ساخته واستعمال میکنم که این آله ازطرف «رو فیرول» و «دهنیروز» نام عالمان فرانسوی تصور شده بودولی آنها آن آله‌را اگرچه تصور کردند ولی تمام نتوانستند. اینستکه من آنرا ازقوه بفعل آورده ازان استفاده میکنم و آن چنینست که یك صندوق چهار گوشهٔ معدنی بسیار محکم وسبکی ساخته درون آنرا بقوت بنبه های پر قوت خود به تضییق وفشار تمام هوا پر میکنم. این خزینهٔ هوارا مانند کوت بارانی عسکرها درمابین دوشانهٔ شمار بط میکنم برسر این خزینه یك قطئی کوچك دیگر نیز موجود است درمابین قطی وخزینه یك لولهٔ رابری موجود است که از قطی آن لولهٔ رابری دردرون محفظهٔ سرپوش شما تابه پیش دهن شمارسیده است. مابین قطی ولولهٔ که درپیش دهن شماست، ومابین قطی وخزینهٔ هوا یك یك پردهٔ معدنی خفیفی موجود است که بهر نفس گرفتن یانفس دادن آن پرده ها پس شده مقدار یك نفس وار هوای صافی دردهن شما میدرارد، وهوای مختل شده نفس شمارا گرفته درانبان مانند رابری که در لباس شما موجود است داخل میکنند.

— خیلی خوب! اما این هوای خزینه خیلی زود تمام خواهد شد!

— نی دران محفظهٔ خزینهٔ هوا آنقدر هوایی که هشت نه ساعت تنفس به آن بشود بقوت بنبه ها به تضییق وفشار داخلشده است لهذا نه ساعت گردش در زیر بحر ما راکافی میآید.

— خیلی خوب درینباب قناعت حاصلکردم اما آیا درزیر بحرراه راچسان روشن خواهید کرد؟

— بقدر یك میل راه را نوتیلوس روشن میکند وغیر ازان چراغ مخصوص که از اختراعات خود منست نیز درکمر شما مربوط خواهد شدکه بواسطهٔ آن چراغ برراه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 124 of 372

روشن بکمال سهولت خواهیدرفت این چراغ از بلور بسیار صاف کروی شکلی ساخته شده است که در درون آن جوهر غاز قاربون پرشده میبا شدبواسطهٔ دوسیم الکتریکی که دردرون کرهٔ بلوری داخلشده جوهر مذکور در گرفته ضیای بسیار شدیدی حاصل میکند بعد ازان سیمهارا برداشته بلور کروی رابر کمرمی بندید وبقدر دوازده ساعت ازروشنی آن استفاده میکنید .

— کپتان ، شما هر سوال مرا آنچنان جوابهای معقول بفن برابر میدهید که هیچ گفتگو برای من نمیماند . اما اگرچه به آلهٔ تنویر وتنفس عقلم رسید لکن بهای تفنگی که استعمال بکنید هیچ عقلم نمیرسد .

— تفنگی که استعمال میکنم تفنگی نیستکه بهاروت محتاج باشد . این تفنگ اختراع کردهٔ من نیز بقوت الکتریك کار می بیندو گلهٔ آن نیز بلوریست که درون آن بالکتریك پرشده است بمجرد یکه برحیوان جاندار ی برسد اگرچه ماهئی یا لیز مانند صاعقه کار میکند .

— دیگر اعتراض باقی نماند . همان تفنگم رابرشانه کرده بهرجائیکه میروید باشما حاضر کپتان مرا بطرف آخر سفینه برد . درراه قونسه ی وندلاند را نیز طلب کرد یکجا بیك اوتاقی که نزدیك ماشینخانه بود داخل شدیم .

باب شانزدهم

جنگل درزیربحر

این اوتاق بمقام جبخانه وگدام البسهٔ نوتیلوس بود بقدر دوازده سقافاندرها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 125 of 372

یعنی پوشاك غواصی آویخته بود . ندلاند چون بسوی سقافا ندرها نظر کرد علایم ظهار کرده بوضع وطور خود چنان وانمود که آنها را پوشیدن نمیخواهد .

من :

— ای ندلاند پهلوان ، جنگ قریب بود در زیر بحر است ، خیال پاوهایت عبث رفت!

ند — خوب شما این بالاها را میپوشید ؟

من — البته میپوشیم ،

ند — شما در پوشیدن آن مختارید لیکن اگر جبری نباشد من هرگز درین البسه نخواهم درآمد .

نمو — استاندلاند ، بیغم باشید هیچکس بر شما جبر نمیکند .

من — آیا تو میروی قونسه ی ؟

قو — هرجا که افندی من برود منهم میروم !

بنابرا شارت کپتان دو نفر از طایفه ها پیش آمده لباسهای سنگینی که از را بر قالبی نادوخته ساخته شده بود بما پوشانیدن گرفتند . البسه با وجود محکمی و غلاظتی که داشت آنقدر ثقلت بر بدن نداشت وعبارت از یك پانطلون ویك جاکت بود . پاچه های پانطلون با بوطهای بسیار سنگینی مربوط بود . سینه های جاکت کاندار بود که از انسبب بر سینه نچسپیده مانع تنفس نمیشد . آستینهای جاکت نیز با دستکشها مربوط بود که دست درمیان آن دستکش بخوبی و آزادی ایفای وظیفه میتوانست دامنهای جاکت با پانطلون مربوط بود .

کپتان نمو ، ومن ، وقونسه ی سقافا ندرها را پوشیدیم تنها سرهای ما مانده بود که در محفظه درآید . دریحال از کپتان رجا کردم که تفنگ را معاینه کنم واستعمال

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 126 of 372

آزابیاموزم .

یکی ازطایفه هایك تفنگی بمن دادکه بسیارسبك وخوشنما بود . قونداق ومیل وهمه آسباب آن آهنین بود ، قونداق آن کاواك بودودرمیان آن بقدربیست دانه‌کار توس بلورین الکتریکی موجود بود که بی آنکه به پر کردن حاجت بیفتد بواسطهٔ فشردن یك کانی که درنزد چاقماق آن بود کارتوس درمیل که پراز آب میشود داخل گردید . آب وگله را بکشیدن چاقماق بشدت بیرون میراند . تفنگ رابحقیقت که خیلی مکمل وسهل الاستعمال وبسیارمقبول یك سلاحی یافتم وکپتانرا گفتم :

— تفنگ و البسه حقیقتاً که خیلی مکملست حالا بگوئید که آیا مابراستی دربحر خواهیم برامد ؟

— بلی میبرائیم درینوقت نوتیلوس بعمق ده مترودرزیر آب برسریك تپهٔ بزمین نشسته است ، ماهم بریں تپه ازنوتیلوس برامده بسوی جنگل سرازیرمیشویم .

— اما چسان ازنوتیلوس برامده خواهیم توانست ؟

— حاجت گفتگو نیست حالاخواهید دید !

اینرا گفته سرخود را درمحفظه درون کرد .من وقونسه ی نیز محفظه هارابسر کشیدیم . ندلاند بکمال استهزا بسوی ما میدید . درچهار طرف محفظه آئینه های عدسی موضوع بود که بکمال سهولت سرخود را درمیان آن دور داده هر طرف خودرامیدیدیم . وقتیکه محفظه را بسرکشیدیم یا آنکه بسرما کشیدند خزینه های آلت تنفس رانیز بشانه های ماربط کردند که باآن خوب تنفس میکردیم . چراغ را نیز بکمرما آویخته تفنگهارابشانه کردیم . کپتان به پیش ومانازعقب ازین اوتاق‌سر زینه پایان فرامده بیك اوتاق کوچك دیگردرامدیم . دروازهٔ این اوتاق رابشدت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 127 of 372

برما بستند در تاریکی ماندیم . درین اثنا بگوشم صدای شرشر آب برخورد حس کردم که از طرف پایم آب بالا میشود . رفته رفته دیدم که آب از زانو ها یم بلند شده تا بسینه و از سینه بالا برامده هر طرفرا فرا گرفت . دانستم که بعد از انکه دروازه را برما بستند شیر دهن را باز کرده آب دریارا در اوتاق پر کردند . بعد از انکه اوتاق از آب مالامال شد کپتان دست دراز کرده پیچ یك دریچهٔ راکه در قبور غهٔ سفینه بود تاب داد . دریچه باز شده اول خود او بازما از دریچه بیرون برامدیم . پایهایم برریگ زیر دریا بر خورد . یعنی از نوتیلوس برامده بر زمین قعر بحر قدم نهادیم .

سبحان الله ! این حیاتی که از ین گردش و سیاحت قعر بحر بخاطرم مانده بر قارئین گرام بچه زبان بیان خواهم نمود ؟ کلمه های کلام از فهمانیدن اینچنین خارقه ها عاجز میماند . نوك خامهٔ کدام مصور یست که مناظر خارق العادهٔ زیر بحر را تصویر بتواند ؟ پس قلم یك محرر به تقریر و تحریر چسان از هیئت حقیقتی آن خبر خواهد داد ؟

کپتان نمو به پیش ، من و قونسه ی از عقب او میرویم از پی مانیز یکی از طایفه های نوتیلوس می آید . ثقلت محفظهٔ سرپوش و سنگینئی لباسها و بوطهارا در نجا هیچ حس نمیکنم . چرا که از قوانین حکمت است که ثقلت در آب نسبت بمحلی که آب آنرا اشغال کرده بهما نقدر ثقلت توازن پیدا کرده کسب خفت میکند . از ین حکمتی که آرشیمید حکیم کشف آنرا کرده در نجا خیلی ممنون شدم . چونکه با اسبا بهای سنگین خود درمیان آب بخواهش خود حرکت کرده میتوانم .

درین محلی که بران براه میرویم آب از سرما بقدر سی مترو بلنداست یعنی سی مترو با لاسطح بحراست شعاع شمس بکمال شدت چنانچه از بلور صاف مجلایی بگذرد از طبقه های آب مرور نموده بقدر صد مترو پیشتر را خوب میدیدم اما پیشتر از صد مترو

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 128 of 372

رفته رفته تیره وخیره میگردید ، ویك رنك نیلی پیدا کرده از نظر غائب میگردید وچون ببالا نظر میاندا ختم سطح دریارا نیز بخوبی مانند آئینهٔ برقنا کی مشاهده میکردم.

برروی یك ریگ بسیار نرم وبار یکی قدم میزنیم ریگی که درقعر دریا فرش شده است مانند ریگهای ساحل دریایاریگ ریگستا نهاموجدار وناهموار نیست بلکه دست خلقت آن ریگرا مانند قالین ابریشمین بسیار نرم و هموار بیك و تیره و یکدست گسترانیده است ، ضیای شمس چون ازطبقات شفاف آب گذشته برین قالین مشعشع وارد میشد ازمکملترین معکسهای ضیازیاده تربیك قوتی انکسار پیدا کرده تادرجاهای عمیق آبهایك برقنا کنی بااهتزازی بحصول میاوردکه انسان بلطافت آن حیران میماند. درحالتی که سی مترودرزیر بحر گردش میکنم اطراف خودرا بچنان خوبی مشا هده میکنم که گویا برروی زمین گردش دارم .

بقدریك ربع ساعت برسطح ریگزاری که با پوستهای بسیاری ازحیوانات ناعمه مانند کودی سفید ، وکودیهای بزرگ منقش ، و صدف ، واستریدیه ، و میدیه و غیرهم مزین شده بود پیش رفتیم ، نوتیلوس مانند یك پشته سنگ بسیار درازی درعقب مابرسرریگها نشسته بود وهر چه که پیشتر میرفتیم آن پشته سنك کوچك شده میرفت تا آنکه آهسته آهسته سراسراز نظر نهان گردید . ضیای شمس وضیای الکتر یکی روشنی و نورانیتی که درقعر آب بعمل میآورد بمردمان خشکه نشین فهمانیدن آن بسیارمشکلست ! چونکه درخشکه ضیای شمس بسبب خاك هاو غبارهائیکه در هوای نسیمی موجوداست یك خیرگی و آلودگی بهم میرساند ولی درقعر آب بیك لطافتی عکس اندازمیشود که تصویر وتعریف آن خارج تعریف وتصویراست .

سطح ریگزاری که بران رفتار داریم رفته رفته یك سر نشیبی پیدا میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 129 of 372

چنانچه ازسرتپه انسان فرو آید وهرچه سرازیرشده میرفتیم ضیای شمس کمترشده میرفت . چون یکقدری فروترشدم بعضی سنگهای بزرگ بزرگی پیداشدکه باحیوانات نباتیه وناعمه مستور بود واززیر واطراف آن نباتات بحریه بکمال زینت سرزده بود.

درین اثناساعت ده بود . بوقت ظهر دوساعت دیگرباقی مانده بود. ضیای شمس درینجابصورت مایل وکمتر روشن می آمد ، و بسبب این میلان آفتاب برسرسنگها . و اطراف آن گلها ونباتها وحیوانات صدفیهٔ که موجود بود مانند آویزه های بلورینی که آفتاب بران بتابد هفت رنگ ضیای قوس قزحی بحصول می آمد .

سبحان الله ! چه لطافت ! بهرطرف که نظرمی انداختم الوان سبعهٔ که از تحلل ضیا حاصل میشد باتمام لطافت خود درپیش نظرم تجسم مینمود. حسیات خود راچون بارفیق خود قونسه ی گفته نمیتوانستم ازانسبب خیلی متأسف بودم چونکه محفظهٔ سرپوش ما بجز اینکه شنفتن وگفتن دران مفقود ست دگر علتی ندارد .

درپیش این منظرهٔ لطیفهٔ خارالعاده قونسه ی نیز توقف نمود ، واز حرکت دستها و او ضاعش چنان معلوم میشد که خدمتکار صادق من به تصنیف کردن وتفریق دادن حیوانات ناعمه ، وحیوانات نباتیه ونباتات مختلفهٔ بحریه مشغول بود ، حیواناتی که آنرا شاخ مینامند ، وپولیپها . وحیوانات متنفذ الجلد ، وسمارق بحری ، و سونگر یعنی ابر ، وشقایق بحری ، ونجمهای بحری ، وکطوبحری ودیگر هرگونه محصولات نباتیه وحیوانیه دراطراف وسرسنگها بکثرت موجود بودند. من نیز بابوستهای انواع حیوانات صدفیه مستور بود شانه ها ، اسکرلتها ، کودیها ، صدفهای متنوعهٔ رنگارنگی را که درزیر پایهای خود لگد کوب کرده میگذشتیم خیلی حیف میخوردم . شمسیه های بحری رنگارنگی که ازجنس ناعمه هاست درزیر وبالا واطراف ما خود شانرا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 130 of 372

کاه بازوکاه بسته کرده بکمال لطافت گردش میکردند .

رفتار مادائماً بریك سطح مائلی روبه نشیب وقوع می یافت . رفته رفته زمین ریگی تمام شده بر یك زمین گل آلودی قدم ما برخود ، بعداز زمین گل آلود پاهای ما بر چمن که سبزهای آنرا یوصون یعنی نباتات بحری که در آب نشو ونما میکند بعمل آورده بود تصادف کرد که رفتار برین یوصونها خیلی بهتر وخوشتر از قالین بود . چنانچه زیر پای ما سبزه بود برسر ما وجوانب ما نیز سبزه ها موجود بود . بسیاری از نباتات بحری که زیاده ازدو هزار نوع دارد از زمین کنده شده بسوی سطح بحر بالا میشد . اینرا هم بگویم که نباتات سبز رنك بحری بطرف سطح دریا . وسرخرنك تر آن یکقدری پایانتر ، سیاه وسبز تیرهٔ آن درقعر بحر نشو ونما میکند .

از وقتیکه از نوتیلوس برامده ایم یکنیم ساعت شده است . درین اثنا از یك سر بلندی بسیار بلندی بفرو آمدن مجبور شدیم . وبقدر سه صد قدم فرو آمدیم . درینجا ضیای شمس خیلی خفیف گردید . بجای ضیای بسیار شدید که در بلندی بر ما میتابید درینجا مانند شفق صبح گردید . اما هنوز به افروختن چراغهای الکتریکی کمر خود محتاج نشده ایم . کپتان نمو درینجا توقف نموده بدست خودیك سیاهئی غلو وجسیمی را که درپیش رو نمودار بود بمن نشانداد . باخود میگفتم که جنگل قریسپو همین خواهد بود .

باب هفدهم

جنگل قریسپو

بواقعیکه گمان من خطانبود . درحدود جنگل قریسپو که بزرگترین وخوبترین

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 131 of 372

اراضئی که کپتان نمو مالك ومتصرف آنست میباشدواصلشدیم . کپتان برین زمین ها چنان نظر میانداخت که گویاازپدر برای او میراث مانده ویا آنکه زرخریداوست . والبته که همچنین است زیرا هرگه کپتان نمو دعوا کند که این اراضئی وزمینها ازمنست کدام کس است که بگوید نی ؟ آیاازکپتان ماهر ترکیست که درین جنگل درامده یك شاخ چوبی ازان ببرد ؟

جنگل ازنباتات بحری که رفته رفته درخت گردیده اند بوجود آمده بود . در میان این جنگل چون درامدیم خودرا دریك عالم عجیب دیگری گمان کردم وبحقیقت که عالم دیگری هم هست چرا که درین عالم بجز کپتان نمو ورفقای او ومن وقوتسه ی ازمردم خشکه تابه ایندم هیچکسی داخل شده نتوانسته است .

اشجار ونباتاتی که در زیر بحر نشو و نمامی یابد شاخ وشاخچه های یکی ازانها وضعیت افقی نمیگیرد بلکه همهٔ آنها سر راست بسوی سطح در یا بالا برامده است . هیچ یك شاخ وبرگ ضعیفی دیده نمیشد که سر آن سرراست بسوی بالا برامده نباشد .

بعضی ازشاخهای این اشجاررا گرفته بوضع افقی می آوردم بمجردیکه ازدست رها میکردم بازپس سرراست میشدند . زمین این جنگل مانند مخمل بسیار نرمی با پوصون فرش شده بود ولی بعضی سنگهای سرتیز کوچك ، وبعضی خرسنگهای بزرگ درراه ما پیش میشد که به آنسبب وسبب مفقودشدن ضیای شمس رفتار ما یکقدری بمشکلات برمیخورد . تاریکی نیز رفته رفته بسبب غلواشجار وعمق بحر ونرسیدن ضیای شمس بیشترشده میرفت . آهسته آهسته چشمانم به آن تیرهگی عادت گرفته عجائبات جنگل درنظرم جلوه گر میشد .

نباتات بحریه را درینجا خیلی مکمل یافتم . قسم کلئی نباتاترا درینجا دیدم . حتی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 132 of 372

بعضی از حیوانات نباتی را نبات ، وبعضی نباتاترا حیوان گمان میکردم . در قعر بحر نباتات وحیوانات باهمدیگر خیلی بهم مشابهت میرسانند . این یك را نیز دقت کرده دیدم که این اشجار ونباتات بسیار کم ریشه واکثرهیچ ریشه ندارند . درجائیکه میباشند یك التصاق جزء ئی پیدا کردن برای آنها کافی میآید . درجائیکه می چسبند خواه خاك باشد خواه سنگ خواه پوست حیوانات ناعمه برای آن هامساویست . این نباتات خود بخود نشأت میکنند . نشوونمای آنها بسایهٔ آبست بسیاری ازین اشجار بجای برگ شاخهای غریب الاشکال ، وساقهای عجیب الاطوارا مالك بودند . رنگهای این اشجار ونباتات از بعضی کلابی ، واز بعضی سبز زیتونی ، واز بعضی زرد مایل بسیاهی ، واز بعضی سیاه مائل بسبزی مینمود . نباتی که آنرا بادزن بحری ، و آفتاب گردان بحری مینامند ، ونباتی که آنرادم طاووس میگویند و نهالان رنگارنگ دیگر بدرازی وپستی مختلف که بعضی ازانها تابیانزده وبیست متر درازشده بودند درین جنگل بدیع الهیکل موجود بود .

درزمین این جنگل میان سنگها ، وبوصونها ، وبیخهای درختان انواع حیوانات ناعمه ، وماهیان کوچك خزیده بودند که ازصدای پای مارم خورده مانند سیل مرغی که ازتقرب صیاد بگریزند همیگریختند .

ساعت یك بود که کپتان به نشستن مارا اشارت کرد . ازین اشارت کپتان براستی که خیلی ممنون شدم زیرا اگرچه مانده نشده ام امایك دوران سروخواب آلوده گنی درخود حس میکردم . برسرنباتهای نرم درپای درختان درازکشیدیم ازین استراحت همهٔ ماخشنود شدیم . تنهاازلذت مکالمه محروم بودیم زیراسخن گفتن وجواب گرفتن ممکن نبود . گاه گاهی سر خود را به سر قونسه ی نزدیك کرده میدیدم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 133 of 372

که چشمان خد متکار صادق من از ممنونیت میدرخشد . و بدهن ولبها وذقن خود او ضاع بسیار مسخرهٔ خنده آوری نشان میدهد .

بعد از کمتری که دراز کشیدیم یك خواب سنگینی که تا بحال هیچ برای من واقع نشده بود برمن مستولی گردیده بخوا برفتم رفقایز خوابیدند .

نمیدانم که چقدر وقت بانحالت مانده ام چون بیدارشدم کپتان نمورا برپا ایستاده دیدم . منهم فا جه کشیده میخواستم که بر خیزم بنا گهان چشمم بر یك عنکبوت بحری که بقدر یك متروبزرگی داشت و بقدر هفت قدم دورتر برای حمله آوردن بر من بسخو کرده بود بیفتاد . جنگلهای مدهش و چشمهای احول درخشندهٔ این حیوان مرابی اختیاراز جایم برجهانید . درین اثناقونسه ی وطایفه نیزبیدارشدند کپتان نموطایفه رابدست عنکبوت بحریر انشانداده طایفه نیزباقونداق تفنگ بیك حمله حیوانرا هلاك ساخت . دست وپازدن این حیوان غلاظت نشانرابکمال دهشت تماشا کرده بنا براشارت کپتان براه افتادیم . اما این منظرهٔ عنکبوت بخاطرم آوردکه ازین مهلکترومدهشترحیوانات نیزدرقعربحرموجوداست بایدکه بعدهااحتیاط رااز دست نباید داد حالآ نکه پیش ازدیدن ایحیوان ایمسئله هیچ بخاطرم نگذشته بود .

کپتان نمو برگشت وگذارجسورانهٔ خوددوام نمود .قعردریارفته رفته روبه نشیبی مینهاد که اگرهمچنین دوام نمائیم تابسیارجاهای عمیق خواهیم رسید . تقریباًساعت سه بودکه درمیان دوخرسنگ بزرگی دریك مجرای تنگی رسیدیم تاریکی درینجاسرا سرمارافرا گرفت راه یکقلم معلوم نمیشد . ازین حال دانستم که زیاده ازیکصد وپنجاه متروازسطح بحرفرو آمده ایم چرا که ضیای شمس تا یکصد وپنجاه متروزیر آب عکس میتواند وازان پیشترنی . درتاریکی به بسیارزحمت راه میرفتیم که بنا گهان یك

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 134 of 372

ضیای بسیار درخشندهٔ از پیش رویم پدیدار گردید. مگر کپتان نمو چراغ الکتریکی کمرخود را روشن گردانیده است. مایان نیز چراغهای خود را پیچ داده روشن کردیم. در پانچراغهای ما چار نفر منور شده تا بیست و پنج متر و مسافه را روشن ساخت.

کپتان به پیشرفتن دوام داشت تخمیناً سه صد قدم بزیر آمده بودیم. در نجا این یك چیز نظر دقت مرا جلب نمود که در جاهای عمیق بحر نباتات را از حیوانات ناعمه کمتر یافتم. رفته رفته از نباتات و اشجار اثری نماند. حیوانات نباتیه و ناعمه اگرچه بکثرت موجود بود ولی نباتات رو به ندرت مینهاد. اگرچه به این اندیشه و تأمل میبودم که آلت تنویریهٔ ما بلکه بعضی حیوانات را که از ساکنان این جاهای عمیق میباشند بسوی ما جلب بکند ولی آنها همیشه از منزل گلهٔ تفنگ دورتر تکاپو نموده نزدیك نمیشدند. از این هم دانستم که کپتان نمو در نجاها بسیار شکار کرده حیوانات را ترارم داده است نهایت ساعت چار بود که این رهروی خارق العادهٔ ما به آخر رسید یعنی در پیش روی ما یك دیوار سر راست بلندی که تا بسطح بحر بالا رفته بود و متشکل از سنگهای غرایت بود پیداشد. دانستم که این تهٔ دای جزیرهٔ قریسپو میباشد یعنی سر این دیوار جزیرهٔ قریسپوست که از روی زمین شمرده میشود!

کپتان نمو دفعتهً در پیش این دیوار بایستاد. اگرچه در من خواهش بالا برامدن این دیوار بود ولی در نجا چون حدود ممالك کپتان نمو نهایت یافته است یعنی از این دیوار ببالا از قطعات مسکونهٔ روی زمین معدود است لهذا کپتان تجاوز کردن حدود را جائز نمیشمارد.

کپتان عودت نمود. ما هم از عقب او پیروی نمودیم کپتان بلاتردد پیش میرفت، اما از راهیکه بران آمده بودیم نرفت. چرا که این راه یك سر بلندی بسیار سرتیزی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 135 of 372

وزحمتنا کی بود ورفته رفته بسوی سطح بحر بالا شدن گرفت درین اثنا باز ضیای شمس پدیدار گردید که مایلاً برما عکس انداز میگردید. وجودات بحریه باز بشعله فشانی و نمایش الوان لطیفه آغاز نهاد.

بقدر ده مترو از سطح بحر پایانتر براه میرویم. اگرچه مانند سیلهای مرغی که بهوا میپرند ماهیان متنوعه درینجا از سرما واطراف ما سیل سیل میگذرند ولی چیزیکه قابل تفنگ انداختن بروبا شددیده نمیشود. درین اثنا کپتان را دیدم که تفنگ خودرا برروی دست آورده یك چیز برانشان کرد. چاقاق را کشید، یك صدای صفیر مانند خفیفی بگوشم برخورد. یك حیوانیرا دیدم که مانند صاعقه رسیدهٔ از بیخ یك سنگی برروی سبزه ها بغلطید.

ایحیوانی که کپتان آنرا شکار کردیك سمور بحری بود سمور بحری از حیوانات چار پائیست که همیشه در آب زندگانی دارد. دیگر حیوانات چار پا اگرچه هم در بحر موجوداست ولی آنها هم در آب وهم در خشکه زیست میکنند. این سمور شکار شده بقدر یکنیم متر ودرازی داشت. پشت آن خرمائی رنگ وسینهٔ آن سفید بود. پوست این حیوان درممالك روسیه وچین از پوستهای بسیار معتبری شمرده میشود. این پوست را الاقل دوهزار روپیه تخمین کردم.

آدم کپتان نموحیوانرا برپشت خوداندا خته باز براه افتادیم. بقدر یکساعت برزمین ریگزاری رهسپاری نمودیم دراکثرجاها بقدر دومترو بسطح بحر نزدیك میشدیم و دروقت نزدیکئی مابسطح بحرعکس خودرامیدیدیم که پایهای مابالاوسرمابزیراست، وازین عکس عکسی خود یك منظرهٔ بسیار لطیفی مشاهده میکردیم. درین اثناز سطح بحر بقدردومتروبرروی هوایك مرغ بسیار بزرگی که آنرا آلباتروس مینامند

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 136 of 372

مشاهده شد . طایفهٔ کپتان حیوانرا از پشت خود گذاشته تفنگ خودرا بسوی مرغ نشان بست . مرغ بیفتاد و بسبب ثقلی که از سقوط حاصل کرده بود تابه پیش روی مارسید . آنرانیز طایفه باحیوان دیگر بر شانه انداخته روانه شدیم .

بقدر دوساعت دیگر گاه برزمین ریگزار و گاه بریوصون زار و گاه بلند و گاه پست راه زدیم تا آنکه از دور جسم سیاه نوتیلوس بکمال هیبت و حشمت هویدا شد . من هم مانده وهم به تنگ آمده بودم زیرا هوای خزینهٔ که برپشتم بود روبتمامی نهاده بود آهسته آهسته بپست قدم پستر از کپتان براه میرفتم که بناگهان کپتان واپس گشته بدودست پرقوت خود مرا برزمین غلطانید قونسه ی رانیز رفیق او گرفته بیك حمله برزمین هموار نمود . دراول امرازین هجوم ناگهانی بحیرت افتادم ولی چون دیدم که خود کپتان نیزبرزمین درازکشیده غیرمتحرك افتاد دانستم که چیست .

مگر دوسگماهئی بسیار بزرگ که خونخوارترین حیوانات بحریست بکمال شدت وتیزرفتاری ازسر مادر گذشتند . خونی که دربدنم بود ازمشاهدهٔ آنها خشك گردید . چونکه شناختم که ازنوع بسیار مدهش سگماهیانست این جانور که دمش بزرگ ، و سینه اش سفید ، وپشتش سیاه ، ودهنش خیلی فراخ ، ودندانهایش تیزوسرکج است انسانرا بیك لقمه فروبردن هیچ زحمت نمیکشد ، اما جای شکراست که باوجود چشمهای بزرگی که دارد دردیدن و انتخاب کردن کم قوتست . ازانرو بی آنکه مارا به بیند ازروی سینهٔ ما بسرعت درگذشتند . هرگاه دریك جنگلی بایك پلنگی تصادف شود اینقدر دهشت برای انسان حاصل نمیشود چنانچه درقعر دریا بااینچنین جانور . زیرا سگماهئی بحری بار بار از پلنگ وشیر مدهشتر وخونریزتراست . محض بلطف وکرم خداوندی ازین بلا نیز بسهولت رهایی یافتیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 137 of 372

بعداز نیم ساعت به نوتیلوس واصل شدیم . دروازهٔ که ازان برامده بودیم باز بود . بعد ازانکه همهٔ ما داخل شدیم کپتان در را بست و بر یك دکمهٔ دست فرو برد در درون سفینه بنیه های الکتریکی بکار افتاد . بعداز کمی فرو نشستن آبرا از اطراف خود حس کردم تا آنکه رفته رفته اوتاقیکه دران هستیم سراسر خالی گردید دروازهٔ دیگر نیز باز شده به اوتاقیکه اسقافاندر هارا پوشیده بودیم داخل شدیم . درانجا به بسیار زحمت اسقافاندر هارا از ما کشیدند . کپتان بی آنکه چیزی بگوید بسوی اوتاق ، ومنهم برای رفع بیخوابی و بیتابی به اوتاقی خود آمدم ، وباخیالات خارالعادهٔ سیاحت قعر بحر خویش بخواب رفتم .

باب هشدهم

بحر محیط کبیر

روز دیگر در حالتیکه مانده گی روز اول را سراسر برطرف کرده بودم از خواب برخواستم از هوای تازهٔ سفینه دانستم که بر سطح بحر میباشیم لهذا بر سطح کشتی برامدم . سواری دوم را دیدم که بقرار عادتی که دارد برای گفتن همان کلمات حاضر شده است همینقدر دانستم که معنئی اینکلمات هرچه که هست بدریا تعلق دارد بحر محیط سراسر خالی بود . درافق هیچ بادبانی ، ویا کوهی ویادود واپوری مشاهده نمیشد . از جزیرهٔ قریسپو نیز بشب قطع مسافه کرده گذشته ایم . من بنظارهٔ بحر بپایان و خیال قعر آن مشغول نشسته بودم که کپتان نمو نیز بر سطح کشتی برامد . چنان وانمود که گویا مرا درانجا ندیده و بتدقیقات خود مشغول گردید . بعد ازان در پیش برامده کئی معکس ضیا آمده برساعد خود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 138 of 372

بران تکیه زد ونظرش بطرف محیط معطوف ماند .

درین اثنا بقدر بیست نفر طایفه های قوی البنیهٔ نوتیلوس بالا برامدند مگر برای کشیدن تور ماهئی که بشب بدریا انداخته بودند آمده اند ! درسیمای این آدمان اگر چه علامات اوروپایی بودن شان مشاهده میشد ولی هیچ شبهه نبود که هریك از ملت جدا گانهٔ باشد . این آدمها درباب سخن گفتن آنقدر بخیل اندکه درمابین خودشان نیز خیلی کم سخن میزنندواگر مجبوراً سخن هم بگویند بهمان لسانیکه غیراز خودشان کسی نداند مکالمه میکنند .

تورراکشیدن گرفتند . تور ماهئی نوتیلوس باینصورتست که ازدنبال کشتی بدریا انداخته میشود وسفینه کهرفتار میکند آن تورها ازدنبال کشتی دردریا آمده هرقدر ماهی وحیوانیکه به پیشش آید بمیان آن میدراید . طایفه های قوتمند تورهاراازدریا براوردند وبرسطح کشتی بریختند . شایان دقت بهزاران نوع ماهی موجودبود که از هزار چارك بیشتر ثقلت آنرا تخمین کردم . بد شکاری نیست !

طایفه‌ها ماهیارا اززینه فرو آورده بجائیکه برای اینگونه کارها مخصوصست بردند .

درین اثنا کپتان نمو بمن نزدیکشده گفت :

— موسیو آرونا کس ! بسوی این بحر محیط عطف نظر بفرمائیدوبچشم حقیقت ودیدهٔ دقت ببینید . آیایك حیات حقیقئی راما لك نیست ؟ آیا اوهم گاهی رفق ومدارا یمی وگاهی شدت وغضب ندارد ؟ دیشب را بکمال راحت با ما بخواب بسر آورد . حالا بکمال شطارت بیدار میشود ! به بینید که اوبنوازش شمس برمیخیزد ! برای گذرانیدن روزخود حاضری می بیند . بحررانیزرگهاست ، نبض دارد . چنانچه در انسانها وحیوانها دوران دم موجوداست بحرنیزدوران دم راما لکست که باآن زنده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 139 of 372

گی دارد. جناب خلاق عظیم‌الشان برای تأمین دوران دم، وادامهٔ حیات او مقدار بسیاری حرارت، ونمك، وحیوانات به او عطا فرموده است. تبخر شدیدی که در آبهای خط استوا حاصل میشود بقوت جریانهای پرقوت بسوی شمال از جنوب، وازطرف جنوب بشمال به سوق و حرکت می افتد، این جریانها را من دوران دم رگهای بحر میخوانم. خود برأی العین دیده‌ام که یکی از جزء های فردی که بحر را تشکیل داده است درسطح دریا تسخن کرده بزیر فرو آمده است، ودر انجا تبرد کرده باز بالا برامده است. انشاء الله ایمسئله را درطرف قطبها خود شما را نیز برأی العین نشان خواهم داد! آیا این عمل را که شما تنفس بحر نخوانید خطای بزرگی نکرده خواهید بود؟

کپتان نمو اینسخنا نرا بیك نفس و بلافاصله بی آنکه منتظر جواب من بشود گفت، منهم بجز بلی بلی، وراست راست، وهمچنین همچنین دگر چیزی نمیگفتم، و چون سخن قطبهارا شنیدم باخود گفتم «آیا تحقیق این کپتان جسور مارا تابه قطبها خواهد برد؟»

کپتان یکقدری سکوت کرده و بطرف دریا یکنظری انداخته گفت:

— معلم افندی دربحر مقدار بسیاری نمك موجود است یعنی آنقدر بسیار است که اگر همهٔ آن نمك را اخراج کرده بتوانید چهار ونیم ملیون فرسخ مکعب نمك بدست آورده خواهید توانست. واگر همهٔ آن نمك را برروی کرهٔ زمین فرش کنید هر نقطهٔ کرهٔ ارض را به بلندی ده متر ویك طبقهٔ نمك استیلا خواهد کرد. اما گمان مبرید که نمکین بودن بحرها بلا سبب است. نمك مانع تبخر کردن آبهای بحرها ودافع تعفن آنها میشود، هرگاه درزیر خط استوا آبهای بی نمك موجود میبود بحرارت قوی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 140 of 372

شمس آبها تبخر کرده آب باقی نمیماند و کرهٔ ارض هرج ومرج میگردید ! پس ببینید وتأمل کنید معلم افندی که در کائنات چه کارهای بزرگ بزرگ اجرا میشود ؟ و انکار هائچه درجه محیر العقولست که اینهمه بر عظمت وقادری خالق لم یزل د لایل وا ضح و آشکاری میباشد .

کپتان بازساکت مانده بقدم زدن آغاز نهاد . یکچندبار از اول کشتی تابه آخر کشتی بگامهای فراخ قدم زده بازدر پیش من آمده گفت :

— وجود حیوانات حزده بینئیه ئیکه در یکقطره آب بملیونهاازان موجود است، وبرای پیدا شدن یك گندم ثقلت ازان به هشتصد هزار عدد آن لزوم دیده میشود نیز ازفائده خالی نیست . وظیفهٔ اینحیوانات صغیرة الحجم نیز خیلی مهم وبزرگست نمك بحررا اینحیوانات بلع میکنند . وجود شان اجسام صلبیهٔ بحررابعمل میآرد . بانی اراضئی کاسیه وقورایها همینهامیشوند وچون تصلب کنند ذرهٔ آبی راکه بلع کرده اندازمواد معدنیه تجرد یافته بازپس برسطح بحر برامده بااجسام معدنیه آمیخته میگردد وحیوانات صغیره ازان وجود یافته بازفرومیآید وباینصورت از زیربالاو ازبالابزیریك دوران دایمی بعمل میآید ، وحیات بحر ظاهر و آشکار میشود . این است عمر بزرگ جاودانی !

اینکلماترا کپتان بیك وجد ونشاطی بیان کرده باز ساکت ماند . بعد از قدری سکوت پرسید که :

— معلم افندی آیاعمق بحر محیط رامیدانی که چه قدر است ؟

من — نتیجه ئیکه از پیمایشهای بزرگ ومشهوری حاصل آمده میدانم !

کپتان — این نتیجه را بگوئید که چقدر است ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 141 of 372

من — بخاطرم چنین مانده است که در بحر محیط اطلاسی شمالی در حد وسطی هشتهزار و دوصد متر و ، ودر بحر سفید بحد وسطی دوهزار و پنجصد متر و عمق پیدا شده است . اما عمیقترین جاها در بحر محیط اطلسی جنوبی در ۳۵ درجه عرض پیمایش شده است که پانزده هزار و یکصد و پنجاه و نه متر و نتیجه بخشیده است .

نمو — معلم افندی ! امیدوارم که شما را خیلی زیاده تر عمقها برأی العین نشان بدهم . اینرا گفته و بطرف زینه متوجه گردید . من هم از پئی او فرو آمدم . کپتان بدیگر سو رفت منهم به دالان آمدم . از صداهای پنبه ها فرو آمدن کشتی را در زیر بحر حس کردم . پروانه نیز بکار افتاد . پراکنده در ساعت بیست میل مسافه سرعت رفتار کشتی را نشان میداد . در هفته هائیکه که بعد ازین روزیکی در پئی دیگر بیامد کپتان نمو بازدیده نشد .

قونسه‌ی وندلاند اکثر روزها را با من در دالان ، ودر وقت صبحها گاه گاهی یك دو ساعت را باهم بر سر سطح نوتیلوس ، وگاهی بسیر ماشینخانه ودیگر اطراف کشتی بسر میآوردیم . قونسه‌ی برفیق خود کشتیبان سرگذشت سیاحت جنگل قریسپورا به تفصیلات باشد ومد بیان کرده ، وسخن را آنقدر چربی وشیرینی داده که ندلاند بیچاره از سبب نرفتن خود بسیار پشیمان وتأسف خوان شده است . ولی من اورا تسلی میدادم که اگر دیگر بار فرصت ظهور کند خواهی رفت وخواهی دید .

کپتان دوم نوتیلوس هرروز در دالان یکبار آمده بر روی خریطهٔ بزرگ موقع رفتار کشتی را اشارت مینمود که ازین سبب ما هم میدانستیم که در کجا میباشیم پنجره های دالان نیز هرروز یکچند ساعتی بازشده از نظارهٔ بدیعهٔ عجیبهٔ درون دریا ، ونشر ضیای الکتریك در طبقه های آبها ، ودیدن انواع مخلوقات بحری محظوظ ومستلذ میشدیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 142 of 372

وضعیت . وروی عزیمت نوتیلوس همیشه بسوی جنوب شرقی مینمود . ودرعمق یکصدتا یکصدو پنجاه متر و در زیر بحر رفتار میکند . مگر یك روز بقدردوهزارمتر و درزیر آب فرو آمد که درجهٔ حرارت رامیزان الحراره در انجا ٤ درجه و یك ربع سانتیغرادنشان میداد که این حرارت در اکثر ابحار موجوده همچنینست .

در ۲٦ تشرین ثانی نوتیلوس ازدایرهٔ طول ۱۷۲ ازمدار سرطان مرور نمود . روزدیگر ازپیش روی جزیره‌های ساندو ویچ گذشت که درینجادرسنهٔ ۱۷۷۹ « قوق » نام سیاح مشهور وفات یافته است . پس به انحساب ازنقطهٔ که حرکت کرده‌ایم تابه اینجا چارهزاروهشتصد وشصت فرسخ قطع مسافه نمود . ایم! صبح وقت چون برسطح کشتی برامدم بزرگترین جزایر یکه ساند وویچ را تشکیل داده ، وهاغو آی نام دارد دومیل دورتر ، وکوه بلند آتشفشان « روماره عا » که پنجهزار متر وازسطح بحر بلند است باجنگلهای غلوی آن را دیدم .

نقطهٔ توجه نوتیلوس نیزتبدیل یافت . در روز اول کانون اول ازدائرهٔ طول ۱٤۲ خط استوار اقطع کردیم . در چارماه مذکور جزیره های مارکیز را که ازمستملکات فرانسه ودر ۸ درجه و ۵۷ دقیقه عرض جنوبی و ۱۳۹ درجه و ۳۲ دقیقه طول غربی میباشد بقدرسه میل دور مشاهده کردم . آما از بسیار دور مشاهده کرده کپتان نمونوتیلوس خود رابچنین اراضئی مسکونه تقرب دادن نمیخواست .

بعدازانکه جزیرهای مارکیزرا گذشتیم ازچارم کانون اول تابه یازدهم ماه مذکور نوتیلوس بقدردوهزارمیل مسافه راقطع نمود . دامنهای ماهیگیری نوتیلوس درین دریاها بسیار عجیب وغریب ماهیان شکارنمود . از جمله بسیاری از ماهیان شوریکه ، وتازارواستورفین که درلذت وخوش گوشتی برجملهٔ ماهیان تفوق دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 143 of 372

مطبخ نوتیلوس رار ونق بخشیده بود که تنهاندلا ند نی بلکه همهٔ مابحس شکمپر و دی افتاده بودیم .

پنجره های نوتیلوس نیزدر او قات معینه باز گشته بنظارهٔ عجائبات مخلوقات بحری دیده های ما رامتلذذ میگردانید . در اثنایی که اینمسافهٔ دو هزار میل راقطع میکردیم به سیلها ی بسیاری از اختاپوطها که از صنف حیوا نات ناعمه میباشند برخوردیم . نوتیلوس به این گله های اختاپوط درشب دهم کانون اول مصادف گردید که از منطقهٔ بارده برخواسته بمنطقهٔ معتدله مهاجرت میکردند . از پشت بلورکلفت عدسی پنجرهٔ نوتیلوس این سیلهای مخلوق خیلی غرائب الشکل وعجائب الهیئت را تماشامیکردیم که بکمال سرعت معکوسانه رفتاروشناوری داشتند ، وده عدد پاهای خرطوم مانند زلوخاصیت خودشانرا که دست قدرت بسر آنها خلا نیده بچپ و راست حرکت میدادند ، وماهیان کوچك کوچك رابدان گرفته سد رمق زنده گی مینمودند وگاه گاه ماهیان بزرگتر ازانها در گلهٔ شان درامده نمونهٔ کرك وگلهٔ گوسفند رانشان میداد. نوتیلوس با وجود سرعت خارق العادهٔ که دارد مدت دوساعت در میان گله های اینحیوا نات عجیب الخلقه که هیچ تمامی نداشت رفتارنمود . دامهای نوتیلوس نیز مقدار بسیاری ازا نهارا داخل شبکهٔ خودگردا نیده بود که روزریگر بوقت صبح چون بر سطح کشتی آمدم دردامهای مذکورنه نوع اختاپوطهایی که در بحر محیط کبیر موجود اند همه را دیدم .

در اثنای سفرما مناظرلطیف دریا درپیش انظار ما عرض دیدارمینماید ، وهمیشه یك منظره بدیگرمنظره تبدل ورزیده لوحه های فوق العادهٔ متنوعهٔ میدیدیم وبر اسرارهای مدهشهٔ پنهانی بحر محیط واقف میشدیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 144 of 372

یازدهم ماه کانون اول بود که در دالان بمطالعه مشغول بودم . ندلا ندوقونسه ی در پیش پنجره آبهای آرام بموج بحر محیط و مخلوقات عجیب آنرا تماشا میکردند نو تیلوس نیز از سطح بحر بقدر هزار متر و پا یا نتر غیر متحرك ایستاده بود . در حالتیکه من خیلی در مطالعه فرو رفته بودم قونسه ی در نزد من آمده گفت :

— افندی یك قدری در پیش پنجره تشریف نمی آرند ؟

من — چیست قونسه ی ؟

قو — افندی یکبار بیاید به بیند !

برخاسته در پیش پنجره آمدم . دیدم که در میان آبهای تیرهٔ بحر محیط که شعاع الکتریکئی نوتیلوس آنرا پرتو افشان و نورانیت نشان ساخته یك جسم سیاه بسیار بزرگی غیر متحرك پدیدار است . باخود به اندیشه افتادم که این از کدام نوع حیوانات بحریه خواهد بود . امابعد از کمتری دقت شناختم که این جسم حیوان نی بلکه یك کشتیست ! ندلا ندگفت :

— بلی یك کشتیست که دکلهایش شکسته وغرق گردیده است !

بواقعیکه سخن ندلاند راست بوده ، در پیش روی ما یك سفینهٔ مغروقی نمودار است . دکلهایش از میان دوپاره گردیده درمیان آبها بچپ وراست میجنبد وبریسمانهایش آویخته مانده است . بدنه اش درست وسالم مینمود . بعد از ملاحظه دانسته شد که این سفینه پیش از چند ساعتی غرق شده باشد .

سبحان الله ! چه منظرهٔ کدر انگیز رقت آمیز ! آیا این سفینهٔ فلاکت زده ملجاء چقدر آنسانهاشده بود ، وچه جانهارا با خود در بنقعر نایاب بحر فرو آورده وچه خانمانها را بواسطهٔ آن جانها خراب کرده است ؟ حقیقت که دیدن دهشت آور این یك بقله

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 145 of 372

ایستادن سفینهٔ فلاکتزده مرا خیلی متأثر و مکدر ساخت . کشتی از نوع بادبانداریهای سه دیرکهٔ بسیار بزرگی بود هنوز بعضی از کشتی نشینان غرقشدهٔ آن معلوم میشد بر روی کشتی چهار مرد و یك زن را مشاهده کردم ، در آغوش زن یك طفل نیز موجود بود . بضیای الکتریك سیمای زن نیز معلوم میشد که جوان و خوشصورت است چرا که هنوز در آب تحلل نکرده بود . زن بیچاره طفلك نامراد خود را در آخر کار که آب کشتی را پر کرده است برای رهایی دادن از غرق بدو دست خود از سر خود بالا کرده است . طفل نیز چنان وضعیتی گرفته که گویا میخواهد که دستهای خود را بگردن مادر خود بیندازد . از وضعیتهای چار نفر مردمان چنان معلوم میشد که در اثنای طوفان شدید یکه بر کشتی پیش شده خود شانرا بریسمانهای کشتی بسته اند ، ولی چون غرق شدن کشتی را دیده اند کوشش میورزند که خود را و اولادهاشان . تنها یك مرد در پیش سفیدی که از وضعیتش معلوم میشد که کپتان کشتی باشد چرخ سکان کشتی را بچنان وضع دلیرانه و سا عیانه گرفته بود که بینندگان گمان میبردند که سفینهٔ خود را در قعر بحر محیط نیز راندن آرزو دارد !

از دیدن این منظرهٔ مدهشه متحیر و ساکت مانده بودیم علی الخصوص چون دیدم که سگماهیان بسیار بزرگ خونریز بکمال استعجال بسوی سفینه شناوری دارند موهایم را بر بدنم راست کرد . سبحان الله انجانورهای خونخوار بچه حرص و شدت بر جسدهای بیچاره گان مغروق هجوم بردند ! زیاده برین نتوانستم که ببینم ، چشمانم را فرو بستم .

نوتیلوس که از طوفانهای مدهش سطح بحر خبر ندارد در قعر بحر بر اطراف این سفینهٔ طوفان زدهٔ مغروقه یك دوری اجرا نمود . در تختهٔ دنبال کشتی این کلمه ها را

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 146 of 372

که نام کشتیست بخواندم :

فلوریدا سوندرلاند

باب نوزدهم

وانیقورو

دیدن این منظرهٔ مدهشه برای دیدن دیگر آفات بحریه مقدمهٔ بازداشتن چشمان ما گردید . چرا که پیش ازین هوش و فکر ما برای دیدن اینگونه دیدنی منتظر نبود .

نوتیلوس بعداز نجاباز برفتار سریعانهٔ خود آغاز ورزید . در ۱۲ کانون اول از دور جزائر «پومو تو» را دیدیم که این جزایر از ۱۳ درجه و ۳۰ دقیقه تا به ۲۳ درجه و ۵۰ دقیقه عرض جنوبی ، و درمابین ۱۲۵ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۵۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول غربی بقدر پنجصد فرسخ مسافه را در بر گرفته است . جملهٔ این جزیره ها بقدر شصت عدد جزیره های کوچك و بزرگست که مساحهٔ سطحیهٔ جملهٔ آنها سیصد و هفتاد مترو مربع میآید و مهمترین این جزایر جزیره های « غامبیه » است که حکومت فرانسه آنهارا در زیر حمایت خود گرفته است اکثراین جزایر از گردآمدن « قورای » نام حیوانات صغیرة الحجم بعمل آمده است .

تصادف نوتیلوس را بجزیرهٔ « کارون تونر » سوق نمود که این جزیره مهمترین جزایریست که در سنهٔ ۱۸۲۲ از طرف کپتان سفینهٔ « مینرو ابال » کشف گردیده است . این جزیره وسایر دیگر بعضی جزیره های بحر محیط را « عرق اللؤلو » نام حیوانات خرده بینیه که از جنس قورای میباشند ولی خود قورای نیستند بعمل آور

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 147 of 372

ده پوست این حیوانات را یك مادهٔ کلسی پوشانیده است که رفته رفته باهمدیگر جمع آمده مانند پشته ها و رفته رفته بقدر کوهها شده جزیره وار از سطح بحر بالا میبرایند ، واستاد چابکدست باد بمرور اعصار بران خاکها وتخمهای نباتات ریخته جزیرهای مکمل منبت بعمل میآورد .

نوتیلوس وقتیکه از بیخ این جزیره ها در قعر بحر میگذشت عرق اللؤلؤها را از بسیار نزدیك تماشا کردم و آثار جسیمهٔ که بمیدان آورده اند بر أی العین بدیدم . یعنی همهٔ این جزایریکه جسامت وبزرگئی آنها را بیان کردم از وجود تحجر شدهٔ همین حیوانات خرده بینیه متشکل شده اند .

قونسه ی از من پرسید که :

— آیا این استادان چابکدست خرده بینیه در چقدر وقت چقدر جای ساخته میتوانند ؟

من — بنا بر قول متفنین علوم حکمیه در یك عصر هشت انگشت جای میسازند !

از بنسخن ، رفیق مرا حیرت گرفته گفت :

— پس معلوم میشود که برای وجود یافتن این اراضئی که می بینیم یکصدو نودهزار سال لازم آمده است !

من — بلی همچنینست ! ولی متحیر مشو زیرا وجود یافتن زغال سنگ نیز که از حالت نباتیت بحال معدنیت در اید بمرور یافتن زیاده تر از یمدت محتاج است .

وقت صبح چون نوتیلوس بر سطح بحر برامد جزیرهٔ قارمون تونز را بخوبی تماشا کردم . سطح این جزیره پست و خیلی پر درخت مینمود . اراضئی آن که از آشیانه های عرق اللؤلؤها بوجود آمده بواسطهٔ گردبادهای طوفانئی عظیم بمرور اعصار بیشمار طبقات خاکی پیدا کرده است ، وروزی از روزها بازکدام گردباد شدیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 148 of 372

بعضی تخمهای نباتات را از اراضی قریبهٔ همجوار آن آورده دران پاشانیده است ، باران های موسم را طبقات خاکی جذب کرده چشمه سارها بعمل آورده وتخمهای درختان ونباتات پرورش یافته بهرطرف ریشه دوانیده است حیوانات پرنده نیز به پرواز از اطراف آمده دران اشجار آشیان نهاده اند ، جرثومه های بعضی خزنده ها را باد و بعضی را امتزاج عناصر خاك و آب بوجود آورده است که فاعل حقیقی وخلاق یگانهٔ اینهمه ذات متعال حضرت مسبب الاسباب واجب الوجود جل اسمه است که برای خلقت اشیا اسبابهای بدیعهٔ گوناگون طبیعت را خلق وتکوین فرموده است .

وقت شام جزیرهٔ قلرمون تونرا از چشم ما نهان گردید ، جهت حرکت نوتیلوس تبدیل یافت یعنی بعد از انکه مدارجدی رادر دایرهٔ طول سی و پنجم درجه قطع نمود بسمت غرب شمالی توجه نمود .

در پانزدهم کانون اول جزیره های «سوسیته» و«ناتی» رادر جهت شرق خود گذاشته بر راهی که داشتیم دوام نمودیم . وقتیکه ازما بین جزیره «تابور» و جزایر «سیاحین» میگذشتیم یراکنه نهزار و هفصد میل مسافه رانشاندادکه از ابتدای حرکت تابه اینده قطع کرده بود . ازینجاها چون میگذشتیم بعضی خاطره های تاریخی بخاطرم آمد . چراکه درجزیرهٔ تابور کپتانها و طایفه های سفینه های «آرغو» و «اوپرنس» و «دوق پور تلاند» ازدست وحشیان بومی آنجا محو گردیده اند . ودر جزیرهٔ سیاحین نیز «کپتان لانغل» که ازرفقای سیاح مشهور «دولاپه روز» بود تلف گردیده است . بعدازان جزیرهٔ «ویتی» را مشاهده کردیم که درینجا کپتانها و طایفه های کشتیهای «اونیون» و «نانت» را وحشیها تلف کرده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 149 of 372

این جزایر وجزیره های « ویتی له وو » و « وانو عالو » و « قاندوبون » را در سنهٔ ۱۶۴۳ « تاسمان » نام سیاح مشهور کشف کرده است که درهمین سال « توریچلی » نام حکیم آلت « میزان الهوا » را اختراع کرده بود . بعد از تاسمان درسنهٔ ۱۷۱۴ « قوق » نام سیاح مشهور . ودرسنهٔ ۱۸۲۷ « دومون دورویل » آمده این جزایر که مجموع آنرا جزایر سیاحین مینامند تحقیق وتدقیق کرده اند . اسرار مغروقیت دو لایه روزرا اول بار « کپتان دیللون » دردریاچهٔ « بایلا » که نوتیلوس درینوقت دران درآمده است کشف کرده . درین دریاچه فوق العاده لذیذ استریدیه پیدا میشود .

دربیست و پنجم کانون اول نوتیلوس درمابین جزایر « هبریدجدید » بقطع مسافه آغاز نهاد . اینجا درسنهٔ ۱۶۰۶ ازطرف « کرو » نام سیاح کشف گردیده ودر سنهٔ ۱۷۶۸ « کنویل » نام سیاح داخل آنرا کشت وگذارنموده است . ودرسنهٔ ۱۷۷۳ قوق آنرا هبرید جدید نام نهاده است .

مدت هشت روزاست که کپتان نموراندیده ام درد الان نشسته برروی خریطه موقع نوتیلوس را که درینوقت درکجاست میبالیدم . درین اثنا کپتان نمو مانندی که پنج دقیقه پیش ازین ازمن جدا شده باشددردالان درامد ، وبمن نزدیکشده انگشت خودرا بریك نقطهٔ خریطه نهادوگفت :

— وانیقورو ، نوتیلوس درینوقت درجزیرهٔ وانیقوروست .

اینسخن برمن خیلی تأثیر نمود ، چرا که سفاین دولایه روزدرهمین جزیره بسنگ برخورده وغرق گردیده است پرسیدم که :

— کپتان ، آیااین جزیرهٔ راکه « بوسول » و « آستروبال » نام سفینه ها دران غرق گردیده است زیارت کرده خواهم توانست ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 150 of 372

— اگر بخواهید چرا نمیتوانید !

— چه وقت به وانیقور خواهیم رسید ؟

— اینستکه رسیده ایم !

در پی کپتان بسطح کشتی برامدم . درجهت شمال شرقی دوجزیرهٔ وولقانیك بنظرم مصادف شد . اطراف آن باخرسنگهای قوراى محاط شده بود . دورهٔ آن بقدر چهل میل میآمد . جزیره ازساحل تابه کوهی که بقدر چارصدو هفتاد قولاج بلند مینمود بکمال سبزی وپردرختی امتدادیافته بود . نوتیلوس از آبنای بسیار تنگی مرور کرده درسنگلاخی که از جزیره دردریا ریخته شده بوددر آبی که بقدر سی چهل متر عمق داشت برسطح بحر بسوی جزیره پیش رفت . یکچند نفر وحشیانیرا دیدم که اززیر درختان سایه انداز جزیره بکمال حیرت وتعجب بسوی نوتیلوس میدیدند ، وسفینه هرچه که پیشترشده میرفت آثارحیرت ودهشت شان بیشتر میشد . آیا این جسم سیاه مدهش بزرگ رایك جانور دهشت پروری گمان نخواهند کرد ؟

درین اثنا کپتان نموازمعلوماتیکه درحق غرق شدن سفینه های «لاپه روز» داشتم پرسید . گفتم :

— آنچه که دیگرمردمان میدانند منهم هانقدر معلومات دارم .

کپتان کتری تبسم مستهزیانهٔ کرده گفت :

— آیا مهربانی کرده میگوئید که مردمان چه میدانند وچه دانسته اند ؟

منهم احوالی که ازنتیجهٔ پالیدن وتحریات دومون دورویل بمرتبهٔ ثبوت واصل شده بود حکایه نمودم که نتیجهٔ مآل آن بدینصورتست :

درسنهٔ ۱۷۸۵ قرال فرانسه «لوئی شانزدهم» برای کشفیات ارضیه دوکشتی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 151 of 372

بسیار بزرگ و متینی که در ان اوقات از کشتیهای جنگی شمرده میشد حاضر گردانید. نام این کشتیها یکی «بوسول» و یکی «استروبال» بود. قرار مذکور «کپتان دولابه روز» و «کپتان دهلا تر» را درین کشتیها نشانده برای کشفیات روی زمین مأمور گردانیده بود ولی بعد از انکه کشتیهای مذکور از بندرگاه مما لك فرانسه بادبان کشای عزیمت گردید دو باره از انها هیچ خبری و اثری پدیدار نشد.

حکومت فرانسه از غیبوبت آن دو کشتی و کپتان های نامدار خود دوچار اندیشه شده باز دو کشتی دیگر که یکی «رمشه رش» و دیگری «اسپه رانس» نام داشتند در زیر ادارهٔ «دانترقاستو» نام کپتانی توديع نموده باد بانکشای انجار محیط گردانید.

جستجو و تحریات این دو سفینه نیز بی ثمر ماند یعنی بی آنکه از کشتیهای گمشده اثری بیابد خودش نیز باچند نفر طایفهٔ خود محو و تلف شدند.

دلایل و امارات پاره پاره شدن و غرق گشتن کشتیهای به روز را اول بار کسیکه بدست آورده همانا «کپتان دیلونست». موصی الیه در سنهٔ ۱۸۲٤ در اثنایی که از جزایر «هبرید جدید» میگذشت یك سیمسار بومنی آن جزایر در یك قایق نشسته به سفینهٔ او آمد، و یك شمشیر قبضه نقرهٔ را بروفروخت. وچون کپتان دیلون سیمسار مذکور را استنطاق نمود گفتند که پیش از دو سال در جزیرهٔ وانیقورو دو کشتی مردمان اوروپایی در انجا غرق گردیده است. دیلون دانست که این کشتیان غرق شده بهمه حال از کپتان به روز است. و خواست که در انجا رفته تحقیقات اجرا نماید ولی بطوفان شدیدی گرفتار آمده به کلکته آمد و این کیفیت را بحکومت انکلستره خبر داد.

درین اثنا حکومت فرانسه بی آنکه هنوز از ین کشفیات دیلون خبر شود «دومون

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 152 of 372

دورویل » نام کپتانی را برای جستجوی به روز فرستاده بود . دورویل بقدردو ماه در جزایر بحر محیط جستجو نمود . نهایت از زبان بعضی بالینه شکاران شنید که در جزیرهٔ نیقورو بدست وحشیان آنجا بعضی اسلحه و نشانهای فرانسیس دیده شده است . لهذا بآنطرف متوجه گردید . درسنهٔ ۱۸۲۶ به نیقو پیانام جزیرهٔ واصل گردید . وازانجا یك ره بلدی گرفته بهمین جزیرهٔ وانیقورو بیامد . در ۱۲ ماه شباط درینجا مواصلت کرد . دوروز در اطراف جزیره باسفینهٔ خود گردش نمود نهایت بهمین دریا چهٔ که نوتیلوس حالا دران است داخل گردیده لنگر انداخت .

در ۲۳ ماه مذکور بعضی از افسران سفینه وچند نفر طایفهٔ مسلح بخشکه برامده جزیره را دور وتفتیش کردند دراول امر اهالی وحشیهٔ جزیره از یشان کناره جویی واجتناب ورزیدند ولی چون دانستند که ایشان به آنها غرضی ندارد ، وبرای کشتی های غرق شدهٔ سابقه تجسس و تفحص دارند لهذا به آنها پیش آمده کپتان دوم « بوسیو ژاکینه » را با همراهان او بجائیکه کشتی های پروز قضا زده شده بود بردند . دراینجا بعضی لنگرها و گله هاوطوپها یافتند . به بسیار زحمت یك عدد طوپ ، و یك لنگر را که نام سفینهٔ استروبال بران محکوك بود کشیده بسفینه آوردند .

دومون دورویل درجائیکه کشتیهای پروز غرق شده بود یك هیکل اهرام شکلی ساخته ونام پروزرا ایران نوشته عودت نمودکه طوپ ولنگرمذکوردرینوقت درموزه خانهٔ بحریهٔ فرانسه موجود است . این بود خلاصهٔ حکایهٔ سفینه های بوسول واستروبال که به کپتان نمو بیان کردم . کپتان نمو گفت :

— بیائید که فرو آئیم !

بدالان آمدیم . نوتیلوس درزیر آب غوطه خورد . پنجره های نوتیلوس باز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 153 of 372

گردید . در پیش پنجره آمده بنظارهٔ قعر بحر مشغول گشتم . در میان انواع نباتات بحری آلات وادوات مختلفهٔ مابقی کشتی را دیدم که بعضی در ریگها پنهان و بعضی نمایان بود . من بدیدن آنها مشغول بودم که کپتان بسخن آغاز کرده گفت :

— معلم افندی ! به بینید که کپتان لاپه روز و رفقای او چقدر مسعود انه و مختیارانه در پنسر زمین بخواب راحت ابدی رفته اند . برای کشتیبان حقیقتاً که از نجا خوبتر مزاری تصور نمیشود . درمیان قورای ها مدفون گشتن خیلی استراحت بخش است . از جناب حق دایما تضرع و نیاز میکنم که مرا و رفقای مرا در دیگر گونه مزار مدفون نگرداند .

باب بیستم

آبنای تورس

در ۲۸ ماه کانون اول نوتیلوس از سواحل جزیرهٔ وانیقورو جدا شده بکمال سرعت بسمت جنوب غربی رهسپار عزیمت گردید . در ظرف مدت سه روز هفصدو پنجاه فرسخ مسافه را قطع نمود . دو روز بعد پراکتیه از نقطهٔ حرکت ما قطع کردن یازده هزار و سه صدو چهل میل مسافه را نشان داد .

در پیش روی ما سواحل مدهشهٔ جزایر قطعهٔ اوسترالیا که اکثر آنها از پشته های قورایها متشکلست و برای سیرسفاین خیلی مهلکست پیش مانده . این سنکلاخ بحری که بقدر سه صدو شصت فرسخ امتداد یافته خیلی دیدن آنرا آرزو داشتم ولی نوتیلوس لوحه های معدنی شکم خودرا باز کرده بجاهای بسیار عمیق فرو آمده از دیدن آن سوا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 154 of 372

حل که دریا در انجاها خیلی متموج و همیشه مانند رعد صداها بر میآرد محروم ماندم.

سفینهٔ سیاح مشهور قوق در سنهٔ ۱۷۷۰ در همین سواحل به پشتهٔ از قورا بها بر خورده قضا زده گردیده بود. بعد از انکه از سواحل قورا بها گذشتیم سواحل «پاپو آزی» معلوم شد. در انجا کپتان نیت مرورخود را از آبنای «تورس» به بحر محیط هندی بیان نمود. آبنای تورس بسبب سنگلاخهای جسیم و وحشیانی که در اطراف آن ساکن هستند خیلی مهلك شمرده میشود این آبنا جزیرهٔ جسیم پاپوآ که آنرا گینهٔ جدید مینامند از قطعهٔ اوسترالیا تفریق داده است.

گینهٔ جدید چارصد فرسخ طول، ویکصد وسی فرسخ عرض دارد. مساحهٔ سطحیهٔ آن چهلهزار فرسخ مربع جغرافیست. از درجهٔ صفر و ۱۹ دقیقه تا به ۱۰ درجه و ۲ دقیقه جنوباً عرض اوست، واز ۱۲۸ درجه و ۲۳ دقیقه تا به ۱۴۶ درجه و ۱۵ دقیقه دایرهٔ طول واقعشده است. این جزیره در سنهٔ ۱۵۱۱ از طرف «فرانسیسقوسرانو»ی پورتگیزی کشف شده است. بعده تا به سنهٔ ۱۸۲۷ بسیاری از سیاحین رفت و آمد کرده است. وحشیان اینجزیره خیلی مدهش وخونخوا راند منهم خیلی آرزومند بودم که ازین وحشیان یکی را ببینم.

توتیلوس به مدخل آبنای تورس که مهلکترین آبناهای کرهٔ ارض شمرده میشود نزدیك گردید. ازین آبنا کشتیبانان بسیار ما هر نیز بگذشتن جسارت نمیکنند. اول کسیکه ازین آبنا یا گلوگاه گذر نموده «لوبی پاژده ترس» نام کپتانست که از بحر محیط جنوبی آمده ازین گلوگاه به «مالیزیا» گذشته است. ثانیاً کپتان «دومون دورویل» نیز از انجا در گذشته است ولی خیلی مشکلات و تهلکهٔ عظیمی برایش پیش آمده است اینست که در بنبار توتیلوس که از هیچ تهلکهٔ بحری پروا ندارد با سنگلاخ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 155 of 372

های مخوف قورا بهای این آبنا بجنگ ومحاربه پیش میرود .
آبنای تورس اگرچه سی و پنج فرسخ عرض دارد اما آنقدر جزیره های کوچك کوچك وپشته هاوسنگلاخها دران موجود است که مرور ازان خیلی مشکل و تهلکه ناکست . ازانرو کپتان نمو احتیاط را لازم دانسته به بسیار آرامی و آهستگی نوتیلوس را سوق نمود .
نوتیلوس برسطح بحر بکمال آهستگی واحتیاط درمیان جزیره هاوسنگلاخهای آبنای تورس پیش میرود . از نجال مانیز استفاده کرده بارقفای خود برسطح سفینه که دیگر هیچکس درانجا نبود برامده بنظارهٔ اطراف مشغول شدیم . خریطه های بسیار مکمل این گلوکامرا درپیش گذاشته راههای که نوتیلوس بران میگذشت دران دیده تطبیق مینمودم . دراطراف نوتیلوس دریابکمال شدت جریان مینمود وبا سنگلاخها مصادمه کرده کفهای سفید بعمل میآورد ورعد آسا صداها برمیکشید . ندلاند گفت :
— بسیار بد دریا !
من — بواقعیکه بسیار بد ! اگر بایك پشته سنگی مصادمه بعمل آید پارهپاره خواهیم شد .
براستی که موقع ما بسیار تهلکه ناك بود ولی نوتیلوس بکمال سهولت ازمیان جزیره ها وسنگلاخها راه برای خود پیدا کرده بطرزمار پیچ میگذرد . از پیش روی جزیرهٔ (موورری) گذر نموده بممرگاه (کمبرلاند) توجه نمود . ودرمیان سنگلاخهای بیشمار گلوگاه (موده) وجزیرهٔ (تونه) برفتار آغاز نهاد . من بحیرت افتادم چرا که این راه خیلی تهلکه ناك دیده میشد . حتی بسیار کشتیها درهمین جا بسنگ برخورده است اما کمتری نگذشته بود که بازتبدیل استقامت ورزیده وبطرف غرب برگشته بجزیرهٔ (که به روعار) متوجه شد درین اثنا تمام وقت زوال بود جزیرهٔ مذکور نیز بقدر دو میل

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 156 of 372

دور بود که رفته رفته نوتیلوس به آن تقرب میورزید . کمتر از یك میل بجزیره مانده نوتیلوس میخواست که از مابین دوسنکلاخ مرور کند که به ناگهان یك مصادمهٔ بوقوع آمد . از شدت مصادمه بر پشت افتادم . مگر نوتیلوس از زیر بر یك سنگی نشسته وبیك پهلو یکقدری میل کرده غیر متحرك بماند . چون برپا خواستم کپتان نمو وکپتان دوم را دیدم که بر سطح کشتی آمده وبحال سفینه نظر کرده بزبان خود بعضی چیزها گفتند .

به بینید که در چگونه حالت مانده ایم : طرف دست راست ما جزیرهٔ که به روعار که بزرگترین جزیره های این آبنایست بکمال سبزی و پر درختی نمودار است بسبب آغاز یافتن جزر در طرف شرق وجنوب بعضی پشته سنگها از دریا بیرون برامده است . نوتیلوس در میان دریا از زیر بر روی پشته سنگی نشسته است در چنین دریا که مدد جزر آن خیلی کست رهایی یافتن نوتیلوس خیلی مشکل مینماید . مع ما فیه در سفینهٔ ما خسارت بسیاری بوقوع نیامده است . زیرکشتی اگرچه بر سنگ تصادف نموده ولی هیچ سوراخ وشکسته گئی به آن راه نیافته است . تنها بروی سنگ بسبب کمئی آب بند مانده است . بنا برین اگرچه بیم غرق شدن نیست ولی بیم آن هست که ابداً در همین جا غیر متحرك بماند پس وای بر حال کپتان نمو !

من بهمین افکارها متفکر مانده بودم که کپتان نمو را دیدم که خیلی ساکن ومستریح ایستاده است . لهذا به او نزدیکشده گفتم :

— به بد تهلکهٔ گرفتار آمدید کپتان !

— نی معلم ! تهلکه نیست ولی یك حادثهٔ بی اهمیتی پیش آمده است .

— اما چنان حادثهٔ بی اهمیتی که شمارا ابداً مجبور برماندن خاکی که ازان نفرت دارید بسازد !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 157 of 372

کپتان نمو بیك صورت بسیار غریبی بسوی من نظر کرده گفت :

— نوتیلوس در تهلکه نیست . هنوز بسیار وقتها شما را در قعرهای ابحار محیط خواهد گردانید . امروز پنجم ماه کانون ثانیست . چهار روز بعد ماهتاب بحالت بدر تمام میدراید . درانوقت قعر مدریارا خیلی بلند میکند و نوتیلوس را واميرهاند .

اینرا گفته کپتان نمو با کپتان دوم فرو آمدند . ندلاند بمن نزدیکشده گفت :

— خوب . بگوئید که چه خبر است افندی !

— در نهم ماه کار تمام میشود . تابه آنوقت بکمال استراحت مدرا انتظار میکشیم . چرا که کرهٔ قمر در ان روز مارا میرهاند !

— چه ؟ کرهٔ قمر مارا میرهاند ؟

— بلی بلی ندلاند !

— معلم افندی . این سخنها خامست ! محقق بدانید که بعدازین نوتیلوس نه در روی بحر و نه در زیر بحر شناوری نخواهد توانست ! بجز آنکه آهنهای کشتی خودرا خروار یك شاهی بفروشد بدیگر هیچ کار نخواهد آمد ، اگر از من میشنوید وقت و فرصت آن آمده است که خودرا از رفقت کپتان وارهانیم !

— دوست من ندلاند ، من مانند شما بزودی گرفتار نومیدی نمیشوم . چهار روز بعد می بینیم که چه میشود ! آمدیم بر فکر فرار کردن ، اگر نوتیلوس در سواحل اوروپا بدینحالت گرفتار میآمد البته که فرار کردن معقول و مقبول مینمود . اما در نجا مردود و غیر مقبولست .

— خوب ، هیچ نباشد بخشکه هم برامده نمیتوانیم به بینید که در پیش بینی ما یك جزیرهٔ معلوم میشود ، بران جزیره در ختان دیده میشود ، البته که بران در

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 158 of 372

ختان میوه هم خواهد بود ، در جنگلهای آن طبعاً حیوانات نیز موجود است . یکچنددانه از ان حیوانات را زده واز گوشت آنها یك کبابی تناول کردن را خیلی آرزو دارم.

قونسه ی — در یخصوص ندلا ند حق بدست دارد منهم به این فکر مشترکم . برای فراموش نکردن راه رفتن بر زمین ، وخوردن گوشت حیوانات زمینی رفتن بجزیره را خیلی مناسب می بینم . اگر افندی از کپتان در ینباب یك اذنی بطلبد بدنخواهد بود!

منهم بفکر رفقا موافقت کرده به نزد کپتان آمده کیفیت بیرون برامدن و یك شکار کردن را بیان کردم کپتان بکمال خشنودی رخصت داد . حتی عهد و پیمان هم نخواست . چرا که میدانست که در بجزیره ها وحشیان آدمخوار موجود است که ما هیچکاه خود در القمهٔ آنها نخواهیم کرد . واسارت نوتیلوس را بار بار بران مرجح خواهیم شمرد .

روز دیگر کپتان نموقایق کوچك نوتیلوس را بما تسلیم نمود . تفنگ و تبر و بعضی لوازمات را گرفته در قایق نشستیم . من و قونسه ی به پر کشیدن وندلا ند بچرخ دادن سکان آغاز نهادو از کمال مسرت غزل سرایی گرفت . مانند بندی که از بند بخانه آزاد شود مسرور و ممنون مینمود . وقونسه ی را مخاطب نموده میگفت :

— قونسه ی . گوشت میخوریم ! گوشت ! هم چسان گوشت! گوشت حیوان بری! ترا بخدا راست بگو کبابی که برروی آتش انداخته بخوریم و بوهای آن دماغ مارا تازه بکند بد گفتنیست ؟

قونسه ی — چپ شو ! آبهای دهن مرا ریختی !

من — دراول امر به بینیم که آیا در بجزیره شکار پیدا میشود یانی ! واگر باشد مبادا حیوانی باشد که مارا شکار کند ،

ند — او! بخدا اگر پلنگ هم بگیرم بیاید تا از گوشتش کباب نخورم واگذار نخواهم شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 159 of 372

من — بی پروایی خوب نیست احتیاط باید کرد .

ند — مترسید معلم افندی ! شما به کشیدن پرها سعی وقوت کنید . بعداز بیست و پنج دقیقه کباب بسیار اعلا بشما تقدیم خواهم کرد .

ساعت هشت ونیم بود که بلاعارضه قایق بر ریگزارهای ساحل توقف نمود .

باب بیست ویکم

چار روز در خشکه

وقتی که به خشکه پا نهادم بحقیقت بیك هیجان عجیبی دوچار شدم . حالا آنکه دو ماهست که پای ما بر روی زمین بر نخورده است . ندلاند پایهای خود را بر زمین بیك صورت بسیار حریصانه میفشرد .

بعداز یکچند دقیقه از ساحل بقدر یك تفنگ رس راه دور شدیم . هرطرف افقرا یك کسوهٔ سبزی پوشانیده بود . اشجار ونباتات مختلفهٔ رنگارنگ اطراف را احاطه کرده بود . ندلاند درین اثنا یك درخت جوزهندی رادیده از میوه های آن یکچند عدد برکند جوزها را شکستانده شیر آنرا بنوشیدیم ، ومغز آنرا بکمال اشتها بخوردیم . اما بچنان حرص واشتهائیکه تعریف قبول نمیکند . ندلاند گفت :

— چه لطیف میوه ایست !

قونسه ی — هم بسیار لذیذاست .

ند — ازین میوه اگر مقدار بسیاری با خود به سفینه ببریم گمان میبرم که کپتان نمو آزرده نخواهد شد ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 160 of 372

من — آزرده نخواهد شد امابد من خودهم نخواهد زد .

قونسه ی — ما هم ممنون میشویم چرا که تنهابرای خود ما میماند .

من — بواقعیکه جوزهندی میوهٔ بدکفتنی نیست اما همهٔ قایق خود راباین میوه پرنکنیم به بینیم بلکه خوبتر و نافعتر از ان دیگر چیزهاهم بیابیم . اگر سبزی کاری خوبی یافتیم هم بد نخواهد بود !

قو — بلی افندی حق میگوید . در قایق سه جای تقسیم کنیم یکی برای میوه ، یکی برای سبزه ، یکی برای شکارهائیکه هنوز اثری ازان ندیده ایم .

من — بسیار خوب ! اماازحالا هنوز از نیافتن شکار مأیوس نشویم . پیشتر برویم اما احتیاط راهم ازدست ندهیم چرا که اگرچه تابحال جزیره خالی مینماید اما بلکه ساکنان مدهش هم داشته باشد آنهاهم در انتخاب کردن شکارما یان مشکلپسندی نخواهندکرد .

ند — چه میکنی که در آدم خواری هم یك لذتیست هرگاه کدام وحشی هم بدستم بیاید برکباب آنهم صرفه نخواهم کرد .

قو — چه میگوئی ند ؟ آیا آدمخوار پرایشه میکنی اگرچنین باشد من برجان خود امین نخواهم شد زیرا هردوی مادریك اوتاق میخوابیم مبادا که یك روزی صبح چون برخیزم به بینم که پاهاودستهای مراخورده باشی !

ند — دوست من قونسه ی ! بیغم باش ، من ترا بسیاردوست دارم . تا بسیارضرورت نیفتد ترانخواهم خورد .

قو — باور نمیکنم . افندی ازبرای خدایك شکاری پیدا کنیم که حرص این آدمخوار راتسکین بکند وگرنه برای شماخدمتکارمفقود خواهد شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 161 of 372

درین اثنا چشم ندلاند بریك درختی برخورد که آنرا بشناخت و گفت :

— اینست درخت نان ، حالا یك گوشت باقی ماند .

بواقعیکه این درخت « آرو پا قوس » بود که بدرخت نان مشهوراست . ندلاند همان یك آتشی افروخته واز میوهای این درخت یکچند عدد کنده در آتش پخته کرد . همهٔ مابکمال اشتها ازان بخوردیم بواقعیکه خیلی لذیذ وتماماً بنان گندمی مشابهت در لذت میرسانید .

باز براه افتادیم که شاید یك شکاری پیدا کنیم درختان کیله نیز یافتیم هم خوردیم وهم مقدار بسیاری باخود برداشتیم . درخت اناناس رانیز پیدا کرده از میوه های بزرگ بزرگ آن نیز خود را محروم نگذاشتیم .

ندلاند به پیش افتاده هر میوه وسبزهٔ نافعی که میافت کند ، درتوبرهٔ که به شانهٔ خود آویخته بود می انداخت . قونسه ی گفت :

— دوست من ، حالا چیزی کمبودی برایت نماند نی ؟

— نی . هنوز کمبودی بسیاراست چرا که میوه ها وسبزه ها چیزیست که بعد از گوشت کباب خورده میشود حالآ نکه هنوز به اصل مسئله نرسیده ایم .

من — براستی که همچنینست ند ، توبما کباب وعده کرده بودی حالآ نکه تا بحال هیچ چیزی ازان وعده بما نشان ندادی .

ند — یکقدری صبر بفرمائید بهمه حال یا حیوان پوست دار چارپا ، یا حیوان دو پای بالدار خواهیم یافت . اگر درینطرف جزیره نبا شد در دیگر طرف جزیره بهمه حال خواهد بود .

قو — اگر امروز نشود فردا خواهد شد چرا که شام نزدیکشد اگر بقایهٔ خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 162 of 372

برسانیم بد نخواهد بود !

ند — چرا عجله میکنی قونسه ی !

قو — چونکه پیش از شام بسفینه عودت باید کنیم .

ند — اما حالا ساعت چند است ؟

قو — نزدیك به دو میآید .

ندلاند بکمال تأسف یك آهی کشیده گفت :

— امان یارب انسان وقتی که بر روی زمین میگردد وقت چسان چابك میگذرد ؟

قو — عودت کنیم .

بر راه جنگل به عودت آغاز نهادیم در راه گرم بیابانی نیز یافتیم مقدار بسیاری ازان نیز جمع کردیم . یکنوع کوچك فاصولیه وسیبهای زمینی هندی نیز پیدا کرده در میان سبزه های جمع آوردهٔ خود داخل گردانیدیم و بجائیکه قایق خود را بسته بودیم آمدیم . درین اثنا بنظر ندلاند درختان بسیار بلند خرما که مخصوص قطعهٔ مالیز یاست برخورد اگرچه وقت نمانده بود باز هم حرص ندلاند تسکین نیافت تامقدار کافی ازان برنکند .

ساعت پنج بود که میوه هاوسبزه هائیکه یافته بودیم همه را به قایق گذاشته به نوتیلوس آمدیم . درنوتیلوس هیچ کسی را ندیدیم ، چنان پنداشتی که هیچکس در سفینه موجود نیست . من بکمرهٔ خود ، ورفقا بکمرهٔ خود رفتیم درانجا طعام خود را برسفره حاضر یافته بعد از طعام بخواب رفتم .

روز دیگر ٦ کانون ثانی بود که باز برسطح کشتی برامدم ندلاند وقونسه ی را دیدم که پیشتر از من درانجا آمده بودند و منتظر من بودند . درکشتی هیچکس دیده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 163 of 372

نمیشد . قایق مادر جائیکه دیشب آنرا باریسمان بکنار سفینه بسته بودیم بحال خود باقی بود . ندلاند درینبار بدیگر جهت جزیره رفتن میخواهد تا آنکه شکاری بدست آرد . باطلوع شمس به قایق نشستیم وبکمال سهولت بساحل واصل شدیم .

قایق خود را محکم بسنگها بسته بشرطیکه ندلاند بهرطرفیکه بخواهد اورا پیروی کنیم براه افتادیم . ندلاند بطرف غرب ساحل روانه شد . بیك وادی که اطراف آنرا جنگلهای بسیار لطیفی احاطه نموده بود داخل شدیم .

صداهای انواع مرغان اشتهای ندلاند را دوبالا نمود ، ولی هرچه سعی کردم یکی رازده نتوانستیم چرا که بسیار دور میگریختند . ازین نیز معلوم میشد که جزیره خالی نباشد چونکه مرغها انسانرا میشناسند که تاچه درجه مضر مخلوقیست . وقت ظهر بود که بوسط جزیره واصل شدیم ، ولی هنوز هیچ شکاری بدست مانیفتاده بود . شکمهای ما بسیار گرسنه شده بود ولی قوتسه ی درین اثنایك کبوتر صحرایی ، وندلاند یکمرغ بسیار خوشنمایی رنگین بالی را شکار کرده وبکمال چابکی یك آتشی حاضر کرده مرغانرا کباب وگرسنگی رابدان تایکدرجه دفع کردیم .

من — خوب ندلاند حالا چه کبودی ماند شکار هم شد ، میوه وسبزه هم خوردی دگرچه ؟

ند — کبودی هنوز آنست که یکحیوان چارپایی بگیر بیارم تاازان یك کبابصدپی بپخته بخورم شکار مرغها بچه بازی ومزهٔ دهنست .

من — راست گفتی ندلاند ، منهم اگر یك مرغ جنت رانگیرم ممنون نمیشوم .

قو — پس چون چنینست برشکار خود دوام ورزیم اما بسوی ساحل سعی کنیم که نزدیك شویم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 164 of 372

بحقیقت که رأی قونسه ی برصواب بود چرا که احتیاط از لوازماتست . بقدر یکساعت درجنگل بسوی ساحل رهسپار شدیم . مرغان جنت درینجزیره بسیار دیده میشد ولی وا اسفا که بگرفتن و شکار کردن یکی ازانها موفقیت حاصل نمیشد درین اثنا که قونسه ی درپیش میرفت دفعةً یك چیزی را گرفته بتاخت درپیش من آورده چون نیك نظر کردم دیدم که مرغ جنت است فریادبراوردم که :

— هزار آفرین قونسه ی !

قو — به اینقدرمدح وثنای افندی نمی ارزد .

من — نی قونسه ی بسیارشایان ستایشی چونکه اینمرغ را زنده وبدست شکار کردن کارهرکس نیست .

قو — اما گرافندی خوب به بینند میدانندکه لایق اینقدر مدح یك کاری نکرده ام چرا که اینمرغ بیهوش ومست لایعقل است .

من — آیا مستست ؟

قو — بلی مستست . چرا که درپیش غارکربهٔ مشك ازبوی آن بیهوش افتاده بود وگربه میخواست که برو حمله آردکه من رسیدم .

براستی چون نظر کردم همچنین بودکه قونسه ی میگفت . اینمرغ ازمرغهای بسیارمعتنا بیست که درممالك پاپوآهاوجزایرمالیزیاخصوصست طول آن سه دسیمتره وسرش خیلی کوچك وچشمانش نزدیك منقاروبرنگهای بسیارعجیب وغریبی ملون است که دررنگینی پرهاوزینت شکل وشمایل بهترین نوع طیور شمرده میشود . منقارش زرد، پاهاو نخنه هایش سیاه، بالهایش برنگ لعل سرخ ، سروگردنش نارنجی ، گلویش زنگاری، شکم وسینه اش برنگ پوست جلغوزه ، دمش خیلی بزرگ ومانند

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 165 of 372

ابریشم نرم و سیمابیست مالیزیان اینمرغ را « آفتاب مرغ » و اورو پائیان مرغ جنت مینامند .

بسیار تأسف کردم که اگر ممکن میبود که اینمرغ را به باغچهٔ حیوانات پاریس ارسال میتوانستم . زیرا در انجا زندهٔ اینمرغ موجود نیست . اما چه سود که این کار غیر ممکن مینمود . من اگرچه بگرفتن اینمرغ بمقصد رسیدم اما ندلاند هنوز بشکار کردن حیوان چار پائی موفق نشده است .

درین اثنا بیك بیشه زاری واصل شدیم که خیلی درختان کوچك بهم پیوست داشت . دفعةً از پیش روی ما چند عدد حیوانی که آنرا « قانغورو » مینامند بتاخت شدند . هر سه نفر ما نشان گرفته بگله های الکتریکی سه عدد از انها نرا اما نند صاعقه زدهٔ برزمین غلطانیدیم .

اینحیوان نیز از حیوانا تیست که مخصوص همین نواحیهاست . گوشتش خیلی لذیذ وخلقتش خیلی غریبست پا های پس آن بسیار دراز ، ودستهای پیش او بغایت کوتاهیست . و قتی که براه میرود بصورت خیززدن وجهیدن میرود . اینحیوان از نوع حیوانات ذوات الکیس است یعنی درشکم شان یك کیسهٔ زائدی موجود میباشد که چوچه های خود را دران میپرورانند .

قانغورهائیکه هدف گله های ما شده بودند هریك بقدر یك آهو برهٔ می آمد . ندلاند از مسرت بسیار در پوست نمی گنجید .

ساعت شش بود که بساحل رسیدیم . قایق را بجای خود یافتیم . ندلاند همان بدردادن آتش وحاضرساختن طعام شام مشغول گردید . ندلاند در فن آشپزی بسیار مهارت بخرج رساند . کبابها را بچوب بهادر کشیده بر روی آتش صف نمود ، بوی لطیف آن بهوا پیچید . دهنم پر آب گردید . مگر منهم بقدر ندلاند شکمپرور بوده ام ولی از

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 166 of 372

خود خبر نداشتم .

طعام ما بسیار مکمل آراسته شد . از یکطرف کباب از یکطرف نان درخت نان وکیله وسبزه وخرما حاضر شده بود بکمال اشتها نان میخوردیم که دفعةً یك سنگی پرتاب شده درسفرهٔ ما برخورد ، ودر پی آن یك بردیگر سنگ ریختن آغاز نهاد .

باب بیست ودوم

صاعقهٔ کپتان نمو

قونسه ی گفت :

— سنگ آیا از آسمان میریزد ؟

هنوز این سخن بد هنش بود که یك سنگی آمده لقمهٔ که بدست داشت وبدهن میخواست ببرد از دستش بپرانید . چون بطرف جنگل نظر کردم یك گله وحشیان خونخوار برهنهٔ نیزه دار کاندار رادیدم که فلاخنها بدست بسوی ما درپیش آمدنست . بکمال خوف وهراس از جای خود برخاستیم . ندلاند در نحالت نیز شکمپروری خود را فراموش نکرده قانغور وهاوکیا بهار اجمع کرده همهٔ ما بسوی قایق روانه شدیم .

شکارهارا درقایق گذاشتن وخود مادران نشستن وبه پرکشی آغاز کردن همه یکدقیقه اجرا گردید . بقدر ده متر واز ساحل دور شده بودیم که بقدر صد نفر وحشیان بساحل ریختند ، وتابکمر در آب درآمده ، وبدستها ونیزه ها حرکات تهدیدکارانه بطرف ما نشانداده مانند حیوانات وحشی فریاد هامیبراوردند . باخود اندیشیدم که آیا بظهور این وحشیانرا کپتان نمو ازسفینه دیده باشد و بیایك معاونتی خواهد رسا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 167 of 372

نید ؟ ولی هر چه که نظر کردم بر نوتیلوس هیچکسی را ندیدم . لهذا چیزی قوتیکه داشتیم به پر کشیدن صرف نموده بعداز پانزده دقیقه به نوتیلوس رسیدیم . قایق را بسته بکشتی برامدیم اززینه فرو آمدم ازدالان صدای پیانو بگوشم آمد چون بدالان آمدم کپتانرا دیدم که بر پیانو تکیه زده مقام بسیار حزنی رامینوازد گفتم :

— کپتان !

سخن مرانشنید ، آهسته بر شانه اش دست گذاشته باز آوازدادم . کپتان لرزیده روی خود را بطرف من بگردانید و گفت :

— وای شماستید معلم افندی! چسان شکار گردید؟ چگونه بر سبزه ها گردش کردید؟

— بلی ، اما سبب بسیار کارمد هشی شدیم چونکه سبب جمع آمدن وحشیانرا بر ساحل شدیم تجمع آنهارا بسیار تهلکه ناك می بینم .

نمو — چه ؟ وحشیان جمع آمده اند ؟

من — بلی ،

کپتان به بسیار استهزا خنده کرده گفت :

— ببینید روی زمین خودرا ! بمجردیکه پای خود رابران نهادید بوحشیان مصادف شدید ! در روی زمین کدام نقطه است که وحشی دران نباشد استراحت در زیر بحر است . در زیر بحر !

— بلی همچنینست کپتان ، ولی حالا وقت اینسخنها نیست . باید یك چارهٔ درباب دفع مضرت اینها بکنید .

— معلم افندی ! اگر ازمن میشنوید بیغم باشید که ازانها هیچ ضرری نخواهد رسید .

— اما وحشیان بسیار اند اگر بر کشتی هجوم بیارند کار خیلی تهلکه ناکست .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 168 of 372

— یعنی چقدر خواهند بود ؟

— زیاده از صد نفر میآیند !

— موسیو آروناقس ! بروید بخوابگاه خود بکمال استراحت بخوابید محقق بدانید که اگر وحشیان تمام جزایر کینهٔ جدید جمع آیند به نوتیلوس از ان ضرری نخواهد رسید.

اینرا گفته باز بکمال استراحت و استغراق به پیانو نوازی مشغول گردید . منهم بحیرت بسوی اینشخص غریب الاطوار یکنظری انداخته از دالان برامدم ، و برسطح کشتی برامده بقدر دو ساعت برسطح کشتی ماندم گاه بسوی وحشیان نظر میکردم که آتشهایی بسیاری افروخته ، و بصداهای بسیار عجیب وغریبی غزلسرائیها میکردند ، و گاه به تماشای لطافت اصلیهٔ منطقهٔ جنوبیه مستغرق میشدم . لکن از وحشیان چیزی ترس و بیمی برای من نماند چرا که بی پروایی کپتان مرا نیز مستریح گردانیده . بسوی کرهٔ قمر نظر کردم باخود اندیشیدم که بعداز دوروز این جرم منیر تابناك از ین صدها هزار مسافهٔ بعیده بچه قوت خارق العاده آب بحر را بالا برا ورده مارارهایی خواهد داد ، سبحان مالك الملك !

تفکرات حیرت آور من تا به نیم شب دوام نمود سکوت و سکونتی که عالم را فرا گرفته بود خوابم را آورد . بکمرهٔ خود آمده بکمال راحت خوابیدم .

شب بلاعارضه گذشت . چنان معلوم میشد که وحشیان بطرف شکل و هیئت نوتیلوس متحیر مانده درشب هجوم آوردن را بران مناسب ندیده اند !

صبح ساعت شش برسطح کشتی آمدم . دمه آهسته آهسته بطلوع شمس برطرف میشد . رفته رفته جزیره پدیدار گردید . وحشیانرا دیدم که از دیروز بیشتر شده درانجا بودند . بعضی از انها از جزر آب استفاده کرده برسر خرسنگهای قورای تا بقدر پانزده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 169 of 372

بیست متر به نوتیلوس تقرب کرده بودند . از سطح نوتیلوس حریفان را بخوبی دیده میتوانستم . اینها پاپوآهای بودند که قامتهای شان بلند ، و پیشانیهای شان کشاده و بینیهای شان بزرگ و تیز . دندانهایشان سفید ، و موهایشان پیچیده و برنگ سرخ رنگ کرده بودند . وجود شان سیاه بود حلقه های استخوانی در گوش خود انداخته بودند . همهٔ شان برهنه بودند . بعضی از انها که از قیافت شان رئیسهای قبیلهٔ شان معلوم میگردیدند بعضی مهره های سرخ وسفید وطوقهای آهنین هلال مانندی بگردن خود شان آویخته بودند . همهٔ شان باتیر و کمان وسپر و ناچخها مسلح بودند . و فلاخنهای بسیار دراز درازی نیز بدست داشتند ، و برشانه های شان یك توبرهٔ لیفئی آویخته شده بود که دران نیز سنگهای فلاخن را پر کرده بودند .

یك رئیس قبیله به نیلوس بسیار نزدیك شده بکمال دقت و نظر تحقیق نوتیلوس را معاینه و تجسس میکرد و از حرکت دستها و سرش چنان معلوم میشد که بعضی چیز هابدیگران در انباب میفهمانید . در زمان جزر وحشیان از هراطراف بردور نوتیلوس گردش کردند ولی ببالاشدن بران جسارت نورزیدند . بدستها و اوضاع خود چنان وضعیتهانشان میدادند که گویا مرا به بیرون برامدن دعوت میکردند و لی امر بدیهی و آشکار است که این دعوت ایشانرا قبول کردن جایز دیده نمیشود .

امروز بجزیره رفته نتوانستیم . از بنسبب ندلاند بدرجهٔ فوق العاده بغضب و حدت آمده بود . با لمجبوریه روز خود رابه پختن و ساختن سبزه ها و گوشتهائیکه از جزیره آورده بودیم امرار نمود . وحشیان نیز وقتیکه دریابه مد آغاز نهاد آهسته آهسته از دور نوتیلوس دور شده بجزیره جمع شدند اما رفته رفته درساحل عدد نفری شان بیشتری میگرفت . چونکه مردمان تمام جزیره و حتی از جزیره های همجوار نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 170 of 372

مردمان تجمع مینمودند .

بعد از وقت زوال درمیان وحشیان یك شورش و جنبشی پدید آمد . رؤسای قبیله قبایل خود را بردور خود حلقه حلقه جمع کرده بعضی چیزها میگفتند ، و آنها نیز بیك زبان فریاد ها میبرا وردند . تا آنکه بقدر پنجاه شصت نفر در قایقها نشسته بسوی نوتیلوس هجوم آوردند . قایقهای وحشیان از تنه درختان کاوك شده ساخته شده بود بکمال مهارت قایقهای خود را میرا ندند و به نوتیلوس تقرب میورزیدند .

هیچ شبهه نیست که وحشیان کشتی جدید پیش از ین نیز اورو پائیانرا دیده و سفینه های آنرا شناخته اند اما این جسم سیاه دراز و بی دگل غیرمتحرك را چون دیده اند به خوف وهراس افتاده اند ، و از انسبب بتقرب کردن آن جسارت نکرده اند . وچون دیده اندکه هیچ حرکتی درین جسم موجود نیست خوف شان زایل شده به هجوم آوردن قرارداده اند .

قایقهااطراف نوتیلوس را احاطه کردند . من و قونسه ی از سطح کشتی بکمال خوف نزدیکشدن آنهارا تماشامیکردیم . درین اثناوحشیان تیروسنگ انداختن را برما بنا نهادند . قونسه ی گفت :

— زیاده برین درینجاتوقف کردن جائزنیست بلکه تیرهای شان زهرناك باشد ؟

— راستست قونسه ی . فرائیم من رفته کپتانرا خبربدهم .

به دالان درامدم درانجا هیچکس رانیافتم . به اوتاق کپتان تقرب کردم ، دروازه را آهسته زدم . ازدرون کپتان « درائید » گفت . درامدم ، دیدم که کپتان به حل کردن معادلهٔ فن جبر مشغولست . به نزاکت سلام داده گفتم :

— بلکه شمارا زحمت دادم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 171 of 372

— بلکه ، اما گمان میبرم که یك کار ضروری داشتید که مرا زحمت دادید .

— بلی ، بسیار ضرور و مهم! چونکه قایقهای وحشیان نوتیلوس را احاطه کردند . بعد از چند دقیقه بصد ها وحشی سفینه را برخواهند کرد !

— وای . مگر با قایقها آمدند ؟

— بلی ،

— چون چنین باشد دروازهٔ زینه را که بسطح کشتی باز میشود بسته کردن کفایت میکند .

— منهم برای طلب کردن همین مسئله آمده ام .

کپتان یکی از دکمه های آلات را فشار داده گفت :

— اینست که سرپوش زینه مسدود گردید . گله های مدهشهٔ واپور زرهپوش شما باز بیقین ندلانند که بر وجود نوتیلوس کار گر نیفتاده باشد البته که وحشیان آنرا با تیرهای خود شکافته نخواهند توانست ؟

— البته از یجهت بیم نیست ، اما برای تجدید کردن هوا ، و محبوس نماندن در کشتی سرپوش را فردا باز کردن لازمست . پس اگر در انوقت پاپو آها بر سطح سفینه باشند آنهارا از درامدن کشتی که منع خواهند کرد ؟

— یعنی شما میگوئید که پاپو آها به نوتیلوس خواهند درامد ؟

— هیچ شبهه نیست که بمجرد باز شدن دروازهٔ زینه پاپو آها در دون کشتی پر شوند !

— وحشیانرا از گردش بر سطح سفینهٔ خود منع کردن نمیخواهم . چرا که پاپو آها مخلوق بسیار مسکین و بیچارهٔ هستند . نمیخواهم که بسبب مهمان شدن نوتیلوس در جزیرهٔ « که به راعور » یکی از انها تلف شوند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 172 of 372

بنابر پیشنهاد کپتان خواستم که وداع کرده برایم ولی کپتان مرا باز داشته به نشستن امر نمود . و بقدر نیم ساعت بکمال بشاشت و شطارت از هر در و ور هگذر مکالمه و مباحثه نمود ، و از وحشیان هیچ سخن بمیان نیاورد .

بعد از نیمساعت برپا خواسته از من وداع کرد منهم به اوتاق خود آمدم . قونسه‌ی را دیدم که در انجا منتظر من بود . و میخواست که از نتیجهٔ ملاقات من و کپتان آگاهی یابد . گفتم :

— دوست من برو براحت بخواب . از وحشیان پاپوآ هیچ اندیشه مکن ، چرا که کپتان هیچ اندیشه ندارد بر سخن او اعتماد کردن لازمست !

— خیلی خوب ، آیا افندی چیزی کار و خدمتی بمن ندارد ؟

— نی دوست من ! آیا ندلاند چه میکند ؟

— ندلاند بساختن کباب داشتی قانفور و مشغولست که در وقت خوردن آن باید احتیاط بکنیم که انگشتها و زبان کوچك خود را بالقمه فرو نبریم !

قونسه‌ی رفت . من برجای خود دراز کشیدم ، بسبب شماتت صداهای پای وحشیان ، و آوازهای مهیب آنها که بربام نوتیلوس گردش داشتند خوب خواب نرفتم .

صبح وقت از خواب برخواستم . امروز بوقت ظهر از قرار وعدهٔ که قبلا گویا با کپتان نموده باید که نوتیلوس بسبب حاصلشدن مدکامل از خرسنگهای قورایها رهایی یافته رهسپار صوب مقصود خود گردد . البسه‌ام را پوشیده به دالان آمدم . کپتان را در انجا یافتم . بکمال بشاشت بمن پیش آمده گفت :

— مدار حالا آهسته آهسته آغاز کرده بعد از چهار ساعت انشاءالله بسیاحت خود ابتدا خواهیم کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 173 of 372

— آیا سرپوش زینه را باز کرده اید ؟

— نی هنوز نکرده ایم ، اما حالا امر به باز کردن آن خواهم داد !

— پاپو آها را چه خواهید کرد ؟

— اوه ، معلم افندی ! پاپو آها فکر شما را خیلی مشغول داشته ! حالآ نکه هیچ اهمیتی ندارد .

— سرپوش که باز شود آیا بسفینه نمیدرایند ؟

— معلم افندی بخوبی بدانید که اگر باز هم بشود در نوتیلوس داخلشده نمیتوانند .

بحیرت بطرف کپتان نظر کردم . گفت :

— آیا معنئی سخن مرا درك نکردید ؟

— هیچ ندانستم .

— پس بیائید و ببینید !

در پئی کپتان بسوی زینه متوجه شدم . در انجا فونسه ی وندلاندرا نیز ایستاده دیدم که بتماشای باز کردن سرپوش منتظر بودند . صداهای مهیب انبوه وحشیان نیز می آمد .

سرپوش باز شد . سیماهای مستکرهٔ بیست نفر وحشی دفعتهً نمایان گردید . و همان شش نفر آنها دستهای خود را بر کنارهٔ آهنین زینه نهاده میخواستند که فرو آیند . اما دفعتهً بصداهای بسیار مدهشی فریادها بر اورده افتان و خیزان واپس گریختند . ده نفر دیگر پیش آمده فرو آمدن خواستند ولی از نفری های اولی زیاده تر فریادها برا ورده غلطان غلطان خود را بدریا پرتاب کردند . نفریهای دیگر که بر بام بودند نیز بیکباره گی خوف و هراس بر انها مستولی گردید . یکی در پئی دیگر خود را بدریا انداخته و در قایق ها نشسته بطرف جزیره بفرار شتاب ورزیدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 174 of 372

قونسه‌ی و من متحیرانه بسوی این حالت نگاه میکردیم ندلاند خواست که برزینه برا مده فرار و حشیانرا تماشا کند بمجردیکه پای خود را برزینه بنهاد بی محابا فریادی براورده برزمین غلطید و کفرهای غلیظی برزبان آورده گفت :

— صاعقه است ! صاعقه !

از بنسخن ندلاند دانستم که مسئله چیست ! مگر کپتان نموجریان الکتریکی نوتیلوس را باکناره وزینهٔ آهنین سفینه اشتراک داده است . لهذا کسیکه در انجادست ویاپای خودرا تماس دهد گویاحالت صاعقه رسیدهٔ را میگیرد . وچنان حالت برو پیش میشود که گویا ما شین بسیار قوی تناك بجلی را بدست گرفته باشد .

درین اثنا یعنی قریب یك بجه بود که نوتیلوس بسبب مد کامل از جائیکه برخشکه نشسته بود آب در زیر آن درامده بشناوری آغاز نهاد . پروانه آهسته آهسته بدور کردن ابتدا کرد . سرعت سفینه رفته رفته تزاید نمود و درسطح بحر قطع مسافه کرد . بدون خسا رت از گلوکاه مهلك تورس بیرون برامد .

باب بیست و سوم

خواب غیر طبیعی

روز دیگر یعنی دوازدهم ماه کانون ثانی نوتیلوس بسیاحت زیر بحر خود دوام ورزید . امادرینده فعه سرعت آنرا درساعتی ۳۵ میل ازروی پراکنه تخمین نمودم . دور پروانه آنقدر سریع بود که بچشم آنرادیدن وبزبان حساب کردن غیرممکن بود .

چون دیدم که الکتریك غیرازانکه نوتیلوس را حرکت وسرعت وضیا وحرارت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 175 of 372

بخشیده است چنان قوت مدافعهٔ که تماس آن موجب هلاك گردد نیز عطا کرده وله و حیرتم بیش از پیش گردید. نوتیلوس را خیلی خارقه نمایك جسمی یافتم بالطبع بانی آن نیز بنظرم خیلی قدر و قیمت پیدا کرد هر گاه نوتیلوس همهٔ جریان الکتریکی خود را در زینه و کتاره در اروز اشتراك میداد بسیار لاشه های پاپو آها بلکه لاشهٔ ندلا ند نیز بالا درسفینه بر روی همدیگر می افتاد اینچه قوت ؟ اینچه حکمت ؟

نوتیلوس یکسر بجهت غرب رهسپار است در ۱۳ ماه کانون ثانی بدریای «تی مور» داخلشدیم جزیرهٔ تی مور راکه در ۱۲۲ درجهٔ طول واقعست دیدیم مساحهٔ سطحیهٔ این جزیره هزار ششصد و بیست فرسخ مربعست که درزیر حکم وادارهٔ یك راجای مستقل میباشد. راجاهای اینجزیره چنان اعتقاد دارند که از نسل تمساح یعنی واکو هستند، و باینصورت خود را ممدوح و مفتخر میدانند. تمساحهای که در تالاب ها و نهرهای اینجزیره موجود است آنقدر مظهر حرمت و رعایت هستند که غیر از حیوانات ونواله هائیکه برای آنها در هر وقت برای پرورش شان پیشکش میشود گاه گاهی دختران باکرهٔ خوشصورت را نیز برای دندانهای تیز آن حیوانات مستکره الخلقت می اندازند.

بعد ازین جزیره جهت عزیمت نوتیلوس بسوی جنوب غربی برگشت. یعنی یوز نوتیلوس بسوی بحر محیط هندی توجه نمود. آیا کپتان مارا کجا خواهد برد ؟

چند روز متمادیاً با کپتان به تجربه های فنی مشغول گشتم. کپتان در اثنای تجربه هائیکه درخصوص درجهٔ حرارت ابحار موجوده، وثقلت اضافیهٔ آنها، و درجهٔ ملح، وعمق، وشفافیت، وخاصهٔ الکتریکیه آنها اجرا مینمود بامن خیلی آثار نزاکت ومودت نشان میداد. بعد ازین تجربه هاچند روز از نظر پنهان گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 176 of 372

شانزدهم کانون ثانی نوتیلوس ازسطح دریا یکچند متروپایا نزغیرمتحرك توقف نمود . ازصداهای چکش ها ومطراقها معلوم میشد که در ماشین بعضی تعمیرات اجرا میشود پنجره های دالان باز بود . بارفقای خود بتماشای مناظر لطیفهٔ آبهای بحر ومخلوقات عجایب آن مشغول بودیم ماهیان بسیارمتنوع الجنسی ازپیش نظرماسیل سیل درگذر بود . بعضی ازانها درپیش آئینهٔ کافت عدسی پنجره خود راچسپانیده آئینه رادندان کندن میخواستند ولی بهیچصورت دندانهایشان کارگر تاثیر نشده بسرعت درمیگذشتند . بعضی ماهیان بسیار بزرگ عنبر یا بالینه خود رابه آینه مالش داده ودالان مارا تاریك کرده درمیگذشتند .

نوتیلوس بعدازسه چارساعت توقف براه افتاد دفعةً ازخارج وداخل ضیای الکتر یکی مفقود گردید بحیرت افتادیم که چه شد ؟ بعدازکمی دریافتیم نور آتشین بسیار خوشرنگ غریبی فراگرفت که بضیای الکتریکی هیچ مشابهت نداشت . به تعجب افتادم که آیااین روشنی ازچیست ؟ چون نیك نظرکردم دانستم که نوتیلوس ازیك طبقهٔ فسفوری میگذرد . این طبقهٔ فسفوری چنان روشنی بعمل آورده بودکه گویا آبهای بحرمانند یك ابرتنك سفیدی شده که آفتاب ازپشت آن درتابش باشد . اینحالت ازاجتماع حیوانات خرده بینیه فسفوریهٔ پیش آمده بود که مانند ابرهای سفیدو روشنی یك طبقهٔ تشکیل داده بودند .

اینست که دایماباینچنین مناظربدیعهٔ خلقت گاه درقعربحروگاهی برسطح بحربر خورده درپیش عظمت وکبریای حضرت خلاق عظیم الشان بحروبرجل اسمه واله وحیران میشدیم .

در ۱۸ کانون ثانی در ۱۰ درجهٔ طول و ۱۵ درجهٔ عرض جنوبی برسطح بحر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 177 of 372

رفتار داشت . هوا ظهور طوفانرا نشان میداد . دریا متموج بود . کپتان دوم بقرار عادت سابقهٔ خود به تعیین موقع مشغول بود . من منتظر آن بودم که باز همان کلمات عادتی اورا از زبانش بشنوم اما امروز آن کلماترا بر زبان نیاورده دیگر بعضی کلماترا بر زبان راند . کپتان نمورا دیدم که به بسیار تلاش از زینه بالا برامد و بادوربینیکه بدست داشت افقرا معاینه کردن گرفت .

یکچند دقیقه غیر متحرك مانده دوربین را از همان یك نقطهٔ که توجه نموده بود بر نداشت . بعد ازان دوربین را فرو آورده بقدر ده گام بهمراه کپتان دوم سوال و جواب نمود . کپتان دوم بسیار بهیجان بود . کپتان نمو باز دانه وغضوبانه یك طوری داشت . کپتان نمو باز دوربین را بطرف افق کرد انیده بهمان نقطهٔ اولین نظر دوخت . از صورت جریان مکالمهٔ دو کپتان چنان مفهوم میشد که یك چیز مهمی دیده اند .

من نیز نظر خود را بطرف نقطهٔ که آنها میدیدند دوخته خیلی دقت کردم ولی هیچ چیزی ندیدم . کپتان نمو بمن هیچ التفات نکرده بر سطح کشتی بقدم زدن آغاز نهاد اما حالت غضب و انتقام از چهره و چشمانش پدیدار بود . لب خود را بدندان میگزید . و با کپتان دوم بزبان خود شان بعضی اوامر و تعلیمات تبلیغ مینمود از کپتان دوم نیز اوضاع تصدیق و مسرت معلوم میشد . والحاصل چندبار دیگر نیز هر دو کپتان افقرا بادوربین معاینه کردند ، وباهمدیگر دورودراز مذاکره نمودند .

مرا نیز خیلی مراق حاصل شده بدالان فرو آمدم ویك دوربینی را گرفته بالا شدم . دوربین را بهمان نقطه دورداده چشم خود را برعدسه هنوز ننهاده بودم که یك دست پر قوتی دوربین را از دستم بر بود .

چون نظر کردم کپتان نمورا دیدم که دوربین را از دستم ربوده بر زمین انداخت .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 178 of 372

سیمایش آنقدر تغییر پیدا کرده بود که شناخته نمیشد . از هیئت وقیافتش درجهٔ نهایت غضب ، ونفرت واخذانتقام نمودار بود بگمانم دراول چنان رسیدکه سبب غضبش من شده ام ولی چون دیدم که بسوی من هیچ نظر نمیکند و متصل بطرف همان نقطه می بیند دانستم که بامن نیست هرچه که هست باهمان نقطه است .

نهایت کپتان نموخود را جمع نموده امرسرعت را به نوتیلوس عطا نمود . پروانه بسرعت تمام بدور افتاد بعد ازان بمن نزدیکشده گفت :

— موسیو آرونا کس،بیاد دارید که دراول ملاقات باشما یك شرط ووعدهٔ کرده بودم اینست که حالاوقت آن رسیده که بشرط ووعدهٔ خود وفا کنید .

— چه امر میکنید کپتان !

— بارفقای خود دراوتاقی که اول باردران داخل شده اید محبوس میشوید ، و تابوقتیکه آزادی شمامناسب دیده شود درانجامیانید .

— امرازشماست کپتان ! امایك چیزی سوال کرده میتوانم ؟

— نی !

سکوت کردم . زیرابجزاطاعت دگرچارهٔ نبود بکمرهٔ ندلاند و قونسه ی فرو آمدم . امرکپتا نرا برفقای خود تبلیغ کردم . بتأمل بیایید که این خبررا ندلاند بچه صورت قبول کرده باشد اما برای شدت وحدت ندلاند وقت نماند چرا که چارنفرطایفه هاما را گرفته بهمان اوتاقی که اول دران محبوس شده بودیم بردندودر رابرمابه بستند . قونسه ی پرسید که :

— آیا افندی بما خواهد گفت که سبب این محبوسیت چه خواهد بود ؟

منهم هما نقدرچیزیکه میدانستم برفقا بیان کردم . ایشان نیزمتحیرماندند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 179 of 372

چنانچه من چیزی ندانسته بودم ایشان نیز هیچ نفهمیدند. به تفکر و ملاحظه افتادم. حالت متهیجانهٔ کپتان نمو هیچ از نظرم دور نمیشد. تا آنکه در این اثنا این کلام تدلاندکه:

— وای. طعام برسفره حاضر چیده شده است مرا از گرداب تفکر وارهانید.

بواقعیکه سفره حاضر شده بود. مگر کپتان وقتی که سرعت سفینه را امر کرده بود حاضر کردن طعام را نیز بااو منظم ساخته بود. قونسه ی گفت:

— اگر افندی مساعده فرماید یك نصیحت میکنم.

— بگو دوستم!

— افندی باید که خوب خود راسیر کند. که میداند که چه میشود چه نمیشود؟

— راست میگویی قونسه ی.

برسفره نشستیم. بکمال سکوت و آرامی طعام خوردیم. بمجردیکه از طعام فارغ شدیم یك سنگینی عجیبی درسر و چشمان خود حس کردیم. هریکی ازما بر گوشهٔ میز تکیه زدیم.

درین اثنا چراغ الکتریکی نیز خاموش گردید تاریکی نیز خواب مارا زیاده گردانید. تدلاندو قونسه ی بخواب سنگینی فرو رفته بنای خورنش را گذاشتند. آهسته آهسته بر من نیز بلااختیار خواب غلبه کرد. هرقدر خواستم که خود داری نمایم و چشمانم را باز کنم. مقتدر نشدم درهما نحالت دانستم که این خواب غیر طبیعیست. بهمه حال در طعام ماچیزی دوای بیهوشی انداخته اند. آیا اینچه سر عجیبی خواهد بود که تنها محبوس ماندن مانی بلکه بیهوش شدن ما را لازم دانسته اند تا ندانیم که درسفینه چه میشود!

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 180 of 372

باب بیست وچارم

پشتهٔ قورای

فردا صبح چون از خواب برخاستم در سرو وجودم هیچ سنگینئی حس نکردم وچون خود رادر کمرهٔ خود برخوابگاه خود یافتم مبهوت و متحیر ماندم . مطلق که برفقای من نیز همین معامله اجرا شده باشد . آیا کپتان نمودرینشب گذشته چه کرده، وچه اسرارهاداشته ؟

ازاوتاق برامدم ، دروازهٔ زینه رابازیافته برسطح کشتی برامدم . قونسه ی و ندلاند رادرانجایافتم . آنها را استجواب کردم . ازهیچ چیزی خبرنداشتند . بخواب بسیارسنگینی فرورفته هیچ چیزی حس نکرده اند، صبح خودرابرفراشهای خوابگاه خود یافته اند .

نوتیلوس نیزمانند هروقت ازسیراسرارانگیزخودفارغ نبود، دریا یکقدری متموج بود . سفینه نیزکمتری جنبش داشت، وبسرعت معتدلانهٔ سیروحرکت مینمود گویا هیچ چیزخارق العادهٔ ظهورنیافته است ! بعد ازتجدیدکردن هوا نوتیلوس بنای غوطه خوردنرا نهادماهم فروآمدیم .

ساعت دوبودکه دردالان نشسته به تنظیم دادن همین محررات خود مشغول بودم که کپتان بدالان درامد سلام دادم ، بصورت بسیارساده رد سلام کرد ، دیگرهیچ سخنی نگفت . امیدوار شدم که بلکه ازوقوعات دیشب چیزی معلومات بدهد . نافله امید ! هیچ چیزنگفت ، درسیمایش آثارماندهٔ کئی بسیار وکدورت بیشمار دیده میشد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 181 of 372

واز چشمانش معلوم میشد که دیشب را به بیخوابی و بسیار ماندگی گذرانیده است . از حالتش حزن و کدر بسیاری مشاهده میشد . متصل گردش میکرد گاه می نشست ، گاه بر میخواست ، گاه یك کتابی گرفته بمطالعه مشغول میشد . باز طاقت نیاورده بر میخواست و بسوی آلات میدید . و الحاصل یکدقیقه مستریح نمیشد . نهایت بمن نزدیکشده پرسید که :

— موسیو آرونا قس ، آیا یکقدری حکیمی میدانید ؟

چون به اینچنین سوال هیچ منتظر نبودم یکمدت متحیر و ساکت ماندم . کپتان باز پرسید که :

— آیا حکیمی میدانید ؟ چرا که هم مسلکان شما اکثر تحصیل طب را میکنند .

— بلی کپتان ، بطبابت وقوف دارم . حتی در بعضی خسته خانه ها خدمت نیز کرده ام .

از پاسخ من کپتان خیلی ممنون شده گفت :

— بسیار خوب ! آیا یکی از طایفه های مرا معاینه کردن میخواهید ؟

— آیا بیمار است ؟

— بلی !

— حاضر خدمتم کپتان !

— بیائید .

برخاسته در پی کپتان براه افتادم . اما دلم خیلی بطپش بود . نمیدانم از چیست ، درمابین واقعهٔ دیشب واین بیماری یك مناسبتی میدیدم .

کپتان نومرا بطرف دنبال کشتی ببرد ، دریك اوتاق کوچکی که متصل دالان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 182 of 372

طایفه هابود مرا داخل کردانید درانجا بر بستر یك آدم چهل سالهٔ تنومندی افتاده بود . معاینه کردم ، بیمار نبود مجروح بود . سرش باپارچه های خون پری پیچانیده درمیان دو متکایی گذاشته شده بود . قماشهائیکه برسرش پیچیده شده بود به احتیاط تمام باز کردم . جریحه بسیار مدهش بود کوپنی سردوپاره شده بود ، دماغ یعنی مغز بیرون برامده بود . و بسیار تجرش هم پیدا کرده بود ، هر طرف جریحه را علقه ها احاطه کرده بود . تنفس مجروح نیز بسیار سنگین بود ، التهاب دماغ نیز بدرجهٔ نهایت رسیده بود .

نبضش را معاینه کردم ، ضربانش را مفقود یافتم نوکهای پای ودست او را نیز بسیار سرد یافتم که ازین علامتها تقرب ممات را در مجروح مشاهده کردم . جریحه را قابل تداوی ندیدم . هرانقدر که ممکن بود زخم را پاك کرده وبه اصول جراحی به بستم و از کپتان پرسیدم که :

— اینزخم ازچه پیش آمده است ؟

— چه میکنید ؟ نوتیلوس یك مصادمهٔ کرد . دران مصادمه یك میل آهنینی خطا خورده برسراین رفیق بیچاره ام خورد وسرش را کفانید . آیا جریحه اش را چسان دیدید ؟

من درجوابدادن تردد کردم . کپتان گفت :

— بگوئید تردد مکنید مجروح بفرانسوی نمیداند .

— تادوساعت دیگر تکمیل انفاس حیات میکند .

— چارهٔ برای رهایی دادن آن نیست ؟

— نیست .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 183 of 372

کپتان دستهای خود را بهمدیگر مالش داده از چشمانش قطرات اشك جاری گردید که این حالت اورا بسیار غریب دیدم .

بسوی مجروحیکه آهسته آهسته بمرگ تقرب مینمود یکچند ثانیه نظر دوختم . از جبینش آثار ذکاوهوشیاری لمعه نثار بود . ضیای الکتریك بر بستر مماتش پرتو انداخته لحظه بلحظه زرد شدن رنگش را نشان میداد . خواستم که یك کلمهٔ آخرینی که در وقت جاندادن از زبانش برآید بشنوم وازان کلمه تا یکدرجه براسرار حیاتش آگهی حاصل کنم ولی کپتان :

— معلم افندی ، برای شما دیگر ضرورت ماندن در نجا نماند ، رفته میتوانید !

گفته نگذاشت که بمطلب خود برسم . کپتانرا در اوتاق مجروح گذاشته به اوتاق خود آمدم . آنروز تابشام باحسیات بسیار کدرانگیزی پرهیجان ماندم . شب نیز براحت خواب نتوانستم . روز دیگر بوقت صبح برسطح کشتی آمدم . کپتان درانجا بود . بمجردیکه مرادید گفت :

— معلم افندی ، امروز خواهش کردش زیر بحر رادارید ؟

— آیا با رفقای خود یا تنها ؟

— اگر رفقای شما هم آرزو کنند چیزی مانعی نیست .

— منتظر امر شمائیم کپتان .

— چون چنینست بروید سقافاندرهای خود راپوشید .

از مجروح هیچ بحث نراند . ندلاند وقونسه ی رایافته تکلیف کپتانرا به آنها گفتم . در ینبار ندلاند نیز ناز نکرد . بعد از نیمساعت لباسهای کردش قعر بحر خود راپوشیده ، و آلت تنویر و تنفس خود را برکمر و پشت خود آویخته و بسته حاضر شدیم . دراو

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 184 of 372

تاق زیرین آمده بقرار سابق از دریچهٔ بغل کشتی در پئی کپتان بقعر دریا قدم نهادیم .
از عقب مانیز بقدر ده نفر طایفه های نوتیلوس که بااسقافاندر هاملبس بودند میآمدند .
قعر بحریکه نوتیلوس بران نشسته وماازان برامده ایم بقدر بیست متر و از سطح
بحر فرو بود . یك سر نشیبئی کمی فرو آمدیم . در نجا از ریگ وسبزه زار نبات بحری
هیچ اثری دیده نمیشد . لهذا دانستم که این محلی که بران راه میرویم عبارت از پشته
زار قورایست .

چراغهای الکتریکئی خود را روشن کرده در میان پشته های پست و بلند قو
رای که در ابتدای تشکل بودند براه رفتن آغاز نهادیم . روزی از روزها خواهد شد
که این قورا یها ئیکه در ینوقت آهسته آهسته بجمعشدن وتشکل کردن آغاز نهاده اند
از سطح بحر محیط بالا برامده جزیره یاقطعهٔ بشوند .

روشنئی چراغهای ما بر قورا یها عکس کرده یك منظرهٔ بسیار لطیف و نظر ربائی
بعمل میآورد . دوطرفهٔ راه مارا قورا یهای درخت مانندی که با گلهای سفید ستاره
شکل زینت یافته بودند احاطه کرده بود . اما این درخت های قورای که از حیوانات
شمرده میشوند ولی بشکل نبات بنظر میآیند معکوسانه بسنگها چسپیده نشو و نما
مییابند . یعنی پنجهای آن بالا و شاخهای شان سر بپایان بزرگ شده میروند . ضیا
در میان این شاخهای متلونی که بشاخ گوزن مشابهت میرساند عکس انداخته لطافت
فوق العادهٔ بهم میرسانید .

تصادف مراشایان دقت حیوانات نباتیه رانشان داد . این حیوانات که مرجان ،
و پولیپ و بسی انواع دیگر نیز دران داخلست از اجتماع قورای نام حیوانات صغیرهٔ
خورده بینیه بوجود می آید . تابسیار زمانها اینمسئله در میان حکمای طبیعیون مختلف

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 185 of 372

فیه بود که بعضی نبات و بعضی حیوان و بعضی معدن آنهارا میگفتند ، ولی در سنهٔ ۱۶۹۴ « په میسونل » حکیم بصورت قطعی اثبات کرد که اینها از نوع حیوانست . من چون بر تجارب عدیده که بر قورایها اجرا شده است آگاه بودم از تماشای نزدیك این حیوانات که در ابتدای امر بشکل نبات میباشند و هر چه که نشو و نما یابند حال معدنیت را کسب میکنند خیلی ممنون بودم .

غنچه های تازه که بر شاخهای شاخ گوزن مانند این نباتات حیوانیه بعضی نو شکفته ، و بعضی پس بهم پیش آمده بود آنقدر لطیف و ظریف مینمود که انسان از تماشای آن در پیش حکمتهای خلاق عظیم الشان واله و حیران میماند بعضی از ان گلهای نوشکفته را کندن خواستم اما به این گلهای ذیحیات بمجردیکه دستم تماس مینمود هیئت گلبی آن برهم میخورد ، و گلها خود را جمع کرده در میان محفظه های سرخ رنگ خود میدرامد .

این جنگل مرجانی که مادران رفتار داریم رفته رفته آنقدر بهم پیوست و غلوشده بود که از میان شاخهای آن بزحمت میگذشتم . این مرجانهائیکه در نجادیدم بر جملهٔ مرجانهائیکه در سواحل اناطول و عمان ، و طرابلس غرب ، و بحر احمر صید میشود در رنگ و صفایی و خوبی مرجح و برتر بود . یك چارك مرجان پنجصد روپیه قیمت دارد . حالا آنکه اگر کپتان نموتنها تجارت مرجانرا آرزو کند از همین جنگل بملیونها طلا منفعت میبردارد !

هرچه که فروتر میرفتیم درختان مرجان غلوتر و بزرگتر میشدند ، از حالت نباتی و حیوانی برامده تحجر میکردند . نهایت بعد از انکه بقدر دوساعت درین جنگل قطع مسافه نمودیم بعمق سه صد متر وفرو آمدیم که اینجا نقطهٔ مبداء تشکل قورایها بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 186 of 372

اما اینجا قورلیها بدرجهٔ نهایت بزرگی یافته و تحجر یعنی حالت سنگی را پیدا کرده مانند یك جنگل بزرگ درختی که درختانش همه از سنگ باشد بنظر می آمد. شاخهای بزرگ بزرگ آنها باهمدیگر رابطه والتصاق پیدا کرده کمرها و پلها و ششکها بعمل آورده بود. زمین آن مانند یك یك قالیچهٔ پر از هاری دیده میشد که با انواع نباتات بحری. و پوستها و محفظه های حیوانات دریایی مانند فرنفل و شقایق و اسفنج یعنی ابر و صدف و کودی و استریدیه و سائره مستور بود.

سبحان الله چه منظرهٔ غریبه! آیا تصویر ان قابلست که به نوك خامه ادا و بیان شود؟ کپتان نمو توقف نمود. ما نیز ایستادیم. طایفه ها بر اطراف افندی خود شان یك نصف دایرهٔ تشکیل دادند چون بدقت نظر کردم دیدم که چهار نفر از انها یك صندوق درازی مانند تابوت بر شانه گرفته اند. باین صندوق از زیر چهار کرهٔ اسربی آویخته بود دانستم که اینرا محض از برای ثقلت پیدا کردن آن به آن آویخته اند. چرا که پاپوشهای سنگین آهنینی که بپا داریم برای فرو آمدن ما در قعر بحر کفایت میکند. چونکه کپتان نمو آنها را بکمال موازنه ساخته است. پاپوشهای مذکور ما را بقعر بحر فرو می آورد ولی بسبب احاطه نمودن آب که هر طرف ما را فرا گرفته است در اثنای راه رفتن ثقلت آنرا حس نمیکنیم ولی صندوق بسبب خفت لازمست که کره های اسربی برای موازنهٔ ثقلت آن بدو آویخته شود.

در جائیکه توقف کردیم یك میدانی کوچکی بود که اطراف آن با درختهای کلفت و بزرگ سنگی رنگارنگ مرجان و مه لیت و ابریسمه و غیرهم جنس قورای محاط شده بود. چراغهای الکتریك ما هر طرف را خیلی خوب ضیادار کرده بود، سایه های ما را بیك صورت بسیار غریبی بر زمین ترسیم مینمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 187 of 372

قونسه ی وندلا بددر پیش من بود سرهای خود را با همدیگر نزدیك آورده بچشم وروی اشارتهای تعجب وحیرت میکردیم ، ولی وا اسفا که به تکلم مقتدر نبودیم بروی میدان چون خوب دقت نمودم بعضی بلندیهای دیدم که بدست انسان ساخته شده بود ! بنابر اشارت کپتان دو نفر از طایفه هاپیش شده در پهلوی یکی از ان بلندیها زمین را با کلنگی که در کمر داشت به کندن آغاز نهاد .

ازین کار حقیقت مسئله رادانستم که چیست ! ! مگر این میدانی یك قبرستانی بوده است ! و آن بلندیها که دیده میشد قبرهایی بود که بقبرهای مسلمانان مشابهت داشت ! وحالا نیز قبر کنده میشود ! واین صندوق نیز تابوتیست که جسد مجروحیکه دیشب ترك حیات کرده است در انست !

پس معلوم شدکه کپتان نمو رفقای خود را همیشه در نجاد فن میکنند .

قبر آهسته آهسته کنده میشد ، ماهیانی که از صدای کلنگ زدن بخوف می افتادند از اطراف ما بکمال سرعت میگریختند . نهایت مدفن کنده وحاضر گردید . طایفه هائیکه حامل تابوت بودند نزدیکشدند ! تابوت را باز کرده جسد را که با یك کفن سفیدی تکفین شده بود براوردند . ودر چقوری که با آب مملو شده بود فرو آوردند ، وخاکهائیکه از مدفن برآورده بودند پس در ان ریختند ، وباسنگهای قورا یها وپارچه های صدف وگلهای نباتات بحری تحکیم وتزئین نمودند . درمیان چهار پنج قبریکه از پیش بود یك قبر دیگر نیز علاوه گردید .

کپتان نمو ورفقای او در اطراف قبر صف بسته بکمال تضرع دستهای خود را بدعا برداشتند . مانیز به بسیار تأثر زانو بر زمین زدیم . بعد از انکه دعا تمام شد کپتان نمو و رفقای او از جسد بیروح رفیق خود که در قبر بحر در مدفن راطب تودیع نموده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 188 of 372

وداع آخر خودرا اجرا کرده بعودت کردن آغاز نهادند . از جنگل مرجان گذر کرده ، وبر بلندی برامده تا آنکه چراغ نوتیلوس پدیدار گردید . ساعت یك بود که برسفینه واصل شدیم .

سقافاندرهای خودرا کشیده برسطح کشتی برامدم . چرا که نوتیلوس نیز بعد ازانکه ما ازقعر بحر دران داخلشده ایم برسطح بحر برامده است . من برای تسکین دادن حسیات کدر انگیزی که ازین سیاحت آمروزی برایم حاصلشده بود در پیش برامده گنجی جای سکا ندار نشسته بودم که کپتان نمو نیز بیامد برپا خواسته گفتم :

— مجروح چنانچه تخمین کرده بودم آیا درشب وفات یافت ؟

— بلی معلم افندی .

— حالا درپیش رفقای قدیم خود درقبرستان جنگلی مرجان خوابیده است .

— بلی ، آنموقعیکه ازسطح بحر یکچند صدقدم پایانتراست مدفن استراحت آمیز ماست ! بغیرازطرف ما که هیچگاه فراموش نمیشود ازطرف همهٔ عالم فراموش شده بکمال راحت درانجا بخواب ابدی رفته است ! مامزارراامیکنیم ، وجسدرا دران میگذاریم ، پولیپها آنراچنان سد میکنند که هیچ بازشدنی نیست .

درین اثنا ازدهن کپتان یکصدای جانخراشی برامد بعضی چیزها بزبان خودزمزمه نمود ویکچند قطرات سرشك برورویش برنخت . گفتم :

— دران مدفن بواقعیکه ازدندانهای سگماهیان جسدرفیق شماخیلی آسوده وفارغست .

— تنها ازدندان سگماهی نی بلکه ازتعرض انسانها نیز فارغست !

انتهای کتاب اول محمود طرزی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 189 of 372

بیستهزار فرسخ

سیاحت در زیر بحر

کتاب دوم

باب اول

بحر محیط هندی

حالا قسم دوم سیاحات ما که در زیر بحر اجرا کرده ایم آغاز میکنند . قسم اول سیاحت ما بالوحهٔ مزارستان قعر بحر که تأثیر بسیار شدیدی بر فکرم نهاده بود ختام پذیر گردیده بود . معلوم شد که کپتان نمو در زیر بحر زندگانی ابدیٔ خودرا قطعیاً قرار داده است . حتی مدفن و قبرستان خودرا نیز در زیر بحر انتخاب کرده .

فرضیات و تخمیناتیکه قونسه‌ی درحق کپتان نمو کرده بعد از ین واقعه شایان قبول دیده نمیشود . قونسه‌ی میگوید : که کپتان نمو یك عالم داهیهٔ عظیمهٔ ئیستکه مردمان روی زمین قدر و قیمت آنرا نشناخته . و مهارت و لیاقت اورا تقدیر نکرده لهذا به اثر علم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 190 of 372

ومهارت خود نوتیلوس را ساخته و در میان آن در آمده در قعر بحر در آمده است .

حالا آنکه معاینه کردن کپتان نمو و کپتان دوم افق را ، و تغییر یافتن احوال او . و ربودن دوربین را بشدت از دستم . و محبوس ساختن و بیهوش کردن ما . و در همان شب مصادره کردن نوتیلوس بایکچیزی ، و هلاك شدن یکی از طایفه های او چیزهائیستکه فکر مرا بدیگر معانیها سوق مینماید . آیا نوتیلوس باچه چیز مصادره کرد ؟ آیا در افق چه چیز اسرار انگیزی بود که کپتان نشا ندادن آنرا من نخواست ؟

پس معلوم میشود که کپتان نمو تنها بگریختن از انسانها اکتفا نمیکند ! بلکه سفینهٔ مدهش خود را آلت بعضی انتقامهای مدهشی که سبب آنرا هنوز ندانسته ام نیز میگر داند معهذا فیه تا بحال هنوز در یخصوص هایك قرار قطعی داده نتوانسته ام ، تنها بنوشتن مشاهدات خود اکتفا میورزم و امید میکنم بلکه استقبال مرا بر احوال مطلع گرداند .

آیا ما هم ابداً در این کشتی خواهیم ماند ؟ مزار ما نیز در همان جنگل مرجان خواهد شد ؟ اما با کپتان چون وعد و قول در باب نگریختن نداده ایم هرگاه یك فرصتی برای گریختن بدست آید هیچ قصور نخواهیم کرد . کپتان نیز چون دانسته است که گریختن ما محالست از او بیم و امین میباشد . ولی آیا فرصت گریختن بدست ما خواهد آمد ؟ اینهم مجهول هرگاه فرصت گریز بدست هم بیاید بسبب محروم شدن از تماشای بدایع بحریه متأسف و محزون خواهم شد !

رفته رفته بقطعات مسکونه تقرب مینمائیم . درین اثنا هرگاه یك فرصتی ظهور نماید تنها برای دیدن بدایع بحریه رفقا را از ان فرصت محروم گذاشتن آیا ظلم نیست ؟ آیا این فرصت ظهور خواهد یافت ؟

تا بحال تنها شش هزار فرسخ در زیر بحر قطع کرده ایم به بینیم که هنوز چقدر مسافه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 191 of 372

قطع خواهیم کرد؟وهنوز چه چیزها خواهیم دید؟ من به این افکار ها بر سطح نوتیلوس نشسته بودم . چون دیدم که کشتی بنای غوطه زدن را گذاشت بدالان فرو آمدم .

حالا رفتار ما در آبهای بحر محیط هند یست که پنجصد و پنجاه ملیون هکتار آب را محتوی میباشد . آبهای بحر محیط هندی آنقدر صاف وشفافست که بینندگان را متحیر میگرداند . نوتیلوس بقدر دوصد متر ودرزیر آب رفتار داشت . چندروز بهمینصورت دوام نمود . غیر از من هرکس که میبود در اینسفر دلتنگ میشد . ولی من هر روز برسطح واپور برامده اطراف را نظر میکنم ، وهوای صاف را تنفس کرده بدالان فرو میآیم ، وگاه بمطالعه ، وگاه بنوشتن سیاحت نامه ، وگاه به نظارهٔ آبها وحیوانات قعر بحر از پنجره بخوبصورت وقت خود را میگذرانم .

صحت ما نیز خیلی مکملست ، تابحال هیچ ناخوش نشده ایم . یکچند روز منمادیاً نوتیلوس بسبب خالی بودن بحر برسطح آب رفتار نمود . ازدور هرکس که بوضعیت شکل ورفتار نوتیلوس نظر کند ، بهمه حال آنرا بیك جانور بسیار بزرگی تشبیه میکند . در ۲۵ کانون ثانی تمام روز را برسطح واپور گذرانیدم درافق هیچ چیزی دیده نمیشد اما بوقت ظهر یك واپور بسیار بزرگی دیده شد که بطرف غرب رهسپار بود . اگرچه مایان دکلهای بلند آنرا ازدور مشاهده کرده توانستیم اما آن واپور نشینان هیچ شبهه نیست که نوتیلوس را ندیده باشند چرا که باسطح بحر برابر میباشد .

بر روی هوا مرغان بسیار گوناگونی مشاهده میشد دامهای ماهیگیری نوتیلوس نیز انواع حیوانات بحر یرا شکار میکرد . ازجمله کاسه پشتهای بسیاری که کاسه های آنها خیلی مقبول وقیمتدار است نیز در شبکه ها گرفتار آمده بودند . ماهیان گوناگون نیز دیدیم که بعضی از انها تابحال هیچ ندیده بودیم . ازجمله ماهی عجیب الهیئت استریدیه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 192 of 372

راذکر کنم که آنها نیز مانند سنگ پشت یك محفظهٔ دارند وگاه مثلث و گاه مربع شده شناوری میکنند . دیگر ماهئی عجیب تر یغون بود که بسبب صدا های عجیبی که بر می آرند آنرا غوك بحری نام نهاده اند . ساعت پنج بود که با قونسه ی یك حیوان بحری بسیار عجیبی را مشاهده کردیم . این حیوان که قدما آنرا « نوتیلوس » مینامیدند وکپتان نیز کشتئی خود را بنام آن موسوم نموده ، ودر بنوقت آرغونوت میگویندش حقیقتاً که بسیار ظریف ولطیف یکحیوانیست . قدما دیدن آنرا نیز فال خیر میشمردند . اگر از قونسه ی پرسیده شود میگوید که حیوانات ناعمه بر پنج قسم منقسمست که اول آن قسم « مرچول الرأس » میباشد که بعضی از انها محفظه دار و بعضی از انها بی محفظه است . اینست که آرغونوتها واختاپوطها در بنقسم داخلست .

منظرهٔ غریبی که مادیدیم عبارت از گله های آرغونوتها بود که برسطح بحر گردش وشناوری داشتند . آرغونوتها بقدر هشت عدد لواحق لامسهٔ خرطوم مانند را مالك میباشند که باشش عدد آن مانند پرهای قایق شناوری میکنند ودو عدد آنرا مانند بادبان بالا میگیرند وبه این سبب شناوری شان یك منظرهٔ عجیبی تشکیل میدهد .

بقدر یکساعت نوتیلوس درمیان گله های انحیوانات غریبه رفتار نمود . امادفعةً همهٔ انحیوانات لواحق لامسهٔ خود شانرا که بالا گرفته بودند فرو آورده بیکباره گی همه درزیر بحر غوطه زدند که هیچ کشتئی جنگی نیز به اینقدر چه زودی مانوره اجرا کرده نمیتواند .

روز دیگر خط استوارا بر ۸۲ دایرهٔ طول قطع کرده به نصف کرهٔ شمالی داخل شدیم . امروز نوتیلوس درزیر بحر حرکت کرد هیچ برسطح بحر نبرامد . ازپشت پنجره دیدیم که یك گلهٔ سکهاهی ازهرطرف نوتیلوس را استیلا کرده ازپیش پنجره ها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 193 of 372

هیچ جدا نمیشدند . نهنگهای دریحر محیط هندی بسیار است . بعضی ازین نهنگها هیان بدرازی پنج شش متر و می آمد که پشتهای شان اسمر و شکمهای شان سفید و دهن بسیار فراخ و دندانهای بسیار مدهشی داشتند . گاه گاهی بدندانهای خود بلور بحیره را کرفتن میخواستند ولی موفق نمیشدند .

نوتیلوس سرعت خود را تزئید کرده نهنگهایان بسیار تیز رفتار را در عقب گذاشت . در ۲۷ کانون ثانی به دریاچهٔ بنگاله در آمدیم . یکچند بار بر سطح بحر بعضی جسدهای انسانهای مرده دیدیم که این ها لاشه های هندو هایی بود که بعد از مردن به نهر گنگ انداخته شده بودند . و حالا برای طعمه شدن دندانهای نهنگهایان میرفتند . از دور بعضی جزیره ها معلوم کردید . ندلاند گفت :

— موسیو آروناقس . اینستکه به اراضئی متمدنه تقرب میورزیم ! نسبت به ممالک پاپوآها اینجاها خیلی اعلا جاهاست . بریدر جزیرهٔ که به عوآر لعنت که از حیوانات چارپا زیاده تر وحشیان دوپا داشت . معلم افندی ، معلوم شماست که در هندستان راههای شمند وفرها ، و مانند شهرهای اوروپا شهر ها موجود است پس آیا زمان وداع کردن ما از نوتیلوس نرسیده خواهد بود ؟

— نی دوست من ، هنوز نرسیده . یکقدری هنوز صبر کنیم . نوتیلوس بعد ازین رفته رفته بقطعات متمدنه تقرب میکند . حتی آهسته آهسته ما را به اوروپا میبرد یکبار که در انجاها قدم بگذاریم البته یك چارهٔ خواهیم جست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 194 of 372

باب دوم

(معدن مروارید)

در ۲۸ کانون ثانی نوتیلوس در ۹ درجه و ٤ دقیقه عرض شمالی وقتیکه صبح بر سطح بحر برامد در جهت غربی بمسافهٔ هشت میل دور یك خشکهٔ دیدم . همان بدالان آمده بروی خریطه بالیدم که این خشکه کجا باشد ؟ یافتم که این خشکه جزیرهٔ سیلانست که در جنوب قطعهٔ هندستان واقع میباشد ، برای مطالعه کردن احوال این جزیره که از جزایر بسیار منبت کرهٔ ارض شمرده میشود بکتابخانه رفتم تایك کتابی درین باب بدست آرم . بعد از تجسس کردن یك کتابی یافته باز بدالان آمدم . در اول امر موقع جزیره را تحقیق کردم جزیره در ۵ درجه و ۵۵ دقیقه عرض شمالی و ۷۹ درجه و ٤۲ درجه طول شرقی غرنویچ واقع شده بود طول این جزیره را شصت و پنج میل ، وعرضش را یك صد و پنجاه پنج میل ، ومساحهٔ سطحیهٔ آنرا بیست و چار هزار و چهل و هشت کیلو متروی مربع نوشته بود که از جزیرهٔ ایرلاندیك کمی کوچك میباشد . این جزیره را سراندیب نیز مینامند . من بمطالعه مشغول بودم که کپتان نمو با کپتان دوم نیز آمدند . کپتان بعد از انکه بسوی خریطه یکنظری افگند بمن نزدیکشده گفت :

— جزیرهٔ سیلان به محصول مروارید خیلی مشهور است . معلم افندی ، آیا دل تان میخواهد که سیر صید کردن مروارید را بکنیم ؟

— چسان نمیخواهد کپتان !

— بسیار خوب ، تنها محل صید را می بینیم ، صیادها را سیر کرده نمیتوانیم چرا که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 195 of 372

هنوز صیادهای صدف مروارید بصید کردن آغاز نکرده اند .

— هرچه که شما میفرمائید کپتان !

— معلم افندی ، این یك را نیز بشما بگویم که اگرچه در دیگر بسیار جا های کرهٔ زمین صدف مروارید صید میشود اما مکمل ترین آنها در جزیرهٔ سیلان اجرا میشود . اگرچه بجزیره ما یکقدری وقت تر از صید کردن مروارید آمده ایم چرا که صیاد های مروارید در ماه مایس در نجا می آیند و مدت سی روز با صدقایق بکشیدن خزاین بحریه مشغول میشوند . صیاد ها پنج پنجنفر در بحر غوطه میخورند و تا به پانزده متر و عمق واصل میشوند وقتیکه غوطه میخورند یك سنگی را در میان دوپای خود میگیرند و بایك ریسمانی بقایق مربوط میباشند .

— آیا تاحالا هنوز بهمین اصول صید میکنند ؟

— بلی تاحالا هنوز همین اصول جاریست !

— سقافاندر های شما برای این کار خیلی فائدهٔ عظیمی میرساند .

— بلی میرساند ، زیرا آن صیاد های بیچاره بسیار مدت در زیر آب توقف کرده نمیتوانند . ماهر ترین آنها بقدر یکدقیقه در زیر آب ایستاده میتوانند شد اما وقتیکه میبرایند از بینی و گوشهای شان خون نابه سر میکند هرقدر صدفی که در نمدت بگیرشان بیاید جمع کرده در توبرهٔ که بگردن آویخته دارند می اندازند و بالا میبرایند اما عمر این بیچارگان خیلی کوتاهست . در جوانی از قوهٔ باصره محروم میشوند .

— بلی بسیار صنعت کدر انگیزیست . علی الخصوص که بجز آنکه مدار زینت و تمتو نیت بعضی توانگران عیش پرست بشود دیگر هیچ فائدهٔ نیز ازان متصور نیست . آیا یك قایق که ده نفر صیاد دران باشد در یکروز چقدر صدف کشیده خواهند توانست ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 196 of 372

— بقدر چهل پنجاه هزار دانه !

— آیاغواصان بسیار اجرت میگیرند ؟

— نی معلم افندی خیلی کم اجرت میگیرند .

— بیچاره ها . حالا نکه صاحبان آنها بسایهٔ ایشان مالك چه ثروتها میشوند .

— کار دنیا همچنینست معلم افندی ! باشید که در اثنای گشت و گذار کشتزار صدف مروارید بلکه بعضی صیادانیرا به بینیم که پیش از وقت بشکار مشغول شده باشند درانوقت خواهید دانست که این بیچارگان چقدر زحمت میکشند ؟

— بسیار خوب خواهد شد کپتان !

— اما این را بگویم که آیا از سگماهی میترسید یانی ؟

— چه ؟ سگماهی ؟

این سوال کپتان مرا خیلی متحیر ساخت آیا سگماهی چیزیست که انسان از ان بترسد؟ اینچه سوال بیفائده ؟ باز کپتان گفت :

— چرا جواب نمیدهید معلم افندی ؟

— کپتان . راستی اینست که با این ماهیان خونریز هنوز داد وستد بی تکلفی پیدا نکرده ام !

— پیدا کرده ایم . شما هم رفته رفته عادت خواهید گرفت . ذاتاً مسلح خواهیم بود . بلکه در اثنای گشت و گذار کشتزار مروارید یك چند سگماهی نیز شکار بکنیم ! هم این نوع شکار بسیار لذت آوراست .

کپتان اینرا گفته از دالان برامد . من بگرداب حیرت فرو ماندم . دانه های عرق سرد سرد که بر جبینم گرد آمده بود بدست پاك کردم . هرگاه در کوههای اسویچره

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 197 of 372

برای شکار خرس انسان دعوت شود «بسیار خوب میرویم» میگوید . واگر برای شکار شیر و پلنگ در جنگلهای افریقا یا هندستان دعوت شود میگوید «اوه ! اوه ! شکار شیر بسیار اعلا ! اگرچه تهلکه ملحوظ هست اما صد کرت میرویم !»

لاکن این دعوت کپتان نمو که عبارت از شکار سگهایی در قعر دریاست از ان شکارها بی نیست که انسان بزودی به آن راضی بشود . هرگاه مانند دعوتیکه برای شکار جنگل قریب نموده بود بی نام میماند کار آسان بود ، در انجا رفته یك سمور بحری را شکار کرده پس عودت میکردیم . ولی چنین نام گرفته بشکار سگهایی رفتن یکقدری جای تأملست .

اینسخنان را باخود گفته به تخیل و تصور سگهایی افتادم . و وصف دندانهای تیز خنجر مانند آن جانورها . بادهن بزرگ مدهش آنها که بیك حمله انسانرا دوپاره میسازد هیچ از پیش چشمم دور نمیشد . از حالا موهای بدنم راست شدن گرفت . حالا آنکه کپتان این دعوت مدهش را بچنان طور بیقیدانه ولاابالیانه نمود که گویا بیکدشتی برای شکار خرگوش میرویم ! باخود گفتم که :

— قونسه‌ی البته به رفتن این شکار راضی نخواهد شد ، منهم رفتن اورا بهانه گرفته نمیروم والسلام ! اما برنرفتن ندلاند امیدوار نبودم ، چرا که میدانستم که تهلکه هر چه که بزرگتر باشد برطبیعت مجادله پرست او موافقتر میآید .

اینرا باخود قرار داده باز بمطالعهٔ کتاب خود مشغول شدم . اما خواندنی خود را نمیدانستم . غیر اختیاری صحیفه‌ها را میگردانیدم . درمیان سطرها دهنهای کشادهٔ مدهش سگهایی بنظرم برمیخورد !

درین اثناء ندلاند و قونسه‌ی بطور بسیار مستریحانه و مسرورانه به دالان درامدند . ندلاند گفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 198 of 372

— معلم افندی ، خبردارید که دوست شما کپتان شیطانها یعنی نمو مارا بیك طور ناز کانه برای گشت و گذار کشتزارهای مروارید خود که در جزیرهٔ سیلان دارد دعوت نمود .

من — آیا دیگر چیزی بشما نگفت ؟

ند — نی دیگر چیزی نگفت !

پس دانستم که کپتان از مسئلهٔ سگماهی بر فقای من چیزی نگفته . از بیخبر ماندن ایشان از نقطهٔ مهمترین کار خیلی دلتنگ شدم . حالا آنکه ایشانرا باید بگویم ؟ اما چسان بگویم ؟ قو نسه‌ی گفت :

— آیا افندی در حق صید مروارید بابعضی معلوماتی خواهند داد ؟

ند — بلی بلی ! پیش از انکه بصید برائیم باید در بنباب چیزی بیاموزیم !

من — چون چنینست بیائید در پیش روی من در نجا بنشینید تا معلوماتیکه در همین کتاب یافته ام بشما نقل دهم .

قو — اول اینرا بفرمایند که مروارید چیست ؟

من — بقول شاعرها مروارید قطرهٔ سرشك دریاها بوده ، مردمان مشرق زمین میگویند که قطرهٔ باران نیسانست که در شکم صدف تحجر کرده . خانمها میگویند که یك سنگ غیر شفاف ذیقیمتیست که برای زینت گوش ، و گردن ، و سینهٔ ما بکار میآید . ارباب فن کیمیا میگویند که از اختلاط فوسفوریت ، و قاربونیت کلس ، و ژه لاتین بعمل آمده است . حکمای حکمت میگویند که مروارید یك مواد یست که در صدف نام حیوانات غلاف دار در همان عضوشان که مادهٔ صدفی را حاصل میکند از همان مادهٔ صدفی جوهر و خلاصهٔ آن ترشح و تقطر نموده بهم جمع میآید .

قو — اصداف از جنس حیوانات ناعمهٔ معدوم الرأس ، و از نوع موجودات

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 199 of 372

ذیحیات غلاف داراست .

من — راست گفتی ای قونسه ی ملا ! اینست که مروارید عبارت از جوهر مادهٔ صدفی این حیوان ناعمهٔ معدوم الرأس غلافدار است که بمرور ایام ترشح کرده کرده بشکل کریوات تصلب میکند گاه در مصرع اینحیوان یعنی در جائیکه غلاف بالایی و غلاف زیرین آن بهم چسپیده است موجود میشود ، وگاه درمیان گوشتهای آن پیدا میشود . هرگاه مروارید شکستانده شود بهمه حال در وسط مرکزی آن یك دانه سنگریزهٔ کوچك ویا یکدانهٔ ریگی موجود است که بمقام تخم آن قایمست . پس مروارید درمدت چند سالها در اطراف آن سنگریزه طبقه طبقه جمع آمده بحصول می آید .

قو — آیادریك استریدیه یعنی صدف یك چند دانه مروارید موجود میشود ؟

من — بلی بعضی صدفها میباشندکه مانند قطئی جواهر بسیار دانه های مروارید موجود است . حتی خود ندیده ام ولی شنیده ام که صیادان مروارید یکبار یك صدف صید کرده بودندکه بقدر یکصد و پنجاه دانه (سکماهی دران موجود بود !

ندلا ندیك قهقههٔ بسیار بلندی کرده گفت :

— چه میگوئی معلم افندی ؟ یکصد و پنجاه سکماهی چسان درصدف موجود بود ؟

من — وای ! سکماهی گفتم ؟ نی نی غلط کردم عفو بفرمائید ! مرواری میگفتم سکماهی بد هنم آمد .

قو — ضرر نیست ! دهن انسان گاهی خطاهم میشود . آیااین رابفرمائیدکه مروارید هارا ازصدف بچه صورت میبرارند ؟

من — صدفهائیکه از دریاها میبرارند بر بورياهائیکه برساحل هموار کرده اند میگسترانند ، وبقدر ده روز همچنان میگذارند ، حیوانات مذکوره درانجا پوسیده ، وبوی ناك

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 200 of 372

میگردند . بعد ازان درحوضهای بزرگی که از آب دریا پر شده است می اندازند و درا نجا باز کرده غلافهای آنهارا در صندوقهارای صد فکارها میفرستند و گوشتای پو سیدهٔ آنرا در دیگها انداخته میجوشانند تا آنکه ریزه ترین مروارید هانیز ضایع نشده ته نشین گردند .

قو — آیا قیمت مروارید نسبت به بزرگی آن میباشد ؟

من — بزرگی ، آبداری ، درستی شکل ، موجب قیمت آنست . بهترین مروا ریها ها نست که در مصرع صدف چسپیده باشد که آنرا با انبوریکه دهن آن را برگر فته شده است میکنند این قسم مروارید هم شکلش منتظم وهم شفاف میشوند .

قو — لکن چقدر دراز یکمدتی میخواهد تا یگان یگان آنرا دیده و بزرگ و کوچك آنرا جدا کنند ؟

من — نی در یخصوص غربالهای مخصوص مخصوص استعمال میکنند . مثلا اول از یکغربال سوراخ کوچکی ، ودوم بار از یکغربال سوراخ میانهٔ ، وسوم بار از غربال سوراخ بزرگی میگذرانند . مرواریدهایی که از غربال هشتاد سوراخه نیفتد درجهٔ اول ، ومرواریدهایی که از غربال هشتصد سوراخه نگذرد درجهٔ دوم ، ومرواریدهائیکه از غربال هزار سوراخه نگذرد درجه سوم شمرده میشوند .

قو — آیا از کشتزارهای مروارید یعنی جاهایی که درانجا صدف مروارید پرورش می یابد و بکثرت موجود میشود چقدر واردات و محصولات سنوی برداشته میشود؟

من — بنابر قول همین کتابیکه مطالعه میکنم تنها از کشتزارهای جزیرهٔ سیلان در سال سه ملیون سگهاهی محصولات گرفته میشود !

ندلاند باز یکقهقهٔ کرده گفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 201 of 372

— او ! معلم افندی ! کاش از عوض سگماهی دیگر ماهی خوشگوشتی حاصل میشد .

من — باز سگمای گفتم ؟ نی نی روپیه میگفتم غلط کردم !

قو — بگمانم میآید که اینقدر مروارید‌های بزرگی که کپتان عمو مالك آنست در دنیا هیچکس بر ان مالك نباشد ؟

من بزرگترین مرواریدیکه در جامکان بلورین بود نشان داده گفتم :

— راستست قونسه‌ی. مثلا این دانه تابه اینده به این بزرگی نه کسی دیده و نه کسی شنیده .

قو — آیا چقدر قیمت برای آن تخمین کرده میتوانید ؟

من — کم از کم دو ملیون سگ ....

— قونسه‌ی بجابکی سخن را از دهنم گرفته گفت !

— دو ملیون روپیه سگماهی نیست .

ندلاند گفت :

— معلم افندی در بن سگماهی گفتن بسیار شما یك سری هست ؟

من اگر راستی میخواهید بخدا فکرم آنقدر بسگماهی مشغولست که شکل تو و قونسه‌ی تیز گاه گاه بنظرم سگماهی میآید ! آیا تو از سگماهی میترسی ندلاند ؟

ند — از ماهی ترسیدن ؟ مانند من یك صیاد ماهی از چیزیکه آنرا صید میکند چسان میترسد ؟

من — اما مسئله اینچنین نیست که سگماهی را بادام شکار کنی و در کشتی براری و باتبر دم آنرا ببری و شکمش را پاره کنی و دلش را بر اورده بدریا بیندازی . نی بلکه در قعر بحر سینه بسینه باهم مجادله و محاربه کردنست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 202 of 372

ند — در زیر آب هم نمیترسم بشرطیکه ژیقین بدستم باشد . چراکه سگماهی تا بر پشت برنگردد هجوم کرده نمیتواند تا او برگردد من ژیقین را بجگرگاهش میدرارم .

من — خوب قونسه ی ، توچه میگویی ؟

قو — اگر افندی بترسد منهم میترسم واگر افندی نترسد منهم نمیترسم !

باب سوم

یکدانه مرواری ده ملیون روپیه گی

شب شد . بخواب گاه خود آمدم ، خواب بخوبی نتوانستم ، هر خوابی که دیدم متعلق به سگماهی بود صبح از خواب برخاسته ولباسهایم رابوشیده بدالان آمدم . کپتان نمودرا نجا منتظر من بود گفت :

— موسیو آروناقس ، برفتن حاضرید ؟

— بلی حاضرم کپتان .

— بفرمائید برویم .

— رفقای خود را خبرندهم ؟

— آنهارا خبرداده ام برسطح نوتیلوس منتظر ماهستند .

— آیا سقافاندرهای خود رانمیپوشیم ؟

— حالا نمیپوشیم ، چونکه نوتیلوس رابد ریاچهٔ ما ناعارکه دریاچهٔ کشتزار صدف مروارید جزیرهٔ سیلانست بسیارنزدیك نکردم وازینجاتابه آنجادرزیربحرراه رفتن یکقدری درازمیشود . لهذا قایق را حاضرکردم تابه آنجابه قایق میرویم . اسقافا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 203 of 372

ندرها در قایقست وقتیکه بمحلق مطلوب واصل شدیم اسقافاندرهای خودرا پوشیده بدریامیدرائیم .

کپتان نمورا بیروی کرده بسطح کشتی برامدم . ندلاند وقونسه ی درانجا بودند کپتان نمو بطرف پنج نفر طایفه هاکه منتظر کپتان بودند اشارت کرده قایق را به کشتی نزدیك کردند . هرسه مابه قایق نشستیم یك طایفه برای چرخ دادن سکان وچهار نفر برای پزکشیدن نشستند . قایق بسوی جنوب رهسپار گردید . همهٔ ما ساکت بودیم . ساعت پنج ونیم بود که شعاعات ابتدائی شمس خاوری وباغچهٔ درازی که ازجزیره بسوی دریا ممتد شده بود بمانشان داد .

جهت شرق این ساحل دماغه پست وجهت جنوبیش بلند بود . بقدر سه میل ازخشکه دورتر کپتان نمو اطراف را یکنظری کرده بلنگر انداختن اشارت کرد . زنجیر لنگر بسیارکم در آب فرورفته قایق بایستاد زیرا درنجا آب دریابسیارکم وتنك است . و مزرعهٔ مروارید هم ازقرارقول کپتان درهمین حوالیست کپتان گفت :

— موسیو آرونا قس ، ایندریاچه را می بینید بعدازیکماه قایقهای متعدد صیادان صدف درنجا بر میشوند . غواصها درین آبهاغوطه خورده صدف مروارید میکشند . آبهای این دریاچه برای غواصها بسیارموافقست چرا که بسیار موج ندارد . ما نیز حالا سقافاندرهای خودرا پوشیده بگشت وگذار خود آغاز میکنیم .

من هیچ جواب نداده بسوی این آبهای شبه ناك نظر کردم وبمعاونت طایفه ها سقافاندرهارا پوشیدم کپتان ورفقای من نیز بزودی پوشیدند . ازطایفه ها هیچ کسی بامانمی آمد چونکه هیچ یکی ازانها البسهٔ غواصی نپوشیدند .

والحاصل تابگلودرسقافاندرهادرامدیم آلت تنفس را نیز برپشت مابستند . میخوا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 204 of 372

ستند که محفظه های سرپوش را بسر ما بنهند که از کپتان پرسیدم که :

— آلت تنویر و تفنگ چرا نیست ؟

نمو — چرا که ضرورت به آنها دیده نمیشود ، در بسیار جا های عمیق نمیرویم که بچراغ حاجت افتد ، بعوض تفنگ نیزاین قمه را بگیرید بکمر بیاویزید .

بنابر امر کپتان قمه را بکمر آویختم و دیگر چیزی نگفته سر خود را در محفظه در آوردم . کپتان و رفقایم نیز همچنین کردند . تنها ندلا ند ژیپقین مدهش خود را بدست داشت .

طایفه هایکان یکان مارا از زیر بغلها گرفته از قایق به آب فرواندا ختند . بقدر یکنیم متر وقایماً در آب بزیر رفته پاهای ما بر ریگ قعر بحر برخورد کپتان نمو بدست خود اشارت کرده در پی آن براه افتادیم . ضیای شمس قعر دریارا بخوبی تنویر مینمود ، همه چیزرا بخوبی میدیدیم . بقدر ده دقیقه رفتیم که بعمق پنج متر و از سطح بحر فرو آمدیم . زمین نیز هواری پیدا کرد . مارماهیهای بسیاری از صدای پاهای ما رم خورده بهرسو میگریختند . کذالك ماهیان سفید و برقناك پهن وجودی نیز بسیار بود .

شمس آهسته آهسته به جوسما بالا میشد ، و دریاراز یاده ترتنویر مینمود . حال زمینی که بران براه میرویم نیز رفته رفته تبدل میورزید . از ریگزار گذشته بریك زمین سنگستانی براه افتادیم که سنگهای کوچك و بزرگ غیر منتظم زمین را فرا گرفته بود . برروی این سنگها و زیر و اطراف آنها به لکها حیوانات ناعمه و نباتیه موجود بود . درمیان اینحیوانها صدفهای پوست باریك و غیر منتظمی که مخصوص بحر محیط هند یست بکثرت موجود بود و بسی حیوانات مختلفهٔ دیگر نیز مشاهده میشود . علی الخصوص خرچنگ های بزرگ بزرگی نیز دیده میشد که بعضی از بغل سنگها و بعضی از سر سنگها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 205 of 372

بچشمهای درخشندهٔ غیرمتحرك خود بسوی ما میدیدند ، وچون نزدیك شدن مارا میدیدند بکمال سرعت کج کج میگریختند .

اینحیوانات کریه المنظر بساحلهای دریا بردرختان جوز هند بالا میشوند ، وجوز هارا کنده برزمین می اندازند وباپنجه های پرقوت خود آنرا شکسته بدان تغیش میکنند کاسه پشتهای بسیاری نیز دیده میشد . که نسبت به خرچنگها زیاده تر بناز واستغنا رفتار میکردند .

تخمیناً ساعت هفت ونیم بود که بمزرعهٔ عظیم یا آنکه معدن جسیم صدف مروارید که درسالی بملیو نها حاصلات ازان برداشته میشود واصل شدیم . استریدیه هایعنی صدفهای مروارید برسنگها خیلی محکم چسپیده ، ازانجائیکه یکبارچسپیده باشند بدیگرطرف حرکت نمیکنند . صدف مروارید خارجاً غیرمنتظم ، وسیاه وکرد میباشد . برروی پوست بعضی ازانها خطهای سبز وپوستهای بعضی ازانها سیاه وسخت است . خطهای آنها دلیل تازه گی وجوانئی آنهاست وسیاه پوست آنها لااقل ده ساله میباشند که بدرازی ده گره یا بیشتر یا کمتر میباشند .

کپتان نمو بدست خود مراجسامت مزرعهٔ صدف مروارید را نشا نداد . دیدم که دست خلقت درپرورش ووجود دادن اینمخلوقات بردست انسانها بارها برتری و افزونتری دارد ، یعنی انسانها هرانقدر که دراستخراج واستهلاك آنها کوشش ورزند آفرینش آفریدگار خیلی بیشتر ازان اینمزرعه رابرکت وکثرت داده است .

دررا هیکه رهسپار بودیم بلا توقف پیش میرفتیم چراکه کپتان نمو بررا هیکه باو معلوم بود بیدرنگ شتابان بود . علی الاکثر ازمیان خرسنگهای اهرام شکل بسیار بلندی میگذشتیم . حیوانات ناعمهٔ صدفیه که برسراین سنگهاواطراف آن چسپیده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 206 of 372

بودند گویا بنظرهای ثابت خود متحیرانه ما را مینگریستند. رفته رفته زمین سرنشیبی پیدا میکرد تا آنکه بقدر پنجاه متر از سطح بحر بزیر آمدیم. در پنجا سنگلاخهای بزرگی موجود بود که سنگپاره های صاف صاف و بلند بلندی در هر هر جا ایستاده بود. درین اثنا در پیش روی ما یک مغارهٔ واسع و تاریکی که درمیان یک پشته سنگی باز شده بود وضیای شمس دران پرتو نمی انداخت پدیدار گردید. کپتان نمو درین مغاره درآمد. مغاره تاریک بود رفته رفته چشمانم بتاریکئی مغاره عادت گرفته اطراف و سقف مغاره را دیدم که همه از سنگ بود چون یکقدری پیشتر رفتیم بیک چقوری چاه مانندی فرو آمدیم که زمین آن بایوصون نام نبات بحری مفروش شده بود. کپتان نمو در پنجا توقف کرده بدست خود یکچیزی را که در یک گوشهٔ چاه افتاده بود بمن بنمود چون نیک نظر کردم دیدم که یک استریدیه یعنی صدف نام یکحیوان بسیار بزرگیست. این صدف آنقدر بزرگ و جسیم یک صدفی بود که یک پلهٔ آن خیلی بزرگتر بود از حوض دالان نوتیلوس که پیش ازین تعریف آن مذکور گردیده بود.

به این صدف بزرگ نزدیک شدم. صدف مذکور درمیان آبهای آرام و مستریح مغاره بکمال راحت و آسوده گی بر سر یک سنگ صاف و هموار آرام گرفته بود. مگر کپتان وجود این حیوان را درین پنجا میدانست و حالا برای زیارت و احوالپرسئی او آمده است.

حیوان مذکور پلهٔ غلاف خود را خیلی بالا کرفته جوف آن بخوبی معلوم میشد. کپتان آهسته آهسته بحیوان تقرب کرد و دستهٔ قهٔ خود را درمیان دو پلهٔ آن در آورده مانع بهم آمدن آن گردید. بعد ازان بدست خویش بکمال دقت گوشتهای درون صدف را که بقدر سه سیر آنرا تخمین کردم بیکسو کرده یکدانه مروارید پدیدار گردید که جسامت آن از یکدانه جوز هندی اصلا کمتر نبود. منتظمئی شکل، شفافیت، آبداری

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 207 of 372

این گوهر بدایع پرور آنقدر قیمت به او بخشیده بود که خارج تقدیر و تخمین بود .

از دیدن آن بحیرت افتاده مبهوت ماندم . دست دراز کرده خواستم که گوهر را بدست گرفته ثقلت آنرا بدست وزن کنم . ولی کپتان مانع آمده اشارت کرد که نمیشود، و بجابکی قبضهٔ قفهٔ خود را کشیده دهن صدف بهم آمد . فکر کپتان را دانستم که چیست مگر کپتان اینجیوانرا از سالها دیده و شناخته است و مخصوص در اینجا گذاشته تا آنکه بسیار بزرگ شود . هیچ شبهه نیست که هر سال مواد مایعی صدفیهٔ حیوان آنرا افزاز میکند بر مروارید مذکور جمع آمده و تصلب کرده جسامت آنرا می افزاید .

و این مغارهٔ که این میوهٔ بسیار عجیب خلقت دران پرورش میابد بجز کپتان نمو بدیگر هیچ آفریدهٔ معلوم نیست . یك روزی خواهد شد که این گوهر خارقه نمارا ازین مغاره کشیده بدالان موزه خانهٔ نوتیلوس نقل بدهد بذهن خود بزرگی و آبداری این گوهر عجیبه رابادیگر گوهرهای دیده گی وشنیده گی خود مقایسه وموازنه کرده ازده ملیون روپیه کمتر قیمت کرده نتوانستم .

این هم تمام یافت از مغاره برامده بازبه اصل مزرعهٔ مروارید که هنوز به آمدن صیادان بهم برنخورده بود آمدیم .

بعدازانکه بقدر ده دقیقه کپتان نمو و مادر میان این کشتزار گوهربار گردش کردیم کپتان دفعةً توقف نمود و بدست خود اشارت کرد که درمیان یك چقورئیکه از خرسنگها حاصل شده بود وبقدر ده قدم دورتر بود درائیم همهٔ مادران کودال آمده در پشت یك خرسنگی نشستیم . کپتان بدست خود بمن یك نقطهٔ را که درپیش بود نشانداده بکمال دقت بدانسو نظر انداخته یك سایهٔ دیدم که ازبالا بقعر دریافرو آمد . همانلحظه فکر سگهای که ازیادم رفته بود وجودم رابلرزه انداخت . اما چون خوب دیدم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 208 of 372

دانستم که این سیاهی سگماهی نبود .

مگر یك هندی بیچارهٔ بود که پیش از زمان آمدن صیادان مروارید برای صید کردن بمزرعهٔ مروارید فرو آمده است . حتی چون ببالا نظر کردم زیر قایق صیاد را نیز دیدم . صیاد غوطه میخورد . و برمی آمد چون بقعر دریا میرسید بچابکی زانو بر زمین زده استریدیه هائیکه بدستش میآمد جمع میکرد ، و در توبرهٔ که بگردنش بود انداخته بالا میبرامد .

غواص مارا نمیدید . زیرا سایهٔ سنگی که در پناه آن نشسته بودیم مارا از نظر او پنهان داشته بود . وهم بخیال و خاطر هندی بیچاره نمیگذشت که مانند خود او انسانها در قعر بحر نشسته حرکات او را سیر و تماشا میکنند ! من بکمال دقت حرکات صیاد را سیر میکردم بقدر ده دفعه فرو آمد ، در هر دفعه بقدر ده دانه استریدیه صید کرده باز بالا برامد . آیا در کدام یك از ین صدفها که هندی بیچاره حیات خود را در راه بدست آوردن آنها به تهلکه انداخته مروارید موجود خواهد بود ؟

دفعهٔ یازدهم بود که غواص بیچاره باز فرو آمده در قعر دریا زانو بر مین زده بچیدن صدف مشغول گردیده بود . اما دفعةً بیچاره صدفها را ترك کرده بکمال خوف و هراس برای بالا برامدن یك حرکتی اجرا نمود . مگر بر طرف سر خود یکسایهٔ بسیار بزرگی مشاهده کرده بودم از انسبب بدهشت افتاده بود . چون خوب نظر کردم سایه را شناختم که چیست ؟ مگر یك سگماهئی بسیار بزرگ و دهشتناکی بود که چشمانش مانند آتش میدرخشید ، و دهنش همچون مغارهٔ خنجرداری باز بود . از نظارهٔ این منظره من بر جای خود مانند مردهٔ خشك و بیحرکت ماندم ! جانور مدهش یك حملهٔ مدهشی بر صیاد نمود . صیاد بیچاره یك حرکتی اجرا نموده خود را بیکسو کشید . اگرچه به این حرکت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 209 of 372

خودرا از دندان حیوان خونریز وارهانید ولی از ضربهٔ دم جانور رهانیده نتوانست لهذا جانور بیك ضربهٔ مدهش دم خود صیادرا برزمین غلطانید. ازین ضربهٔ که بر سینهٔ بیچاره اصابت نمود بیهوش افتاد. جانور یکقدری خودرا پس کشیده باز چنانچه عادت اوست خودرا برپشت چپه کرده برای دوپاره کردن هندی خودرا حاضر و آماده ساخت تمام بهمین ساعت که جانور میخواست هندی را لقمه نماید کپتان نموقهٔ خودرا کشیده مانند برق بر جانور هجوم نمود جانور چون این مهاجم نورا بدید هندیرا گذاشته باز خودرا راست کرده بر کپتان نمود دهن کشاد.

وضعیت کپتان نمو تابحال در پیش چشم منست بیك وضع بسیار جسورانه، ومتانت دلاورانه خودرا خم کرده منتظر هجوم جانور گردید. بمجردیکه حیوان خودرا برو بینداخت حرکت سریعی کرده خودرا از ضربهٔ او وارهانیدو قهٔ خودرا درشکمش فرو برد. اما کار بهمین قدر تمام نشد یك مجادلهٔ بسیار مدهشی درمابین کپتان و جانور بوقوع پیوست. سگماهی ازدردجان خیلی بجوش آمده آبهارا بهم میزددر یا آنقدر موج پیدا کرد که خود را بمشکلات قایم میگرفتم.

خونهائیکه اززخم جانور مانند سیل جاری شده بود دریارا تیره ساخت. ازانسبب هیچ چیزی دیده نتوانستم.

بعدازکمی دیدم که کپتان بیك دست بیك بال ماهی آخته وبدست دیگر متصل قمهٔ خودرا درشکم اوفروبرده و برمیکشید اما چه فائده که قمهٔ او بردل سگماهی برا برنمیآمد و تابردلش زخم نرسد فائده نمیکند.

بعد ازانکه یکمدتی بهمینصورت مجادله دوام نمود رنگ مجادله تغییریافت. کپتان درزیر ثقلت جانور آمده برزمین افتاد، دهن جانور مانند داش باز گردید. درین

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 210 of 372

اثنا اگر ندلا ندبسرعت تمام خود را نمیرسانید وژیپقین را در قلبگاه جانور فرو نمیبرد جانور کار کپتانرا تمام ساخته بود .

آبها باز سرخ گردید موج هم بیشتر گردید . دریا یك موج خون آلودی پیدا کرد . ژیپقین ندلاند تمام بموقع رسید ، ودل جانور را شکافت جانور بیجان شده از حرکت افتاد .

ندلاند کپتانرا بیکسو کشید . کپتان برپا خواسته سر راست بسوی هندی بیچاره برفت ، وریسمانیرا که به سنگ به او مربوط بود باز کرده اورا به آغوش برداشت ، وپاهای خود را بشدت برزمین زده بر سطح بحر بالا برامد . من وقونسه ی وندلاند نیز او را پیروی کرده بعد از چند ثانیه به قایق غواص بنشستیم . اول کاریکه کپتان به آن تشبث نمود همانا بهوش آوردن هندی بیچاره بود . قونسه ی وکپتان بمالش اعضا ودیگر کارها بعد از چند دقیقه هندی را بهوش آوردند . چشمانش را چون باز کرد چهار کله های معدنی بلورین را چون دیده باشد آیا بچه درجه دوچار دهشت واستغراب شده باشد ؟

کپتان نمو از جیب خود یك کیسه مروارید برآورده به هندی بداد . تصدق و عطائیکه این آدم دریایی به اینمخلوق بیچاره نمود از طرف او بدست لرزه ناکی قبول شد واز نظرش چنان معلوم میشد که هیچ ندانست ونشناخت که این مخلوقات عجیب الهیکل چه جنس وچه نوع مخلوقی خواهد بود که هم حیات به او بخشیدند وهم صاحت ثروت گردانیدند !

بعد از ان بنابر اشارت کپتان باز بدریا فرو رفتیم . بقدر نیمساعت درمیان کشتزار صدف رفتار کرده به جائیکه لنگر قایق ما آویخته بود رسیدیم وبه قایق برامده بمعاونت طایفه هااسقافاندرها را کشیدیم . اول سخن کپتان به ندلاند بود که گفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 211 of 372

— استاندلاند، تشکر میکنم!

ند — هیچ نکرده ام کپتان! تنها مقابلهٔ بالمثل اجرا کردم. چونکه من نیز بحیات خود بشما مدیون بودم چرا که اگر نوتیلوس نمیبود ما هم غرق شده بودیم.

از پاسخ ندلاند در لبهای کپتان یك تبسم خفیفی پیدا گردید. طایفه ها قایق را بنابر امر کپتان بسوی نوتیلوس براندند. در راه جسد خون آلود سگماهی را دیدم که بر سطح بحر پر امده بود از لکه های سیاهی که بر نوك بال او بود دانستم که از مد هشترین انواع سگماهیان خونریز است. طول آن زیاده از بیست و پنج قدم بود دهنش بقدر یك ثلث وجود او را تشکیل داده بود. از شش صف دندانهای سر تیز مثلث متساوی الاضلاع آن دلیل بود بر اینکه این سگماهی نر باشد. بقدر دوازده عدد سگماهی دیگر نیز در اطراف قایق ما پدیدار گردید اما باما مشغول نشده بخوردن و پاره پاره کردن همجنس خود مشغول شدند.

ساعت هشت بود که به نوتیلوس واصل شدیم. از این سیاحتی که در دریاچهٔ مانا غار جزیرهٔ سیلان در مزرعهٔ صدف اجرا نمودیم حسیات وملاحظات غریبی برایم حاصل گردید. در پیش شجاعت و مرحمت کپتان که دربارهٔ رهایی دادن صیاد بیچارهٔ هندی اجرا نمود بحیرت افتادم. حتی این فکر و ملاحظهٔ خود را به کپتان نیز بیان کردم کپتان گفت:

— معلم افندی، آن هندی از بیچارگان ظلم دیدهٔ دست ظالمانست. منهم از ان مظلومانی ام که از دست همان ظالمان بی ایمان انواع ظلم و تعدی دیده ام یعنی منهم هندی و هموطنئی این صیاد بیچاره میباشم لهذا تا به نفس واپسین دوستدار آن وطن و گیرندهٔ انتقام آن هستم.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 212 of 372

باب چارم

بحر احمر

در ۲۹ کانون ثانی جزیرهٔ سیلان از نظر مادر افق پنهان گردید . نوتیلوس در ساعتی ۲۰ میل قطع مسافه مینمود . جزایر مالدیو ، ولاقه دیورا نیز بسرعت طی نمود . به این حساب از دریای ژاپون که ابتدای حرکت ماست تا به اینجا هفتهزار و پنجصد فرسخ قطع مسافه کرده ایم .

روز دوم نوتیلوس بر سطح بحر برامد . دریارا خیلی خالی یافتم . از هیچ طرف هیچ خشکه پدیدار نبود . سفینهٔ ما بجهت شمال غربی توجه کرده بود که برین راه میباید که بدریای عمان که بدریاچهٔ بصره نهایت پذیر گردیده داخل شود . پس اگر بدین دریا رود نهایت آن باخشکه مسدود است ! آیا نوتیلوس باز بکجا خواهد رفت ؟ باخود گفتم البته بعد از گردش دریای عمان و دریاچهٔ بصره باز عودت خواهد کرد ! و اگر به بحر احمر هم درآید چون نهایت آنهم بابرزخ سویس مسدود است وهنوز « کانال » کشاده نشده است به پس برامدن ازان مجبور شده از کلوگاه باب المندب د ماغهٔ امید افریقارا گردش کرده به بحر محیط اطلسی خواهد درامد لهذا از رفتن به آبهای سواحل اورو پا قطع امید کردم .

تا به سوم ماه شباط نوتیلوس بحر عمانرا بسرعتهای مختلف و عمقهای مختلف گردش نمود . در چارم ماه مذکور بحر عمانرا بنهایت رسانیده واپس رجعت کرد . وقتیکه از بحر عمان میبرامد شهر « مسکت » راکه از شهرهای مشهور سواحل عمانست مشاهده کردم . منظرهٔ غریب شهررا که برسنگلاخ سیاه قلعه و خانه های سفید ش

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 213 of 372

بنا گردیده تماشا کردم . مناره های جوامع ونخلستان های آنرا نیز دیدم . اما تماشا بسیار کوتاه بود . زیرا نوتیلوس برسطح بحر کمی توقف کرده باز بزیر بحر درامد از ینجا سواحل « حضرموت » را شش میل دورتر گذاشته برراهیکه داشتیم دوام ورزیدیم .

در ۵ ماه شباط بدریاچهٔ « عدن » داخل شدیم که این دریاچه که درنهایت آن کلوگاه یاابنای باب المندب واقعشده بشکل یك قیفی میباشد که آبهای بحر محیط هندی بواسطهٔ این قیف به بحر احمر میریزد .

روزدیگر که نوتیلوس برای تجدید هوا برسطح بحر برامد ازدور شهر « عدن » نمایان گردید . اینجاازسنهٔ ۱۸۳۹ درزیرادارهٔ حکومت انکلیزدرامده است شهربر یك دماغهٔ کوچکی واقع است که بایك برزخی بقطعهٔ عربستان النصاقی پیدا کرده است .

درهفتم ماه شباط به کلوگاه « باب المندب » که بزبان عرب معنئی آن « دروازهٔ سرشك » است تقرب نمودیم این کلوگاه یاآبنایی را که ۵۲ کیلومتروطول و ۲۰ میل عرض آنست نوتیلوس بیکساعت طی نمود . اماهیچ برسطح بحر برنیامد سراسردر زیربحر قطع مسافه نمود . زیرا بسیار واپورها ازینجا درهمه وقت مرور وعبوردارد ، و مسافهٔ کلوگاه نیزتنگست لهذا نوتیلوس نمیخواهد که خود راهویدا کند نهایت وقت پیشین بودکه به بحر احمر داخل شدیم .

بحر احمر یك دریائیست که باران دروهیچ نمی بارد وهیچ یك نهر بزرگی دران نمیریزد ، آبهایش همیشه تبخر میکند . یعنی درهر سال بقدر بلندی یکنیم متر و آب ازسطح آن به بخار منقلب شده بهواطیران میکند . پس هرگاه بحر محیط هندی بواسطهٔ قیف طبیعئی باب المندب آب دران نمیریخت یکوقتی خشکشده پئی کارخود میرفت .

بحر احمر به درازی دوصد وشش هزار متر وعرض و سطئی آن سی هزار و چار

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 214 of 372

صد متر و میباشد. در زمان حکمداران روما این بحر اهمیت فوق العادهٔ راما لك بود ، واگر کانال سویس کشاده شود اهمیت آن خیلی بالا واعلا خواهد گردید .

اگرچه فکر کپتان نمورا نمیدانم که چیست ؟ وچه خیال وتصور به بحر احمر کشتی خود رارانده است ؟ ولی خود من بسیار ممنون ومسرور شدم که این بحر را دیدم. سفینهٔ مادر ساعت بیست ویك میل سرعت داشت گاه در سطح وگاه در قعر بحر رفتار مینمود که باینصورت داخل وخارج بحر را تماشا کرده میتوانستم .

در ۸ ماه شباط بوقت صبح شهر « مخا » معلوم گردید. قلعهٔ خرابه ونخلستانهای اطراف آن رادیدم . این شهر در زمانهای قدیم تجارتگاه ومعمور یك شهری بود . شش عدد بازارهای بسیار بزرگ وبیست وشش مساجد وجوامع دران بود. دورهٔ آن سه کیلومتر وبود وباشش قلعهٔ بسیار متین محافظه شده بود . بعد از انگاه از پیشگاه اینشهر در گذشتیم نوتیلوس باز در زیر بحر درامد وسواحل عربستانرا ترك کرده طرف سواحل افریقارا گرفت که عمق آن طرف از ینطرف بیشتر بود .

از بحر های نوتیلوس درمیان آبهای بسیار براق وصاف بحر احمر جانهای رنگارنگ ، وسنگهای بسیار عجیب وملونی که بایوصونهای سبز مخملین مانندی مستور بود ، ودرختهای بزرگ زمه رتماشا کردیم اسفنجها یعنی ابرها. وپولیپها از هر نوع موجود بود ونباتات مختلفهٔ بحری ، وحیوانات مختلفهٔ نباتیه وناعمه از اجناس بسیار اعلاها درین بحر دیده میشد .

ماهیان گوناگون مختلف الاجناس نیز بکثرت پدیدار بود . نهم شباط نوتیلوس در واسعترین نقاط بحر احمر که درمابین « سواکن » و « قونفودا » میباشد رفتار داشت عرض این محل بحر یکصد ونود میلست امروز چون نوتیلوس بر سطح بحر برامد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 215 of 372

منهم برامده بتماشای بحر مشغول گشتم درین اثنا کپتان نمو به پیش من آمده وبکمال نزاکت یك سگارهٔ تقدیم کرده گفت :

— خوب معلم افندی ! آیا بحر احمر را پسندیدید ؟ ماهیان آنرا ، حیوانات نباتیهٔ آنرا ، اسفنجهای آنرا ، جنگلهای زمرد های آنرا بخوبی تماشا کردید ؟

— بلی کپتان ، نوتیلوس تدقیقات وتماشاهای مرا به بسیار خوبی ایفا نموده حقیقتاً که سفینهٔ ما بسیار عاقلست .

— حقیقت که همچنین است . نوتیلوس عاقل وصابر وبی تهلکه است . از طوفانهای بسیار مدهش بحر احمر وسنگلاخهای آن هیچ نمیترسد .

— براستی که سفینهٔ شما محیر العقولست ولی وا اسفا که اینچنین کشف بدیع بهمراه مخترع آن محو ونابود خواهد شد !

کپتان یك تبسمی کرده سکوت نمود . منهم سخن را بردیگر وادی دورداده پرسیدم که :

— کپتان ، تدقیقات شما در بحر احمر بسیار است آیا سبب چیست که آنرا بحر احمر میگویند؟

— در یخصوص رأیها مختلف است . بعضی میگویند که هنگامیکه حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از بحر بگذرانید وفرعون نیز با عونهٔ خود از پی آن در بحر درامد حضرت موسی دعا کرد که خدایا بلای احمر را بران ها مسلط گردان لهذا آبهای دریا برانها هجوم آورده همه را غرق ساخت . از انروز نام این دریا بحر احمر گردید!

من — اما این تعریف یکقدری شاعرانه است فنی نیست من تعریف فنی آنرا میخواهم .

نمو — متقدمینی که نام این دریا را احمر نهاده اند از سبب کلهٔ « ادروم » که بمعنی سرخ در زبان عبرانیست پیش آمده واین سرخی نیز از بعضی حالاتیست که در آب آن مشاهده میشود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 216 of 372

من — حالا آنکه تابحال آبهای آنرا براق وما نند دیگر بحرها دیده ام سرخی دران هیچ مشاهده نشده است .

نمو — همچنینست اما اگر بطرف آخر آن که بخشکه مر بوطست پیش رفته شود رنگ سرخ را در آب خواهیدید . حتی دریکوقتی دریاچهٔ «طورسینا» را ما نند خون سرخ دیده بودم .

من — آیااین سرخی را از چه دانسته اید ؟

نمو — این سرخی از حیوانات نباتیهٔ صغیرهٔ خورده بینیه ایست که از غایت کوچکی جرم ووجود آن هیچ بچشم نمی آیدو برای پرشدن یك ملیمتره جای چهلهزار عدد آنها لازم میآید وقتیکه به طور برسیم شماهم این رنگ سرخ حیوانات مذکوره را خواهید دید .

من — پس معلوم میشود که شمابیش ازین نیزدر بحر احمر گشت وگذار کرده باشید ؟

نمو — این پنجمبار است که نوتیلوس دریں بحر درامده است .

من — پیش ازین از مرور نمودن بنی اسرائیل وغرق شدن فرعون بحث راندید . آیابعضی دلایل وامارا تی که مرور آنهارا نشان بدهدیافته اید ؟

نمو — نی نیافته ام . چرا که آنجا درینوقت بحر نی بلکه خشکه میباشد . یعنی بمرور ایام آن بحر یکه حضرت موسی ازان گذر کرده و فرعون دران غرق شده باریك پرپر شده است .

من — آیا آن محل کجاست ؟

نمو — ازسویش یکقدری بالاتر است در قدیم آنجا بحر بوددرینوقت ریگستانست وگمان میبرم که اگر درین ریگستان حفریات اجراشود بسی آثار عتیقه پیداخواهدشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 217 of 372

من — بلی این حفریات میباید که پیشتر از حفر شدن کانال سویس اجرا شود و گرنه بعد از تمام یافتن کانال در انجاها شهرها و عمارتها ساخته خواهد شد و حفریات باقی خواهد ماند اما این یك را نیز بپرسم کپتان ، آیا کانال سویس که کنده شود بسبب عدم عمق بسیار برای نوتیلوس فائدهٔ نخواهد کرد همچنین نیست ؟

نمو — اگرچه برای نوتیلوس فایده ندارد ولی برای عالم انسانیت فائدهٔ عظیمی می بخشد ، و چون این امر عظیم بقوت بکار همو طنئی شما موسیو « دولسپس » اجرا میشود از او هر قدر فخر که بکنید جادارد .

من — راستست کپتان ، در باب فخر و مباهات بافرانسویان عائداست .

نمو — چه فائده که نوتیلوس در ان داخل شده نمیتواند . معهافیه نوتیلوس پس فردا به بحر سفید چون برابد شهر پورتسعید را که عملیات کانال از انجا آغاز شده خواهید دید .

از پسخن کپتان حیرت عظیمی مرا استیلا کرد . فریاد برآورده گفتم :

من — چه گفتید ؟ آیا پس فردا به بحر سفید میرائیم ؟

نمو — بلی میرائیم . اما شما چرا اینقدر متحیر شدید ؟

من — چسان متحیر نشوم کپتان افندی ! انصاف بفرمائید چگونه مبهوت نگردم ، در ظرف مدت چهل و هشت ساعت تمام بحر احمر را و بعقب طی کردم ، و باز از کلو گاه باب المندب برآمده تمام قطعهٔ افریقا را دور و بحر محیط اطلسی را قطع کردن ، و از کلو گاه « جبل طارق » گذشته بحر سفید را پیمودن ، و به پورتسعید آمدن چیزیستکه هر کس را غوطه خوار گرداب حیرت خواهد کرد !

نمو — آیا بشما که میگوید که اینهمه مسافه ها را طی کرده به پورتسعید خواهیم رفت ؟

من — اگر نوتیلوس مانند بالون برهوا نه پرد ، و یا مانند شمندوفر بر خشکه ندود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 218 of 372

برای رفتن به بحر سفید دگر چه چارهٔ خواهد بود ؟

نمو — معلم افندی نوتیلوس نه بر روی هوا میپرد ، ونه بر روی زمین میدود . اما از زیر همین زمینی که حالا در مابین بحر احمر و بحر سفید حایل افتاده و مهندس فرانسوی شما کانالرا میخواهد دران بکشاید مرور نموده بحر سفید داخل میشود !

من — این از همه عجیبتر ! آیا چسان از زیر زمین میگذرد ؟

نمو — بلی به بسیار آسانی میگذرد ! زیرا خالق عظیم الشان ذی قوت و قدرت همین کانال سویس را که انسانها حالا برای کشادن آن سعی و کوشش میورزند از زمانهای بسیار درازی در زیر زمین باز فرموده است .

من — سبحان الله ! مگر شما آنرا پیدا کرده ازان مرور مینمائید ؟

نمو — بلی ، این پنجم بار است که از ین کانال زیر زمینی نوتیلوس گذر کرده و میکنند . نام این کانالرا « تونل عرب » نهاده ام . از زیر کانال سویس آغاز کرده به بحر سفید میبراید ، وبجز من هیچکسی از وجود آن خبر ندارد .

من — اما زمینی که کانال سویس بران کنده میشود سراسر یکسنا نست .

نمو — بلی بقدر پنجاه متر وچقوری ریگست بعد هاسنگلاخ بسیار سختست که در زیر ریگ میباشد و تونل کشف کردهٔ من در همین سنگلاخ کشاده شده است .

من — آیا این راهرا به تصادف پیدا کردید ؟

— هم به تصادف وهم بملاحظه یافته ام ! امار است ترش اینست که بملاحظه و تفکر یافتم .

من — مهربانی کرده بفرمائید که چگونه بکشف آن موفق و کامیاب شده اید ؟

نمو — معلم افندی چون بعد ازین از همدیگر هیچ جدا نخواهیم شد لهذا هیچ اسرار پنهانی از شما ندارم . اینست که این سرخودرا نیز بشما میگویم . بسیار وقت بود که در

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 219 of 372

هروقتی که ماهیان وحیواناتی که دربحر احمر به‌نزدیکئی سویس میدیدم عیناً همان ما هیانرا دربحرسفید درقرب پورتسعید مشاهده میکردم ، ومانند این دیگر بعضی مثا سبات نیز درمابین این دو نقطه یافتم . لهذابفکر افتادم که آیا درمابین این دو دریا یك رابطهٔ پنهانی موجودخواهدبود یانی ؟ واگر رابطهٔ موجودباشدبسبب بلندیٔ سطح بحراحمر بربحرسفید بهمه حال آبهای بحراحمر بشدت دربحرسفیدخواهدریخت ؟ بناءً علیه دربحراحمر بسیاری ازماهیا نراصیدکرده دردمهای شان حلقه های آهنینی گذرا نیدم بعد ازچندی چون دربحرسفید آمده ماهیگیری کردم عیناً همان ماهیان حلقه دارخود رایافتم . باینصورت محقق دانستم که درمابین این دوبحررابطه موجود است بس به تحری وجستجوی آن افتادم تاآنکه دهنهٔ تونل رایافته نوتیلوس را دران راندم وبه بحرسفید برامدم که انشاء الله بعد ازدوروزشما نیزازین تونل مرور خواهیدکرد .

باب پنجم

تونل عرب

این حوادث راقسماً به قونسه ی وندلاند فهمانیدم . قونسه ی چون شنید که بعد ازدوروزبه بحرسفید میرائیم ازمسرت بسیارکف زدن آغاز نهاد . ندلاند به شانه هاولبهاوچشمهای خود اوضاع تعجب وانکار نشانداده گفت :

— درزیربحریك تونل ها !! آیاتابه ایندم کسی اینچنین چیزیراشنیده ؟

قو — دوست من ، آقای من ، تابه ایندم کسی موجود بودن نوتیلوس راشنیده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 220 of 372

بود ، اینست که خود شما دران نشسته وسیروسفر کردید . لهذا باینطور باور نکردن شا نه های خود رانجنبا نید .

ند — خواهیم دید ! اگر نباشد هم بایدکه باور کنیم ، وجود نوتیلوس هرچیزرا به انسان باور میکنا ند وهم برامدن بحرسفید رابسیار آرزومندم چرا که به اوروپا تقرب میکنیم . بلکه فرصتی بدست افتد .

وقت شام نوتیلوس در ۲۱ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی به نزدیك سواحل عربستان قطع مراحل مینمود . ازدور بندر « جدّه » رانیزدیدم . خانه های سفید شهر ، ومناره های مساجد ، وقایقهائیکه به بندر مربوط بود وواپورهائیکه دورتر لنگر انداخته بود یگان یگان معلوم میشد . بعد از کمی جده نیزاز نظر پنهان گردید . آفتاب نیزغروب کرده نوتیلوس درزیر بحر برفتار خود آغاز نهاد .

فردا که ۱۰ ماه شباط بود نوتیلوس برسطح بحر برامد ، ولی چون ازدور بعضی واپورها دیده شد بازبس غوطه خورد . وقت ظهربازبرروی آب بالا برامد . دریا سراسر خالی بود . من با قونسه ی وندلا ندبرکنارکتارهٔ نوتیلوس تکیه زده ازهر دروهگذر بحث میراندیم . درین اثناندلا ندیك جسم سیاهی رادربحر نشانداده گفت :

ند — معلم افندی ، شمابه آنطرف ببینید ، یك جسم سیاهی متحرکی معلوم میشود ، آیاچه خواهد بود ؟

قو — مبادا که کدام نوتیلوس دیگرباشد !

ند — نی ، هیچ شبهه نیست که این یك مخلوق بزرگ بحریست .

قو — ماهئی بالینه نباشد ؟ چرا که بسیاربزرگست .

ند — نی ، ایخیوان بالینه نیست ، چونکه بابالینه هاازقدیم الفت دارم ورفتار آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 221 of 372

را خوب میشناسم .

من — چون نیك نظر کردم حیوان مذکور را شناخته گفتم :

— براستی که این حیوان نه بالینه است و نه ماهی عنبر ، اما « دوغونق » نام حیوان بسیار عجیب الخلقتی میباشد که در بحر احمر یکچند دانهٔ از ان باقی مانده است .

قو — وای . دوغونقست ؟ دوغونق از حیوانات پستاندار ذوی الفقرا تست !

درین اثنا کپتان نمو بالا برامد . بطرف حیوان یك نظری انداخته ، و از حال تدلاند هوس فوق العادهٔ او را برای شکار حس نموده گفت :

— استاندلاند ، آیا گر برای شکار این حیوان ژیپقین را بدست بگیرید کف دست شما را نخواهد سوخت ؟

ند — کف دست مرا نی بلکه جان ماهیرا خواهد سوخت !

نمو — معلوم میشود که اگر امر و زصنعت قدیم خود را اجرا کرده اینمخلوق را شکار بکنید خیلی ممنون خواهید شد ؟

ند — بلی کپتان بسیار خوشنود خواهم شد چرا که هنوز این نوع حیوانرا هیچ صید نکرده ام .

نمو — بسیار خوب صید کنید . لکن هوش کنید که نه از پیش شما بگریزد ، و نه بر شما حمله بیارد .

من — آیا شکار دوغونق تهلکه ناکست ؟

نمو — بلی . گاه گاه دوغونق برما جهان خود برگشته هجوم میآورد ، و قایق صیادانرا چپه میکند . اما برای مثل استاندلاند شکاری تهلکه ملحوظ نیست چرا که خوب می بیند و خوب میزند ! و چون گوشت این حیوان بسیار لذیذ و معتبراست

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 222 of 372

ازاو گفتم که هوش کنید که از پیش شما خطا نشود .

ند — وای ! مگر گوشت اینحیوان خوردنیست ؟

نمو — بلی استاندلاند ! مشهور است، حتی در مالیزیا برای سفرهٔ پادشاهان و رؤسا مخصوصست . بناءً علیه صیادان دوغونق خیلی بسیاراست که از انسبب نزدیکست که نوع اینمخلوق روبتمامی نهد . چونکه در اصل هم این حیوان کمست .

قو — کپتان افندی ! هرگاه این حیوان آخرترین نوع آن باشد از نقطهٔ نظر فن محافظه کردن آن لازمست .

ند — اگر از نقطهٔ نظر فن محافظه کردن آن لازم باشد اما از نقطهٔ نظر مطبخ شکار کردن آن لازم است .

نمو — بلی بلی استاندلاند ! نگذارید شکار کنید !

درین اثناهفت نفر طایفه های کشتی بالا برامده بکشادن قایق مشغول شدند . بدست یکی از نهایك ژیپقین وریسمان درازی موجود بود . قایق را از جایش براورده بدریافرو آوردند . شش نفر آنها برای پرکشیدن ویك نفر آنها برسکان نشست . من وندلاند وقونسه ی در قایق فرو آمدیم . از کپتان پرسیدم که :

— آیا شما نمیروید کپتان ؟

نمو — نی ، بروید !

قایق بطرف دوغونق روانه شد . چون یکچند قولاچ به نزدیك دوغونق رسید تدلاندژیپقین رابدست گرفته بر بینئی قایق بوضعیت شکار ایستاده شد . ژیپقینهائیکه برای این نوع شکارها مخصوص است بایك ریسمان بسیار درازی مربوط میباشدکه ژیپقین چون بروجود حیوان بخلدوحیوان درقعر بحر درآید بکمال سرعت ریسمانرا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 223 of 372

ویل میکنند . اما این ریسمان بقدر ده قولاج دراز بود که به آخر آنهم یك پیپ خالی مربوط بود که این پیپ خالی جهت حرکت دوغونق را نشان میدهد .

منهم برپاخواسته حیوانیرا که برای صید آن حاضرشده ایم بدقت تمام تدقیق کردن گرفتم . دوغونق به خرس بحری بسیار مشابهت داشت . سر آن یکقلم به خرس ماهی میماند ولی فرق این ازان همین بود که درچنهٔ بالائی این دودندان دراز گراز مانند بسیار تیزی مشاهده میشد . طول این دوغونق زیاده ازهفت متر و تخمین میشد ، وجود مستطیل الشکل اینحیوان بایك دم بسیار درازی که نوك آن دوشاخ بود انتهاپذیر شده بود .

دوغونق برسطح بحر برامده هیچ حرکت نمیکرد چنان گمان میشد که مرده یا بخوا برفته است . قایق بکمال احتیاط بقدر سه قولاج بدوغونق نزدیکشد ندلاند رادرین اثنادیدم که وجود خود را پس کشیده بکمال شدت ژیپقین را برحیوان حواله نمود .

دوغونق یك صفیری زده در آب غوطه خورده . ندلاند بغضب وحدت فریاد براورد که :

— وای کافر ! زده نتوانستم !

من — نی زدی ندلاند ! ولی ژیپقین دروجود اوخلیده نماند . ببین که خونش روی آبرا رنگین کرده است .

بعد از کمی دوغونق بازبرامد اما زخمش کاری نبود چرا که بسرعت حرکت میکرد . اماازصفیرزدن وبه غضب نگاه کردنش چنان معلوم میشد که خیلی غضبناك شده است ندلاند یك دوباردیگرباز خودرا برای زدن آن حاضرساخت ولی تامیخواست که ژیپقین راحواله کند بازغوطه میخورد . پس حدت ندلاند راتصور بکنید .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 224 of 372

چیزی خشمهای مستهجن و کفرهای غلیظی که بود صرف میکرد .

بقدر یکساعت به تعقیب آن دوام ورزیدیم درین اثنادوغونق گویا ازالم زخم خود بحرص انتقام افتاده وضعیت هجوم آوردنرا گرفت . ندلاند فکرانتقامجویانهٔ حیوا نرادانسته گفت :

— دقت کنید ، هوشیارباشید !

سکاندار نیزبزبان خود طایفه ها را یکچند سخن گفت که ازخوای آن نیزمعلوم میشد که بدقت کردن توصیه میکند . دوغونق بقدر بیست قدم به قایق نزدیکشدوپره های بینی ودهن مهیب خود را باز کرده یك صفیرهولناکی براورد . ندلاندتامیخواست که خودرا برای هجوم کردن حاضرکند دوغونق بشدت برقایق حمله آورد ، و با قایق بشدت مصادمه نمود . قایق یك بغله شده آب بسیاری دران ریخت ولی بمهارت سکاندار سراسرچپه نشد . همهٔ ما یك بردیگرغلطیدیم . صدای فشاردادن دندانهای دوغونق برکنارقایق معدنی بگوشم برخورد .

درین اثنااگرندلاند چابکدستی نمیکرد ، وژیپقین را برقلبگاه دوغونق نمی خلانید حال ما بفلاکت منجرمیشد حیوان مدهش بازیپقین غائب گردید ریسمان و پیپ رانیزباخودبرد . بعدازکمی بقدرصد قدم دورتر پیپ برروی آب برامد . ودر عقب آن لاشهٔ حیوان نیزبرپشت چپه شده معلوم گردید . طایفه هادرحال دوغونق را باریسمان بقایق بسته بطرف نوتیلوس به پرکشیدن آغازکردند .

دوغونق رابقوت جراثقال به نوتیلوس براوردند چراکه بیشترازدوخروار ثقلت داشت . برسطح کشتی آنرا پاره پاره کردند . گوشتهای لازمئی آنرا بمخزنهای مطبخ نقل دادند ، وفضلات آنرابدریاریختند . امشب برسرسفره طعامهای گوناگون

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 225 of 372

گوشت دوغونق رونق افروز گردید . گوشت دوغونق را بسیار لذیذ یافتم . در لذت وغلظت خیلی بگوشت گاو مشابه بود .

روز دیگر گاه بر سطح بحر و گاه در زیر بحر قطع مسافه کرده بوقت شام از پیش کوه « طور » که در آخر یك حوضهٔ دریایی بود در گذشتیم . رفتار نوتیلوس بعد ازین خیلی آهسته گی پیدا کرد . دانستم که به سویس نزدیك شده ایم . از ساعت هفت تا بساعت نه نوتیلوس از سطح در یا بقدر پنجاه متر در زیر آب رفتار نمود . از پنجرهٔ سفینه بقوت ضیای الکتریك در یکطرف راه سنگلاخها دیوار مانند بزرگی مشاهده میکردم .

ساعت نه سفینه بسطح بحر برآمد . همان بر سطح کشتی آمدم . بهوس مرور کردن از تونل کپتان نمو بیتاب مانده هیچ آرام نداشتم . ازدور یك چراغی بنظرم بر خورد که بسبب هوای دهه دار خیلی خیره معلوم میشد .

درین اثنا کپتان نمو نیز بالا آمده گفت :

— آن روشنی که می بینید چراغ سانح کشتی نمای سویس است که کشتیان را بشب رهنمایی میکند .

من — پس معلوم میشود که به دهنهٔ تونل شمانزدیکشدیم ؟

نمو — بلی نزدیکشدیم .

من — اما گمان میبرم که گذشتن از انجا بسیار آسان نباشد ؟

نمو — بواقعیکه آسان نیست . در اثنای مرور نمودن از تونل خود من سکانرا بدست میگیرم وکشتی را میرانم . بیائید که فرو آئیم زیرا نوتیلوس غوطه میخورد . شمارا نیز باخود در پشت آئینهٔ محل سکان خواهم نشاند تا بچشم خود تونل را به بینید .

من — خیلی تشکر میکنم کپتان .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 226 of 372

در پئی کپتان فرو آمدم . سرپوشهای سطح سفینه رابستند . شیردهنها را باز کردند . مخزنها از آب پر شده نوتیلوس غوطه خورد . کپتان نمو مرا به پیش یك زینهٔ که ببالا میبرامد بیاورد . او از پیش و من از عقب بر زینهٔ مارپیچ تنگی بالا شدیم . در پیش روی ما یك دروازهٔ پدید آمد . کپتان آنرا باز کرد . از یك رهرو تنگی گذشته در اوتاق سکان که قریب بینئی سفینه بود داخل شدیم .

این اوتاق بطول و عرض شش متر و وارتفاع یکقد آدم یك خانهٔ بود . در وسط آن یك دولاب یعنی یکچرخ عمودی موجود که به این چرخ زنجیر سکان که در دنبالهٔ سفینه است مربوط بود . در چارم دیوار اوتاق بلورهای عدسئی کلفتی موجود بود که بواسطهٔ آنها هر طرف بخوبی دیده میشد .

اوتاق اگرچه تاریك بود ولی چون اطراف خارجی بضیای الکتریکی منور بود از خارج هر طرف را خوب میدیدم یك آدم بسیار توانا و تنومندی چرخ دولاب سکان را بدست گرفته بود . کپتان گفت حالا .

— باید مدخل تونل را بیابیم .

این خانهٔ سکان چون باماشینخانهٔ سفینه باتلفون مربوطست از انرو کپتان از نجا هر امریکه داشته باشد بکمال سهولت داده میتواند . بر یك دکمهٔ دست برده حرکت نوتیلوس آهسته گردید .

به پیش پنجره نزدیك شدم . بکمال سکوت و سکونت بر سنگلاخهای دیوار مانندی که در پیش روی نوتیلوس واقع شده بود نظر می انداختم . یکچند متر و دور تر از سنگلاخ مذکور گاه بطرف یمین و گاه بطرف یسار بقدر یکساعت متجسسانه رفتار نمودیم . چشمان کپتان نمو از آلت جهت نما یکلحظه جدا نمیشد ، و بدست خود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 227 of 372

متصل سکاندار را آشارت‌ها میکرد . در بیرون بر سر سنگها انواع مرجانها ، وحیوانات نباتیه ، ونباتات بحریه ، وحیوانات قشریه دیده میشد .

از ساعت ده یك ربع گذشته بود که کپتان نمو دولاب را بدست خود گرفت ، وخودش بچرخ دادن آغاز نهاد چونکه در پیش رویك مغارهٔ واسع وتاریکی پیدا گردید . بود .

نوتیلوس بکمال جسارت به آن مغاره درامد . ماشین سفینه رو به پس بحرکت آغاز نهادزیرا آبهای بحر احمر به بسیارشدت وسرعت بطرف بحر سفید در جریان بود . باوجودیکه ماشین رو به پس دور میکرد باز هم سفینه مانند تیر در جریان پر قوت مغاره رفتارداشت دیوارهای مغاره راخوب دیده نمیتوانستم زیرا سرعت جریان آب فوق العاده بود . دلم خیلی بطپش بوددستم رابقوت برسینه ام میفشردم .

کپتان نموساعت ده ونیم بودکه دولاب را گذاشته به پیش من آمد ، و بیرونرا نشانداده گفت :

— بحر سفید !

نوتیلوس باینصورت درظرف بیست دقیقه اززیرزمین برزخ سویس راگذر کرده به بحر سفید برامد .

باب ششم

جزایر بحر سفید

روز دیگر نوتیلوس برسطح بحر برامد . همان برسطح کشتی برامدم . درطرف جنوب سه میل دورتر سوادشهر پورتسعید معلوم میشد . ندلاندوقونسه‌ی نیز آمدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 228 of 372

ندلاند بیکصدای استهزا کارانهٔ گفت :

— ای معلم افندی ! بحر سفید کجا ست؟

من — اینست که بر سطح آن میباشیم .

ند — چه میگوئید ؟

من — راست میگویم دیشب درضرف یکچند دقیقه از زیر برزخ سویس گذر کرده اینست که حالا در بحر سفید رفتار داریم .

ند — اینسخن را هیچ باور نمیکنم !

من — اگر باور نکنید بسیار خطا کرده خواهید بود زیرا این سواد خشکهٔ که می بینید اراضئ مصر است .

ند — اینسخن را دیگر کسی بفهمانید !

قو — مادام که افندی میگوید بسخن افندی باور کردن لازمست !

من — علی الخصوص که در اثنای مرور از تونل مرا کپتان در اوتاق سکان با خود داشت .

قو — باینسخن چه میگوئید ؟ هنوز هم باور نمیکنید ؟

من — ندلاند ، چشمهای شما تیز بینست ، هرگاه خوب دقت کنید سنکلاخ دراز دماغهٔ پورتسعید را خواهید دید .

ندلاند بدقت نظر کرد گفت :

— بواقعیکه دیدم ، باور کردم ! حقیقتاً که کپتان شما بسیار ماهر یك کپتانیست . براستی که در بحر سفید میباشیم . بسیار اعلا ! حالا بیاید که مشاوره کنیم .

من — چه مشاوره کنیم استاندلاند ؟

ند — اینهم پرسان میخواهد ؟ غیر از مسئلهٔ فرار کردن دگر چه مشاوره داریم ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 229 of 372

اتمادقت کنید که سخنان ما را کسی نشنود .

من — خوب ، بگوئید ! چه میگوئید ندلاند ؟

ند — گفتنی من بسیار ساده و بسیطست . حالا گویا که در اوروپا هستیم . پیش از آنکه کپتان نمو ما را بقطبها ببرد همان بگریزیم !

راستی اینست که مکالمهٔ ندلاند در مخصوص مرا خیلی دلتنگ میسازد ، زیرا از یکطرف نمیخواهم که رفقای خود را محبوس عمری در نوتیلوس بسازم ، و از دیگر طرف نمیخواهم که از کپتان نمو و سیاحت خارقه‌العادهٔ زیر بحر جدا شوم . از سایهٔ کپتان نمو بدیدن چیزهائی موفق شده ام که بخواب هم ندیده بودم . اینچنین فرصت آیا هیچگاه بدستم خواهد افتاد ؟ اصلا نخواهد افتاد ! تا آنقدر قیقات بحریهٔ خود را اکمال نکنم و این سیاحتنامهٔ خود را بپایان نرسانم از نوتیلوس بهیچصورت برامدن را آرزو ندارم . لهذا گفتم :

— دوست من ندلاند ! راست بگو ببینم ، آیا در نوتیلوس دق و خفه شده اید ؟

ندلاند یکچند ثانیه جواب نداد ، بعد از ان گفت :

— اگر راست بگویم از سیاحت زیر بحر خود خیلی ممنونم ، اما ممنونیت کاملهٔ هر سیاحت آنست که انسان زمان ختام آنرا بداند . آیا زمان ختام سیاحت ما چه وقت است ؟

من — زمان آنهم خواهد رسید !

ند — چه وقت ، و در کجا ؟

من — اینرا نمیدانم که در کجا ، اما وقت آن وقتیست که هیچ دیدنی در دریا نماند .

قو — منهم بفکر افندی اشتراک میکنم . یعنی میگویم که کپتان نمو بعد از انکه هر طرف را بمانشان بدهد خود بخود ما را رها خواهد کرد .

من — نی بسیار مبالغه هم نکنیم ، ماچون بر اسرار حیات کپتان نمو واقف شده ایم

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 230 of 372

کپتان هیچوقت فاش کردن اسرار خود را نمیخواهد ، و ما را هم نمیگذارد که بر ائیم و راز او را بعالم فاش کردانیم .

ند — پس امید شما به چیست ؟

من — امید من آنست که البته بعد از چندی یك فرصتی بدست خواهد افتاد ، ما هم از آن استفاده خواهیم کرد !

ند — اوه جانم ! چرا برای آن استفاده حالا شتابان نشویم ؟ که میداند که در آنوقت کجا خواهیم بود ؟

من — یا در نجا خواهیم بود ، یا در چین ، یا در امریکا ؟

ند — معلم افندی سخنان شما همه هوائیست حال را گذاشته دائما از استقبال بحث میرانید من میگویم حالا در بحر سفید میباشیم همان فرار کنیم .

من — دوست من نداند ، در خصوص هیچ ممانعتی ندارم هر وقت که یك فرصت جدی و حقیقی بدست آوردید مرا خبر بدهید همان با شما همراهی خواهم کرد اما اینقدر توصیه میکنم که باید بسیار احتیاط بکنید که فرصت جدی و درست باشد زیرا اگر درست و جدی نباشد و یکبار در اثنای گریختن گرفتار آئیم دوباره هیچ وقت روی آزادی را نخواهیم دید ، و کپتان بهیچصورت گناه ما را عفو نخواهد کرد .

ند — آفرین معلم افندی ، اینسخن شما بسیار عاقلانه است ، ما هم تا فرصت جدی نباشد بر گریختن اقدام نخواهیم کرد .

من — منهم قبول کردم ، اما اینرا بگوئید که فرصت جدی شما کدام فرصت را اندیشه کرده اید ؟

ند — فرصت جدی آنست که در یك شب تاریکی نوتیلوس از کنار کدام ساحل نزدیکی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 231 of 372

بگذرد یادر انجا توقف کرده باشد .

من — یعنی بشناوری کریختن میخواهید ؟

ند — بلی ، امابه این شرط که سفینه درسطح بحر و بسا حل خوب نزدیك باشد ، واگر از ساحل دور و یادر قعر بحر باشد دیگر چاره یافته ام .

من — چه چاره ؟

ند — برای بدست آوردن قایق نوتیلوس کوشش میکنم . چونکه اصول جدا کردن آنرا از کشتی آموخته ام . درمیان آن میدرائیم ، سرپوش آنرا بسته کمانهایش را باز میکنم ، واز زیر بحر برسطح بحر میبرائیم حتی سکاندار نیز این فرار مارا نمی بیند .

من — بسیار خوب ند لاند ! شما در پی جستجوی این فرصت باشید . اما اینرا هم فراموش مکنید که این فرصت اصلا در چنین جاها ظهور نخواهد کرد !

ند — چرا ؟

من — چونکه کپتان نمو فکر فرار مارا میداند . لهذا در چنین جاها که برای فرار مایان مساعد باشد خیلی هوشیاری و بصیرت بکار میبرد .

قو — منهم به این فکر افندی مشترکم .

ند — ببینیم که چه میشود ؟

من — زیاده مشاوره بکار نیست همینقدر بس است هروقت که فرصت جدی یافتید بما خبر بدهید ، به پیروی شما حاضر خواهم بود . این کار را بتو حواله کردم !

اینمکالمه که در آخر بسیار نتایج مهمی بروی کار آورد در انجا منقطع گردید . فکر من که در بارهٔ هوشیارانه و بصیر تکارانه حرکت کردن کپتان بود نتیجهٔ حقیقت بخشید .

نوتیلوس در بحر سفید نه بسواحل تقرب نمود و نه از قعر بحر برسطح برامد ، در دوسه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 232 of 372

روز یکبار تنها قبهٔ اوتاق سکاندار را از آب کشیده تجدید هوا میکرد وباز درقعر بحر درامده درجا های بسیار عمیق تحریك چرخ عزیمت مینمود . زیرا درمابین سواحل اناطولی وجزایر بحر سفید زیاده ازدوهزار متر عمق موجود است .

در ۱٤ ماه شباط جزیرهٔ «سقارپانتو» را که درمابین جزیرهٔ «رودوس» وجزیرهٔ «کرید» واقعست از بسیار دور مشاهده کردم . بوقت شام در دالان بهمراه کپتان نمو تنها نشسته بودم . کپتان باز کردن پنجره ها را امرنمود . وبسیار متفکرانه بتماشای دریا مشغول گردید . منهم بیك گوشهٔ نشسته به تدقیقات حیوانات بحریهٔ بحر سفید پرداختم . کپتان نمو امشب هیچ سخن نگفت . منهم تانزدیك به نیمشب بتماشای انواع ماهیان پرداخته بخوابگاه خود رفتم وبراحت بخواب رفتم .

روز دیگر بعداز طعام بدالان آمدم . وبنوشتن همین سیاحتنامهٔ خود مشغول گردیدم . درین اثنا یك گرمی بسیاری حس کردم که بکشیدن کوت خود مجبور گشتم . عجائب مسئله ! نوتیلوس چون درمنطقهٔ حاره نیست دردرون در یا باید که هیچ گرمی حس نشود به ما نومتروچون نظر کردم شصت متر وعمق رانشانداد . حالآنکه درینقدر عمق حرارت شمس هم هیچ نفوذ نمیتواند . پس این گرمی از چیست؟ بازبکار خود مشغول گشتم . ولی گرمی رفته رفته بدرجهٔ رسید که خارج تحمل بود . باخود گفتم : مبادا سفینه در گرفته باشد ! برپاخواسته ازدالان برامدن خواستم که درین اثنا کپتان درامد وبمیزان الحراره نظر کرده گفت :

— تمام چهل وهفت درجه !

من — بلی منهم دیدم ! هرگاه حرارت ازین بیشتر شود هیچ تحمل نخواهیم توانست .

نمو — اگر ما نخواهیم حرارت بیشتری نخواهد کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 233 of 372

من — یعنی اینحرارت بکیف خود شما تابعست ؟

نمو — بلی ، ازمنبعی که اینحرارت راحاصل کرده است نوتیلوس را دور میکنیم .

من — وای ! مگر حرارت در بیرون کشتی میباشد ؟

نمو — بلی . نوتیلوس درینوقت درمیان یك نهر یعنی جریان آب جوشان رفتار دارد .

من — این چه ؟ آیا ممکن است ؟

نمو — به بینید !

اینرا گفته بر یك دکمهٔ دست فشرد . درحال پنجره هاباز گردید . آب دریارا در اطراف نوتیلوس سراسر سفید یافتم . مانند آبی که از دیگ بخار واپور یا انجن ریل براید بخار آلود وجوشان بود . دست خودرا به بلور پنجره چسپانیدم . آنقدر گرم شده بود که بسرعت پس کشیدم . بحیرت پرسیدم که :

— آیا درکجائیم ؟

— درنزدیك جزیرهٔ « سانتورن » میان گلوگاهی که « نه قامانی » رااز « پاله آمانی » تفریق داده رفتار داریم .

شناختم که درانجا بحر وولقانیك است — یعنی درزیر بحر زمینهای آتشفشان موجود است . لهذا گفتم :

— گمان میبردم که تشکلات این جزیره های نوپیدا تمام شده باشد حالا آنکه هنوز در تشکل وتجدد دوام دارند !

— درجا های وولقانیك تشکلات ارضیه اصلا تمامی ندارد . حرارت مرکزی زمین همیشه آثار خودرانشان میدهد . بنابر قول مؤرخین مشهور درتاریخ ۱۹ میلادی درهمین جائیکه حالا این دوجزیره موجوداست یك جزیرهٔ اززیر بحر پیدا شد ، بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 234 of 372

از چند مدت آن جزیره پس غائب گردید. در سنهٔ ۶۹ میلادی باز برامده بعد از یکعصر پس در آب فرو رفت و تا به سنهٔ ۱۸۶۶ دیگر ظهوراتی از تاثیرات حرارت مرکز ارض در نجاها بوقوع نیامد . ولی در ابتدای سنهٔ مذکور در پهلوی جزیرهٔ « نه قامانی » یك جزیرهٔ ظهور نمود که آنرا « ژورژ » نام نهادند بعد از چندی جزیرهٔ مذکور با نه قامانی بهم چسپید . در همان سال باز یك جزیرهٔ برامد که آنرا « آفورمس » نام نهادند و یك آبنای تنگی در مابین این جزیره و نه قامانی باقی ماند . هنگامیکه این حادثهٔ ظهوری یافت من در انجا بودم و بخوبی تماشا کردم . بواقعیکه بسیار حادثهٔ غریبی بود. حرارت مرکزیهٔ ارض زمین را آماسانده آماسانده مانند یك جانوری آنرا از آب بیرون میبراورد تا آنکه بقدر سه صد جریب زمین مدور شده بر سطح بحر برامد. خاك آن از مواد مذاب شده سیاه رنگ « فلد سپاتی » مرکب بود . رفته رفته این سه جزیره بهم پیش آمده یك جزیره گردید . پس ببینید معلم افندی که خالق کائنات در زیر بحر و روی زمین و جو هواچه اجراآت عظیمه را بواسطهٔ آلت طبیعت تخلیق و تکوین میفرماید !

من — راستست کپتان ! اما در میان این آب جوشان زیاده از ین ایستادن نمیشود!

نمو — بواقعیکه همچنینست معلم افندی !

اینرا گفته بریك دکمهٔ دست برد. نوتیلوس از میان این نهر جوشان بیرون برامده بعد از نیمساعت بر سطح بحر برامده تنفس میکردیم .

بخیالم گذشت که اگر ندلاند در نجا فکر فرار را اجرا میکرد لاشه های یخنی شدهٔ مهرا گشتهٔ مابه ساحل افتاده ساحل نشینان را حیران میساخت !

روز دیگر در مابین جزیرهٔ رودوس و اسکندریه بوده از حوضهٔ بحری که سه هزار متر و عمق داشت جزایر بحر سفید را در عقب گذاشته از دماغهٔ « ماتابان » به آنسو

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 235 of 372

رفتار داشتیم .

باب هفتم

از بحر سفید بچهل وهشت ساعت مرور

بحر سفید که ترکها آنرا « آق دکز » وعبرانیها بحر جسیم ، ویونانیها روح الابحار نام نهاده اند اطراف آن پادرختان لیمون و پورتقال وانواع میوه ها شاداب میباشد ، وبانباتات بسیار خوشبو معطر گشته ، وباکوههای بسیار بلند سبز و خرم محاط شده وباهوای بسیار صاف وجیدی اشباع گردیده . ودایما در زیر تاثیرات حرارت مرکزیه مانده است . سطح خارجی آن تقریباً بدو ملیون کیلومتر مربع بالغ میشود . بحر سفید یك حوضهٔ بزرگ بسیار لطیف وظریفیست که سواحل آن خیلی آباد ، ومنبت ، و معمور است ولی واأسفا که درین بحر واسع بینظیر بغیر از مرور نمودن بسیار سریعانه هیچ کاری نکردیم . از معلومات خصوصیهٔ کپتان نمو نیز چیزی استفاده نتوانستم . زیرا در اثنای این مرور سریعانه این آدم غریب الاطوار بسیار کم دیده شد . مسافهٔ که درظرف چهل وهشت ساعت در آبهای بحر سفید قطع کردیم از ششصد فرسخ هیچ کمتر نبود . در ۱۶ شباط از آبهای جزیرهٔ رودوس حرکت کرده در ۱۸ ماه مذکور از جبل طارق مرور نمودیم .

هیچ شبهه برایم نماند که کپتان بحر سفید را که درمیان قطعات مسکونه درامده و محصور مانده است هیچ دوست ندارد ! به آزادیٔ افعال و حرکاتی که در بحرهای محیط نائل وکامیاب میشود درینجا آنرا نمی یابد ، واین بحر را بر خود خیلی تنگ می بیند!

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 236 of 372

از پنجره های نوتیلوس که در هر ساعت بیست و پنج وسی میل مسافه قطع مینمود ماهیان بوقلمون وحیوانات گوناگون بحرسفید را خیال میال دیده میگذشتیم . معلوم است که ندلاند درچنین سرعت سیر از فکر فرار کردن فارغ شده است . زیرا از چنین سرعت خود را انداختن چنانست که گویا خود را انسان از ربل بسیار سریع السیری پرتاب نماید .

در این اثنا در مابین جزیره سیچلیا و اراضی تونس رفتار داریم . در این محل قعر دریا یك بلندی پیدا کرده است که رفته رفته مانند یك کوهی میشود . بر زروهٔ این کوه بقدر ۱۶ متر آب بلند است و از دامنهٔ آن تا بسطح بحر بقدر سه صد و پنجاه متر آبست که از یحساب ارتفاع این کوه دانسته میشود .

در ۱۷ شباط حوضهٔ دوم بحر محیط را مرور کردیم که عمیقترین این محل بقدر سه هزار متر است . نوتیلوس بقوت ماشین و لوحه های پهلوی خود تا بعمیقترین جاها فرو آمد .

در این جاده پیش انظار ما منظره های بسیار رقت انگیز و لوحه های حسرت آمیزی جلوه گر گردید چونکه اینجا مدهشترین قسم حوضهٔ بحرسفید است که طوفانهای بسیار شدید آن موجب هلاك بسی نفوس و غرق بسی کشتیها و واپورها گردیده است .

در این محلات در میان ریگهای قعر بحر کشتیها و واپورهای غرقشدهٔ بسیاری مشاهده کردم که اسباب های آهنین آنها در میان ریگهای زیر دریا بعضی در میان نباتات بحری و گلهای زیر بحر زنگ بسته و نیم پنهان مانده افتاده بود . بعضی دیگهای بخار پاره پاره شده ، و نوله ی دودکش شکسته انسانرا دهشت می داد . لنگرها و میلهای آهنین بسیاری بکمال فلاکت دیده میشد .

تنه های چوبین کشتی بزیر نرسیده بعضی چپه و بعضی یك بغله خیلی مدهش

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 237 of 372

منظره هاتشکیل داده بود به این سفائن قضازده چون بدقت نظر کردم دیدم که بعضی بسبب مصادمه، و بعضی بسبب کفیدن دیگ بخار، و بعضی بسبب خوردن بکوه غرق شده بودند. کذالك بعضی بسبب طوفانهای شدید نیز غرق شده بودند.

وهرقدر که به کلوگاه جبل طارق تقرب میکردیم در قعر بحر سفینه های قضازده بیشتری میگرفت. چونکه در نجا بسبب نزدیکئی سواحل اوروپا و افریقا بهمدیگر و کثرت دمهٔ که واقع میشود مصادمهٔ سفاین زیاده تر بوقوع میآید. بعضی بیك پهلو افتاده، و بعضی بر دنباله نشسته، و بعضی از طرف پیش بزمین فرو رفته دنباله اش بالا مانده بود.

در ین سفینه ها آیاچقدر جانها و مالها تلف گردیده! آیاچقدر خانمانها خراب گردیده! وچه قدر اشکها برای آنها ریخته!

حالا آنکه نوتیلوس بکمال بیقیدی بسوی این منظره هاولوحه های تأثیرانگیز دیده بسرعت تمام ازمیان آنها گذر مینمود. در ۱۸ شباط بوقت صبح در مدخل کلوگاه جبل الطارق واصل شدیم.

در ین کلوگاه بسیار مشهور و معروف جبل طارق که آبهای بحر محیط اطلسی را در بحر سفید میریزاند دو جریان آب موجود است که یکی جریان فوقانی و دیگری جریان تحتانیست. جریان فوقانی آبهای بحر محیط را در بحر سفید و جریان تحتانی آبهای بحر سفید را بحر محیط میبرد.

جریان فوقانی از وقتهای بسیاری در بین بحریون معروف و معلوم بوده است ولی این جریان زیر را در ینبار مشاهده کردم، وباید که این جریان بهمه حال موجود باشد زیرا اینقدر نهرهای جسیم که در ین بحر میریزد اگر یك مجرایی نباشد ممکن نمیشود که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 238 of 372

تنها تبخر برای آن کفایت کند .

نوتیلوس ازین جریان استفاده کرده به بحر محیط اطلسی مرور نمود ، و ممر تنگ گلوگاه جبل طارق را گذر کرده بر سطح بحر برامدیم .

باب هشتم

کمانهٔ ریغو

مساحهٔ سطحیهٔ بحر محیط اطلسی بیست و پنج ملیون مربعست . طول آن نه هزار میل ، عرض آن دو هزار و دوصد میلست . این بحر مهم که در نزد متقدمین مجهول مانده بود در قرون اولی تنها برای گردش سواحل افریقا از طرف ملاحان سوریه ، وهولاندا ، وقارتاجه استعمال شده بود . اول بار کسیکه این بحر را بعرض طی کرده کاشف قطعهٔ امریکا « قریستوف قولومب » است . بزرگترین نهرهای دنیا مانند « سن لوران » و« مسیسپی » و « امازون » و « لا پلاتا » و « نیژر » و « اورنوق » و « سنه غال » و « آلب » و « لوار » و « رن » از متمدن ترین ، ووحشیترین ممالك دنیا وازسه قطعهٔ جسیمهٔ ارض مانند اوروپا، وافریقا ، وامریکادرهمین بحر جسیم وسعت نماهمیریزد . واپورهای هر ملت دنیادر سطح آن شب وروز در تکاپو میباشد . دماغه های خیلی مشهور « هورن » و « فورتنه » که بطوفانهای بسیار مدهش وشدید معروفند نیز در همین بحراست .

نوتیلوس نیز بقدر ده هزار فرسخ مسافهٔ قسم اعظم کرهٔ ارض را در سه ماه قطع نموده ، وبحر محیط کبیر ، وبحر محیط هندی ، وبحر عمان ، وبحر احمر ، و بحر سفید

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 239 of 372

را پیموده حالا پروانهٔ او در میان آبهای بحر محیط اطلسی در دوران افتاده است . آیا از پنجابکجا خواهیم رفت ؟ استقبال هنوز چه چیزها بمانشان خواهد داد ؟

نوتیلوس بعد از انکه از جبل طارق برامد و از سواحل دور گردید باز بقرار سابق هر روزه گردش سطح سفینه برای ما میسر گردید . اول بار چون بر سطح بحر برامد در حال رفقای خود را گرفته بر سطح سفینه برامدم . دماغهٔ « سن ونسن » که منتهای جنوبی ممالك اسپانیا را تشکیل داده در میان دود ودمه بقدر دو میل دور دیده میشد . باد از جهت جنوبی تا یکدرجه بشدت در وزیدن بود . از انسبب دریا متموج و پر طلاطم بود . موجها بر سطح بحر میآمد . لهذا یکقدری هوای صافی بحر را بلع نموده فرو آمدیم .

من بطرف اوتاق خود رفتم ، قونسه ی نیز برفت اما ندلاند ذهناً بسیار مشغول بوده در پی من آمد . بسبب سرعت سیری که در بحر سفید نوتیلوس اجرا نمود برای دوست کانا دائی من فرصت فرار نمانده از انرو خیلی غضوب وخشون مینمود .

در اوتاق درامده در وازه را ببست ، ودر پیش روی من نشسته ساکت ماند . گفتم :

— دوست من ندلاند ! میدانم که بسبب فرصت نیافتن برای فرار خیلی آزرده و دلتنگ شده اید . اما قباحت بر شما نیست . زیرا نوتیلوس فرصت برای فرار نگذاشت . باز هم ناامید نباید شد چونکه حالا دانستیم که نوتیلوس از بحر های داخلی مسکونه نمیگریزد بلکه یکچند روز بعد باز یك فرصتی بدست خواهد آمد .

ندلاند سرش را پایان انداخته ، و بروتهایش را جویده ، وسرش را جنبانیده بگرداب تفکر فرو رفته بود دفعتهً سرش را بالا کرده گفت :

— فرارا امشب خواهد شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 240 of 372

ازشنیدن اینسخن بیحا باز جستم ، چونکه اعتراف میکنم که اصلا به اینچنین خبر منتظر نبودم . خواستم جواب بدهم هیچ سخن نیافتم . یك رعشه و اضطراب بروجودم مستولی گردید . من چون ساکت ماندم ندلاند گفت :

— تردد مکنید . قول وعهد کرده بودید که هر وقت فرصت بیابیم فرار میکنیم . اینست که من آن فرصت را یافته ام ، از سواحل اسپانیا یکچند میل دور میباشیم . مهتاب هم نیست باد هم بطرف ساحل میوزد . وعده داده بودید ، برسخن شما اعتماد دارم . امشب بساعت نه حاضر باشید . قونسه ی را هم گفته ام . در انساعت کپتان بخواب میباشد مردم سفینه هم ما را نمی بینند . من وقونسه ی بطرف زینهٔ قایق میرویم شما در کتابخانه منتظر اشارت ما میباشید . چوبهای پرکشی وبادبان در قایق موجود است . یکقدری مأکولات نیز در آن گذاشته ام . حتی یك کلیدی که پیچهای فنر قایق را که بسفینه مربوط ست بدان باز نمایم نیز پیدا کرده ام . خلاصهٔ کلام هرچیز حاضر و مهیاست . امشب امشب !

من — اما دریا طوفانیست !

ند — بواقعیکه طوفانیست . اماچه چاره یکقدری جسارت لازمست . قایق بسیار سالم و محکمست باد هم از پشت ما میوزد یکچند میل را با آن پیمودن چیزی نیست . عنایت جناب حق را منتظر باشیم و بساعت نه حاضر والسلام .

اینرا گفته ندلاند برامد . من بحیرت افتادم . اما چه باید کرد . ندلاند حق دارد ، فرصت موجود . استفاده کردن معقول . اگر از وعد وعهدیکه کرده ام برگردم باید که برای سیاحت کیفیهٔ خود دو دوست خود را باخود ابداً محکوم اسارت بسازم ! که میداند که کپتان نمومارا به بسیار دور جاها نمیبرد ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 241 of 372

من به این افکار و ملاحظات فرو رفته بودم که درین اثنا صدای صفیر باز شدن شیر دهن نوتیلوس بگوشم برخورد. دانستم که مخزنهای آب را پر کرده بقعر بحر فرو می آئیم.

از اوتاق خود امروز هیچ نبرامدم. برای نشان ندادن هیجان و اضطراب خود را به کپتان از دیدن او تحاشی میکردم. امروز را به بسیار اضطراب و کدورت گذرانیدم. زیرا در زیر تاثیر غم و الم ترک کردن نوتیلوس و ناتمام ماندن سیاحت خارق العادهٔ خویش مانده بودم.

دلتنگی بسیاری دارم. برای اشارت دادن ندلاند یکصد و بیست دقیقه باقی مانده. ساعت انتظار بسیار دور بمن معلوم میشد. عقربهای ساعت را می پندارم که بجای خود میخ شده است. طعام مرا در اوتاق من آوردند. بسببی که ذهناً بسیار مشغول بودم بسیار کم نان خوردم. نبضهایم بشدت میپرید، دلم میطپید. برای وداع آخرین دالان بدالان آمدم. به اشیای نفیسهٔ خارق العادهٔ دالان که ساعتهای بسیار خوبی با آنها گذرانیده بودم بنظر حسرت و تأسف میدیدم خواستم که درون دریا را ببینم ولی چون پنجره ها بسته بود موفق نشدم. درمابین من و بحر محیط اطلسی که هنوز به آبهای زیر آرا دیده ام و نه حیوانات آنرا تدقیق کرده ام دیوار کلفت آهنین نوتیلوس حائلست.

درین اثنا زنگ ساعت بزرگ دیواری دالان ساعت هشت را اشعار نمود. این زنگ ساعت مرا بلرزه آورد. چونکه تقرب یافتن زمان فرار را دانستم. آیا بگریختن موفق خواهیم شد؟ آیا اگر در اثنای گریختن گرفتار شویم بروی کپتان بکدام چشم دیده خواهم توانست؟

نظرم برجهت نما معطوف بماند. جهت عزیمت ما یکسر بجهت شمال بود. پراکنه سرعت معتدل را نشان میداد مانومتر و شصت متر و عمق را مینمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 242 of 372

باز به اوتاق خود رفته یك لباس بسیار کلفتی پوشیدم و خود را حاضر کردم . بساعت نه یکچند دقیقه باقی مانده بود . گوش خود را بدروازهٔ اوتاق کپتان نزدیك کردم . هیچ صداوندایی نشنیدم . بدالان آمدم . باز یك نظر حسرت آمیزی برین مسکن عزیز انداختم . بعدازان دروازهٔ کتبخانه را باز کرده خواستم که درانجا رفته منتظر اشارت ندلاند بشوم .

درین اثنا صدای ماشین نوتیلوس کم شده ورفته رفته توقف نمود . بعد از کمی یکصدای مصادمهٔ بسیار خفیفی حس کردم . دانستم که نوتیلوس درقعر بحر برزمین نشست . بحیرت افتادم که آیا این تبدل حرکت نوتیلوس ازچیست ؟ آیا حیلهٔ فرار ندلاند مکشوف گردید؟ خواستم که ندلاند را یافته ازفکر فرار اورا فارغ گردانم هیجان و اضطرابم بدرجهٔ نهایت رسیده بود . باز بدالان آمدم . درین اثنا دروازهٔ دالان بازشده کپتان نمودار شد . مرا چون درانجا دید بطور بسیار نازکانه وبشوشانهٔ پیش آمده گفت :

— اوه معلم افندی ، این شما ئید ؟ آیا تاریخ اسپانیارا خوانده واحوال آن بشما معلوم هست ؟

ازین سوال کپتان بحیرت افتادم . درچنین حالتی که من هستم تاریخ مملکت خودم رانیزفراموش کرده ام چه تاریخ اسپانیا ! کم مانده بود که بگویم « نی فرار نمیکنیم » لکن زود ضبط نفس نموده ساکت ماندم . کپتان بازپرسید که :

— بگمان سوال مرا نشنیدید ، بگوئید که آیا تاریخ اسپانیا بشما معلوم هست ؟

من — نی ، خوب معلوم نیست .

ند — این چه گونه معلمیست ؟ چون چنیست پس درینجا بنشینید که من بشما یك

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 243 of 372

فقرهٔ غریب تاریخ اسپانیارا حکایت کنم .

کپتان بریك کنبهٔ نشسته منهم بغیر اختیاری درپیش اوبنشستم . کپتان گفت :

— خوب بشنویدکه این فقره یك مسئلهٔ راکه بحل آن موفق نشده اید بشما واضح میگرداند .

ازینسخنان کپتان هیچ ندانستم که مقصدش چه خواهد بود ؟ آیا مسئله به فرار ما تعلق دارد ؟ بهرصورت منتظر نتیجهٔ کلام مانده گفتم :

— بفرمائید کپتان میشنوم !

نمو — معلم افندی ، تا به سنهٔ ۱۷۰۲ میلادی ارجاع نظر میکنیم . البته معلوم شماست که درین دور قرال فرانسهٔ شما « لوئی چاردهم » پسر کوچك خود را که « دوق دانژو » نام داشت بابعضی شرایط و معاهدات به قرالئی اسپانیا نصب کرده بود . این پرنس بعنوان فلیپ پنجم اگرچه بخوبصورت تایکدرجه اجرای حکومت نمود ولی از خارج به بسیار تعرضهای دول خارجه مصادف گردید . چونکه حکومتهای فلمنگ و انگلیز واوستریا اتفاق کرده خواستندکه تاج قرالئی اسپانیارا از فلیپ پنجم مذکور گرفته به شارل سوم نام شهزادهٔ دیگری بدهند .

حکومت اسپانیابه این تعرض مقاومت کردن میخواست ، ولی این مقاومت او ممکن نمیشد مگر برسیدن کشتیهای اوکه ازامریکا طلا بارکرده بطرف اسپانیا روانه شده بودند .

دولتهای معارض نیز ازروانه شدن کشتیهای پر طلای اسپانیا خبر گرفته در بحر محیط اطلسی آنها را مترقب ومترصد بودند . لهذا حکومت اسپانیابرای محافظت و بسلامت رسانیدن آن طلاها مجبور شده بود که ازقوهٔ بحریهٔ دولت فرانسه استمداد نماید .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 244 of 372

لهذا دولت مشار الیها « امیرال شانتوره نود » نام کوماندان بحری خود را بحمایت کشتیهای پر طلای اسپانیا که از امریکا می آمد مأمور و تعیین نمود امیرال شانتوره نود بایست و سه قطعه کشتی که در زیر کوماندائی او بود کشتیهای طلابار دولت اسپانیا را در زیر حمایت و محافظت خود گرفته به لیمان یعنی بندر لنگرگاه « قادیکس » رسانیدن میخواست . ولی چون امیرال مذکور خبر گرفت که در انحوالی کشتیهای دول مختلفه موجود میباشد از انسبب خواست که بیکی از لیمانهای فرانسه برود .

کپتانهای کشتیهای طلابار اسپانیا به این امر امیرال اعتراض کردند و گفتند که به بندرهای فرانسه یکقلم نمیرویم اما اگر بندر قادیکس در زیر محاصرهٔ دول دشمنست دریاچهٔ « ویغو » که در ساحل شمال غربی اسپانیا واقع میباشد در زیر محاصره نیست در انجا میرویم امیرال شانتوره نود این قرار را قبول کرده بدریاچهٔ « ویغو » کشتیها را برانند .

این دریاچه عبارت از یك مرسای کشاده ایست که قابل مدافعه و محافظه نیست . لهذا پیش از انکه کشتیهای دشمن خبر شده بیایند طلاها را به بندر خالی کردن لازم میآمد . اما چه فائده که در میان یك مسئلهٔ رقابتی ظهور یافته طلاها را از خالی کردن مانع آمد .

— آیا خوب میشنوید معلم افندی ؟

— بلی خوب میشنوم کپتان !

— پس چون چنینست دوام نمایم . به بینید که این رقابت چسان پیش آمد . تا جران بندرگاه قادیکس یك امتیازی از دولت اسپانیا حاصل کرده بودند که هر نوع امتعه و اموالی که از امریکا بیاید بهمه حال میباید که در بندر قادیکس اخراج بیابد . لهذا تجار مذکور شکایتنامه های متعدده به « مادرید » پایتخت اسپانیا نوشتند . فلیپ پنجم نیز امر نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 245 of 372

که کشتیهای پر طلا تا بوقتیکه بندرگاه قادیکس اززیر محاصره برآید در دریاچهٔ ویغو لنگر انداز اقامت بشوند ولی واأسفا که در ۲۲ ماه تشرین اول سنهٔ ۱۷۰۲ سفائن دولت انکلیز در دریاچهٔ ویغو درآمد .

باوجودیکه قوت حربی امیرال شانتوره نود نسبت بقوهٔ حربی سفائن انکلیز خیلی کمتر بود بازهم بکمال متانت وشجاعت محاربه ومقاومت نمود . آخر الامر چون دید که کشتیهای پر طلا بدست دشمن خواهد افتاد سفینه های مذکور را آتش زده بابار و طلاهای آن غرق گردانید .

کپتان نمو تا به اینجا حکایت را رسانیده سکوت نمود من حالا هنوز نمیدانستم که جهت تعلق این فقرهٔ تاریخیه بمن چه خواهد بود ؟ وکپتان بچه سبب این فقره را حکایه کرد ؟ لهذا پرسیدم که :

— خوب کپتان ! بعد ازان چه شد ؟

— بعد ازان معلم افندی آنهمه مبالغ جسیمه وثروت عظیمه در قعر دریاچهٔ ویغو غرقشده بماند که درینوقت مانیز در قعر همان دریاچه میباشیم . لهذا مقصد من از حکایت این فقره آن بود که آن طلاها را بشما برأی العین نشان بدهم .

اینرا گفته کپتان به پیش پنجره های دالان نزدیکشد ومرا اشارت کرد . پنجره ها باز گردید . چراغ الکتریکی درون دالان خاموش شده ضیای بسیار شدیدی قعر دریا را تابقدر یك میل مسافه ما نند روز بسیار روشنی تنویر نموده در نجابقیهٔ بسیاری از کشتیهای فرسوده شدهٔ سیاه کشتهٔ معلوم میشد که بوضعیتهای بسیار عجیب و غریبی روی هم افتاده بودند . در میان این انقاظهای سفاین سوختهٔ غرق شده بقدر ده پانزده نفر طایفه های کشتی نوتیلوس دیده میشد که سقافا ندرها پوشیده وتبرها بدست گرفته

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 246 of 372

صندوقها و پیپهای پر طلارا میشکستند. ازین صندوقها کاچه های طلا و نقره بر روی ریگهای قعر دریا همیریخت، طایفه ها نیز آن کاچه هارا متصل در زنبیلها انداخته و دو دو نفر برداشته به نوتیلوس نقل میدادند. و آن معادن قیمتدارر ا در نوتیلوس گذاشته باز میرفتند و می آوردند.

دانستم که اینجا موقع وقوع محاربهٔ سنهٔ هزار و هفصد و دو میباشد. سفینه های پر طلای اسپانیا که از امریکا آمده بود در همین جاغرق شده است. کپتان نمو نیز مخصوص در اینجا آمده بکمال بیغمی و راحت آن طلا هارا که گویا از امریکا برای او فرستاده اند جمع میکند. کپتان نمو تبسم کرده پرسید که:

— چسان معلم افندی؟ دیدید که مراچه بانکهای توانگری در زیر دریا موجود است؟

— دیدم کپتان! حقیقتاً که ثروت بسیار عظیمیست زیرا مقدار این مبلغی را که درین دریاچه غرقشده است پنجصد ملیون روپیه تخمین کرده اند.

— بلی معلم افندی؛ ازین تخمین بیشترهست کمترنیست. حالا آنکه در زیر بحر تنها مرا همین یك بنگ نی بلکه بنکهای متعدد دیگرنیزهست که موقعهای هریك از انها درخریطهٔ من موجود است. هرموقع محاربات بحریه یا غرقشدن کشتیهای تجاریه یکی از بنکهای منست. پس حالا دانستید که صاحب ملیارها روپیه میباشم.

— بواقعیکه همچنینست کپتان! ولی از بنهمه ثروت وتوانگری چه فائده، چونکه هیچ کارخیری صرف نشده در زیر بحر نابود میگردد.

— چه میگوئید معلم افندی؟ ازچه روحکم میکنید که من برراه خیرات ومبرات آنرا استعمال نمیکنم؟ آیا نمیدانید که من چقدر محتاجانرا دستگیری کرده ومیکنم، چقدر بیچارگانرا حمایه کرده ومیکنم چقدر مغدور و مظلومانی هستند که انتقام آنها باید

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 247 of 372

گرفته شود ، و من برای انتقام آنها کوشش میورزم ؟

کپتان نمو در اینجا بازسکوت کرده آثار حسرت و رقت از سیمایش پدیدار گردید . دانستم که کپتان نمو اگرچه بنابر بعضی اسباب مجهوله درزیر دریا درآمده ، وخود را ازعالم انسانیت تجرید نموده ولی حسیات انسانیت در دل و دماغش به درجهٔ اعلاست . مرحمت خارق العادهٔ که دردل دارد اورا بمعاونت بیچارگان و افتاده گان بسیاری سوق مینماید .

حتی در بحر محیط هندی غیر از انکه به صیاد بیچارهٔ مروارید معاونت و مرحمت نمود یك شبی دیدم که در قایق نشسته ، و در قایق چیزهای بسیار سنگینی بار کرده از نوتیلوس جدا گردید . در انوقت ندانسته بودم که چیست اما امروز دانستم که کپتان طلاهایی که از قعر بحر بدست می آورد آنرا در قایق بار کرده به امداد بعضی بیچارگان میفرستد .

باب نهم

قطعهٔ غائب گشته

روز دیگر بوقت صبح هنوز از اوتاق خود نبرامده بودم که ندلاند در نزد من بیامد . در سیمایش بسیار آزرده گی و خفقان معلوم میشد . گفت :

— چه میگوئید ؟ معلم افندی !

— چه بگویم ؟ استا ندلاند !

— دیروز طالع ما موافق نیفتاد . کپتان شیطان تمام بوقتیکه میخواستیم بگریزیم کشتی خودرا در قعر بحر بنشاند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 248 of 372

— بلی، بنگ خودرا دیدن میخواست !

— چه ؟ بنگ خود را دیدن میخواست ؟

— بلی ، بنگ او مراد از قعر بحر محیط است که طلاها در انجا از هر گونه قاصه ها یعنی صندوقهای آهنین بنگ های دنیا امنتر و محفوظتر نگهبانی میشود .

در اینجا واقعهٔ دیروزینه را تمامها به ندلاند حکایه کردم ، و به اینحکایه خواستم که ندلاند را یکچند وقت دیگر هنوز از فکر فرار کردن بگردانم . ولی اینحکایه بر ندلاند هیچ تأثیری نه بخشیده گفت :

— غرق شود با بنگهای خود ! ما باید چارهٔ کار خودرا بکنیم . آیا وجه عزیمت نوتیلوس بکدام سمت است ؟

— نمیدانم ، فردا که طول و عرض تعیین شود خواهیم دانست .

ندلاند برخواسته به پیش قونسه ی برفت . منهم البسه امرا پوشیده بدالان آمدم . به جهت نما چون نظر کردم دیدم که وجه عزیمت نوتیلوس یکسر بجهت جنوب غربی میباشد . پس معلوم شد که به اوروپا پشت گردانیدیم .

ساعت پازده و نیم بود که نوتیلوس بر سطح بحر برامد بجابکی بر سطح کشتی برامدم . ندلاند در اینجا از خود در انجا یافتم . از هیچ طرف هیچ خشکهٔ معلوم نمیشد هر طرف مارا بحر محیط احاطه کرده بود . ندلاند بکمال حدت باطراف میدید ، وهزاران کفر بر زبان میراند چرا که خشکهٔ که مشتاق آنست نمیدید .

در وقت ظهر آفتاب یکقدری از زیر ابر برامد کپتان دوم ازین استفاده کرده ارتفاع گرفت بعد از کمی باد شدیدی برخواسته دریا طوفانی شد . ماهم فرو آمدیم . سرپوشها بند شده نوتیلوس در زیر آب فرو رفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 249 of 372

بعد از یکساعت چون بر خریطه نظر کردم خود را در درجهٔ ۱٦ طول و ۳۳ در جهٔ عرض یافتم که باینحساب از نزدیکترین ساحلها بقدر یکصد و پنجاه فرسخ دورتر افتاده ایم . در اینحال چون امید فرار یکقلم مفقود میباشد لهذا درجهٔ تهور و تدلا ندرا تصور بکنید ! اما اگر از من بپرسید اصلا مأیوس نشده بلکه خیلی ممنون و مسرور شده ام گویا از زیر یك بار بسیار ثقیلی رهایی یافته باشم . باز بقرار عادت پیش بگذرانیدن وقت ، و معیشت مستریحانهٔ خوددوام ورزیدم .

بساعت یازده و نیم شب که نزدیك وقت خواب بود کپتان نمود در نزد من آمده گفت :

— معلم افندی ! انشاء الله احوال شما خوبست دیشب تابسیار دیر نشسته بودید ، انشاء الله چیزی زحمتی و بیراحتی ندارید .

— نی ، الحمد الله خیلی خوب و براحتم .

— چون چنینست شما را شایان مراق یك تنزهی تکلیف میکنم .

— بفرمائید کپتان ! من حاضرم .

— تابحال قعر دریارا بروز بروشنی شمس گردش و تماشا کرده اید . یکبار هم در شب اگریك گردش و تنزهی بکنید بد نخواهد بود !

— خیلی ممنون میشوم کپتان !

— اما از حالا شما را خبر بدهم که این گردش موجب مانده گی شما خواهد شد . بسیار راه رفتن ، برکوه بالا برامدن رادر پیش چشم خود باید بگیرید .

— کپتان ، اینسخن شما زیاده تر موجب مراق من گردید . بمشرف شدن رفاقت شما حاضر و آماده ام .

— چون چنینست ، بیائید که سقافاندرها را بپوشیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 250 of 372

چون به اوتاق البسه آمدیم دانستم که از طایفه ها و رفقای من هیچکس با ما همراه نخواهد بود . در ظرف یکچند دقیقه اسقافاندرهای خود ما را پوشیدیم . آلت تنفس های مارا که با هوای بسیاری مملو شده بود بر شانه های ما به بستند . اما آلت تنویر در میدان نبود . حالا آنکه آلت تنویر در چنین گردش شبانه خیلی ضروری دیده میشد . سبب آنرا چون از کپتان پرسیدم گفت :

— به آلت تنویر لزوم نیست .

تا میخواستم که در بنباب با کپتان مباحثه کنم کپتان سرش را در محفظه در آورده سوال و جواب ممکن نشد منهم محفظه را بسر کشیدم . یك یك عصا چوب درازی که سر آن چنگل آهنین داشت بدست های ما دادند بعد از چند دقیقه بهمان اصولی که هروقت از نوتیلوس میبرامدیم برامده پاهای خود را بر خاك قعر بحر محیط اطلسی بنهادیم که این محل از سطح بحر بقدر سه صد متر و عمق راممالك بود .

نیمشب تقرب میکرد . آبها اگرچه خیلی تاریك و تیره بود ولی از دو میل دور تریك شعلهٔ سرخ روشنی معلوم میشد . کپتان نمو بدست خود آن نقطه را بمن نشانداده بهمانطرف متوجه شد . باخود گفتم آیا این آتش چیست ؟ از کجا حاصل میشود ؟ در میان آب چسان شعله ور میگردد ؟ اینستکه اینهارا ندانستم ولی چون راه مارا تا یکدرجه روشن کرده بود و رفته رفته چشمانم نیز بآن عادت گرفت راه را بخوبی میدیدم ، و تسلیم کردم که آلت تنویر لزوم نیست .

با کپتان نمو پهلوی همدیگر راست بسوی همان نقطهٔ سرخ پیش میرفتیم . زمینی که بران رفتار داریم رفته رفته به بلندی رو مینهاد . بمعاونت عصا چوبها گامهای بزرگ بزرگ میزدیم . در اثنای راه رفتن بر جهت سر خود یك شرشر عجیبی حس میکردم در اول امر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 251 of 372

ندانستم که این شر شر از چیست ، پسان پسان دانستم که بر سطح بحر باران بسیار پر شدتی میبارد . بی اختیار بفکر آن افتادم که مبادا باران مرا ترکند . اما زود فکرم بسرم آمده برین فکر غریب خود خود بخود خنده کردم آیا انسان در میان آب با آب چگونه تر میشود؟ این را هم بدانید که انسان خود را در میان این سقافا ندرهای کلفت چنان نمی بندا رد که در آب رفتار میکند بلکه چنان میپندارد که در میان یك هوای بسیار ثقیلی رفتار دارد .

بعد از نیمساعت راه ما بر سنگستانی افتاد که دامنهٔ کوه بلند و پر سنگی بود . بعضی سنگپاره هایی میدیدم که بلامبالغه بملیونها حیوانات نباتیهٔ خورده بینیه بر ان چسپیده بودند . پایهای ما زود زود میلغزید اگر عصاچوبهای چنگل دار معاونت نمیکرد یکچند بار بر زمین افتاده بودم . گاه گاه در اثنای راه بعضی تخته سنگهای تراش یافتهٔ منتظم میدیدم ، گاه گاه بر بعضی راه های سرك مانند سنگ بستی رفتار میکردیم که سبب انتظام این سنگها و راه ها را نمیدانستم . غریبتر اینکه پاپوشهای آهنین ما گاه گاهی بر استخوانهای پوسیده شدهٔ اصابت کرده صدای شکستن آنها میبرامد . آیا این دامنهٔ وسیعه کجاست ؟ پرسیدن هم از کپتان نمیشود !

نقطهٔ سرخی که دیده میشد رفته رفته بزرگ شده میرفت ، و روشنئی آن افقرا زیاده تر روشن میکرد درمیان قعر بحر این تنور شعله و رمرا خیلی متحیر و به مراق انداخته بود . راه ما رفته رفته زیاده روشن میشود . ضیا از پشت کوهی که ما بر دامنهٔ آن بالا میشویم از دهنهٔ تالاق کوهی که بقدر هشتصد قدم ارتفاع دارد دیده میشد .

کپتان نمو بالا تردد پیش میرود یعنی این راه تاریك را بارها دیده و شناخته است . منهم بکمال امنیت و اعتماد از پئی او قدم میزنم . کپتانرا یکی از بدایع مخلوقات بحریه تلقی میکنم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 252 of 372

از نیمشب یکساعت گذشته بود که ببالا برامدن بر کوه مجبور گشتیم، اما پیش از بالا شدن کوه گذشتن از یك جنگل بسیار صعب المروری لازم آمد که این جنگل عبارت از مر جان یا دیگر نباتات بحریه نی بلکه از تنه ها و شاخهای بی برگ درختان قوی الجثة پری بنظر میخورد که در زیر تأثیرات آب بحر ما نده، وسیاه گشته شکل معدنی را کسب نموده بودند. جنگل بیك معدن زغال سنگی مشابهت میرساند را هیکه در درون جنگل ممتد شده بود با یوصو نها و انواع نباتات بحری پوشیده شده بود. درمیان این یوصو نها انواع حیوانات قشریه جا گیر شده بودند. بر تنه های بسیار کلفت و ستبر درختان که بر زمین افتاده بود میگذشتیم از شاخهای دراز شدهٔ بایوصو نها تاب خورده گرفته و به بلندی بالا میرفتیم. ماهیان کوچك و بزرگی که درمیان تنه ها و شاخهای جنگل خرابشده مأوا گزین بودند بصدای پاهای ما رم خورده مانند سیلهای مرغان از شاخی بشاخی میگریختند. ماندگی در خود اصلا حس نمیکردم.

سبحان الله! چه منظرهٔ بدیعه؟ این منظره را چگونه تعریف خواهم توانست؟ درمیان آب این درختان را که بعضی ایستاده و بعضی افتاده، و بعضی مایل شده ریشه های آن از زمین برامده در آب معلق مانده، و این کوسنگهای جسیم جسیمی که در هر جا میان جنگل افتاده، و مغاره های تیره و تاریکی در بغله ها پدیدار گشته و جملهٔ اینها که بتأثیر ضیای غریب و مجهولی یك رنگ سرخی پیدا کرده وضعیت و هیئت آنها را بکدام قلم رقم توانست؟ خرسنگهای جسیم الخلقهٔ که بعضی از انها بسبب رفتار ما و اهتزاز آب از جای خود غلطیده صداهای مدهش میبراوردند، و مغاره های مظلم و عمیقی که در چپ و راست ما پدیدار میشدند موهای بدنم را راست میکرد.

بعضی جاهایی دیده میشد که از آثار دست انسانها بعمل آمده بود. اما کپتان نمو

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 253 of 372

متصل ببالا برامدن بی قیدانهٔ خود دوام میورزید . منهم نمیخواستم که واپس بمانم بکمال جسارت رفیق خود را پیروی میکردم . عصاچوب من نیز بسیار معاونت بمن میرسانید . در دوطرفهٔ راهیکه بران بالا میرویم بعضی لاشهاوکند هایی پیدامیشود که معاذالله اگر در ان بیفتم نتیجه های بسیار بدی برسرم خواهد آمد . گاهی از چنان خند قهای بر میجهم که اگر درخشکه باشد خیزدن ازان نی بلکه بدیدن آن نیز جسارت کرده نخواهم توانست . گاهی از سر بعضی تنه های درختی که مانند پل بر یك شیلهٔ تنگ و بسیار عمیقی افتاده میباشد میگذرم که ازدیدن آن انسان از ترس پایان افتادن هلاك میشود . لکن من هیچ بسوی پایان نمی بینم . هرچه که برکوه بالاشده میرفتیم بچنان سنگلاخهای مایل شدهٔ زیرکاواکی مصادف میشدیم . وچنان منارهها . وسدها ، وکمرها وشکنکهای طبیعی میدیدیم که اگر از آب بیرون باشند ازروی قانون موازنت بهیچصورت این هیئت ووضعیت خود شانرا محافظه کرده نخواهند توانست . ولی ثقلت آب بموازنهٔ آنها مددرسی کرده بانحالت ووضعیت ایستاده اند .

این مسئلهٔ غریبهٔ قانون ثقلت آبرا در وجودخود نیز مشاهده میکنم . باوجودیکه لباسهای ثقیل وسرپوش وپاپوشهای بسیار سنگین آهنین ثقلتم را دوسه چندان کرده باز هم دردرون آب آن ثقلت را هیچ حس نکرده مانند آهو برسر سنگلاخها وذروهٔ کوههاخیزان خیزان میدوم که اگر برزمین باشد ممکن نیست که به این چستی وچالاکی بر چنین جاهای مدهش حرکت بتوانم .

بسیاری از خوانندگان گرام این گردش زیر بحر مرا بردروغ ومبالغه حمل کرده هیچ باورنخواهند کرد ، امامحقق بدانند ومعلوم شان باشد که من اصلادروغ نمیگویم وتنها ناقل بدایع طبیعیهٔ میباشم که وجود آن قابل رد وانکار نیست ! همین چیزهائیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 254 of 372

میگویم همهٔ آنرا بچشم دیده وبحواس حس کرده ام .

بعداز دوساعت رهسپاری از قسم درخت دار کوه برامده بر قسم سنگلاخ بسیار بلند وسرتیز آن برامدن گرفتیم . ازینجا ذروهٔ جبل بقدر صدقدم بلندتر سر راست دیده میشد که ضیای سرخرنگ مذکور درپشت آن بوده سایهٔ این ذروه مارا در تاریکی مانده بود .

مانند خیلهای مرغانی که از تقرب صیاد به پرواز آیند سیلهای ماهیان مختلفهٔ نیز از میان سنگها وغارهای کوه از نزدیکشدن مایان برامده فرار مینمودند . درین سنگلاخها آنقدر شکافها ، ومغاره ها ، وچقورپهای موجود است که عمق بعضی از انها هیچ تخمین نمیشد . درمیان بعضی از ان مغاره ها حرکت کردن بعضی حیوانات عظیم الجثهٔ بحریرا نزحس میکردم . گاه گاه بعضی خرچنگ های بسیار بزرگ بزرگی دیده میشد که دندانهای انبور مانند بسیار کلفت خودرا برهمدیگر زده صدای مذهشی میبراورد . بعضی عکبوتها ، واستاقوزها یعنی عقربهای بحری بسیار بزرگ کریه المنظر برفتارهای عجیب وغریب خودوشکلهای مستکره خود موهایم را بربدنم راست برمیخیزاند . دربعضی مغازه ها بسیاری نقطه های درخشنده دیده میشد که اینها هم چشمهای بعضی حیوانات قشریهٔ عظیم الجثهٔ بود .

علی الخصوص حیوانات مستکره الشکل غریب الخلقی که آنرا فرینطی میگویند و چون پایهای خودرا بحرکت می آرند مانند زنجیرهای واپور صدابرمی آید ، وحیوانا تیکه آنرا جغانوس میخوانند وشکل آن بعینه بطوبی که برعرابه سوارشده باشد میماند ، ومدهش اختاپوطهائیکه هشت عدد لواخن لامسهٔ که هریك مانند مارهای بسیار بزرگی بحرکت میباشد دیده میشد که بعضی ازانها ازغارهای خود برامده وبعضی می

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 255 of 372

درامدند .

کپتان نمو با انحیوانات مدهشه هیچ سروکاری نداشته متصل میبرامد . بیك طبقهٔ کوه واصل شدیم که آنجا نیز بسی چیزها نظر حیرت مرا جلب نمود . آنچنان خرابه زارهایی دیدم که از دست واعمال انسانها برامده بود اینها عبارت از قصرها ، ومعبدها ، و بناهای خراب گشتهٔ بود که روی آنها بانباتات وحیوانات قشریهٔ بحریه مستور شده بود . باخود میگفتم که آیا این قطعهٔ زمین کدام قطعه ایست که در زیر بحر غرق و ناپدید گشته؟ از طرز بناو معماری این بناها معلوم میشد که بر طرز واصول قرون اولی ساخته شده است . آیا از اثر دست کدام قوم وملت خواهد بود ؟ آیا کپتان نمو مرا بکجا آورد ؟ خواستم که از کپتان بپرسم ولی چون سخن گفتن ممکن نبود از دستش گرفته بشدت بجنبانیدم . ولی کپتان نمو بدست خود ذروهٔ کوه را نشاندانده بدست خود اشارت چابك رفتن را بنمود . لهذا سرعت را به پیروی کپتان بیشتر کرده بعداز چند دقیقه به ذروهٔ جبل واصلشدیم .

روی خود را چون بطرف راهیکه بران آمده بودیم گردانیدم از انطرف ارتفاع کوهی را که بران برامده ایم اگرچه بقدر هشتصد قدم تخمین کردم ولی این جهت دیگر آنرا اقدر دومثل آن عمیق یافتم . این کوه که ماحالا بر تالاق آن میباشیم مگرو ولقان یعنی کوه آتش فشانست ! پنجاه قدم پایانتر از سنگلاخی که مابران ایستاده ایم یك ذروهٔ دیگری موجود است که تالاق آن مانند دهنهٔ تنور بسیار فراخی یك مجرایی تشکیل داده سنگها ، و مواد مذاب شدهٔ معدنیه بابخار بسیار سرخرنگ تیرهٔ ازان درمیان آب بالا برامده به اطراف همیریخت . اینست که این وولقان هر طرفرا به یك نورسرخرنگی تنویر نموده بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 256 of 372

این وولقان از تمام وولقانهای روی زمین خیلی پرشدت تر، ومجرای داخلی آن بقوت حرارت مرکزیهٔ زمین بسیار افروزنده تراست . چونکه درزیر آبست ، و آب بحر بمجرد داخل شدن وتماس نمودن در مجرا از شدت حرارت حالاً به بخار منقلب شده با مواد مذابهٔ معدنیه از دهنهٔ مجرا واپس میبرایدیعنی آب بر آتش غلبه نمیتواند.

ازین وولقان تحت البحر تنها مواد مذابهٔ معدنیه و آب به بخار تحویل یافته خروج میکنند ، ولی شعله موجود نیست . زیرا حاصلشدن شعله بوجود مولدالحموضهٔ که در هوا میباشد موقوفست و چون درینجا هوا نیست ازانرو شعله نیز پیدا نمیشود . اما چون درمواد مذابهٔ مذکوره بعضی اجسامی که نار ابیض ازان حاصل میشود موجود دست بمجرد خروج یا فتن با آب تماس کرده اولا یك رنگ سرخی پیدا کرده و بعد ازان بشدت با آب مبارزه کرده آبرا به بخار تحویل میدهد .

جریانهای شدیدیکه بحصول می آید بخار را بازبه آب تحویل میدهد ، مواد مذابه نیز ازدهنهٔ مجرای وولقان به پایان جریان یافته تصلب میورزد .

بعد ازانکه کوه نهایت میبایدیك صحرای واسعی آغاز میکند که درین صحرا خرابه زاریك شهر بسیار بزرگ زیروزبر گشتهٔ معلوم میشودکه ستونهای جسیم جسیم مرمر وسماقی ، وقبه های مندرس شدهٔ عالئی آن به بناهای متین مخصوص ازمنهٔ متقدمه مشابهت میرساند .

ازدیدن این شهر خرابه ومنظرهٔ این کوه آتشفشان آنقدر واله ومتحیر ماندم که حد ونهایت ندارد . آیا این جا کجاست؟ واین شهر کدام شهراست ؟ بهمه حال اینرا بایدبدانم . حتی برای دانستن آن بدرجهٔ بمراق افتادم که میخواستم محفظهٔ سرخودرا بردارم . کپتان نمو این هیجان وتلاش مرا حس کرده بمن نزدیکشد ، ویك سنگ پارهٔ سرتیزی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 257 of 372

را از زمین برداشته بانوك آن برروی سنگلاخ سیاهیکه بران تکیه زده بودیم این کلمه را بنوشت :

(آتلانتید)

از خواندن این کلمه دفعةً فکرم روشن شد ووقوعات تاریخیهٔ ازمنهٔ قدیمه در نظرم جلوه گر گردید . مگر این « آتلانت » نام قطعهٔ جسیمه ایست که درازمنهٔ قدیمه موجود بوده است .

موجودیت این قطعه را بسیاری از مؤرخین قبول و بعضی رد کرده اند . حالآنکه آن قطعهٔ جسیمهٔ مشتبه فیه در نجادر پیشگاه نظر من مجسم وهویدا افتاده است که آثار باهرهٔ فلاکت دهشتناك خود را که به آن دوچار گردیده بود تابحال هنوز محافظه کرده است .

این مسئلهٔ آتلانت را که بزمانهای بسیار کهنهٔ تاریخ سرمیزند کسیکه به بسیار شعشعه وتفصیلات نقل وبیان کرده همانا « افلاطون » است . افلاطون میگوید که دوهزار سال پیش اززمان او در یونانستان قدیم « سایی » نام یك شهر بسیار بزرگ ومعموری موجود بود که این شهر از دست مردمان قطعهٔ آتلانتید بعد از محاربه های شدید وفتح وظفر آتلانتیان بر یونان خراب گردید . آتلانتیان در یکقطعهٔ بسیار بزرگی که بقدر قطعهٔ افریقا می آید و در ۱۲ درجه عرض شمالی کائنست دولت وحکومت تشکیل داده بودند ودایرهٔ حکومت شان تا بمصر و اراضی فلسطین ممتد بود . بر یونانستان نیز چندبار هجومهای شدید بردند ولی یونانیان مردانه وجسورانه مدافعه کرده آنها را برجعت مجبور گردانیدند . نهایت الامر بعد از عصرهای بسیاری دفعةً در یکشبانه روز مملکت اتلانتها محو وخراب شده درزیر دریا غرق گردید وتنها زروه های بسیار بلند آن مملکت از دریا بیرون ماندکه درینوقت جزیره های « مادر » و « آصور » و

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 258 of 372

« قناریه » و « سبزه ماغه » عبارت ازهمان زروه ها میباشند متقدمین جغرافیون مبداء طول را ازهمین جزایر حساب میکردند ، واین جزایر را « جزایر خالدات » مینامیدند . اکثر این جزیره ها در بنوقت در زیر ادارهٔ اسپانیا میباشد .

بنابر ارشاد کپتان نمو خاطرات تاریخیهٔ که درباب آتلانتید بر فکرم هجوم نمود عبارت ازهمین چیزها بود . مگر طالع مسعود من مرا به این قطعهٔ عتیقهٔ قدیمه که در قعر نایاب بحر محو و نابود گردیده رسانید ! پایهای مرا بر زمین آن نصیب قدم زدن داد ! بدست خود سنگها و درختهای آنرا لمس میکنم ! بر زمینی که مردمان ابتدائی کرهٔ ارض راه رفته اند منهم براه میروم ! هرگاه ندلاند بفرار موفق میشدند این مملکت خارقه تمامرا کجا میسر میشد ؟

آه ! چه میشد ی که زمان مساعد میبود و این قطعه را تا بسواحل افریقا که امریقا را باهم مربوط داشته بود سراسر تماشا میکردم . و بر خرابه زارهای شهرهائیکه پیش ازطوفان موجود بوده اند گردش مینمودم !

در نمو اقع بحر محیط اطلسی در زیر بحر وولقانهای بسیاری موجود است . سفائینی که از نجاها میگذرند اهتزاز و لرزهٔ بسیار در بحر حس میکنند . بعضیها صدا های بسیار مدهشی از زیر بحر شنیده اند . بعضی ها سنگهای بزرگ بزرگی را دیده اند که بیك قوهٔ خارق العادهٔ از زیر بحر بر تاب شده واز سطح بحر هوا شده باز پس افتاده اند . این منطقه تا بخط استوا کاملاً در زیر تأثیر حرارت مرکزیهٔ ارض میباشد . که میداند که تضییقات معادن مذابه باز یك روزی کوههای این قطعه را بر سطح بحر بیرون نیاورد ؟

من بهمین افکارها و تخیلها غوطه خوار گرداب تحیر بودم که کپتان نمو برپا خواسته

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 259 of 372

بعودت کردن اشارت داد . بسرعت تمام از کوه فرو آمدیم . جنگل را گذشته از دور چراغ درخشندهٔ نوتیلوس را دیدیم . کپتان به آنطرف متوجه شد .

شعاعات ابتدائی شمس بطلوع آغاز نهاده بود که داخل نوتیلوس گردیدیم .

باب دهم

معدن زغال

فردا که بیستم ماه شباط بود خیلی ناوقت از خواب برخواستم . مانده گئی دیشبینه مرا تا بساعت یازده خوابانیده بود . بمجردیکه برخواستم همان البسهٔ خودرا پوشیده بدالان بیامدم . چونکه میخواستم جهت عزیمت نوتیلوس را بدانم . به جهت نما نظر انداخته دانستم که یکسر بسوی جنوب درساعت بیست میل درحرکت میباشیم .

قونسه‌ی آمد . یك قسمی از مشاهدات دیشبینهٔ خودرا به او فهمانیدم . پنجره های دالان نیز چون باز بود ، و نوتیلوس نیز بقدر ده مترو از قعر دریا یعنی از روی اراضی آتلانتید بالاتر در رهسپاری بود یك کمی باز بدیدن آن اراضی موفق شدم .

رفته رفته اراضی پست و بلندی بسیاری کسب نمود که این پستی و بلندی موجب کمتری و بیشتریٔ سرعت نوتیلوس میگردید ، و مانند ماهی از مابین پستیها و بلندیها در میگذشت ، و گاهی مانند بالون بالا برامده و باز چون حائل را میگذشت پس فرو میآمد ، و سه مترو از قعر بحر بالا قطع مسافه مینمود .

چه خوش سیاحت ! نزدیك بساعت چارشب بود که در قعر دریا سنگلاخها ، و پشته های مواد ندابهٔ تصلب کردهٔ معدنیه بیشتری گرفت . و از پنجرهٔ دالان چون به پیش نظر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 260 of 372

میکردم در پیش رو افقرا بایك سد بلندی مسدود می‌یافتم که این سد مطلق یك کوه بسیار بلندی باید بود که زروهٔ آن بهمه حال از سطح بحر بیرون برامده باشد . باخود گفتم که این کوه البته نقطهٔ منتهای اراضئ آتلانتید خواهد بود !

قونسه‌ی مرا تنها گذاشته به اوتاق خود برفت . من نیز اگرچه تا بسیار وقت میخواستم که از پیش پنجره هادور نشده رفتار پست و بلند نوتیلوس ، وکیفیت رسیدن اورا بسد مذکور تماشا کنم ولی در اثنائیکه بسد مذکور خیلی تقرب نمود پنجره های دالان مسدود گردید ، ومرا از تماشا محروم گذاشت . بمراق افتادم که آیا ازین سد چگونه مرور خواهد نمود ؟ ناقص شدن حرکت نوتیلوس رانیز حس کردم . چون خواب بسیار بر من غلبه کرده بودبه اوتاق خود برفتم ، وقراردادم که یکچندساعتی خواب کرده باز برمیخیزم ، بنابرین قرار بر خوابگاه خود بی آنکه السبه امرا بکشم دراز کشیدم .

مگر فردا بساعت هشت از خواب برخواستم . نوتیلوس را بلاحرکت ایستاده یافتم . بدالان آمده چون به مانومتر و نظر کردم دانستم که سفینه برسطح بحر است . ذاتاً برسطح کشتی صدای رفتار پای کشتی نشینانرا نیز حس کرده بودم بخوبی دانستم که کشتی برسطح بحر برامده است . اماجای تعجب اینست که از اهتزاز امواج بحر سفینه سراسر آزاده بود . بمراق افتاده همان بطرف زینهٔ سطح کشتی برقم سرپوش سرزینه راباز یافتم . چون از طلوع شمس دوساعت گذشته بود بخیالم بود که بروشنی خواهم برامد ولی چون برسطح کشتی خود رادریك تاریکئی بسیار تیره یافتم خیلی بحیرت افتادم . باخود گفتم آیاساعت هاخطا کرده ، یا آنکه هنوز شب باشد ؟ اماچون از نجوم وسیارات چیزاتری نیافتم حیرت وتعجب فوق العاده مرا فرا گرفت حیران بودم که چه بگویم وچه کنم که درین اثنا صدای کپتان بگوشم برخورد که میگفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 261 of 372

— آیا شما ئید معلم افندی ؟

من — آه ! کپتان ! این کجاست ؟ باز مرا در کجا آورده اید ؟

نمو — در زیر زمین یکجایی هستیم .

من — در زیر زمین ؟ حالآ نکه نوتیلوس بر سطح بحر است .

نمو — بلی بر سطح بحر و زیر زمین .

من — مرا از مراق بسیار کشتی کپتان ! نمیدانم که چه میگوئی ؟

نمو — یکچند دقیقه صبر کنید که چراغها را روشن کنیم باز خواهید دید و خواهید دانست .

بر سطح کشتی بالا حرکت متحیر ایستاده ماندم . تاریکئی آنقدر کثیف بود که کپتان نمو را نیز نمیدیدم . اما چون سرم را بالا کردم یك ضیای بسیار خفیفی از بسیار جای بلندی مشاهده کردم که این روشنی چنان معلوم میشد که از یك غار مدوری می آمد . درین اثنا دفعةً ضیای شدید چراغ نوتیلوس روشن گردیده اطراف وجوانب مارا منور ساخت .

دیدم که نوتیلوس غیر متحرك در یك حوض آرام ورا کبزرگی ایستاده که چهار اطراف این حوض را دیوار های سنگلاخئی بسیار بلندی احاطه کرده است . دورهٔ این حوض را بقدر دو میل در دو میل تخمین کردم سطح آب آنرا از قرار ما نومتر و با سطح آب بحر برابر یافتم و ازینسبب هیچ شبهه نماند که باسطح بحر یك رابطهٔ دارد که موازنت حاصل کرده است .

دیوارهائیکه این حوض را احاطه کرده مانند قیف بسیار بزرگی میماند که از زیر فراخ و رفته رفته تنگشده بقدر ششصد متر و بلند میرود ، و طرف بالای آن سرا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 262 of 372

سرتنگ شده بایك سوراخ بسیار کوچکی منتهی میشود که روشنی خفیفی که پیش ازین مشاهده کرده بودم ازانجامی آمد . ازین وضعیت غریبهٔ این حوض یا این مغارهٔ زیرزمینی سطح بحری واله وحیران ماندم . به کپتان نمو تقرب نموده پرسیدم که :

— اینجه عالمست ؟ درچه جائیم ؟

— درمرکز یك کوه آتشفشان افسرده درآمده ایم . آبهای بحر یك مجرایی کشاده درمرکز این وولقان هجوم آورده آنرا پر کرده است . شما بخواب بودید که ده متر واز سطح بحر پایانتر نوتیلوس ازیك شکافی درینجا درآمده است . اینجا لیمان استراحت نوتیلوس است . هر وقت که نوتیلوس یکچند روز استراحت کردن بخواهد درین لیمان استراحت آور امنیتپرور خود میدراید . این لیمان پنهان ازهر رنگ بادهای شدید امین و آسوده است . راست بگوئید معلم افندی آیادرمدت عمر خوددرینقدر جاهای که گردیده اید مانند این لیمان محفوظ ومصونی دیده اید ؟

— بواقعیکه ندیده ام ! بلکه هیچ بخیال وتصورم نگذشته بود که مرکز کوه آتشفشان خدمت لیمانرا ایفا بکند . امابگمانم میآید که برسراین قیف عظیم طبیعی یك سوراخ موجود است ؟

— بلی ، سوراخ مخرج وولقانست که دریکوقتی آتشها وشعله هاولاوهاازانجا میبرامد وحالا برای داخلشدن هوای نسیمئی صاف وجید برای ما خدمت میکند .

— آیااز مخرج این وولقان بیرون برامدن ممکن نیست ؟

— نی ممکن نیست . بقدر صدقدم برکنار این دیواریکه بدست راستست انسان بالا شده میتواند بعد ازان دیوارها بطرف درون یك میلانی پیدا کرده بالا برامدن هیچ قابل نمیشود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 263 of 372

— کپتان ، بحقیقت که طبیعت در هر خصوص باشما بسیار مدد رسانیده است . در میان این تالاب زیر زمینی حقیقتاً که در دائرهٔ امنیت و استراحت تامه میباشید . غیر از شما هیچکسی امکان دخول رادران ندارد لکن نوتیلوس محتاج استراحت نیست . پس این لیمان بچه درداو میخورد ؟

— اگرچه سفینهٔ من به استراحت محتاج نیست اما برای حرکت سریعانهٔ خود به الکتریك محتاجست . الکتریك به براوردن سودیوم . سودیوم بوجود زغال سنگ محتاجست . در نجا زغال سنگ بکثرت موجود است هر وقتی که لزوم به بینم در نجا آمده از زغال سنگ سودیوم میبرا رم . اگرچه از آب بحر نیز سودیوم استحصال کرده و میتوانم اما از وقتیکه این معدن توانگر زغال را یافته ام به آن عملیات پر زحمت محتاج نشده ام .

— پس معلوم میشود که حالا برای استخراج سودیوم از زغال سنگ در نجا آمده اید ! آیا طایفه های شما را که به این کار مشغول باشند تماشا کرده خواهم توانست ؟

— نی ، در ینبار نخواهیدید . چرا که از پیش سودیوم حاضر کردهٔ بسیاری در نجا دارم . تنها طایفه های من به نقل دادن آن مشغول خواهند شد که برای این کار هم یك روز کفایت میکنند . اگر خواهش گردش و سیر کردن مغاره را داشته باشید همان استفاده بکنید ؟

— تشکر میکنم کپتان !

اینرا گفته برای گرفتن رفقای خود که هنوز در کمرهٔ خودشان بخواب بودند فرو آمدم ، و از پشت دروازهٔ شان فریاد داده گفتم :

— در پی من بیائید !

هر دو رفیق من به عجله برامده مرا پیروی کردند . قونسه ی در حالتیکه درزیر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 264 of 372

بحر بخوابرفته بود وحالا در درون یك کوه پرشکوهی بیدارشده خودرا درمیان یك قیف عظیم سنگی بیافت واله واله باطراف وجوانب خوددیدن گرفت. ندلا ندبفکر آن افتادکه آیا ازمخرج این قیف یك راه فراری پیدا خواهدکرد یانی ؟

نوتیلوس چون برکنارساحل مغاره توقف نموده بود بعداز طعام بساعت ده برساحل دیوار مغاره برامدیم . قونسی گفت :

— استا ندلاند ، بتریك میکنم اینست که باز قدم برروی زمین نهادیم !

— دیوانه آدم ! روی زمین مگوزیرزمین بگو .

درمابین آبهای حوض ودیوار مجرایك ساحل ریگزاری موجودبودکه بوسعت دوسه صدقدم می آمد. برین ساحل هرگاه رفته شود دورا دوراین تالاب زیرزمینی را گردش کردن ممکنست . ساحل ریگزارچون تمام شود دیوارسنگلاخی آغازمیکندکه بیخ این دیوار نیزشکلهای غریبی پیدا کرده است .

ازساحل ریگزار هرچه که بطرف دیوار رفته شود زمین سربلندی پیدا میکند ونهایت راههای کج وپیچی پیدا شده ببالامیرایدکه بواسطهٔ این راهها بقدر دوسه صد قدم بالارفتن ممکن میشود. امابکمال احتیاط وهوشیاری بالاشدن لازم است چرا که سنگلاخهائی که این راههای کج وپیچ رابعمل آورده نه سنگهای آن باهمدیگرمربوطست ونه یك درشتی وخشونتی دارد بلکه ازشدت حرارت قدیمهٔ که داشته روی آنها مانند آئینه یك جلایی پیدا کرده است ، وچون ضیای الکتریکی سفینه برانها میتابد یك درخشندگی بسیارلطیف وغریبی بظهورمی آورد .

درهرطرف این مغارهٔ جسیم غریب الهیئت طبایع وعلایم وولقانی رونمابود .

به برامدن راههای کج وپیچ به احتیاط تمام آغاز نهادیم . رفته رفته راه تنگشده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 265 of 372

میرفت ورفتن مابمشکلات برمیخورد . بقدر سی متروبالا شده بودیم که طبیعت اراضی تبدل ورزید . سنگهای سیاه سوختهٔ منشوری درخشنده عمودی الشکلی درراه ما میبرامدکه برسر واطراف آنها نیز علقه های گوگرد درهر هرجادیده میشد . وبعضی عمودهای منشوری منتظم سنگهای بازالتی دیده میشدکه بهترین نمونه های فن معماری بودو بمقام عمود های ته دای مغاره قایم بودند . درمابین این عمودها موادمذابهٔ تصلب یافته بمقام کج وساروج قایم شده بود . سطح های آنهاباخطهای زفت سیاه براق ، وزیر های آن باقالیچه های تخته های گوگرد زردمزین شده بود . ازفتحهٔ زروهٔ جبل ضیای شمس نفوذنموده این موجوداتی را که ابدیاً درزیرزمین محبوس مانده اندتنویر مینمود .

به بسیارسعی وکوشش بقدر دوصد وپنجاه قدم بالابرامدیم . بعد ازان حائلهای بسیاری پیش آمده مانع بالابرامدن ما گردید . دیوارهای مجراتنگی ومقری زیادی پیدا کرده بالابرامدن خیلی صعوبت کسب نمودولی بقدرپنجاه قدم بالاتر بعضی نباتات وبوته ها دیده میشدکه بعضی مرغان کبوترمانند وزاغها درمابین آنهاپروازداشتند . اگرچه تابه آنجاهاخودرارسانیدن خیلی مشکل وتهلکه ناك مینمود ولی ندلاندبحرص بچنگ آوردن تخمهای مرغان افتاده بهزارزحمت وانواع مشقت به بالابرامدن دوام نمود . من وقونسه ی نیزبرراهیکه اوسینه مال بالامیرفت اورا پیروی میکردیم . در کجی های دیوار درمابین سنگها بوته های خورد خورد حتی بعضی درختهای کوچك کوچکی نیزپدیدارمیگشت که اینها برای دستگیری وبالابرامدن ما خدمت میکردند . درمیان این نباتات بعضی گلهای خوشبویی نیزدیده میشد مانندبنفشهٔ کوهی وارغوان وغیره که بسبب عدم تابش آفتاب خیلی کمرنك وضعیف بودند . من بکمال اشتهابوی آنهارا استشمام مینمودم ویك حظ وسروری ازان حس میکردم . روح گلها بوی آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 266 of 372

ست گلها و نباتاتیکه از بوو رایحه محروم باشند در نزد من جسدهای بیروحیست . در نباتات لطیفهٔ بحری چون رایحه موجود نیست از انسبب من آنهارا بیجان میشمارم .

درین اثنا بیکجایی رسیدیم که بوته های بزرگ بزرگ صبروار غوان بکثرت در قات های سنگ‌ها مانند بیشهٔ شده بود . ندلاند دفعتهً بکمال مسرت فریاد براورده گفت :

— امان برادران ! شان عسل شان عسل !

بحقیقت که درمیان شاخهای بیشه‌زار یك شان عسل بزرگی موجود بود که زنبوران عسل در اطراف آن و درون و بیرون بهزاران هزار در گردش و پرواز بودند .

ندلاند همان از جیب خود قنئی کبریت خود را کشیده وقوتسه‌ی نیز یك دسته شاخها ولوخ های « ملابادل » خشکیدهٔ را جمع کرده و کوکرد خشکیده را بران پاشانیده آتش داد ندو در نزدیك شان عسل برده از دود کوکردز نبورها شان را واگذاشته باطراف پرا کنده شدند . ندلاند شاخهای درختانرا گرفته بهشان نزدیکشد . واز عسل شیرین بسیار خوشبو مقدار بسیاری جمع کرده در انباچهٔ چرمئی که بگردن داشت پر نمود ، وگفت :

— ازین عسل وخمیریکه از درخت نان از جزیرهٔ «که به راعور» جمع کرده بودم فردا انشاءالله برای شما یك حلوای بسیار اعلایی پخته کرده تقدیم خواهم کرد .

— تشکر میکنیم ندلاند !

چون پیش ازین ببالا برامدن امکان نبود به اصرار تمام ندلاند رابه برگشتن مجبور کرده به احتیاط تمام ومشقت مالا کلام بفرو آمدن آغاز نهادیم . در اثنای فرو آمدن یك کبوتری راندلاند بریك بوتهٔ نشسته دیده بمهارت تمام یك سنگی رابران از بالا پرتاب نمود . سنگ برپای کبوتر راست آمده تابپایان غلطان غلطان برساحل افتاد .

ندلاند از حرص گرفتن کبوتر از بسیار جاهای بلند خود را می لغزانید وسنگها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 267 of 372

وخاکها همراه اولغزیده تابه بسیار جاها لغزان لغزان میرفت وباز خودرا بیک سنگی محکم میکرد ، والحاصل من وقونسه‌ی احتیاط را از دست نداده اورا پیروی میکردیم اما ندلاند از ما پیشتر خود را بپایان رسانیده در پئی کبوتر زخمی به تك ودوشده تا او را بگرفت .

از بالا چون بپایان نظر می انداختم هیئت مجموعهٔ تالاب را تمام میدیدم که آبهای آن آرام واز موج وچین خالی ، و از عکس ضیای الکتریکئی نوتیلوس مانند یکقطعه آئینهٔ مجلائی دیده میشد . طایفه های نوتیلوس متصل به نقل دادن سودیوم را از یك مغارهٔ کنار دیوار مغاره به سفینه مشغول بود ند . قلم من از تصویر و تعریف این هیئت غریبهٔ این تالاب زیرزمینی ودیوارهای سر بفلك کشیدهٔ قیف مانند این مخرج و ولقان عاجز است .

ساعت دو بود که کنار ساحل ریگزار مغاره رادور کرده به نوتیلوس آمدیم . درین اثنا نقل دادن سودیوم نیز اتمام یافته وقت حرکت دادن نوتیلوس تقرب یافته بود .

اما کپتان امر حرکت نداده . بهرسببی که باشد تابوقتی که ما را خواب نبرد نوتیلوس حرکت نکرد روز دیگر چون از خواب برخاستم نوتیلوس را پا نزده متر واز سطح بحر فروتر درمیان بحر محیط به تحریك چرخ عزیمت مشغول یافتم .

باب یازدهم

سه و نیم فرسخ یك غوطه

نوتیلوس خط حرکت خود را هیچ تبدیل نداده . کپتان نمو بینئی سفینهٔ خود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 268 of 372

را از جنوب هیچ جدا نکرده است. ندلا ند میباید که از امید دیدن دریاهای اوروپا فارغ بشود.

امروز نوتیلوس چون بر سطح بحر برامد دیدم که از یك نقطهٔ بسیار مهم بحر محیط کبیر گذر میکند. جریان بسیار مشهور و معروفیکه آنرا «غولف ستریم» مینامند و بطرز گرداب بسیار عظیمی جریان میکند البته که اکثر قارئین گرام نام آنرا شنیده و در نقشه های بحری موقع آنرا دیده باشند.

این جریان جسیم و گرداب عظیم «غولف ستریم» بعد از انکه از گلوگاه «فلوریدا» میبراید یکسر بسوی «سپیچبرغ» متوجه میشود. اما پیش از انکه این جریان به دو یاچهٔ «مکسیقا» داخل شود در ٤٢ درجهٔ دایرهٔ عرض بدو قسم انقسام می یابد. قسم اول آن راست بسوی جزیرهٔ «ایرلاند» و سواحل «نوروج» میبراید. قسم دوم آن بسوی جنوب برگشته تا بجزیره های «آصور» پیش میرود، و از انجا بسواحل «افریقا» مصادمه نموده و یك شکل بیضوی پیدا کرده بجزیره های «آنتیل» رجعت میکند. پس چون این مسافه ها در زیر نظر دقت گرفته شود جسامت و بزرگی این جریان و گرداب تا یکدرجه معلوم میشود.

اینستکه نوتیلوس در بنوقت از همین قسم آخریٔ این گرداب مذکور که آنرا در نجا بحر «سارغاس» مینامند میگذرد. بسبیکه یك مرکز گرداب در نجاست سبزه ها و علفها، و شاخها و تنه های درختانی که جریان مذکور از سواحل امریکا و اوروپا و افریقا برکنده می آورد همه را در نجا مانند یك قالیچهٔ سبزی بر یك مسافهٔ بسیار بزرگی گسترانیده است. یك سبب بزرگ قانع شدن کاشف امریکا «قریستوف قولومب» بر وجود قطعهٔ جدید دیدن همین علفها و سبزه ها گردیده است. کشتیهای قریستوف قولومب

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 269 of 372

بقدر سه هفته در بن سبزه ها بند مانده بود واز انسبب بسیار ترسیده بودند .

سفینه های بزرگ نیز وقتیکه بر روی این قالیچهٔ زمردین فام میگذرند برای پاره کردن این سبزه ها وعلفها وبوصو نها خیلی زحمت میکشند . نوتیلوس در نجا چون رسید برای زحمت نکشیدن چرخهای خود یکچند متر و فروتر از زیر سبزه های مذکور گذشتن را مناسبتر یافت .

در ۲۲ شباط از بحر سارغاس که باماهیان بسیاری مملو بود که برای خوردن نباتات در انجا جمع می آمدند در گذشت . روز دیگر بحر محیط باز حال اصلئی خود را گرفت . از ۲۳ شباط تا به ۱۳ ماه مارت در مدت ۲۹ روز در هر روز صد فرسخ نوتیلوس قطع کرده یك سر بسوی بحر محیط جنوبی هسپاری نمود .

در چنین انحار نامتناهئی که هیچ جزیره وقطعهٔ دران پدیدار نیست ندلاند اگر بنا امیدی بیفتد حق دارد . چرا که خود من نیز رفته رفته امید دیدن وطن وهمجنسان خود را قطع میکنم .

در ظرف این نوزده روز شایان بسط وتمهید هیچ یك حادثهٔ ظهور نمود . کپتان نمو را نیز در نخدت بسیار کم ملاقات کردم . حریف همیشه سعی وکوشش میورزد در دالان همیشه کتابهای باز میدیدم که کپتان بمطالعهٔ آنها میکوشد . درحق اعماق بحریه کتابی را که خود تألیف کرده ام نیز در میان کتابهای باز شده میدیدم که در حاشیهٔ آن بعضی حرفها وردها بقلم خود کپتان نوشته شده بود . امادر نخصوص باخود من هیچوقت بمباحثه ندرامده است .

اکثر روز ها نوتیلوس بر سطح بحر رفتار دارد زیرا این دریاها سراسر خالی واز راه وابور ها وکشتیها بیکسو افتاده است . گاه گاهی از دور بعضی کشتیهای بزرگ بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 270 of 372

بادی صیادان ماهی بالینه را میدیدیم . یك روزی مارا گمان بالینهٔ بزرگی کرده چند کشتی در پی ما افتادند . اما کپتان نمو صیادان بیچاره را به امید بیهوده نینداخته در درون دریاغوطه خورد .

اینست که تابه سیزدهم شباط سیاحت مابااینصورت دوام نمود . امروز چون تعیین موقع کرده شد خود را در ٤٥ درجه و ٣٧ دقیقه عرض جنوبی و ٣٧ درجه و ٣٥ دقیقه طول غربی یافتیم . ازوقتیکه ازبحر محیط کبیر اول بارحرکت کرده ایم تابه اینجاتقریباً سیزده هزار فرسخ قطع مسافه شده است . اینست که درینجا واین موقع کپتان « د نهام » نام کپتانی ازسفینهٔ « هدرالد » ریسمان اسقندیل را دربحر انداخته باوجودیکه ریسمان اسقندیل تابه پانزده هزار ویکصد وپنجاه متروفرورفته است باز هم تابه قعر بحر اسقندیل خودرا رسانیده نتوانسته است، وچون ازین درازتر اسقندیل موجود نبوده است لهذا قعر بحر درینجاها نایاب ونامعلوم مانده است .

کپتان نمو درینجا خواست که برای دانستن حقیقت قعر بحر نوتیلوس راتابه بسیار عمقها فرو آرد . منهم برای قید کردن نتیجهٔ حساب تجربه قلم وکاغذ بدست گرفته حاضرشدم . تجربه های دالان نوتیلوس هم بازگردید . کپتان امر بفرو آوردن کشتی اعطانمود .

پیش ازین گفته شده بود که درنوتیلوس مخزنهای بسیاربزرگ بزرگی موجود است که دروقت فرو آوردن وغوطه دادن بقدرلزومیکه باشد یکی یاد ویا بیشتریا کمتر ازان مخزنهارا پرکرده غوطه میخورد . واینهم گفته شده بودکه بغیرازمخزنهای آب ، در پهلوهای نوتیلوس لوحه های مختلف الوضعیت آهنین بزرگ وکوچکی نیزموجود است که بواسطهٔ ماکینهٔ پرقوت الکتریك آنهارابازکرده وبدرجات مختلف آنهارامیل

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 271 of 372

داده بشدت وقوت ماکینه تابسیار جاهای عمیق فرومیرود. لهذا درینوقت نوتیلوس بقوت ماکینه ولوحه های پهلوی خودفرورفتن راقرارداده است زیرا اگرهمهٔ مخزنهای آب خود راپرکند بازهم زیاده ازدوسه هزارمتروفروترنمیرود .

کپتان نمولوحه های پهلوهای نوتیلوس راچهل وپنج درجه میل داده ماشین الکتریك رانیز تابدرجهٔ آخرقوت بخشید. پرهای پروانهٔ نوتیلوس بشدت فوق العاده آبهای قعربحررا بهم زدن گرفت .

نوتیلوس بشدت فوق العادهٔ ماشین بلرزه افتاد و بصورت منتظم به نزول کردن قعربحر آغاز نهاد. باکپتان نمودرپیش مانومترونشستیم وبه تدقیق عمق آغازنهادیم سوزن مانومتروبسرعت دورکردن راآغازنهاده لحظه بلحظه درجات عمق رانشان میداد .

بقدرهشت هزارمتروفرو آمده بودیم که ماهیان وحیوانات بحری روبتمامی نهادند. یعنی منطقهٔ که اکثرماهیان بحری دران زندگانی دارند تمام شد . امافروترازین نیز به بعضی حیوانات نادراً تصادف نمودیم . مثلا «هکسانس» نام گرگدن بحری را دیدیم که تقریباً پانزده مترطول وبینئ آن هشت سوراخ تنفس را حاوی بود. در وقت ابتدای ظهورحوادث جانورمن نوتیلوس را ازهمین جانورها گمان کرده بودم .

بعد ازیکساعت که نوتیلوس بیك وتیره بشدت و قوت فرو آمد مانومتروسیزده هزارمتروعمق رانشان دادکه درینجاها ازحیوانات هیچ اثری دیده نمیشد . آبهای این عمقهای بحربچنان درجه صاف وشفافست که تعریف وتصویر آن قابل نیست. اینمسافهٔ سیزده هزار مترومساوی باسه فرسخ است ، حالآنکه هنوزازقعربحراثر پیدا نیست . اما چون چارده هزارمتروفرو آمدیم ازعمقهای بسیار دوربعضی قله های کوهها بنظربرخورد . رفته رفته بخوبی معلوم شد که این قله هازروه های

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 272 of 372

جبال بسیار بلندیست که بلندی آنها بقدر جبال هندوکوه . وهالا یا تخمین میشد .
تضییق و فشار ثقلت آب لحظه بلحظه بدنهٔ نوتیلوس را میلرزانید ، وصداهای مد
هشی از قوت ماشین برمی آمد . بلورهای پنجرهٔ نوتیلوس از شدت تضییق و فشار
گرم شده میرفت . ولی با اینهمه کپتان نمو از تابدادن پیچهای ماشین ومیل دادن لوحه
های آهنین برای فرورفتن بعمقهای ته ترین وانمی ایستاد به شانزده هزار متر وعمق
رسیده بودیم که زروه های کوه هائیکه دیده بودیم ازما بلند ترماندند در بغله هاو
سطحهای مایل کوهها که از جبال متسلسلهٔ عظیمه تخمین میشد بعضی مغاره هاوکاوا
کیها بنظر درامد . آبهای دریا آنقدر صاف وشفاف و ازحیوانات ونباتات عاریست
که بضیای برقوت الکتریك مانند بلورهای مجلا چشما نرا میدرخشاند .

امارفته رفته قوه تضییق وفشار آب برقوت ماشین الکتریك نوتیلوس غالب میآمد ،
و تهلکهٔ کفیدن وابور ملحوظ میشد کپتان گفت :

— معلم افندی ، زیاده برین گنجایش فرورفتن نماند ، اگرچه هنوز بزمین قعر بحر
نرسیده ایم اما نوتیلوس رازیاده ازین فروبردن جایز نیست .

— بلی کپتان ، راست است برائیم .

— خود راتحکم بگیرید .

هنوز فرصت این رانیافته بودم که بدانم که محکم گرفتن برای چیست که بناگهان
برزمین غلطیدم مگر کپتان ، ماشین راتوقف داده ، ولوحه هاراوضعیت عمودی بخشیده
قوت تضییق آب بحر نوتیلوس رامانند گلهٔ که ازدهن توپ برایدبهوا نمود ، واین چهارده
هزار فرسخ مسافه رابظرف چهار دقیقه قطع کرده واز سطح بحر نیز مانند بالون بقدر چهار
متروبرروی هوابرامده باز بشدت برآب فروخورد ، وآبهارا تابسیار بلندها بپاشانید .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 273 of 372

باب دوازدهم

جنگ ماهیان بالینه باماهیان عنبر

نوتیلوس در سیزدهم و چاردهم ماه مارت از دایرهٔ عرضی که محاذی دماغهٔ «هورن» یعنی نقطهٔ منتهای امریکای جنوبی بود مرور نموده یکسر بسوی جنوب رهسپار عزیمت میگردید. بگمان من چنان بود که دماغهٔ هورن را دور کرده بحر محیط کبیر داخل خواهد شد. حالآنکه اوچنین نکرد، سر راست بسوی بحر محیط منجمدهٔ جنوبی بسرعت دریا پیمایی را آغاز نهاد. آیا بکجا میرود؟ غیر ازینکه بگوئیم بقطب جنوبی میرود دگر احتمالی ندارد!

ندلاند بیچاره بسیار وقتست که از تصور فرار خود بمن هیچ بحث نمیراند. حتی هیچ سخن هم نمیگوید. درجهٔ حدت وغضب فوق العاده اش را از چشمانش مشاهده میکردم. هر وقتیکه با کپتان برابر میشد درچشمها وسیمایش حالت غضب بسیار شدیدی پدیدار میگردید. منهم از بحالت او بسیار میترسیدم که مبادا از تأثیر نا امیدی وغضب یك گستاخی ازو سر نزند.

والحاصل سه چهار روز دیگر نیز متمادیاً نوتیلوس بسرعت تمام رهسپاری بحر محیط جنوبی را نمود. در هجدهم ماه پیش ازوقت ظهر بیکساعت درحالتیکه نوتیلوس بر سطح بحر رفتار داشت بیك گلهٔ بسیار بزرگ ماهیان بالینه تصادف نمودیم. روی بحر را مانند تپه های پست و بلند سیاه سیاهی تا بسیار مسافه ها احاطه نموده بودند.

در خصوص کشفیات ارضیه وعلم ملاحت وجغرافیه ماهیان بالینه برای انسانها

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 274 of 372

خدمت بسیار بزرگی کرده اند در اول امر آثوریها، و بعد از ان انکلیزها و فلمنکی ها را در پی خود انداخته از یکسر دنیا تا بدیگر سر دنیا بحرها را با آنها ماهیان بالینه پیموده اند.

بالینه ها بحرهای محیط جنوبی و شمالی را دوست دارند و اکثر در میان همین بحرها زیست و بود و باش دارند دریا آرام هوا صاف بود. همهٔ ما بر سطح کشتی بودیم اول کسیکه بالینه ها را بدید ندلاند بود. ندلاند بهوس شکار آن افتاده وهوس صنعت قدیمه اش بهیجان آمده گفت:

— آه، اگر حالا در کشتی صیادی خود میبودم وژیپقینم بدست میبود و در پی این بالینه ها می افتادم چه سعادت مندزمانی میبود!

— ندلاند! آیا در این دریاها هیچ شکار نکرده اید؟

— نی معلم افندی، من اکثر در بحرهای شمال صید کرده ام.

— پس چون چنینست اینماهیانرا خوب نمیشناسید چرا که اینماهیان بآن ماهیانی که شما صید کرده اید هیچ مشابهت نمیرسانند.

— یعنی اینماهیان از انها بزرگتر یا کوچکتر است؟

— در بزرگی باهم مساوی هستند اما بالینه های هر بحر از خود جدا بعضی علامتهائی دارند که به آن شناخته میشوند. مثلا در ماهیان شمالی وضعیت عمودی، دوم ماهیان جنوبی وضعیت افقی دارند.

— من بطول یکصد و پنجاه قدم ماهئی بالینه دیده و آنرا صید هم کرده ام.

— میشود ندلاند! بلکه از اینهم بزرگتر باشند. اما میدانی که بالینه چقدر عمر میکنند.

— نی!

— دوصد، سه صد بلکه نادراً تا بهزار سال هم معمر میشوند.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 275 of 372

ندلا ند در ین اثنابه کپتان نمونزدیکشده گفت :

— آیا مساعده نمیفرمائید که یکی دوازین بالینه هارا شکار کنم تاصنعت قدیمهٔ خود رافراموش نسازم ؟

نمو — شکار کردن بالینه هیچ بدرد ما درینجا نمیخورد چرا که مقصدازشکار بالینه فائده برداشتن از روغن اوست حالآ نکه روغن اوهیچ بکار ما نمی آید لهذابیهوده تلف کردن اینحیوانات بیچاره را روا نمیشمارم . بگذاریدکه این حیوانهای بیضرر بکیف خود آزادانه گردش کنند ، و خوش باشند . علی الخصوص که مانند اره ماهی وماهی عنبرد شمنان طبیعی هم دارند !

ندلا نداز ین درس حکمت کپتان هیچ ممنون نشده شانه های خودراجنبانیده ، وبعضی دوهاوکفرهادرمیان لبهای خودسروده ازکپتان دور گردید .

کپتان نمو بمن متوجه شده ازدور بعضی نقطه های سیاه سیاه بسیاری رابرروی بحر نشانداده گفت :

— معلم افندی ، آن نقطه های سیاه متحرك وانبوه که بقدرهشت میل دورتر نمایان اند آیامیدانید که چیست ؟

من — نی ، ندانستم ! اما آنهاهم گلهٔبالینه نباشد ؟

نمو — نی ، گلهٔ بالینه باینطرفست ، ببینید که بالینه هابنای گریختن راگذاشته اند چونکه آن نقطه های سیاه که ازدورمیآیند ماهیان عنبراست که ازحیوانات مدهشهٔ خونریزبحری معدودهستند وباماهیان بالینه عداوت طبیعئ مخصوصی دارند . اینست که تلف کردن آنهابجاورواست .

ند — چون چنینست پس مساعده بفرمائیدکه ماهی عنبرشکارکنیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 276 of 372

نمو — خیر ندلا ند ، ماهیان عنبر بسیار هستند ، با قایق درمیان آنها خود را اندا ختن تهلکه ناکست . یکقد ری صبر کنید که بشما آنچنان یك صیا دی نشان بد هم که تابحال هیچ ندیده باشید . زیرا ماهیان عنبر که همهٔ وجود شان عبارت از یك دهن ودندان میباشند اصلا شایان مرحمت نیستند . اینهم باید گفته شود که چنانچه ایشانرا باماهیان بالینه عداوت طبیعی ، وجود است مرانیز با آنها عداوت انتقامجویانهٔ خونریزانهٔ پیدا شده است ، زیرا دریکوقتی یکی از رفقای مرا همین جانور ملعون طعمهٔ دندان خونریزانهٔ خود کرده است .

ماهیان عنبر که بحقیقت تعبیر کپتان نمو که همهٔ وجود شان عبارت از دهن ودندانست درحق آنها خیلی مناسب وچسپانست طول بعضی از انها از بیست وپنج متر وتجاوز میکند وسر بزرگ آنها سه یك وجود شانرا فرا گرفته است . درچنه های شان بقدر بیست وپنج عدد دندانهای بسیار بزرگ وتیزی ، موجود است که درازی هر دندان شان بقدر بیست سانتیمتر ومی آید بسیار غلیظ الشکل ومستکره القیافه یك جانور یست وهم یك چشم راست شان قوت دیدر امالکست .

رفته رفته کلهٔ انحیوانات مدهشه تقرب میورزید و برای هجوم آوردن بر کلهٔ بالینه ها حاضر میشدند . لهذا نوتیلوس نیز برای مدد رسانیدن بالینه ها بدرون دریا غوطه خورد . پنجره های دالان باز کردید . من با رفقای خود در پیش پنجره ها بنشستیم . کپتان نمو به اوتاق سکان برفت تا کشتئ خود را آلت هلاك مدهشی ساخته استعمال کند .

وقتیکه نوتیلوس رسید جنگ ماهیان بالینه وعنبر آغاز نموده بود . نوتیلوس در اول امر این دو گله را از همدیگر بجدا کردن شتاب ورزید . بعد ازین بمهاجمه خود را پرتاب نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 277 of 372

سبحان الله ! چه مجادله ؟ چه مهاجمه ؟ نوتیلوس درینوقت مانند ژیبقین بسیار مدهشی درکف کپتان نموشده بود ! بکمال شدت درمیان کلهٔ ماهیان عنبرخود را پرتاب میکند ، وازمیان آنها میگذرد ، و درپی خودلاشه های متعدد پاره پاره شدهٔ میگذارد! بامهمیزسرتیزمدهش خودیکی راچون دوپاره کرد بردیگری برمیگردد، گاه بچپ وگاه براست توجه میکند !ماهی اگربزیرغوطه خوردرپی آن فرومیرود ، واگربالابراید بالامیبرایدوالحاصل تادوپاره نکندنمیگذارد . چه شمانه ؟ چه مقاتله؟ بحقیقت خیلی مدهش وشایان تماشایك حالتی بود . آبهای آرام زیردریاازضربه های دم ماهیان خیلی متموج شده بود . یکچند بارپا نزده بست آنهایکجاشده ازهرطرف خودرابرنوتیلوس انداخته بادندانهای مدهش خودسفینه رامیده کردن میخواستند اما چه فائده ؟

مجادله تمام یکساعت دوام ورزید . درماهیان عنبرقوت مقاومت باقی نمانده رو بفرارنهادند دریاکسب سکونت ورزید . نوتیلوس برسطح بحربرامد . سرپوشهاباز شده همان برسطح کشتی برامدیم .

روی دریا بالاشه های ماهیان پاره پاره شده پربود . مدهشترین طوفانیزبدینسان جه خسارت بوقوع آورده نمیتواند . نوتیلوس در میان لاشه های ماهیان عنبرکه پشتهای شان سرمه یی رنگ و شکمهای شان سفید ، ودهنهای شان بصورت بسیار مدهشی باز ، ودندانهای بد هیبت شان پدیدارمانده بود توقف نموده بود . رنگ دریانیزسرخ شده بود . کپتان نمومانزدیکشده وندلاند راخطاب نموده گفت :

— چه میگویی استاندلاند ؟

— بو ! قعیکه منظرهٔ بسیارمدهشیست ! امامن صیادم ، قصاب نیم ، حالآنکه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 278 of 372

این کار یکه شما کرده اید عبارت از قصابیست .

— قصابی نیست تلف کردن حیوانات مضر است . نوتیلوس هیچوقت کار قصابی را مالك نیست بلکه مهمیز خونریز انتقام را مالکست .

— من ژیپقین خود را زیاده تر دوستدارم .

— بلی سلاح هرکس برای خودش خوبست .

در نجا ترسیدم که مبادا ندلا ندبجوش و خروش آمده یك خرابی پیش نیارد . اما برکت بدهد که درین اثنا نوتیلوس به لاشهٔ یك ماهئی بالینهٔ تقرب نمود که بضربهٔ دندانهای ماهئی عنبر هلاك شده بود . جوش و خروش ندلا ندبدیدن ماهئی بالینه فرو نشست . بالینهٔ بیچاره به پهلو افتاده بود . در زیر بال چپ او یك چوچهٔ او نیز موجود بود که آنرا نیز از ضربهٔ دندان دشمن رهایی نتوانسته داده بود .

کپتان نمو نوتیلوس را به پیش بالینه نزدیك کرد دو نفر از طایفه هابر ماهئی بالینه برا مدند . و بقدر دو پیپ شیر از پستانهای او پر کردند .

کپتان از شیر بالینه یك کاسهٔ را پر کرده در حالتیکه هنوز گرم بود بمن داد . نوشیدم . دیدم که از شیر گاو هیچ فرق ندارد . بسیار ممنون شدم که یك مدتی مسکه ها و پنیر های تازه سفرهٔ مارا تزئین خواهد نمود .

باب سیزدهم

بانکیز

نوتیلوس باز بر راه جنوبی که داشت بمسافه پیمائی خود دوام ورزید . آیا بقطب

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 279 of 372

میرود ؟ این را گمان نمیکنم . زیرا تابحال هرقدر تجربه هائیکه برای رفتن بقطب اجرا شده است همهٔ آنها بی ثمر مانده است . حالا آنکه موسم هم درینوقت موافق نیست . ماه مارت در قطب مطابق ماه ایلولست که اینزمان نیز نزدیك بشب ششماههٔ دایمی میباشد .

در ۲۰ ماه مارت در ۵۵ درجهٔ دایرهٔ عرض بر روی بحر بعضی یخ پاره های سایح را دیدم . نوتیلوس برسطح دریا میرود . ندلاند چون در بحر منجمد شمالی گردش و سیاحت کرده است به یخ پاره های سایح چشمانش آموخته شده است ولی من وقونسه ی این اول بار است که یخ پاره ها را بر روی بحر میبینم . رفته رفته یخ پاره ها خیلی بزرگ بزرگ شده میرفت که رنگهای آنها نیز نظر برنگ دمهٔ هوا تبدل یافته بعضی سبزکم رنگ و بعضی سفید مرمری و بعضی شفاف مینمود .

هر چه که بقطب نزدیکشده میرفتیم جزیره ها وکوه پاره های سایح یخ روبه تزاید وجسامت مینهاد . مرغان مخصوص دریاهای قطبیه نیز بیشتری میگرفتند . حتی بعضی از انها نوتیلوس را لاشهٔ یك حیوان بزرگی گمان کرده بران مینشستند وجسم فولادی آنرا منقار میزدند .

کپتان اکثراوقات خود را برسطح واپور میگذرانید وبکمال دقت بسوی این جا های متروك خالی نظرمی انداخت . گاه گاهی چشمهایش میدرخشید . درین دریاها ئیکه انسانها هیچ آنرا زیارت نتوانسته اند کپتان نموچنان مینماید که درخانه و اراضی ملك خود نشسته است بمهارت فوق العادهٔ که دارد نوتیلوس خود رااز مصادمهٔ جزیره های سایح یخ که بعضی از انها بقدر شصت متر و بلندی وچند میل درازی داشت نگهبانی کرده درمیان این کوهسار یخ راه هاوممرها برای خود پیدامیکرد به ۶۰ درجهٔ عرض رسیدیم که در ینجا افق سراسر مستور مینمود وهیچ ممروگذر

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 280 of 372

معلوم نمیشد . اما کپتان نمو بکمال مهارت یك ممری پیدا کرده میگذرد و بعد از گذشتن نوتیلوس آن ممر باز منجمد میگردید .

باینصورت بسایهٔ مهارت کپتان نوتیلوس کوههای یخ ودشتها وتپه ها وجزیره های یخ را در دنبال مانده یکسر بسوی نقطهٔ جنوبی در پیش رفتنست . درجهٔ حرارت خیلی فرو آمده است . میزان الحراره اگر بیرون کشیده شود بهمه حال پنج درجه فروتر از صفر خواهد بود . اما ما از پوستهای خرس سفید و ماهیان فوق لباسها و موزه ها پوشیده سردی را هیچ حس نمیکنیم . داخل نوتیلوس نیز با الکتریك بخوبی گرم شده شدت سرما را بحکم گذاشته است .

اگر دوسه ماه پیشتر در بحار میآمدیم دایما روز میبود ولی در اینوقت بقدر دوسه ساعت شب میشود که رفته رفته بعد از چندی شب دایمی ششماهه آغاز خواهد کرد .

اگر راست بگویم ازین سیاحت خیلی محظوظ هستم . یخها شکلها و منظره های بسیار لطیف وغریبی نشان میدهد . مثلا در یکجهت منظرهٔ یك شهر شرقی را نشان میدهد که با صدها مناره ها وقبه های جوامع تزئین یافته است ، در دیگر طرف منظرهٔ یك شهر برهم ودرهم شدهٔ را نمودار میکند که بیك زلزلهٔ بسیار شدیدی زیروزبر شده باشد . علی الخصوص که بعکس ضیای الوان بسیار عجیب وغریبی از انها حاصل میشده . گاه گاهی که بعضی مناره های بلند میغلطید صداهای عجیبی از ان برمیآمد .

سوزن جهت نما از کار افتاد . یعنی هر چه که بقطب نزدیك شده میرفتیم سوزن قطب نما در آن واحد جهتهای مختلف را نشان میداد . ازینهم معلوم میشد که بنقطهٔ قطب خیلی نزدیك شده ایم .

نهایت در ۲۸ ماه مارت نوتیلوس باوجودیکه بقدر بیست دفعه با مهمیز پر قوت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 281 of 372

یخها هجوم نمود باز هم هیچ فائدهٔ نه بخشید . یعنی چنانچه پیش از ین چند بار یخها را باینصورت شکستانده بود دربنبار نتوانست پس معلوم گردید که بحر در یخا تا قطب یك پارچه یخ منجمده است که آنرا باصطلاح ارباب فن «بانکیز» مینامند . ندلاند بمن نزدیکشده گفت :

— بانکیز ! بانکیز !

دانستم که بانکیز چنانچه درپیش روی بسیاری از کشافان قطبها سد ممانعت کشیده همچنان درپیش روی نوتیلوس نیز سدغیرقابل مرور برکشید . درپیشگاه ما از دریا سطح مایع هیچ اثری نیست . درپیش روی نوتیلوس آنچنان یك صحرای واسعی مشاهده میشدکه بغیر از بعضی تپه ها و بلندیها ئیکه از یخها بعمل آمده بود دیگر هیچ چیزی معلوم نمیشد . دراطراف مایك سکوت وسکون عمومی حکمفرما بودکه گاه گاهی بصداهای مرغان قطبیه آن سکوت عمومی خلل پذیر میشد . همه چیز انجماد کرده حتی صدا نیز !

نوتیلوس طبعاً بتوقف مجبور گردید . ندلاند بمن گفت :

— معلم افندی ، اگر کپتان شما ازین پیشتر برود دگر میدانم که مرداست .

— چرا ندلاند ؟

— زیرا در دنیا هیچ کسی تابه اینده بانکیز را نگذشته است ، و نخواهد گذشت کپتان شما هرقدر که مقتدر باشد از طبیعت مقتدر تر نیست . درجائیکه طبیعت حدود تعیین کرده باشد توقف شرطست !

من — بواقعیکه همچنینست ندلاند ! لکن بسیار آرزومندم آنم که آنطرف بانکیز را به بینم که چیست ؟ چرا که اکثر ارباب فن از قرار قواعد طبیعیه حکم کرده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 282 of 372

که بعد از منطقهٔ منجمده بازدریای ازیخ آزاد پیدامیشود !

— معلم افندی ، نصیحت مرا بشنوید ، ازین فکر فارغ شوید . اینست که تابه بانکیز آمدیم . ازین پیشترنه شمار فته میتوانیدنه کپتان نه نوتیلوس! خواه ناخواه پس بسوی شمال وقطعات مسکونه عودت خواهیم کرد .

بواقعیکه ندلا ندراست میگوید . هرگاه سفینه هاخاصهٔ برروی یخ رفتن را مالك نباشند البته که درپیش روی بانکیزبتوقف کردن باید مجبورشوند .

هرانقدرکه کپتان برای پیش رفتن وجستجوی یك ممرسعی وغیرت ورزید هیچ فائدهٔ نبخشید، نوتیلوس بتوقف کردن مجبور گردید . بلای مبرم اینست که برای ماپس گشتن نیزمحال گردید جرا که بعد ازظهردرهر طرف مایخ هاحاصل شده نوتیلوس بایخهایك وجود گردید . دریخاد انستم که کپتان نمو بسیار بی احتیاطی بزرگی کرده است .

درین اثنا برسطح واپور بودم . کپتان نیزاطراف وجوانب راتدقیق وتفتیش نموده بمن گفت :

— خوب معلم افندی چه میگوئید به بینم ؟

— میگویم که گرفتار آمدیم محبوس ماندیم !

— محبوس ماندیم چه معنا ؟

— معنااینکه هرطرف مارا یخ احاطه نمود ، زمستان هم نزدیکست یخ هاتاشش ماه نمی گسلد پس محبوس نیستیم ، چیستیم ؟

— بدرستی بدانیدکه نوتیلوس رهائی میابد وبه پیش میرود !

— آیا بسوی قطب ؟

— بلی بسوی قطب . آن قطب مجهولی که نقطهٔ اجتماع دایره های طولست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 283 of 372

— این رفتن را از خدا میخواهم . چرا که آرزومند دیدن دریای آزاد آنطرف بانکیز وواصل شدن نقطهٔ قطبم . برویم برویم! بانکیز را بشکنیم ، برهوا کنیم ، اگر مقاومت بکند نوتیلوس را بال داده از روی آن به پرواز بگذریم !

— نی معلم افندی به پرواز حاجت نیست ! نوتیلوس از روی بانکیزنی بلکه از زیر آن میگذرد ! حالا فکر مرا دانستید ؟

— دانستم کپتان دانستم ! همان صبر نکنیم بکار آغاز کنیم .

کپتان یك اشارت کرده کپتان دوم بالا برامد کپتان نمو با او بزبان خود یکچند کلمه گفته چند طایفه هاباتبرها وکلنگها بیامدند . بنبه های پر قوت نوتیلوس بکار آمده خزینه های هوا را به تضییق وفشار تمام بهوا پر کردند . وطایفه های پر قوت باتبرها و کلنگها اطراف نوتیلوس را از یخها باز کردند . سرپوشهای سطحهای واپور بسته شده بدا لان آمدیم . نوتیلوس بسقوط آغاز نهاد .

بر لب پنجره های دالان نشسته طبقات سفینهٔ بحر منجمد جنوبی را تماشا میکردیم . میزان حرارة با لا برامد سوزن مانومترو بدور آغاز نهاد . بعد از انکه بقدر سه صد مترو فرو آمدیم در زیر بانکیز در امدیم اما نوتیلوس بقدر هشتصد مترو در زیر بحر در امد . نوتیلوس در میان آبهای از یخ آزاد زیر بانکیز بر ۵۲ درجهٔ طول راست بسوی قطب بقطع مسافه آغاز نهاد . از ۶۷ درجه و ۲۰ دقیقه دایرهٔ عرض که حالا دران هستیم تا به ۹۰ درجهٔ عرض که اصل نقطهٔ قطب است پنجصد فرسخ مسافه را قطع کردن لازمست .

نوتیلوس در ساعت ۲۶ میل قطع مسافه مینماید که این سرعت معادل سریعترین ریلهای دنیا میباشد به ایحساب بچهل ساعت به قطب واصل میشود . درون سفینه را بیك حرارت بسیار منا سبی تسخین نموده اند . یك قسم شب را در پیش پنجره ها بتماشای

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 284 of 372

آبهای بحر منجمد که به ضیای الکتریك تنویر شده بود بسر آوردیم . بحر سراسر از ماهی وحیوانات بحری خالی بود . بعداز نیمشب به اوتاق خوابگاه خود آمده یکقدری بخوابرفتم .

روز دیگر بوقت از خواب برخواسته باز به پیش پنجره در دالان بنشستم . پراکتیه تنقیص سرعت نوتیلوس را نشان میداد . سفینهٔ ما آهسته آهسته خزینه های آب خودرا خالی کرده بالامیبرامد . دلم بسیار بسرعت میپرید آیا سطح دریارا ازیخ آزاد خواهیم یافت ؟ نی نی ! یك مصادمهٔ خفیف مرا آگاه گردانید که پشت سطح نوتیلوس بایخ مصادمه نمود . از صدای بسیار سنگین و پر مصادمه دانستم که قطر یخ خیلی کلفت وستبر است .

امروز تابشام نوتیلوس یکچند بار همین تجربه را اجرا نمود . در هر بار پشت وا پورمابه یخ برمیخورد . حتی دریکبار به نهصد متر و عمق به یخ برخوردیم که ازین معلوم شدکه قطر یخ از سطح بحر سه صد متر و بلندتر است . زیرا این از قاعدهٔ حکمت طبیعیه است که اگر قطر یخ از سطح بحر یك متر و بلند باشد قطر آن در زیر بحر سه برابر آنست . پس معلوم شد که قطر یخ دریجا نسبت به اوائل بانکیز خیلی بیشتر شده است .

شام شد حالا هنوز نقیت حاصل نشده است در سه صد چارصد متر و عمق باز هم به یخ مصادمه مینمودیم اگرچه نسبت بروز قطر یخ کمتر شده است امابازهم درمابین ماو هوای نسیمی آنچنان یك حائل کافی هنوز موجود است که رفع آن از قوهٔ بشر خارج مینماید!

امشب را به بسیار ناآرامی بسر آوردم . امید وخوف فکر مرا در زیر شکنجه و عذاب میداشت . چند بار از خواب برخواستم ، دیدم که هنوز صعود ونزول نوتیلوس دوام میورزد . سه ساعت بعد ازنیمشب دیدم که در پنجاه شصت متر و عمق به یخ مصادمه میشود . ازین تناقص رفته رفته امیدوار میشدم . چشمهایم ازما نومتر و هیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 285 of 372

جدا نمیشد . نوتیلوس مائلاً آهسته آهسته صعود مینمود . با نگیزبموازی میلان نوتیلوس باریك شد . میرفت . نهایت ساعت شش بود که کپتان درد الان درامده بآواز بلند مژده داد که :

— بدریای ازیخ آزاد واصل شدیم .

باب چاردهم

قطب جنوبی

همان برسطح کشتی برامدیم . بلی براستی برسطح بحر یخ نبود . مگر بعضی یخ پاره های سابحی که به اینطرف و آنطرف شناوری داشت . درپیش روی مایك بحر واسعی پدیدار بود . درجو هوا بسیار مرغان دیده میشد درون دریانیز ماهیان بسیاری موجود بود . میزان الحراره سه درجه از صفر پایانتر بود . بهیجان تمام از کپتان پرسیدم که :

— آیا به قطب رسیده ایم ؟

— هنوز نمیدانم . دروقت ظهر تعیین موقع کرده خواهیم دانست .

— آیا آفتاب ازین ابرها وده رهایی خواهد یافت ؟

— یك کمی اگر رهایی یابد برای من کافیست .

بعد ازکمتری ازدور درجهت جنوب به بلندی دو صد متر و یك جزیرهٔ خالی دیده میشد . کپتان نموراست بسوی جزیرهٔ مذکور نوتیلوس رابراند . بعد ازیکساعت بجزیرهٔ مذکور واصل شدیم ودرظرف دوساعت همه اطراف جزیره رادور کردیم . این جزیره یك آبنای بسیار تنگی ازخشکهٔ بسیار بزرگی که سر و پای آن دیده نمیشد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 286 of 372

جدا شده بود .

کپتان از جزیرهٔ مذکور بقدر نیم میل دورتر توقف کرد . آلات وادوات فنی را با خود برداشته با دو نفر طایفه و من و قونسه ی بمعیت کپتان در قایق نشسته بسوی جزیره روانه شدیم . تدلاند را امروز هیچ ندیدم بسبب رسیدن نوتیلوس بقطب و گذشتن از بانگیز خجالت و شرمساری او را در اوتاقش محبوس نموده است .

ساعت ده بود که قایق بخشکه رسید . قونسه ی میخواست که از قایق بساحل بر جهد ، من او را مانع آمده کپتان را گفتم :

— افندی ! برین خاك شرف قدم زدن نخستین حق جناب شماست .

— بلی معلم افندی ! بسیار راست فرمودید ، منهم دریناب هیچ تردد ندارم ، زیرا از افراد جمعیت بشریه تابه اینده هیچکسی برین خاك قدم ننهاده است .

کپتان اینرا گفته از قایق بر ریگهای ساحل برجهید و بر سنگلاخی که بر دماغهٔ کوچکی واقعشده بود بالا برامده ودستهای خود را یك بر دیگر چپراست کرده بهیجان بسیار شدیدی باطراف واکناف نظر انداخت . گویا قطعهٔ قطب جنوبی را استملاك مینمود . بقدر نیم دقیقه همچنین ساکتانه وساکنانه ایستاده بماند . بعد ازان بما اشارت کرده گفت :

— تشریف بیارید .

طایفه هارا در قایق گذاشته من وقونسه ی بیرون برامدیم . خاك تابه بسیار جاها مانند شنجرف سرخ مینمود ، بقیهٔ موادمذابیهٔ معدنیه ، سنگهای رنگارنك ابری نما ، پارچه های هرنوع معادن روی زمین را پوشیده بود . از هرطرف زمین علامات وولقانی ظاهر و آشکار میشد . از بعضی چاکهای زمین بخار بابوی گوگرد آمیخته میبرامد که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 287 of 372

اینمسئله برشدت حرارت مرکزیهٔ زمین دلالت میکرد .

نباتات این قطعهٔ خالی را بسیار ناقص یافتم . اما درجوهوا ازانواع مختلف مرغان بهزاران پرنده طیران داشتند وبرسرسنگهای سنکلاخ وریگهای ساحل بصدهاصدها نشسته بودند ، وچون هیچگاهی انسا نرا ندیده اندرم هم نمیخوردند . قونسه‌ی ازنوع کبوتریکچنددانه «شیونی »نام مرغانرا بگرفت. چونکه گوشت اینمرغان بدرجهٔ گوشت کبک لذیذ وخوشگوارمیشود .

بقدرنیم میل پیشتر بیک جایی واصل شدیم که روی زمین همه با آشیانه های مرغان مستور بود . ازین آشیانه ها پهزاران مرغان برامدندکه وجود های شان بجسامت وجود قاز پشتهای شان سیاه ، وگردن وسینه های شان سفید و درگلوی شان یکخط زردی مشاهده میشد . کپتان گفت :

— گوشت اینها خیلی چرب ولذیذاست معلم افندی وبرای من نیز حلالست چراکه ازمرغان ممالک مسکونه نمیباشند .

اینرا گفته وبطایفه ها گرفتن آنهارا امرنمود . طایفه هاوقونسه‌ی بقدردوصددانه ازینمرغانرا گرفتند چونکه هیچ نمیگریختند .

اتمادمهٔ که هوارا احاطه کرده بود وشمس را پنهان داشته بود هیچ پس نمیشد تاارتفاع گرفته تعیین موقع کرده شود اینمسئله مرادوچاراندیشه نمود .زیراهرگاه آفتاب پدیدارنشودتعیین موقع نمیشود ، وماهم نمیدانیم که بقطب رسیده ایم یانرسیده ایم .

کپتان نمو بریك سنگی نشسته وچشمانش را بسوی سمادوخته بگرداب تفکرفرو رفته بود . بی‌صبری ودلتنگی از اوضاعش نمایان بود . اما چه چاره ؟ چنانچه بردریاها حکم خودرا اجرامیکند بر آفتاب حکم کرده نمیتواند ! لابدباید صبرکند !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 288 of 372

وقت ظهر شد شمس ظهور ننمود ! بعد از کمی دمه به برف مبدل گردیده برف شدیدی ببارید ن آغاز نهاد . کپتان گفت :

— کار بفردا ماند . حالا به نوتیلوس باید برویم همهٔ مابر خواسته به نوتیلوس آمدیم .

روز دیگر ساعت پنج بود که بر سطح واپور برامدم . کپتان نمو در انجا بود ، مرا مخاطب نموده گفت :

— معلم افندی ! از علامات هوا چنان معلوم میشود که امروز ابرها ودمه ها یك قدری برطرف شود . بعداز طعام بخشکه برامده برای تعیین موقع یك نقطهٔ مرتفعی پیدا کنیم .

— بسیار خوب خواهد شد کپتان !

و الحاصل بعد از طعام بخشکه برامدیم . درقایق من وکپتان ودونفر طایفه با آلات و ادوات فنیه بودیم آلات نیزعبارت از یك ساعت قرونومترو ، ویك دور بین ، ویك میزان الهوا بود .

ساعت نه بود که بخشکه برامدیم . هوا کشاده میشد ابرها یکسر بسوی جنوب در پرواز بود . دمه از سطح سرد دریا بهوا برمیآید . کپتان نمو برای اجرای عملیات بسوی سنکلاخ بلند متوجه شد . برزروهٔ سنکلاخ به بسیار مشکلات بالا برامدیم . زیرا سنگهای سنکلاخ اکثر از لاو یعنی مواد مذابهٔ معدنیهٔ جلادار متشکل بود . چون برزروه رسیدیم درپیشگاه نظر مایك افق بسیار واسعی هویدا گردید ، درجهت شمالی صحرای جسیم یخی که بانگیز گفته شده بود ومااززیر آن گذشته آمده ایم نیز از بسیار دور معلوم میشد . درزیر زروهٔ کوه بچهٔ که مابران هستیم دشتهای سفیدی موجود است . سما از ابرها آزاد وزردرنگ مینمود . دریابابعضی یخ پاره هامتموج

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 289 of 372

ونوتیلوس درمیان آن مانند ماهئی بسیار جسیم الخلقتی نمایان بود . درطرف جنوب بعداز آبنای تنگی که مذکور شده بود اراضئ بسیار وسیع و نامحدودی بنظر میخورد که ازین یك ظاهر میشدکه درقطب زمینهای از انسان خالئ بسیاری موجود است .

کپتان نمودر اول امر بواسطهٔ آلت بارومتر و ارتفاع نقطهٔ را که بران هستیم از سطح بحر حساب نمود .

بوقت ظهر یك ربع ساعت باقی بود که کرهٔ شمس مانند یك طبق زرینی در نزدیك افق پدیدار گردید ، واین دریاوزمینی را که تابه اینده هیچ فرد آفریدهٔ بران قدم نه نهاده است بشعاعات آخرین خود که بعداز ششماه بازطلوع کند تنویر نمود . کپتان دور بین شبکه داری را گرفته بواسطهٔ یك آئینه انکسار ضیارا تصحیح کرد ، وبعد ازان دور بین را بسوی افق گردانیده کرهٔ شمس را که نزدیك بغروب بود تدقیق نمود . ساعت قرونو مترو بدست من بود . دلم بشدت میطپید . زیرا اگر نصف کرهٔ شمس هنگامیکه در پشت افق درآید تمام بوقت زوال تصادف کند در انحال محقق میشود که تمام در نقطهٔ قطب جنوبی هستیم . درحالتیکه چشمانم را بعقرب ساعت دوخته بودم دفعتهً فریاد براوردم که :

— زوال .

کپتان نیز بصدای بسیار سنگینی گفت که :

— قطب جنوبی !

اینرا گفته دور بین را بمن داد . دیدم که کرهٔ شمس تمام بدوقسم مساوی تقسیم شده بود . درین اثنا کپتان نمو دست خودرا برشانهٔ من نهاده گفت :

— معلم افندی ، درسنهٔ ۱۶۰۰ « کذریت » نام کپتان فلمنکی بسبب طوفان تا ٦٤ درجهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 290 of 372

عرض بالا آمده « ستلاند جدید » را کشف نمود . درسنهٔ ۱۷۷۳ سیاح مشهور « قوق » تابه ٦۷ درجه و ۳۰ دقیقه و یکسال بعد ازان تابه ۷۱ درجه و ۱۵ دقیقه واصل شد . درسنهٔ ۱۸۱۹ کپتان « بالنغاوزن » روسی تابه شصت و نه درجه ودرسنهٔ ۱۸۲۰ « برونسفلید » نام کپتان انکلیزی از ٦۵ درجه پیشتر نجا وزنتوانست . ودر همان سنه کپتان امریکایی « مورل » تابه ۷۱ درجه وپانزده دقیقه بالاشده ازیخ آزاد یك بحری را کشف نمود . ومانند اینها بسیاری از سیاحان جا نفشان برای کشفیات قطبها رفته اند ولی آخرترین آنها « جیمس روس » نام قپودان انکلیزیست که در سنهٔ ۱۸٤۲ تابه ۷٤ درجه با لابرامده توانسته است . حالآ نکه درین سنهٔ ۱۸٦۸ من که کپتان نمومیباشم در ۹۰ درجه بقطب جنوبی واصلشدم و این قطعه را که ششمین قطعهٔ موجودهٔ زمینست استملاك نمودم .

گفتم — آیابنام که استملاك گردید ؟

گفت — بنام خود !

قپودان نموابنرا گفته و بیرق سیاهیکه در وسط آن باابریشم زرد حرف اول اسم او که :

(ن)

کار شده بود بر زروهٔ کوه برافراشت و بطرف آفتاب که شعاعات آخرین آن از پس افق معلوم بود نظر انداخته گفت :

— الوداع ای آفتاب لجها نتاب ! بعداز ششماه باز این قطعهٔ که آنرا استملاك کرده ام بنور عالم افروز خود منور گردان !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 291 of 372

باب پانزدهم

آیا حادثه است یا عارضه؟

روز دیگر که اول ماه نیسان بود نوتیلوس بعزیمت آغاز نهاد . سردی سرما بدرجهٔ فوق العاده بود . کوکب قطب جنوبی درسمت الرأس بکمال شعشعه فشانی مید رخشید بعد از غروب ششماههٔ آفتاب در ینطرفها هیچکس آمده نمیتواند نوتیلوس خزینه های خود را پر کرده سقوط نمود . بعد از انکه بقدر هزار قدم فرو رفت بسرعت پانزده میل در ساعتی یکسر بسوی شمال رهسپار گردید . وقت ظهر بود که درزیر بانگیز درآمدیم .

بوقت صبح بیك مصادمهٔ بسیار شدیدی از خواب برجهیدم . از خوابگاه خود برخواسته گوش کرفتم که چیست که بناگهان برزمین غلطیدم . چنان حس کردم که نوتیلوس بعد از انکه بریکچیزی بنشست به پهلو غلطیده توقف نمود .

دیوارهارا گرفته آهسته آهسته بدالان آمدم . دالان روشن بود . چوکیها وکنبه ها زیروزبر شده بودند تنها جامکانها بسبب رابطه های محکمی که داشتند جا بجا بودند لوحه های تصاویر دیوار دست راست همه کی برزمین افتاده بود ، لوحه های دیوار دست چپ بسبب میلان واپور از دیوار جدا شده معلق مانده بودند . نوتیلوس نیز بطرف دست راست یك بغله افتاده غیرمتحرك مانده بود .

صداهای رفتارودویدن طایفه هاازبیرون درزهروهابگوش میرسید . کپتان نمو معلوم نبود . در اثنائیکه میخواستم ازدالان بیرون شوم ندلاند وقونسه ی درآمدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 292 of 372

پرسیدم که چیست ؟ گفتند ماهم برای پرسیدن آمده ایم .

ند — ازمن بپرسید که چیست ؟

من — بگو چیست ؟

ند — نوتیلوس نشست . وازشدت ضربهٔ مصادمه ووضعیت غلطیدن اوچنان استدلال میشود که دربنبار چنانچه درکلوکاه « تورهس » ماهتاب اورا رهایی داد دربنبار نوتیلوس جان آغارا کسی رهایی ندهد !

من — معلوم میشودکه برسطح دریائیم ؟

ند — نمیدانم .

چون به مانومترو نظر کردم دیدم که سه صدمتروددرزیر آبیم . به تعجب افتاده گفتم:

— اینچه عجب حالیست ؟

قو — ازکپتان نمو پرسیده شود !

ند — کپتان کجاست ؟

من — نمیدانم ! برویم جستجو کنیم .

درین اثنا کپتان نمو بدالان درامد . علایم اندیشه درسیمایش نمایان بود . بعد ازانکه ازدیدن آلات فنیه فارغ شد پرسیدم که :

— آیاحادثه است یاعارضه ؟

نمو — نی معلم افندی دربنبارعارضه است !

من — آیاهلکست ؟

نمو — بلکه !!

من — آیاعارضه عبارت ازچیست ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 293 of 372

نمو — یك یخ پارهٔ بسیار بزرگی که بقدر یك کوهی بود اززیر با نگیز خطا خورده بر سطح نوتیلوس برخورد وبسبب مصادمه ملاق خورده درزیر نوتیلوس درامد و بسبب قانون موازنه و ثقلت بشدت نوتیلوس را بالا براورد . حالا نوتیلوس یك بغله برروی این کوه یخ دردرون بحر نشسته است . و تا بوقتیکه کوه یخ بیك حائلی تصادف نکند و ازصعودوانه ایستد نوتیلوس همچنین یك بغله خواهد بود اما تهلکه اینست که کوه یخ مارا بالا کرده بالا کرده درزیر با نگیز برساند ودرمیان اشکنجهٔ دو یخ فشارداده میده کند .

به ایخالت مدهشه بفکر افتادم . قپودان نمو متصل به مانومتر و نظر میکرد . سفینه متصل بالاشده میرفت بقدر یکصدو پنجاه قدم بالاشده بودیم که دفعتهً در بدنهٔ کشتی یك اهتزازی پیدا شد نوتیلوس آهسته آهسته براست شدن آغاز نهاد . اشیاواسبابهائیکه کج شده بودند رفته رفته راست میشدند تا آنکه زمین افقی ودیوارها عمودی شدند . فریادبراورده گفتم :

— الحمد الله کشتیٔ ما راست شد .

درین اثنا پنجره های دالان بازشد . ضیای خارجی از بیرون بدرون دالان عکس نمود . خودرا درمیان آب یافیم اما در دوطرفهٔ نوتیلوس بقدر ده دهمتر ودورتر دیوار های مجلای یخ دیده میشد . در زیر وبالای مانیز مانند سقف وسطح یکپاره یخ بلور مانند مجلای پیدیدار بود . نوتیلوس درمیان یك تونل یعنی یك نقب طولانی از یخ مانده بود . یخی که درجهت فوقانی بود یخ زیر بانگیز است . یخی که درجهت تحتانیست سطح یخپارهٔ عظیمیست که اززیر با نگیز خطاخورده برنوتیلوس مصادمه نموده بود و باز در زیر نوتیلوس درامده نوتیلوس را بالا براورده ودرین تونل بلورین دراورده است ،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 294 of 372

و دو نوک سر و پای این یخ پارهٔ تختانی بدیوارهای قطر بانگیز تصادف نموده توقف کرده است ، و نوتیلوس از پشت آن جدا شده درمیان این تونل که حدود آن با یخ جدا شده از بانگیز مساویست محبوس مانده است .

چراغ الکتریکی درون دان خاموش شده ضیای خارجی شدید فوق العادهٔ الکتریکی از بیرون دالان فوق العاده تنویر نموده بود . ضیای الکتریك بر دیوارهای یخ الماس مانند چار اطراف ماعکس انداخته چنان لطافت ودر خشندهٔ کنی بعمل میآورد که از تصویر و تعریف آن عاجزم . گویا نوتیلوس در یك معدن الماسی درآمده ضیای الکتریك بر رگها و رخنهای یخپاره ها افتاده آنقدر در خشنده گی و شعشعه پاشی بعمل میآورد که قوهٔ نظر از دیدن آن عاجز میشد در بعضی نقاط مقرنسای منشوری که الکتریك عکس مینمود در نگهای یاقوتی ، و زمردی ، و زبرجدی بسیار شعشعه پاشی پدیدار میگردید که انسان خود را درمیان یك تونل الماسی جواهر نشانی گمان می کرد ! درین اثنا قونسه ی یك ندای حیرتی بر آورده گفت :

— افندی اگر چشمان خود را بپوشد بهتر خواهد بود !

قونسه ی اینرا گفته و چشمان خود را بدستهای خود بپوشید . من چون بسوی پنجره نظر کردم مسئله را دانستم که چیست ! مگر نوتیلوس بسرعت تمام روبه پیش رهسپار گردیده درخشندگی شعشعه پاش غیر متحرك یخهای الماس مانند را همچون یك خط درخشندهٔ منوری ساخته بود که چشم از دیدن آن یکقلم عاجز بود .

درین اثنا پنجره های نوتیلوس مسدود گردید . درون دالان نوتیلوس منور گردید . دفعتهً از طرف بینی نوتیلوس با یکچیزی مصادمه نمود . دانستم که مهمیز سفینه بادیوار یخ پیشرو برخورد . پس معلوم شد که پیش روی ما مسدود است و امید برامدن

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 295 of 372

ازین تونل از پیشرو مفقود .

بعد از کمی توقف بکمال حیرت دیدیم که نوتیلوس بسرعت تمام رو به پس برهسپاری آغاز نهاد . بعد از انکه بقدر یکساعت رفتار نمود دفعتهً از طرف عقب نیز نوتیلوس بادیوار یخ مصادمه کرد . خوف وحیرت برما غلبه کرده بروی همدیگر ساکتانه و خایفانه نظر کردیم . درین اثنا کپتان بدالان درامده پرسیدم که :

— چه خبراست کپتان ؟

— خوب خبر نیست معلم . زیرا از پیش وپس وبالا وپایان راه رایخهای بانگیز برما مسدود نمود ؟ وحالا مادر تونلی که از خطاخوردن یخ زیربانگیز کشاده شده میباشیم .

— معلوم شد که محبوس ماندیم ؟

— بلی ماندیم !

باب شانزدهم

بی هوایی

به مانومتر و نظر کردم دیدم که سه صد متر و در زیر آب هستیم . به ایحساب معلوم شد که درپیش و پس وزیر وبالای ما دیوارهای بسیار کلفت وستبریخ که مرور ازان غیر ممکنست موجود میباشد . ندلاند بشدت یك مشتی برمیز بنواخت . قونسه ی ساکتانه ایستاده بود . کپتان دستهایش رابر یکدیگر چپر است کرده مبهوت مانده بود . دفعتهً سربالا کرده گفت :

— افندیان ! اگرچه باقوانین بشریه انسان مقاومت کرده میتواند ، ولی باقوا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 296 of 372

نیز طبیعیهٔ قدرتی مقاومت و مقابله کردن ممکن نیست. اینست که در ینبار بیك عارضهٔ مدهشهٔ طبیعیه سر دوچار شدیم و گرنه در مانورهٔ نوتیلوس هیچ خطایی واقع نشده است. حالا دورنگ مرگ برای ما موجود است. او لا همین تونلی که در ان هستیم رفته رفته انجماد کرده درمیان یخها به تضییق و فشار مردنست. ثانیاً از بی‌هوایی مخنوقاً وفات کردنست.

کپتان اینسخن را بچنان اعتدال دم و مستریحانه میگفت که گویا در یك مکتبی ایستاده و بشاگردان خود درس ریاضی میگوید. گفتم:

— کپتان، از بی‌هوایی مخنوقاً نخواهیم مرد چرا که خزینه‌های هوای نوتیلوس پر است.

— بلی پر است اما هوای خزینه ها نادور وز دیگر ما را کفایت خواهد کرد. حالا آنکه سی و شش ساعتست که در زیر آبیم، و از حالا نوتیلوس به تجدید هوا محتاجست که باید بخزینه ها دست لاف کنیم.

— پس میباید که کوشش کنیم تا پیش از چهل و هشت ساعت رهایی یابیم.

— بلی همچنینست معلم افندی! تا جان در بدن کوشش کردن لازمست. حالا نوتیلوس را بر یخ پارهٔ سقوط یافتهٔ زیرین فرو می آرم. طایفه ها را سقافا ندر هاپوشا نیده بیرون میبرارم، و مقیاس گرفته باریکترین دیوار حائل یخ را بشکافتن آغاز میکنیم.

کپتان این را گفته بیرون برامد. بعد از کمتری صدای پر شدن خزینه های آب بگوش رسیده نوتیلوس سقوط نمود و بعمق سه صد و پنجاه متر و بر یخپارهٔ عظیمه بنشست، پنجره های دالان نیز باز گردید. ندلاند و قونسه ی را مخاطب نموده گفتم:

— دوستان من، در ینبار در موقع بسیار مهلکی افتاده ایم لهذا از غیرت و همت شما امیدوارم.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 297 of 372

ند — برای سلامت عمومیه بهر خدمت وفداکاری حاضرم .

من — تشکر میکنم ندلاند .

ند — اینرا هم علاوه کنم که کلنگ زدنرا هم بقدر ژیپقین استعمال میتوانم .

من — کپتان نمو معاونت شما را رد نمیکند بیائید ندلاند .

ندلاند را گرفته به اوتاقیکه طایفه ها سقافاندرها را میپوشیدند بردم . تکلیف اورا بکپتان عرض کردم . کپتان قبول کرد . دوست خودرا همانلحظه بوشانیدیم بادیگر رفقای خود آمادهٔ خدمت شده . در پشت هرکدام یك یك صندوق آلت تنفس بود که از مخزنهای هوای سفینه پرشده بودند . به آلت تنویر احتیاج نبود چرا که ضیای شدید نوتیلوس هرطرفرا منور ساخته بود .

با قونسه ی آمده در پیش پنجرهٔ دالان بنشستیم بعد از کمی دیدیم که ازسفینه بقدر دوازده نفر طایفه های سقافاندرپوش که تبرهابدست داشتندبرامدندکپتان نمو وندلاند بقد های دراز خود درمیان آنها شناخته میشدند .

درحال بکار آغاز کردند . کپتان نموطول وعرض نوتیلوس را حساب کرده برسر سطح یخپاره یك رسم مقطع که برابر جسم نوتیلوس بود خط کشید . طایفه هااز چند جای همین خط به یخ کندن آغازنها دند پاره های یخ بنوك کلنگها بهوا شده میرفت . هوا که گفتیم چنان گمان نشودکه ازجای خودکنده شده به جوهوای نسیمی که روی زمین راالحاطه داردمیرفت ، نی بلکه بسبب سبکتر بودن یخ از آب ، بنابر قانون ثقلت بمجردیکه از جای خودکنده میشود از زیر ببالا برامده بسقف تونل یعنی سوف دریخ باز شده میچسپید .

بعد ازانکه دوساعت کوشش ورزیدند . ندلاند ازتاب وتوان مانده بسفینه درامد ، دیگر رفقای او نیز آمدند ، بعوض آنها دوازده نفردیگر حاضرکارشدند ، من وقونسه ی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 298 of 372

نیز به آنها ملحق شدیم .

وقتیکه سقا فاندرهارا پوشیده در آب برامدم آب بر وجودم خیلی سرد وخنك برخورد . اما چون یك چند کلنگ زدم وجودم بسردی عادت گرفت . گرم شدم . درحالتیکه برابر به (۳۰) تضییق و فشار هوا بودم چنان آزادانه کار میکردم که گویا در هوای باز و کشادهٔ کار میکنم .

بعد از انکه بقدر دو ساعت کوشش ورزیدم بسفینه آمده سقا فاندرهارا برآوردم . درمابین هوای صافیکه از آلت تنفس میگرفتم وهوای سفینه که با حامض کاربون آمیخته شده مختل شده بود فرق بزرگی یافتم ، زیرا هوای سفینهٔ ما از (٤٨) ساعت به اینطرف تجدید وتازه نشده بود ، و از بسبب مولدا لحموضهٔ او کشده ، حامض کاربونش افزونی گرفته بود . حالا آنکه با وجودیکه ۱۲ ساعت کار کرده ایم از سطح شکلی که کپتان نمو بر روی یخ رسم ونقش کرده بود بچقوری یك متر و یخ پرانده توانسته بودیم . هرگاه کار به اینصورت دوام کند یعنی اگر شب وروز کار کنیم واز هرطرف رسم مذکور نقدر یك یك متر و یخ بکنیم بچهار روز و پنج شب دیگر احتیاج داریم . به رفقای خود گفتم :

— پنج شب وچار روز لازم داریم . حالا آنکه در خزینه های هوای سفینه دو روزه هوا داریم .

ند — بر سر آنهم ، بعد از انکه ازین بندیخانهٔ تونل یخ برآئیم بازهم در زیر با نگیز میبائیم . برای یافتن هوای تازه به بسیار راه رفتن دیگر محتاجیم .

الحق که این حساب ندلاند بسیار راست ودرستست آیا تا بوقتیکه بهوای صاف برسیم چقدر مسافه باقی مانده ؟ آیا پیش از انکه نوتیلوس بسطح در یا برآید زندگی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 299 of 372

برای ما ممکن خواهد شد ؟ آیا همین تونل یخ قبرستان نوتیلوس ونوتیلوس نشینان نخواهد شد ؟ والحاصل حال ما خیلی مدهشست . اما همهٔ مادرجهٔ دهشت فوق العادهٔ ایخالرا دانسته بکوشش ورزیدن ، وبامرگ به پنجه زدن قرارادادیم .

بگمانم می آید که درشب بازبقدر یك مترد یگر نزیخ ازهر طرف کنده توانستیم . اما روز دیگر چون سقا فندرها رابوشیده در تونل برامدم دیدم که دیوارهای تونل نزدیك شده رفته است . دانستم که رفته رفته انجماد وسردی بیشتری گرفته تونل را تنگ میسازد این تهلکه ازهمه تهلکه ها مدهشتر بود چرا که آهسته آهسته یخها ازهر طرف باهم نزدیکشده نوتیلوس را با موجودیٔ آن درمیان تضییق وفشار آرد وغبار میسازد ! آیابمقابل این تهلکهٔ عظیمهٔ مدهشه چه باید کرد ؟ تصاب وانجماد آبرا چسان منع باید کرد ؟

این تهلکهٔ نورا برفقای خود حکایه کردم . وکپتان نمورا نیز برینوا قعه آگاه گردانیدم . بجواب من گفت :

— بلی ، معلم افندی ! منهم میدانم که این تهلکهٔ مدهشه درپیشست . اماچه باید کرد ؟ ازهمه پیشتر ما باید بمیریم !

امروز بکمال شوق و خواهش کلنگ زدن گرفتم کوشش کردن مرا قوت می بخشید . وغیر ازین هوای آلت تنفس را ازهوای داخل سفینه صافتر و پاکتر یافته بیرون بودن وکار کردن را غنیمت میشمردم .

نزدیك شام بقدر یك مترد یگر چقوری نیز کنده شد . وقتیکه بسفینه درامدم نزدیك بود که ازحامض کاربون هلاك شوم ! آه ، چه میشد که چارهٔ دفع این غاز مهلك مضر بدست ما میبود ! اگرچه مولد الحموضه داریم . سودهٔ بسیاری نیز موجود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 300 of 372

است که هرگاه بواسطهٔ پیلهای الکتریك آنرا باهم تحلیل کنیم مولد الحموضهٔ زیادی بدست آورده میتوانیم اما چون حامض کاربون کشتیرا سراسر استیلا کرده از حاصل شدن مولد الحموضه چه فائده ؟ برای محو کردن حامض کاربون مقدار بسیاری از محرق پوتاس را بهم زدن ، وشوردادن لازم است . اما پوتاس کجاست ؟

درشب کپتان نموشیردهنهای خزینه های هوا را بازکرده یکچند ستون هوا در سفینه داخل نمود؛ وگرنه آنشب را تابصبح بسر آورده نمیتوانستیم . روز دیگر بوقت صبح به کندن مترنجم آغاز کردیم دیوار های اطراف تونل با سقف ما که عبارت از زیربا نگیزاست بدرجهٔ ظاهر و آشکار بهم پیش آمده بودند . هیچ شبهه نیست که پیش ازکنده شدن سطح زیرین ، ورها یی یافتن نوتیلوس ، دیوارو سقف وسطح با هم چسپیده نوتیلوس را بفشارد من ازدیدن اینحال به نومیدی افتادم ! بی اختیار کلنگ ازدستم بیفتاد ! چنان پنداشتم که درمیان دوچنهٔ دهن یك جانور بحری خونریزی مانده ام ! درین اثنا کپتان نموازپیش رویم درگذشت . ازدستش گرفته دیواریك طرف تونل رابه او نشاندادم که بقدر چارمتر و نزدیکشده بود . کپتان اشارت مرا دانسته اشارت کردکه :

— از پی من بیائید !

بسفینه درآمدیم . سقا فاندرهارا کشیده بد الان داخل شدیم . کپتان گفت :

— معلم افندی ، اگر بیك واسطهٔ بسیارجسورانهٔ اقدام وپیش قدمی نکنیم درمیان انجماد آب وفشارمدهشهٔ آن محو وناپدیدگردیدن ما محقق مینماید !

— بلی کپتان همچنینست . امابرای دفع این بلاچسان چاره ، وچه واسطه بایدیافت؟

— آب جوشان !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 301 of 372

— چه گفتید؟ آیا آب جوشان ؟

— بلی ، موسیو آرونا کس ! اولا معلومست که در یك تونل بسیار محدودی میباشیم پس هرگاه آبهای بسیار شدید الجوش بسیاری بواسطهٔ بمبه ها در آبهای این تونل بریزیم آیا بزیاده شدن درجهٔ حرارت، ومنع کردن انجماد موفق وکامیاب نخواهیم شد؟

— یکبار تجربه باید کرد .

میزان الحراره در بیرون نوتیلوس (۷) درجه از صفر پایانتر بود . کپتان نمو مرا بدایرهٔ معلیخ در پیش انبیقهائیکه آب شور را به آب شیرین تحویل میداد باخود ببرد . پر کردن انبیقهای جسیم را امر نمود . همهٔ قوت گرمئی پیلهای الکتریك را به سیمهائیکه از درون آن آب میگذشت بداد . در ظرف یکچند دقیقه آبهای درون انبیقها بغلیان شدید آمده بواسطهٔ بمبه ها بیرون ریختند ، وباز آب سرد پر کرده ، وبجوش آورده اینعمل را تکرار کردند حرارت آنقدر شدید بود که از یکطرف آب سرد گرفته ودر حال آنرا به آب جوشان تحویل داده بیرون میریخت ، وباز میگرفت .

بعد از سه ساعت حرارت بیرونی از صفر «۶» درجه فرو تر رانشانداد .

کپتان را گفتم :

— کامیاب میشویم ! کامیاب میشویم !

— بلی ، معلم افندی ! از تهلکهٔ فشار انجماد رهایی یافتیم ، ولی تهلکهٔ مدهشهٔ بی هوایی هنوز هم باقیست .

— آیا هوای موجودهٔ ما هنوز چقدر وقت کفایت خواهد کرد ؟

— فردا نه پس فردا همهٔ خزینه های هوا سراسر خالی میشود ، وبقدر یك نفس وار هوا باقی نمیماند .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 302 of 372

روز دیگر که ۲۷ ماه مارت مطابق برج حمل بود بقدر «٦» متر چقوری پیدا شده بود . به این حساب بقدر چار متر دیگر ستبری وکلفتی باقی مانده است .

حالا آنکه در درون سفینه دیگر هوائیکه قابل تجدید باشد باقی نماند . امروز هوائیکه موجود بود رفته رفته مختل گردید .

یك سنگینئ تحملسوزی همهٔ وجودم را فرا گرفت سه ساعت بعد از وقت پیشین عذاب جانکندن بدرجهٔ افزونی واصلشد . از بسیاری خمیازه کشیدن چنه هایم بدرد آمد . جگرهایم که بجستجوی هوای صاف مابه الحیات در حرکت بود از نیافتن آن جوهر عزیز بدیع حضرت خلاق بدیع السموات رفته رفته از قوت می افتاد .

قونسه ی عالیجناب باوجودیکه او هم مانند من دوچار عذاب بود ولی هیچ از پیش من جدا نمیشد . از دست من میگیرد، وبرای جسارت وتوانایی من، میشنیدم که میگفت:

— ای کاش که دهن خود را بدوزم ونفس نگیرم تا افندی بعوض من نفس بگیرد !

درجهٔ صداقت قونسه ی بمن خیلی تأثیر نمود . چشمهایم پر اشك شد .

اینست که در داخل سفینه حال ما بدینمنوال بود . هرکس برسیدن نوبت کار به او وپوشیدن آلت تنفس بکمال بیصبری انتظار میکشیدند . ماندهشدن وناتوان افتادن نسبت به بی هوا ماندن هیچ چیزی نیست . کسیکه از مانده گی بیتاب افتد از تنفس که عین حیاتست محروم نمیماند . اما کسیکه از هوا محروم بماند هم از قوت ، وهم از حیات محروم وجدا میشود .

سبحان الله ! تنفس چه نعمت عظمای حضرت کبریاست !

خلاصهٔ کلام، هیچکس پیشتر از رسیدن نوبت کار خود سقافاندر هارا پوشیده بیرون برامده نمیتوانند هرکس که وقت موعود و معین او رسید هماندم آلت تنفس خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 303 of 372

کشیده برفیق دیگر خود میدهد، وخودش درهوای زهرناک سفینه داخل میشود.
به این قاعده وقانون از همه کس زیاده تر خود کپتان نمو رعایت میکرد.

امروز بکار زیاده تر گرمی وسعی داده میشد. ستبری یخی که کندن آن لازم بود بقدر «۲» متر وباقی مانده بود. حالا آنکه خزینه های هوا نیز سراسر خالی شده بود. هوای باقیمانده بدشواری برای کارکنان کفایت میکرد.

هنگامیکه آلت تنفس را برآورده بسفینه درآمدم چنان گمان کردم که کسی مرا خفه کرد. سبحان الله! چه شب مدهشی بسر آوردیم! اینگونه عذاب را بزبان قلم فهمانیدن ممکن نیست. روز دوم نفسم سراسر کوتاه گردید. بدردسری که داشتم بیهوشی نیز منظم گردید. چنان می پنداشتم که یکخروار شراب خورده باشم. رفقای من نیز همین حال بودند. بعضی از طایفه های کشتی جان میکندند.

روز ششم بندیگری ما کپتان نمو کلنگ کار را ترک کرده بشکستن یخ باقی ماند قرارداد. این آدم جسارت واعتدال دم خود را بتمامها محافظه کرده بود. قوهٔ معنویه اش برعذاب وجودش غلبه میکرد!

کپتان، برکشتیبانان خود یك امری بداد. دیدیم که ازخزینه ها کمی آب بواسطهٔ پمپ ها بیرون کشیده شده کشتی از سر یخپارهٔ که بر آن نشسته بود بالا برامد، بعده سفینه را برجقوری که کنده شده بود بیاورد، باز خزینه ها را پر کرده سفینه را درمیان آن جقوری نشاند.

درین اثنا همهٔ طایفه ها بسفینه داخل شدند، دروازها بند شد. درینحال نوتیلوس برسطح یخی که بقدر یك متر ستبری داشت ایستاده بود.

شیرهنهای خزینه های آب را باز کردند درسفینه بقدر صد متر مکعب آب پر شد،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 304 of 372

یعنی سنگینئی کشتی صد هزار کیلوغرام افزونی گرفت ، حاصلشدن اینقدر ثقلت مارا به امید انداخت عذاب جانکندن را فراموش کردیم . آیا نخ می شکند ؟ آیا ما رهایی میبابیم؟

باو جودیکه دریکعالم بیخبری بودم بازهم درزیرسفینه یك اهتزازولرزش بسیار شدیدی ، ویك آواز بسیار غریبی شنیدم ؛ چنانچه یك کاغذی دریده شود ، ویایك سانی بشدت ازهم پاره شود یخپاره ازهم بشکست .

قونسه ی ، دهن بگوشم نزدیك کرده گفت :

— گذشتیم ! گذشتیم !

من هیچ جواب نداده تنها بفشردن دست خدمتکار صادق خود اکتفا نمودم .

نوتیلوس بمجرد رهایی یافتن از زنجیراسارت یخها بسبب سنگینئی فوق العادهٔ که حاصل کرده بود چنانچه درمیان هوایك جسم ثقیلی بیفتد ، همچنان بیکبارکی بفرو رفتن سقوط نمود .

همهٔ قوتهای الکتریك نوتیلوس به پمپه ها داده شده به اخراج کردن آب آغاز نهاده شد . یکچند دقیقه بعد فرورفتن وسقوط کردن نوتیلوس منقطع شد بعداز کمترکی ببالابرامدن آغاز نهاد . مانومترو صعود یعنی بالا برامدن مایلی نوتیلوس رابسرعت یکسر بسوی شمال نشان میداد که هر طرف کشتی مانند زلزلهٔ شدیدی بزلزلهٔ مدهشی گرفتار آمده بود .

بریك کنبهٔ کتابخانه بیهوش افتاده بودم ، خرخرهٔ عجیبی درمجرای نفسم پیدا شده بود ، چهره ام بنفش شده بود ، لبهایم کبود شده بود ، از هر قسم حرکت محروم بودم . هیچ چیزی نمیدیدم ، هیچ چیزی نمیشنیدم !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 305 of 372

مقدار این ساعتهائیکه به اینحال گذران نموده نمیدانم . اما محقق دانستم که بحالت نزع افتاده ام یکی یکبار بخود آمدم . به جگرهایم مقدار جزوی از هوای تازهٔ صافی درامد . آیا بر سطح بحر برامدیم ؟ آیا از زیر بانگیز گذشتیم ؟ :

نی ، اینچنین نیست ! مگر ندلاند ، وقونسه ی خود شانرا فدا ساخته مرا رهایی دادن خواسته اند ! در آلت تنفس یکی از انها یك کمی هوا باقی مانده بوده است ! در حالتیکه خود شان از بی هوایی بمرگ رسیده اند ، خود را گذاشته برای من آورده اند . ویك یك قطره زندگانی بحلق من چکانیدن گرفته اند ! قضیه را دانسته آلت تنفس را رد کردن خواستم ، دستهایم را محکم گرفتند . یکچند دقیقه بکمال حرص تنفس کردم . چشمانم بی اختیار بر ما نومتر وافتاد ، دیدم که از سطح بحر ۲۰ قدم پایانتر بسرعت مدهشهٔ درساعت چهل میل رفتار داریم . معلوم شد که در مابین ما و هوای نسیمی بیست قدم یك پردهٔ یخی موجود است .

نوتیلوس درین اثنا به تجربهٔ محاربه با یخ آغاز نهاد . در خزینه های آب طرف دنبالهٔ کشتی آب بسیاری ریخته نوتیلوس یکوضعیت مایلی را پیدا کرد . طرف بینئی کشتی بالا شد . بقوت پروانهٔ سریع الحرکت خویش بکمال شدت با یخ مقاومه نمود . و مانند تیر پرتابی مهمیز بینئی خود را در یخ بخلانید . یخ را یك کمی پاره نمود . باز برگشت ، درینبار بشدت تمام باز خود را به یخ پرتاب نمود . همچنین بدو سه حمله یخ را از هم شکافته بیرون برجهید ، و بر سر یخها افتاده یخها را در زیر سنگینئی حجم خود میدم و خورد و خاش نمود هماندم از هر طرف نوتیلوس سر پوشها باز شده هوای تازه و صاف در داخل کشتی سیلان و جریان نمود !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 306 of 372

باب هفدهم

از دماغهٔ «هورن» به نهر «امازون»

نمیدانم که بر سطح واپور چسان برامده ام . بلکه ندلاند مرا آورده باشد . بهر صورت بهوای تازه وصاف جگرهای خودرا پر میکنم . دو رفیق دیگر من نیز در پهلوی من افتاده مدهوشانه وحریصانه هوای تازه را تنفس میکنند . قحط زده گان بیچارگانیکه بسیار وقت از تدارك کردن خوراك محروم مانده باشند ، چون یکبار بطعام برسند از بیم تمام شدن آن بیباك برخوردن جسارت نمیکنند . ولی ما آنچنان نیستیم . سینهٔ خودرا بقدر وسعت آن کشاده هوا دران داخل میکنیم . وبهر تنفس حیات نوی میگرفتیم . قونسه‌ی میگفت :

— آه ! مولد الحموضه، که توچه نعمت بزرگی بودهٔ ! افندی از تنفس کردن نترسنده بیقید تنفس کنند . زیرا در نجا بقدر تمام دنیا هوا موجود میباشد .

ندلاند هیچ سخن نمیگوید اما چنه های خودرا آنقدر ازهم باز میکند که سگماهیها اگر ببینند به ترس و بیم میافتند . دوست کا نادانی من تنفس نمیکند بلکه هوارا میخورد !

بزودی قوت گرفتیم . به اطراف خود نظر کردم در سطح واپور بغیر ازما سه نفر دیگر کسی نبود . صاحبان غریب الاطوار نوتیلوس بهوائیکه در داخل سفینه درامده اکتفا کرده اند .

اول سخن من عرض شکران بود به رفقا . زیرا بیك چند قطره هوا حیات مرا خریداری کرده بودند ! ندلاند گفت :

— ما هیچ یك کاری نکرده ایم که لایق شکر گذاری باشد . هرچه که کرده ایم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 307 of 372

بحساب برابر کرده ایم . حیات خودرا ، وحیات شمارا حساب کردیم ، دیدیم که حیات شما برحیات ما مرجحست ، لهذا محافظه کردن آنرا لازم دانستیم ، ومحافظه هم کردیم والسلام .

— نی نی ، ندلاند ! اینچنین نیست ، حیات من هیچگاه برحیات همچو تویك شخص عالیجناب صادق مرجح گرفته نمیشود .

— بس بس !! اینچنین سخنانرا شنیده نمیتوانم .

— خوب ، قونسه ی ! ای یار صادق ، توبگو که چسانی ؟ آیا چقدر عذاب کشیده خواهی بود ؟

— من بعذاب خود نفهمیده ام ! بیهوشی افندی مرا هیچ آرزوی نفس گرفتن نمیداد !

بکمال تأثیر بهردو رفیق خود گفتم :

— دوستان من ! باهمدیگر خود بچنان رابطه های مربوط شدیم که بریده شدن آن غیر ممکن است . حق شما بر من بسیار است . . .

ندلاند — من آن حق را به بدی استعمال میکنم !

قونسه ی — یعنی چه خواهی کرد ؟

ندلاند — بلی ، هنکامیکه از نوتیلوس فرار کنم بهمه حال افندیرا باخود خواهم برد .

قونسه ی — آیا بکدام طرف میرویم ؟

من — یکسر بسوی شمس میرویم که شمس هم از نجا بسوی شمال است !

ندلاند — اما دانستن این لازم است که آیا سفینه به بحر محیط اطلسی ، ویا بحر محیط کبیر میرود ؟

من — معلوم نیست !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 308 of 372

قونسه‌ی — مبادا کپتان نمو بعداز دیدن قطب جنوبی بهوس دیدن قطب شمالی نیفتد ، واز ممر گاه مشهور شمالی غربی بحر محیط کبیر نیاید ؟

من — اینهم محتملست !

ندلاند — ما پیش ازانکه او بقطب برود ازوجدا میشویم !

قونسه‌ی — بهرصورت ؛ این یك را هم انکار نباید کرد که کپتان نمو حقیقتاً مرد بسیار فاضل وکاملیست . از پیداشدن الفت او باما و آشنایی ما با او هیچ افسوس نمیخوریم !

ندلاند — علی الخصوص بعداز انکه ازوجدا شویم .

روز دیگر در وقت پیشین هنگامیکه سفینه بر سطح بحر برامد در جهت غرب یك ساحلی دیدیم . امروز اول ماه نیسان مطابق برج ثور بود . انجا جزیرهٔ (آتش) میبا شد . سیاحان وکشافانیکه نخستین بار بر انجزیره گذر کرده بودند ازدور آتشهای بسیاری در انجزیره که از طرف اهالئی آنجا افروخته شده بود مشاهده کرده بودند . ازانرو نام انجزیره هارا (آتش) نهاده بودند . جزایر آتش ازاجتماع بسیاری از جزیره ها حاصل آمده است که از ۵۳ درجهٔ عرض تابه ۵۵ درجهٔ عرض ، واز ٦۷ درجه و ۵۰ دقیقه طول غربی ، تابه ۷۷ درجه و ۱۵ دقیقه ممتدشده است . مساحهٔ طول آن ۳۰ فرسخ ، مساحهٔ عرض آن ۸۰ فرسخست .

اگرچه ساحل آن پست و هموار دیده میشد ولی در طرف پشت آن کوههای بسیار بلند نمودار بود . درمیان کوههای مذکوره « سار میانتو » نام کوه را دیدم که ۲٦۰۰ متر بلندی دارد ، وزروهٔ تالاق آن بنا برقول ندلاند هرگاه دود آلود باشد ، یاصاف بودعلامت هوای خوب وبدرا نشان میدهد . گفتم :

— خوب ندلاند ! کسانیکه درانجا باشند به آلت میزان الهوا حاجت ندارند !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 309 of 372

— بلی معلم افندی ! قلهٔ این کوه میزان الهوای طبیعی ایست که در اثنای گشت و گذار من در نجاها هیچگاه مرا بازی نداده است .

درینوقت زروهٔ کوه را صاف و درخشنده دیدم معلوم شد که هوا خوب خواهد بود ! بواقعیکه همچنین هم شد !

نوتیلوس خیلی بسرعت میرود . طرف شام بود که بجزیره های (مالوئین) نزدیك شدیم . جزایر مالوئین که به انظام بسیاری از جزیره های کوچك مرکب از دو جزیرهٔ بزرگ شده است ، و در یکوقتی از اراضئی (ما جلالان) معدود بوده است . ایجزیره هادر اول امر از طرف « ژول داویس » نام شخصی کشف شده ، و امروزه روز درزیر تصرف انکلیس است .

درین سواحل سبزه های بسیار لذیذ و خوشگوار دریایی برا ورده شد ، و چنددانه مرغها نیز از هوا بر سطح نوتیلوس افتاده شکار گردید ، و با سبزه های دریایی به آشپز خانهٔ نوتیلوس تسلیم شد .

کذالك از جنس « سایبانهای بحری » خیلی مقبول و خوشنما چیزها تماشا کردم . اینها گاه اسمر ، و گاه بمانند یك سایبان سرخ خط نیم باز ، گاه مانند یك سبد پر گل بنظر برمیخورد . سایبانهای بحری چار پاهای ورق مانند خود را حرکت داده شناوری میکردند ، و یکدسته لواحق لامسهٔ خرطوم مانند خود را مانند زلفهای خود از دنبال میکشیدند . این یك برهمه کس معلوم مست که این حیوانات غریبه بجز دریا در دیگر جا وجود نمیگیرد . از جنس هوا ، و غبار ، و سایه یك چیزیست . بمجرد یکه از آب برآید آب و مذاب شده محو میشود .

بعد از انکه کوههای جزایر مالوئین از نظر غایب گردید نوتیلوس همیشه بقدر ۲۵

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 310 of 372

متردر زیر آب یکسر بساحل امریکا تعقیب و پیروی نموده رهسپار گردید . کپتان نمو هیچ دیده نمیشد .

تابه سوم ماه نیسان گاه بزیر بحر و گاه برسطح بحر برساحل « پاتاغونیا » برهسپاری دوام ورزیدیم . سفینهٔ ما یکسر بسوی شمال متوجهست ، خلیجهای جسیم ، دماغه های طویل سواحل امریکارا دور میکند . حساب کردم دیدم که ازوقتیکه ازدریای ژاپان حرکت کرده ایم تابه اینجاشانزده هزار فرسخ مسافه قطع نموده ایم .

به زوال یکساعت مانده بودکه مدارجدی رابردایرهٔ ۳۷ درجهٔ طول قطع کرده ازدماغهٔ « فریو » بگذشتیم .

کپتان نمو ازین سواحل مسکون « پره زیلیا » بگمان که هیچ خوشنودنیست زیرا سرعت رفتار نوتیلوس راخیلی افزونی داد . تیزپرترین مرغان ، چابکروترین ماهیان درپئی مارسیدن شان محال مینمود . ازینسبب ازتماشای بدایع این سواحل محروم ماندیم .

اینسرعت یکچند روز متمادیاً بهمینصورت دوام نمود . در ۹ نیسان برج ثور قسم شرقیترین امریکارا دیدیم که آنجارا دماغهٔ « سان روق » بمیدان آورده است .

نوتیلوس بعد ازدماغهٔ « سان روق » ازساحل جدا شده دردریاهای بسیار عمیق مابین امریکاوافریقا غوطه خوازمسافه های عمیق قعربحر گردید .

ازروی نقشه های زیربحریکه دردالان نوتیلوس دیده ام ، وهیچ شبهه نیستکه خودکپتان نمو آنهارا ساخته باشددرباب این جاهای بحر اینمعلوماترا بیان میکنم که این وادیٔ زیربحر اینجایی درنزدیکیهای جزیره های « آنتیل » شاخ شاخ میشود ، وبایك معقریٔ نه هزار متر ختام میابد . بقدر ۶ کیلو متر اینجای بحر محیط اطلسی صرف سنگستانست که درنزدیك « دماغهٔ سبز » یك دیوار طبیعیٔ زیربحری قسم زیرآب ماندهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 311 of 372

قطعهٔ « آتلانتید » را که دریا بهای سابق ذکر آن گذشت نشان میدهد . این دیوار در قعر بحر یك منظرهٔ غریبی بوجود آورده است . این وادیٔ زیر بحری با کوههای بسیار بلندی مزینست .

دو روز متمادیاً نوتیلوس بقوت لوحه های مایل خود در قعرهای اینبحرها گردش نمود . نهایت الامر در ۱۱ ماه نیسان یکی یکبار بالا برامد . مصب یعنی آبریزش نهر جسیم « آمازون » پدیدار گردید .

نهر امازون به آندرجه جسیم یك نهریست که تایکچند فرسخ مسافه شوریٔ آب بحر را زایل میکند . خط استوا را قطع کردیم . بیست میل دور تر از طرف غرب ما « کویان » موجود بود که از ملکهای زیر حکم فرانسه میباشد . اگرچه از نجا فرار کردن و در « کویان » یك ملجاءی پیدا کردن ممکن مینمود ولی چون بحر خیلی متلاطم بود این تصور را از قوه بفعل آوردن بفکر ندلاند هم نگذشته بود .

در حق موجودات بحریهٔ این دریاها در بندور وز خیلی تحقیقات اجرا کردم . در دامهای نوتیلوس خیلی انواع مختلف حیوانات میبرامد .

حتی یك روزی به سنگینی ۲۰ کیلوغرام یك گربه ماهی که بشکل دایرهٔ تام بود براورده شد . وقتیکه دام را بر سطح کشتی خالی کردند ماهی مذکور آنقدر بشدت جهیدن گرفت که کم بود بدریا بیفتد . قونسه ی دوید ه خود را بر ماهی مذکور بینداخت ، وتا من میخواستم که اورا از اینکار منع کنم دیدم که قونسه ی بر پشت افتاده پاهایش بهواشد ، واز حرکت محروم مانده فریاد براورد که :

— افندی من ! افندی من ! بفریادم برس که مردم ..

من وندلاند دویده اورا برداشتیم ، ووجودش را مالش داده آب سرد به او نوشا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 312 of 372

نیدیم. قونسه ی در مدت عمر خود امروز مرا بصیغهٔ جمع غایب یادنکرده است بمجرد یکه بخود آمد گفت :

— آری آری ! شناختم . اینماهی ازجنس غضروفی ، و غلصمهٔ ثابته ، وذوی الافواه اجنبیه ، ازنوع گربه ماهی ، وقصیلهٔ طوپیل است .

من — بلی ، ترا که به اینحال دراورد آنهم قوت توپیل اوست .

قونسه ی — افندی خاطر جمع باشند که من ازین ماهی خاین انتقام خود را خواهم گرفت.

ندلاند — چسان انتقام خواهی گرفت قونسه ی ؟

قونسه ی — گوشتهای آنرا در زیر دندانهای خود بخوبی خائیده ، ودر معدهٔ خود خوب آنرا هضم کرده انتقام میگیرم .

بواقعیکه بوقت شام قونسه ی همچنین هم کرد . اما این کار او را محض برگرفتن انتقام حمل باید کردنه برفکر شکمپروری ! زیرا گوشت گربه ماهی توپیل آنقدر گربه و بدلذتست که خوردنش را بغیر از معدهٔ قونسه ی دگر هیچ معده قبول کرده نمیتواند .

اینماهی توپیلی که قونسه ی را صاعقه زده نموده بود ازانواع بسیار مهلك گربه ماهیست که آنرا « کوما نا » مینامند . آنچنان خاصیت شدید الکتریکی را مالکست که درانثنای گردش خود در آب از مسافهٔ چند متر ، دیگر حیوانرا اهلاك میکند .

در ۱۲ نیسان نوتیلوس درنزد آبریزش نهر « مارونی » که اینجا ها ازملکهای زیر حکم « فلمنگ » است نزدیکشد . درینجا بگله ها گله ها خرسهای بحری زندگانی میکنند . خرسهای بحری نیزمانند « دوغونقها » ازخانوادهٔ « سیرینین » است . اینحیوانات بیضرر بدرازی پنج شش متر ، وبه ثقلت چهارهزار کیلوغرام می آیند . کارگاه خلقت برخرس ماهیان بحری یك وظیفهٔ بزرگ بار کرده است . چونکه

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 313 of 372

خرس ماهیان علفها و سبزه های بیشماریکه بر روی آبهای نهرهای عظیمه جمع می آیند میخورند ، و مجرای آبریزش نهر را پاك میدارند .

بنابر قول « توسسه نل » نام مؤلف سبب یگانهٔ ظهور مرض حمای اصفر را در امریکا از تلف ساختن خرس ماهیان پنداشته است . چونکه صیادان خرس ماهی اینحیوانات بیچاره را تلف کرده تلف کرده هیچ اثری از آنها نگذاشتند ، و از آنرو عفونت کلی در آبها پیدا شده سبب ظهور اینمرض گردید . و بقول مشار الیه اگر ماهیان بالینه و ماهیان فوق نیز تلف شده شده تمام گردد در آنوقت کرهٔ زمین را بسی امراض مدهشه استیلا خواهد کرد . چونکه در آنوقت حیوانات مستکره چتل و مردار مانند اختاپوطها ، و مه دوزها ، و قالمارها که خوراك یگانهٔ بالینه ها و فوقها میباشند بسیار شده هوای بحر را زهرناك میسازند ، و موجب بسی علل ساریه میشود .

باوجود اینهم طایفه های نوتیلوس برینقاعده رعایت نکرده پنج شش عدد آنها را شکار کردند . زیرا گوشت خرس ماهیان بحری از گوشت گاو لذیذتر و نازکتر است .

امروز بیك اصول بسیار غریبی یك شکار دیگری نیز از طایفه های نوتیلوس مشاهده کردم که گاهی ندیده بودم . چنانچه : از میان دامهایی که از دریا بر آورده بودند « آشه نه ئید » نام یك نوع ماهی بدام آورده بودند که اینماهی در طرف سر خود پنج شش دانه دهن زلو مانندی دارد که هرگاه بیك چیزی بچسپد تا سراسر پاره پاره نشود از آن کنده نمیشود .

در ساحل نهر کاسه پشتهای بزرگ بزرگ بسیاری خسپیده بودند . از گوشت کاسه پشت طعامهای رنگارنگ بسیار خوبی بعمل میآید . لهذا یکچند دانه آنها را شکار کردن از جملهٔ لوازمات مطبخ نوتیلوس دیده میشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 314 of 372

طایفه ماماهیان «آشه نه ئید» را از میان یك یك حلقهٔ بزرگی که نه ازان برامده بتوانند، وهم در شناوری خود آزاد باشند گذرانیده حلقه های مذکور را باریسمان بکشتی ربط نمودند. آشه نه ئید ها بگوشت کاسه پشت خیلی حریص هستند. بمجرد یکه ماهیانرا در دریا انداختند ببوی کاسه پشت خود شانرا بکنار نهر رسانیده بکاسه پشتها چسپیدند. طایفه ها چون دیدند که آشه نه ئید ها بخوبی چسپیدند ریسمانها را بکشیدن آغاز نهادند. آشه نه ئید ها و کاسه پشتها یکجا به کشتی براورده شد.

آشه نه ئید ها خدمت شست قلابهای ماهی را بجا آوردند. اما قلابهای جاندار!!

بعد از تمام شدن این شکار نوتیلوس در سواحل نهر «آمازون» توقف نکرده یکسر بسوی بالارهسپار سرعت گردید.

باب هشتدهم

اختاپوطها

یکچند روز متمادیاً نوتیلوس از سواحل امریکا دوری نمود. در نزدیکیهای جزیره های «آنتیل» گردش کردن را آرزو نمینمود. حالانکه در انجاها برای حرکت کردن نوتیلوس بدرجهٔ کافی آب موجود است. زیرا حد وسطی آبهای انجاها هزار و هشتصد متر و عمق را مالك است. پس چنان معلوم میشود که کپتان نمو از گشت و گذار کردن در بحرهای «مکسیکا» و «آنتیل» که با جزیره های کوچك محاط، و دایما گذرگاه کشتیهاست احتراز و اجتناب میورزد.

در ۱۶ ماه نیسان جزیره های «مارتینیك» و «غوادلوپ» را از (۳۰) میل

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 315 of 372

دور تر مشاهده کردیم بقدر یکچند دقیقه زروه های بلند کوههای اینجزیره هارا تما شا کرده توانستیم .

دوست کانادایی من ندلاندراین را نیز امید میکرد که اگر نوتیلوس یکبار در خلیج مکسیکو درآید فکر فرار خود را نیز بموقع اجرا خواهد گذاشت! اما چون دید که بطرف خلیج نرفته از خلیج دوری گرفت خیلی دلتنگ و آزرده خاطر شد . و بواقعیکه در داخل خلیج اگر صندال یعنی کشتئ کوچك برای نوتیلوس را بدست آورده بر فرار تشبث میکردند کامیابشدن شان ممکن بود ! امادرینوقت ازمیان بحر محیط اطلسی بایك کشتی کوچکی برفرار تشبث کردن حرکت مجنونانهٔ بزرگی شمرده میشود .

امروز بادوست کانادایی خود ، و قونسه ی دریناب خیلی مذاکره های درازی کردیم . تمام ششماهست که در نوتیلوس محبوس هستیم . تابحال (۱۷۰۰۰) فرسخ مسافه قطع کرده ایم . بنابر قول ندلاند اگر همچنین روش باشد خاتمهٔ سیاحت ما اصلا به انجام نخواهد رسید ؛ ندلاند درین اثنا یك تکلیفی بیان نمود که هیچ منتظر آن نبودم . یعنی اومیخواست که اینمسئله راعلناً ومشافهتهً به کپتان نموبکشایم !

اینچنین یك تشبث هیچ خوشم نیامد . چونکه بفکرمن چنانست که به اینصورت بهیچصورت از کپتان یك نتیجهٔ کامیابی حاصل نخواهد شد . از کپتان نوتیلوس امید بهبودی نبایدداشت . هرامید بهبودی که هست از خود انتظار باید داشت علی الخصوص که چندروزاست که کپتان افندی هیچ دیده هم نمیشود ، ومعلوم هم نیست که کجاست ؟ اولهابامن درباب بدایع بحریه گفتگو کردنرادوست میداشت . حالاهیچ بمن نزدیك نمیشود! آیا این تبدل از چه پیش آمده باشد ؟ سبب چیست ؟ علی الخصوص که درمن هیچ قباحت نیست ! بلکه ازبودن ما بتنگ آمده است ؟ اما اینرا هیچ امید وارنباشیم که از

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 316 of 372

ما بتنگ بیاید و مارا رها کند!

بنابر ینسبب از ندلاند مهلت خواستم. چونکه اگر بگویم و کپتان نمو تکلیف مرا قبول نکند بلکه چشمانش باز شده به نیت و مقصد ما پی ببرد، و بعد از ین نیز راه فرار ما سراسر مسدود شود.

هرگاه از صحت بدنیهٔ ما بپرسید، از مکمل بودن آن حقیقتاً ممنونم. غیر از واقعهٔ مهلك بی هوائی زیر بانگزدیگر هیچ یك احوال ناگواری بر صحت هیچ یکی ما وارد نشده است. هوای صافی داخل سفینه، درجهٔ حرارت یکسان، و یك نسق، انتظام تمام طرز معیشت اصلاً ناخوشی و بیمار یرا پیش نمیآورد.

برای یك آدمی مانند کپتان نمو که از تمام کرهٔ ارض قطع علاقه و فك رابطه کرده، و بر بعضی کارها ئیکه نیت و مقصد او را در انکار بغیر خود او دیگر کسی نمیداند اقدام ورزیده، الحق که نوتیلوس از هر جهت مکمل یك آشیانهٔ استراحتی شمرده میشود.

اما مایان هیچگاه به این فکر نمی افتیم که از قطعات مسکونه فك رابطه کنیم، و دوباره آنجاها را نه بینیم. من هیچگاه به این قایل و راضی نمیشوم که این سیاحتنامهٔ من که به اینقدر سعی و کوشش آنرا نوشته ام با من محو و نابود شود. نی نی! این سیاحتنامهٔ خارق العاده که بچشم دیده ام، و حس کرده ام هروقتیکه باشد باید که ضرور بمیدان برآید، و از نظر مطالعهٔ بسیاری از ارباب دانش بگذرد.

هرگاه مشهوداتی را که درین وقت که رهسپار سوی شمال هستیم، و از سطح بحر بقدر ۲۰ متر در زیر آب رفتار داریم، و از پشت آئینهٔ کافت صفادار دالان نوتیلوس تماشا میکنیم بخواهم که بنویسم کم از کم پنجاه صفحه نوشتن لازم میآید. چونکه در یموقع بحر آنقدر حیوانات متنوعهٔ رنگارنك بحری در پیش نظر جلوه گر است که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 317 of 372

توصیف وتعریف هریکی ازاین تفصیلی میخواهد. ولی درینجا تنها بذکر کردن نام های آنها اکتفا میورزیم .

اولا حیوانائی که آنرا (کانون) مینامند ، وازقسم حیوانات نباتیه میباشند ، ولواحق لامسه یعنی پایهای متعدد خرطوم مانند خودرا که کنارهای آن سرخ وبه تر می مانند ابریشمست بهرطرف درازمیکنند ، وچون به آن دست زده شود یك مواد آبگین خورندهٔ میبراورد . دیگر حیوانات خراطینهٔ مفصلیه که بطول یکنیم متر یك خرطوم دراز کلابی رنگی دارد. وبقدر هزار وهفصد عضو متحرك راماك میباشد ، والوان مختلف قوس قزحی رانشان میدهد . ازاقسام ماهیان اولاغضروفیها که بطول ده قدم و ثقلت ششصد لیبره می آیند ؛ دیگر کر به ماهیان « مولو بار » نام که مانند ابرهای روشن بهزاران هزار درگردش بودندو به آئینهٔ نجرهٔ نوتیلوس میچسپیدند پرهای این نوع ماهیان مثلث الشکل ، میان پشت شان یکقدری بالابرامده ، چشمان شان تابمنتهای سرشان میباشد . دیگر ماهیان منجنیق نام که ازجنس سفیدوسیاه شان بگله ها دیده میشود . دیگر ماهیان اسقمری از هر رنگ . دیگر ماهیان تکه نام که باخطهای زرد رنگی ازسرتابدم راهدار شده اند . دیگر پومانت نام ماهیان خوش رنگی که گویا ازمخمل سبزلباس پوشیده اند . دیگر سپاری نام ماهیان مهمیزدار ، ماهیان شعاع فسفوری دار . قوره غون نام ماهیان سرخ . حجرقمری نام ماهیان نقره رنگ وغیرهم .

اگر نوتیلوس آهسته آهسته بقعرهای عمیق بحر غوطه نمیخورد هنوز بسیار حیوانات غرایب دیگر نیز میدیدم ، ولی نوتیلوس لوحه های مایل خودرا باز کرده تابه سه چهارهزار متر فرو رفت . درینقدر عمقها بجز حیوانات نامهٔ بسیار بزرگ دیگر ماهیان کوچك ووسط پیدا نمیشود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 318 of 372

در ۲۰ ماه نیسان باز بقدر ۱۵۰ متر چقوری بالا برامدیم. در نجا قعر دریا از سنگلاخهای جسیمی تشکیل یافته بود. درمیان این سنگلاخها بعضی چنان مغاره های عمیق وتاریکی دیده میشد که ضیای الکتریکی سفینه از روشن کردن آن عاجز میماند روی این سنگلاخها با نباتات بسیار جسیم بحری مستور بود. در اثنائیکه بسوی اینقدر نباتات بحری بنظر حیرت تماشا میکردیم قونسه ی وندلا ندسخن را بر حیوانات عظیم الجثه دور داده از از هگذر بمکالمه آغاز شد. حیوانائی که در بحر میباشند نیز مانند حیوانات خشکه بخوردن همدیگر خود مألوف هستند، بزرگترین آنها نیز از خود دیگر دشمنی دارد.

ساعت ده بود: درین اثنا در میان نباتات بسیار بلند بحری که بر سنگلاخهای مغاره دار سایه انداز خوف وهیبت بودند یك تموجی پدیدار آمده ندلا ندگفت:

— معلم افندی! درمیان این سبزه ها نظر کنید که یك حیوان عجیبی حرکت دارد.

من — بلی یك چیزی معلوم میشود، اما بسبب تاریکی سایهٔ نباتات ومغارهٔ زیر آن خوب معلوم نمیشود که چیست؟

قونسه ی — چنان گمان میشود که از حیوانات مرجول الرأس باشد.

من — احتمال دارد که اختاپوط جسیم الجثه باشد، چرا که این بحر به این حیوان مشهور است. مهم خیلی آرزو دارم که بزرگترین این جانور خونریز را به بینم، چونکه این بیشهٔ نباتات، واین مغاره های تیرهگی صفات ملجأ و مأوای یگانهٔ اختاپوطها شمرده شمرده میشود.

قونسه ی — افندی چه فرمود؟ اختاپوطها چسان حیوان وجانور خونریز میشود؟

من — نی دوست من! مراد من از اختاپوطهای کوچك عادتی که تودیدهٔ نیست،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 319 of 372

بلکه اختاپوطهای بزرگست !

قونسه ی — بلی بلی ، منهم بسیار آرزودارم که آن اختاپوطهای بزرگی که ازقرار شنیدن ودیدن گویاك کشتی را کش کرده بزیر بحر برده است به بینم .

ندلاند — نگوترا بخدا ! آنچه واهیاست ؟

قونسه ی — چرا استهزا میکنی ، آیانوتیلوس را کرگدن بحری نه پنداشته بودیم ؟

ندلاند — درین فکر خطا کرده بودند !

قونسه ی — توچه میدانی که هنوزدرروی زمین چقدر مردمان بروجود کرگدن قایل خواهند بود ؟

ندلاند — بلی آنها قایل خواهند بود اما من تابچشم خود نه بینم وبدست خود آنرا پاره پاره نکنم قایل نخواهم شد !

قونسه ی — یعنی توباور نمیکنی که همچنین اختاپوطهای بزرگ که کشتی را گرفته بکشد موجود باشد ؟

ندلاند — که باور کرده است که من باور کنم !

قونسه ی — دوست من ، بسیارکسان باور کرده اند .

ندلاند — آنها که باور کرده اندعالمان خواهند بود ، صیادان نخواهندبود .

قونسه ی — عفوبفرمائید ؛ صیاد افندی ! صیاد ها هم باور کرده اند ، عالمهاهم باور کرده اند . هم این عبداحقرکه بحضورشما نشسته سخن میگوید نیزبچشم خوددیده ام که یك اختاپوط یك کشتی بزرگ بادیرا گرفته بقعردریا کشیده برده است !

ندلاند — چه ؟ آیاراست میگویی ؟

قونسه ی — بلی !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 320 of 372

ندلاند — بهمین چشمهای خوددیدهٔ ؟

قونسه‌ی — بلی بهمین چشمهای خوددیده‌ام، نه چشمهای که در بغل جیب منست!

ندلاند — آیادر کجادیدهٔ ؟

قونسه‌ی — درشهر « من مالو » .

ندلاند — درکنار دریادیدی ؟

قونسه‌ی — نی ، درکلیسا !

ندلاند — توچه میگوئی قونسه‌ی ؟

قونسه‌ی — بلی ندلاند راست میگویم درقطعهٔ که بدیوارکلیسا آویخته شده بودصورت یك اختاپوط را که کشتیرا بدریا میکشد بهمین دوچشم خوددیده ام .

ندلاند — قح، قح ، قح ! اوه ، خانه خراب ، مراحیران کردی .

من — بلی ندلاند ! قونسه‌ی دریذباب حق دارد . اینچنین یك قطعهٔ تصویر رامنهم دیده ام . اما این تصویر را ازکرامتهای بعضی بزرگان دینی نقل کرده اند . حالانکه درینگونه مسایلی که بعلوم طبیعیه تعلق دارد بحث چنان اعتقادها نمی گنجد . حتی غیر ازین تصویر ، دیگر تصویرها واعتقاد های نیز دریذباب درمیان کروه پاپاسها موجود است . مثلا (مانیوس) نام پاپاس میگوید که بدرازی یك میل یك اختاپوطی دیده ، که (تنیدوس) نام پاپاس برسر آن کرسئی وعظ خودرانهاده وعظ کرده است .

ندلاند — قاح ، قاح ، قاح ، خوب معلم افندی دگرنداری ؟

من — بلی دیگر بگیر ! (پونتوپیدان) نام پاپاس ازیك اختاپوطی بحث میراندکه بر پشت آن یك الای سواری تعلیم کرده میتوانسته است !

ندلاند — پس معلوم میشود که پاپاسهای زمان قدیم دردرغگویی صاحب یدطولا بودند ،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 321 of 372

ودلیری عجیبی داشتند .

من — تنها پاپاسهانی ، بلکه عجایب المخلوقات نویسان زمانهای قدیم نیز در تألیفات خودشان مبالغات عجیبی درج کرده اند . مثلا یکی از تألیفات طبیعیون کهنه از وجود یك اختاپوط عظیمی بحث میراند که از قرار تعریف او از آبنای جبل طارق باید که گذر کرده نتواند !

ندلاند — خوبشد بابا ! تنهاپاپاسهای بیچاره دروغگو نیستند !

قونسه ی — حالا افندی بگوید که درمیان اینهمه افسانه ها جهت حقیقتش کدامست ؟

من — جهت حقیقتش اینست که اختاپوطها ، ومرکب ماهیهای بزرگ که هر دو بنی نوع همدیگراند خیلی جسیم الجثه میشوند اما هیچگاه ازما هئی باینه بزرگتر نمیشوند . آریستوت حکیم ازشش متریك اختاپوطی خبرمیدهد که اینقدر بزرگی هیچ بعید الاحتمال نیست . صیادان امروزی نیز خیلی اختاپوط دیده ومی بینند ولی به بزرگتر ازیکنیم متر آن برنخورده اند در «روزه خانه یعنی عجایب خانهٔ «تریسته» بزرگتر ازدو متر ویك بنیهٔ خشکیدهٔ اختاپوط موجود است . و چون بحساب کتب طبیعیه نظر کرده شود چنان معلوم میشود که یك اختاپوطی که شش قدم طول جثهٔ آن باشد لواحق لامسه یعنی پاهای خرطوم مانند آن کم از کم بیست قدم طول را باید مالك باشد پس به انحساب یك اختاپوط اگرچه کوچك هم باشد ، اما بسبب درازی لواحق لامسهٔ زلوما نندمدهش آن در نظر انسان منظرهٔ خیلی مدهشی جلوه میدهد .

ندلاند — آیا اختاپوط را صید وشکار میکنند ؟

من — اگرچه صید نمیشود اما سیر میشود . یکی از دوستان من کپتان بوس بمن حکایت کرده بود که یکبار در بحر محیط هندی بیك اختاپوط بسیار بزرگی برخورده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 322 of 372

بود . اما اصل شایان دقت یك حادثهٔ یکچند سال پیش ازین یعنی درسنهٔ ۱۸۶۱ درهمین دایرهٔ عرضی که حالادران هستیم بوقوع آمده که آنهم چنینست : یکی ازوا پوران جنگی فرانسه « الکتون » نام آویزو یك مرکب ماهئ بسیارجسیمی دیده است . کپتان « بوژه » ازبزرگی آن بحیرت افتاده شکار آنرا آرزوکرده است . هرانقدرکه بگله وژیپقین زده اند بسبب نرمی فوق العادهٔ وجود اومانند آب ازو گذرکرده کار گرنیفتاده است آخرالامر طایفه های کشتی یك دامی ساخته بیکی ازخرطومهای آن انداخته توانستند ، وحلقه دوانك آنرا کشیده خواستندکه بواپور برارند . بسبب ثقلت زیادجانورخرطوم مذکورکنده شده جانور نیزدرقعربحرغوطه خورده ازنظر غائب گردیده است .

ندلاند — اینسخن راعقل باور میکند ! آیاطول انحیوان چقدربوده است ؟

درین اثنا که قونسه ی درپیش پنجرهٔ نوتیلوس بکمال حیرت واله ومبهوت مانده بود گفت :

— آیا بقدرشش متر نبوده باشد ؟

من — بلی !

قونسه ی — چشمهایش که برتالاق سرشست آیابسیاربزرگ نبوده باشد ؟

من — آری خیلی بزرگ بوده است .

قونسه ی — دهنش آیابدهن طوطی ، اماطوطی بسیارمدهشی نمیماند ؟

من — بلی قونسه ی ، چنان درست تعریف میکنی که گویاخودت دیده باشی !

قونسه ی — پس اگراین اختاپوطی که درپشت این پنجره بسلام شما ایستاده است همان اختاپوط کپتان بوژه نباشدبرادر آن خواهد بود !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 323 of 372

بسوی پنجره دیدم ؛ ندلاند بی اختیار بسوی پنجره دوید « مدهش جانور » گفته فریادبر اورد . منهم دیدم ؛ ازیکحرکت خایفانهٔ بی اختیارانه خود داری نتوانستم .

این جانور بالواحق لامسهٔ آن بقدر هشت متر میآید . یکسر بکمال سرعت برفتار خرچنگ روش خود بسوی نوتیلوس میدود . بچشمهای سبزرنگ بزرگ خود بنظر بسیار مدققانه می بیند .

اینحوان را که مرجول الرأس یعنی سر پایدار مینامند از اینست که بقدر هشت پای بسیار درازی که هریك دوبرابر وجود شانست مانند خرطومهای فیل بسرشان مربوطست . این اختاپوط مدهش که می بینیم این هشت عددپای خودرا بشدت تمام بازکرده وجمع می آورد ، درطرف داخل این پاها دو صدو پنجاه دانه دهنه های آلت ماسکهٔ زلوخاصیت آن که هریك بشکل نیم دایره معلوم میشدوهرکدام جداجدا باز و بسته میشد نیز بنظارهٔ دهشتناك مستکره خود دلهای مابینند کان رابشور میآورد . این دهنه های زلوخاصیت طرف زیرین خرطومهای بسرچسپیدهٔ اوهرکدام بقدرصددرجه افزونتر ازشاخ حجامت قوت مص یعنی چوشیدن را مالکست . گاه گاه که این آلت چوش خودرا به آئینهٔ پنجرهٔ نوتیلوس میچسپانید بشدت تمام هوای آنجارا خالی میکرد . ماهم از پشت آئینه ذره بین وار آنرا تماشا میکردیم . دهن مدهش اوکه قماش آن ازشاخ ، وشکل آن مانند دهن طوطی بود رویدرازی بکمال شدت ودهشت باز و بسته میشد . زبان کراهت نشانش ازمیان دهن انبور مانند بزرگش که بادو صف دندانهای تیز شاخی مجهزاست بسرعت تمام پی هم میبراید .

سبحان الله ! چه جانورمدهش !! چه منظرهٔ نفرت آور !!

این اختاپوط مدهش بحال حدت وغضب بود . آیاحدت ، وغضب اوازچه پیش

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 324 of 372

آمده باشد ؟ بگمان میآید که بسبب تأثیر نکردن دندان واسباب گیرش آن هر چه قهر وغضبی که دارد بر نوتیلوس دارد ! وغیر ازین مرکب ماهی که اختاپوط نیز میگوئیم مالك سه عدد دل میباشند لهذا در حرکات خود سرعت ، وقوت وشدت فوق العادهٔ دارد .

شکل این جانور مرادو چار حیرت متنفرانهٔ نمود . بقلم پنسن تصویر آنرا نیز برداشتم .

قونسه‌ی گفت :

— بلکه اختاپوطی که از کشتئ آویزوی الکتون دیده شده است همین باشد ؟

ندلاند — نیست ، چونکه آن اختاپوط یك خرطومش بریده شده ، واین هرهشت خرطومش بجاست .

من — اگر باشدهم احتمال دارد . چرا که خرطومهای انحیوانات خیلی زود پس میرسد . حال آنکه ازبریده شدن خرطوم آن از طرف کپتان بوژه تابه اینوقت هفتسال گذشته است .

قونسه‌ی — اگر این آن نباشد ، یکی ازین دیگر هاخواهد بود ! ببینید !

چون نظر کردم بواقعی دیدم که بقدرهفت اختاپوط دیگر نیزدر طرف پنجرهٔ راست نوتیلوس بکیج رفتاری وکج بینی سرعت روی دارند . سفینهٔ ما درینوقت بیکسرعت معتدلی رهسپاراست . اختاپوطهاباسفینه بسرعت معتدل خود راچسپانیده خرطوم جنبانئ قهرانه دارند . .

یکی یکبار نوتیلوس ایستاده شد . یك مصادمهٔ شدیدهرطرف نوتیلوس رالرزانید . پروانهٔ نوتیلوس از حرکت افتاد . یکدقیقه گذشته بودکه کپتان نمو ، وکپتان دوم بدالان درآمد . بسیار مدتست که کپتانرا ندیده بودم . چهره اش راتیره یا قهر بماهیچ التفاتی نکرده به پیش پنجره نزدیکشدند . اختاپوطهارا از نظرملاحظه گذرانیده

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 325 of 372

یکچند کلمه سخن به کپتان دوم گفت . کپتان دوم هما ندم بیرون برامد . روپوشهای فولادی پنجره هابسته شده روشنئی الکتریك ازسقف پدیدارشد . درپیش کپتان نزدیکشده گفتم :

— چسان کپتان ؟ آیامنظرهٔ این اختا پوطهاعجیب نبود ؟

— بلی ، عجیب بود ، اما یکساعت بستر عجیبتر خواهد شد . چرا که باآنها بغل به بغل جنگ خواهیم کرد .

بسوی کپتان دیدم . پنداشتم که نشنیدم . پرسیدم که :

— چه گفتید کپتان ؟ آیابغل ببغل جنگ میکنیم بهمراه که جنگ میکنیم ؟

— معلم افندی ، بهمراه اختاپوطهامشت وگریبان میشویم . چونکه پروانه توقف نمود . پایهای متعدد اختاپوطهادرمیان چرخهای پروانه درامده نوتیلوس را از رفتار بازداشت .

— پس چه میخواهید بکنید ؟

— برسطح بحر برامده همهٔ اینحیوانات را محو وتلف میکنم ، وپاهای مستکره آنهارا برا ورده نوتیلوس رارهایی میدهم .

— کار بسیار مشکل ! . .

بلی ، مشکل ، چونکه دانه های گلهٔ تفنگ الکتریك ما بسبب نرمی وجود شان کارگر نمی افتد . لهذا مجبوریم که باتبر بریشان حمله ببریم .

ندلاند — اگر معاونت مرا دنکنید بازپیقین نیزهجوم میبریم کپتان .

— قبول میکنم استاندلاند !

من — پس معلوم شدکه ماهم میآئیم !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 326 of 372

کپتان نمو برامد . ماهم ازعقبش روان شدیم یکسر بسوی زینه آمدیم . برسر زینه بقدر ده نفر طایفه تبر بدست حاضر و آماده بودند . من وقونسه ی نیزیك یك تبری بدست گرفتیم . ندلاند ژیپقین بدست داشت .

درین اثنا نوتیلوس بسطح بحر برامده بود . یکی از طایفه ها بالا برامده کمانهای سرپوش سرزینه راخطاداد ؛ بمجرد بازشدن کمان ، سرپوش به نهایت شدت بازشده مگر آلت مص اختاپوطها که ازپشت سرپوش چسپیده بودسرپوش را بشدت کشیده است .

درحال ازدهن دروازهٔ زینه دو خرطوم مدهش اختاپوط آویزان شده بقدر بیست پای دیگر نیزاز خارج دیده میشد . کپتان نمویك تبری انداخته این خرطوم مدهش راپینداخت . خرطوم مذکور مانند مار به پیچتاب شده به پایان افتاد .

درهنگامیکه برای برامدن برسطح واپوریك بردیگر پیشی میکردیم بازیکدو خرطوم مشئوم مانند دومار کلفت پیچان ازمدخل سرزینه داخلشده بر آدم بیچارهٔ که ازکپتان نمویك زینه بالاتربود به پیچید ، و بشدت تمام بالا کشید .

کپتان نمو فریادبر اورده ببالاجهید ، مانیزازپیش شتافتیم . چه مدهش منظره !! طایفهٔ بیچاره درلاحقهٔ لامسه یعنی خوطوم زلوما نند آن جانور مدهش پیچیده شده ، و آلات مص خرطوم اوازهر جابه وجود آن بیچاره مانند شاخ حجام چسپیده ، درجو هوا معلق آویخته شده بود .

بیچاره آدم «امداد ! امداد ! » گفته فریاد براورد . این کلمات مدد خواهی مظلوم بیچاره بر من تأثیر الم فجیعی اجرا کرده بحیرت ماندم ! سبب حیرت من ازینست که طایفهٔ بیچاره این کلمات «امداد ! امداد ! » رابفرانسوی تلفظ نمود . مگردرین سفینه یك هموطنئ من نیزبوده است و من هیچ اورا ندیده و نشناخته ام . این ندای آن بیچاره

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 327 of 372

هیچگاه از گوشم نخواهد برامد !

آدم بیچاره محوشده بود . البته ، ازدست مدهش این خرطوم گیرا که اورا رهایی میتوانددادد؟اما کپتان نموراست براختاپوط هجوم برده ، ویك تبردیگر نیزحواله کرده یك پای دیگرجانوررانیزبرانداخت کپتان دوم بهمراه دیگرطایفه ها مشغول کار زاربا دیگراختاپوطهابود . من و ندلاند نیزتبرهای خود رابروجود های نرم آنها میانداختیم .

اینحال حقیقتاًهولناك بود . ازهشت پای جانورمذکورهفت عدد آن بریده شده بودتنهایك پای آن که طایفهٔ بیچاره به آن آویخته بود باقی مانده بود ، امادراثنائیکه کپتان نموسواری دوم میخواست که آن پای راهم بریده طایفه رارهایی بدهندحیوان ازکیسهٔ مخصوصهٔ معدهٔ خود مادهٔ آبگین سیاه غلیظی که دارد ، وبه این سبب آنرا مرکب ماهی نامیده اند بشدت تمام برروی ایشان بپاشانید . چشمهای همهٔ مابوشیده شد هیچ چیزی ندیدیم . چون بعدازکمی که این آبگین سیاه منحوس ازپیش چشمان مارفع گردید نه ازاختاپوط ، ونه ازطایفهٔ بیچاره هیچ اثری ندیدیم ! مگرجانورظالم آن مظلوم بیچاره رابایکپای مدهش خود بقعربحرنایاب غوطه خوارگرداب فنا نمود .

ازینواقعهٔ دهشت انگیزشدت حرص انتقام درهمهٔ مابغلیان تمام آمده برجانورهای مذکورکه بقدردوازده دانه برسطح واپوربودندبدهشت تمام حمله بردیم . سطح کشتیرا ازهرطرف خون بامرکب آمیخته استیلا نموده بود . باپاهای بریده ولاشه های پاره پاره شدهٔ جانورهای مذکورغلطان بودیم . ژیپقین ندلاند هربارد رچشم یکی ازانها فرورفته روشنیش راخاموش مینمود . امادرین اثنادوست دلاورمراخرطوم مدهش یك جانوربرزمین انداخته ، ودرپیش دهن خود نزدیک کرده دهان دهشت نشان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 328 of 372

خود را بر سینهٔ او باز نمود . دیدم که اگر این دهن منقار مانند او بر سینهٔ او فرو آید هماندم محو شدنش محقق است . بی اختیار به امداد ش دویدم . لکن کپتان نمو از من پیشتر حرکت کرده تبر خود را در میان دو لاحقهٔ لامسهٔ او بچنان شدت فرو آورد که دهنش را دو پاره نمود . ندلاند به اینصورت از تهلکهٔ مدهشهٔ مرگ رهایی یافته برپا خواست ، و زیرقین خود را بیك حمله در هر سه دل جانور فرو برد . کپتان نمو دوست کانا دائی مرا مخاطب نموده گفت :

— به اینچنین معامله قرضدار شما بودم !

ندلاند جواب نداده تنها به سر فرو آوردن و به اشارت تشکر کردن اکتفا ورزید .

محاربه بقدر یك ربع ساعت دوام نمود جانورها پاره پاره گردیده بعضی هلاك و بعضی فرار نمودند ، و یك انسان قیمت بهاراز ما بر بودند .

کپتان نمو در حالتیکه سر تا پا در خون و مرکب غرق بود در یکطرف کشتی غیر متحرك ایستاده و بسوی بحر یکه یکی از رفقای اورا از آغوش نوتیلوس اور بوده بلع نموده است بکمال قهر و غضب میبیند ، و قطرات بزرگ سرشك از چشمانش میچکد !

باب نوزدهم

غولف ستریم

اینواقعهٔ مدهشی که در « ۲۰ » نیسان بوقوع آمد هیچ یکی از ماقابل نیست که فراموش کنیم . در حالتی که در زیر بار هیجان بسیار شدیدی بودم اینواقعه را بی کم و کاست چنانچه دیده بودم در زین سیاحتنامهٔ خود نوشتم . بعد ازان بر ندلاند و قونسه ی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 329 of 372

بخواندم . درخصوص نقل وحکایت واقعهٔ وقوعیافته نوشتهٔ مرا موافق ومطابق ، ولی از جهت تأثیر ناقص وکم تأثیر یافتند . الحق که اینچنین وقوعات مدهشه رابدرجهٔ که تأثیر تمام آنواقعه رادرفکرقارئین کرام چنانچه خود شان دیده باشد حك وتصویر کردن کارهرکس نی، بلکه مخصوص قلم ادیب سخنور « ویقتورهوغو » (۱) میباشد .

کپتان نمو بطرف دریا نظردوخته میگریست حزن والم اوخیلی شدید بود . از وقتیکه ما بسفینه داخل شده ایم این دوم رفیقیست که ضایع میکند اما این ضایع بچه گونه مرگ ضایع شده ! بمرگی که اولانا قطرهٔ آخرین خون اوبدوصد وپنجاه عدد شاخ حجامت مدهشهٔ خرطوم اختاپوط چوشیده شود، وبعدازان پارهپاره ازدهن منقار مانند انبورشکل منحوسش گذشته درمعدهٔ مرکب ازمرکب غلیظ وسیاه تیره درونش حل وهضم گردد ! این بیچاره آدم ازقبرستان قعربحر نوتیلوس محروم ماند !

اگرازمن بپرسید چیزیکه ازهمه بیشترمرا جگرخون کرده اینست که در اثنای مجادله از زبان بیچاره بفرانسوی کلمهٔ امدادبرامد . بیچاره وقتیکه به تهلکهٔ مرگ گرفتار آمد زبانی را که باعهد وپیمان بگفتن آن مجبور بود فراموش کرده اصل زبان مادر زادش را تکلم نمود . پس معلوم شد که درمیان این تارکان دنیا که بجان وتن به کپتان نمو مربوطند یك هموطن من نیز موجودبوده است ! آیا درمیان اعضای این شرکت اسرارانگیز ازمردم فرانسه همین یك تن بود ؟ چون بخوبی میبینم چنان میپندارم که از ملل سایره نیز یکیك آدم درینجا خواهد بود ! اینستکه اینهم ازمسائل مشکله ایست که حل آن مبهم ماند .

کپتان نمو به اوتاق خود درامد . یکچندوقت هیچ اورا ندیدم . اما درجهٔ یأس وکدراورا خوب میدانستم . فلاکتی که بهریك ازطایفه های نوتیلوس میرسید یکیك

(۱) ویقتورهوغوشاعرمشهورفرانسویست .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 330 of 372

جریحهٔ التیام ناپذیری در دل کپتان نمو همیکشاد . نوتیلوس ، بعد از بنوا قعه مدت ده روز در همین موقع مجادله گاه باینطرف و گاه بآنطرف رفت و آمد نموده از همان جا جدا نشد . در روز یازدهم مدت ماتم داری وسوگواری خودرا نهایت داده یکسر بسوی شمال رهسپار عزیمت گردید .

حالا در نهر عظیم « غولف ستریم » که از نفس بحر محیط اطلسی حاصل شده و بخود آن بحر غایب میشود رفتار داریم .

این نهر بحری که غولف ستریم میگویندش چنان جریان عظیمیست که از جریان های عظیم ابحار جسیمهٔ دنیا شمرده میشود . غولف ستریم یك نهر بزرگیست که در میان بحر محیط جاری میباشد . حتی آب آنهم بابحر نمیآمیزد ، چونکه آب نهر غولف ستریم از آب اصل بحر خیلی نمکینتر است عمق وسطانی آن سه هزار قدم ، عرض وسطانی آن شصت میلست . در بعضی جاها آب این نهر در ساعتی ٤ کیلو متر و بسرعت جریان دارد ، حجم همهٔ مجموع آبهای طول این نهر جسیم برابر حجم آبهای همه نهر های بزرگ دنیاست . وهم اصلا مقدار آن تبدیل نمی یابد .

بنا بر قول یکی از کپتان های مشهور « موری » نام منبع یعنی نقطهٔ آغاز خروج این نهر در خلیج غاسقو نیا میباشد . آبهای آن که برنك وطبیعت سبکست در اول امر در انجا تشکیل می یابد ، از ان خلیج برامده بسوی جنوب متوجه میشود ، سواحل افریقا را پیروی کرده تا بخط استوا فرو می آید ، در انجا آبهای خودرا گرم میکند ، از انجا دور کرده بحر محیط اطلسی میگذرد . به دماغهٔ سانروق که در سواحل برزیلیا میباشد میرود در انجا دو شاخ میشود یك شاخ بسوی دریای آنتیل میرود تا که مقدار زیاد نمك آنرا بگیرد . اینکه از انجا غولف ستریم بوظیفهٔ مهمهٔ پیدا کردن موازنت

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 331 of 372

وبرابری درجهٔ حرارت آبهای بحرها آغاز میکند . یعنی برای آمیختن آبهای بحرهای شمالیه را به بحرهای جنوبیه بدور آغاز میکنند دیگر شاخ آن بعداز انکه در خلیج مکسیکو گرمی پیدا کرد یکسر بطرف امریکای شمالی بالا میبراید ، وتابه « ترنوو » واصل می شود . درانجا بسبب تضییق وفشار جریان آب سرد شمالی که از آبنای (داوی) می آید راه جریان خود را تبدیل میدهد ویك دایرهٔ بزرگی تشکیل داده به بحر اطلسی متوجه میشود . در ٤٢ درجهٔ عرض باز بدو شعبه منقسم میشود . یکی از ان بخلیج (غاسقونیا)، وجزایر (آصور) رجعت میکند ، دیگر آن بعداز انکه سواحل [ایرلند] ، و (نوروجیا) را گرمئی معتدل بداد تابه (سپنجبرغ) میبراید . درانجا درجهٔ حرارتش بچهار درجه فرو آمده بحراز یخ خالئی شمال را تشکیل میدهد .

اینست که نوتیلوس درین نهریکه بیان کردیم رفتار دارد . درو قت پیشین بود که باقونسه ی درسطح کشتی بودیم . و درخصوص غولف ستریم به او معلومات میدادم . بعد ازانکه بیانات خود راتمام کردم گفتم :

— دستت رابه آب فروبر قونسه ی !

قونسه ی دست خود راه آب فروبرد . وچون از گرمی و سردی هیچ چیزی حس نکرد متحیر ماند . گفتم :

— انحال ازین پیش آمده که آبهای خلیج مکسیکو بدرجهٔ حرارت خون انسانست .

درین اثنا ندلا ند درحالتیکه خیلی بحدت وغضب بود آمده گفت :

— معلم افندی ! انحال بایدکه به انجام رسد . زیرا خیلی به تنگ آمده ام . کپتان شمانیز از راه برامده یکسر بسوی قطب شمال میرود . حالا آنکه با نگیز قطب جنوبی مرا از قطبها خیلی متنفر ساخته . هیچ آرزو ندارم که قطب شمالی را ببینم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 332 of 372

من — چون درین وقت‌ها فرار کردن ممکن نیست چه باید کرد ندلاند؟

ندلاند — بشنوید! باز فکر خود را بشما تکرار کنم. با کپتان نمو سخن را باز کنید. هنگامیکه از نزدیکی مملکت شما میگذشت هیچ چیزی نگفتید، حالا در دریاهای مملکت من آمده اید. اگر شما نمیگوئید مجبورم که من سخن را فیصله دهم. بعد از چند روز از نزدیکی نهر «سن لوران» که از شهر «کبه ق» که مسقط رأس منست میگذریم. پس چون این مسئله را بخاطر میآرم خونم بجوش میآید، مغزم بدور میشود موهایم بر میخیزد. ببینید معلم افندی بشما راستی عرض کنم من خود را بدریا خواهم انداخت. در نجاما ندنی نیستیم، زیرا خیلی بعذابم!

دوست کا نادانی من خیلی بیصبر، و به آخر درجه به تنگ شده است. در خصوص حق هم بدست دارد. مدت هفتا هست که از هیچطرف کرهٔ ارض هیچ خبری نگرفته درین کشتی عمر بسر میآریم. در میان دریا تمام عمر خود را گذرانیدن انسان میباید که با اخلاق قونسه ی باشد. هر گاه قونسه ی شش غلصمه میداشت مکمل یکماهی میبود. ! ندلاند چون دید که جواب ندادم، بشدت پرسید که:

— چه میگوئید، ببینم معلم افندی!

من — آیا میخواهید که از کپتان بپرسم که نیت و تصورش دربارهٔ ما چیست؟

ندلاند — بلی، همین را میخواهم!

من — اما میدانید که کپتان پیش ازین در بنباب فکر و نیت خود را در حق ما علناً بیان کرده است.

ندلاند — باز یکبار دیگر دانستن میخواهم. اگر خود شما از طرف خود گفته نمیتوانید از طرف من بگوئید:

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 333 of 372

من — درین اوقات با کپتان خیلی کم برابر میشوم . حتی از ملاقات من احتراز میکند .

ندلاند — اگر او احتراز میکند شما احتراز مکنید

من — بسیار خوب ، اورا پیدا کرده میگویم .

ندلاند — چه وقت ؟

من — هروقت که برابر شوم .

ندلاند — اگر میخواهید من رفته اورا پیدا کرده بیارم شما هم به او بگوئید .

من — نی نی ، شما کار را برای من بگذارید ، فردا . . .

ندلاند — نی ، امروز !

من — بسیار خوب امروز !

اگر چنین نمیگفتم نمیشد ، هرگاه ندلاند با کپتان برای سخن برود حکماً یک دیوانه کنی خواهد کرد .

تنها ماندم . براجرای وعدی که به ندلاند داده ام قراردادم . برخواسته به اوتاق خود درآمدم . صدای پای کپتان را شنیدم که در اوتاق خود گردش داشت . اینفرصت را ازدست دادن جایز نیست به پیش دروازه اش آمده سه بار آهسته در رازدم هیچکس جواب نداد . باز یکبار دروازه رازده ، وپیچ آنرا تابداده باز کردم . درآمدم ، دیدم که کپتان نمو آنجا ست . برسر میز خم گشته و بکار مشغول است . بسوی من هیچ ندید . من چون بگفتن عزم جزم کرده ام لهذا به پیش میز او نزدیک شدم . سر خود را بالا کرده ، وچین برابر و انداخته گفت :

— این شما ئید ! بگوئید چه میخواهید ؟

— باشما چیزی سخن گفتن میخواهم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 334 of 372

— اما ، من مشغولم ، کار دارم !

— گفتنیهای من نیز از جملهٔ کارها ئیست که قابل تأخیر و معطلی نیست .

— چه میگوئید افندی ؟ آیا چیزی کشفیات نوی یافته اید ؟ آیا از بحر بعضی خفایای نوی براورده اید ؟

ببینید که فکرها چقدر باهم دور ! من بچه خیال او در چه تصور ! کاغذها و اوراقی که برروی میز افتاده بودنشان داده گفت :

— معلم افندی ، اینهارا که می بینید یك سرگذشتیست که بچند زبان نوشته شده است . خلاصهٔ تدقیقات و تحقیقات من که در حق بحرها حاصلشده در اینها مستور است . اگر ارادهٔ الهی باشد اینها با من محو و نابود نمیشود ، زیرا خیال دارم که به امضای خود همهٔ اینهارا در یك صندوق رابردار مسینی انداخته هرکسیکه آخر تر از ما بماند آنرا در بحر بیندازد . موجهای بحر نیز آنرا برده بدست باشندگان روی زمین برسانند .

پس معلوم شد که اسم و سرگذشت این شخص درین کاغذها نوشته شده است و محتملست که یك روزی همهٔ اسرار او بمیدان براید . اما در اینوقت من درین فکرها نیستم . مقصد فهمانیدن مذاکرهٔ ندلاند است . لهذا از همین سخن سررشته گرفته گفتم :

— به این فکر عالئی شما بغیر از تحسین و آفرین دیگر هیچ چیزی گفته نمیتوانم . حقیقتاً محو و نابود شدن این آثار گرانبها شایان افسوسست . اما واسطهٔ که برای محافظ و فائدهٔ آن استعمال کردن میخواهید خیلی ناقص و مبتدیانه دیده میشود . که میداند که صندوق شمارا موجهای بحر بکجا بیندازد ! و بدست چگونه اشخاص خواهد افتاد ! آیا غیر از اینصورت دگر گونه چاره یافتن ممکن نمیشود ؟ مثلا خود شما ، یا یکی از میان شما .

« سخن مرا بریده » نی معلم افندی ! اصلا نمیشود ! .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 335 of 372

— اما من؛ با رفقای خود بمحافظهٔ این نوشتینها در هر وقت حاضریم. هر وقت که آزادی مرا بمابخشیدید آنوقت . . . .

— « بشدت از جای خود بر جهید » چه گفتید ؟ آزادی شمارا .

— بلی کپتان ! حتی برای گفتن همین سخن به پیش شما آمده بودم . هفتاهست که در سفینهٔ شما مانده ایم . لهذا از طرف خود بالاصاله ، واز طرف رفقای خود بالوکاله امروز از شما میپرسم که آیا نیت شما اینست که ابداً ما را در اینجا نگاهدارید ؟

— معلم افندی پیش از هفتاه چیزیکه بشما گفته بودم بتکرار کردن همان سخن باز اکتفا میورزم که ، هر کسیکه به نوتیلوس درآید باز بیرون نمیرود ؟

— یعنی مارا یکقلم اسیر کردن میخواهید ؟

— شما هرنامی که بر خود میگذارید مختارید .

— پس چون چنینست ، اینراهم بشما بگویم که اسیرهاهم حق حاصل کردن آزادی خود را همیشه محافظه خواهند کرد . اگرچه با موانع بسیار مشکل الدفعی فراگرفته شده باشند .

— از این حق که شمارا منع کرده است ؟ آیا بگرفتن عهد وقسم از شما اقدام کرده ام ؟

اینرا گفته ، ودستهای خود را با همدیگر چپراس کرده تیز تیز بمن نگریستن گرفت .

من گفتم که :

— کپتان دوباره این بحث را باز کردن نه خوش شما میآید ، نه از من . چون سخنرا باز کردیم باید که بخوبی به انجام رسانیم . باز تکرار میکنم که مسئله تنها بمن عاید ومتعلق نیست . چونکه برای خود من مطالعه ، وتماشای بدایع طبیعیه مدار تسلی و خشنودی خاطر است . وقتیکه آن موجود باشد من هرچیز را فراموش کرده میتوانم .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 336 of 372

و مانند خود شما در یك گوشهٔ انزوایی کشیده ، همهٔ عمر خود را بتدقیقات طبیعیه حصر کرده میتوانم ، و بهمینقدر یك امیدی که نتیجهٔ تدقیقات من یکوقتی بدست یکی از ارباب فن برسد اکتفا میورزم ، شما برای خود یك مسلك و وظیفهٔ تعیین کرده اید که در میان آنها باوجودیکه ببعضی جهتهای آن پی برده توانسته ایم و بسیاری از اسرارهای آنها بما سراسر مجهول است ، بازهم به مهارت و جسارت شما که می بینیم در حق شما یك میلان طبیعی و توجه باطنی حاصلکرده ایم . ولی برای ندلاند دگر هیچ صبر و تحمل باقی نمانده است . آیا اینرا هیچ فکر و اندیشه کرده اید که همچنین یك طبیعتی مانند ندلاند ، هیچگاه صبر و تحمل اسارت را دارد ؟ آیا برای اینچنین آدم میشود که بهر گونه تجربه ها و هر نوع تهلکه ها در خصوص حاصلکردن آزادی خود تشبث نورزد ؟

اینرا گفته خاموش شدم . کپتان نمو برپا خواست و گفت :

— ندلاند هرچه که از دستش میآید بکند ! هر تجربه ، و ملاحظهٔ که بخاطر دارد اجرا نماید . در پیش من هیچ وقر و اهمیتی ندارد . زیرا من برای او تذکرهٔ دعوتنامه نفرستاده ام که بسفینهٔ من تشریف فرماید . حالا نیز او را برای ساعت تیریٔ خود در اینجا نگاه نداشته ام . حالا آمدیم بر خود شما : شما از اشخاصیکه معنئی سکوت را هم میدانند میباشید . دیگر جوابی که بدهم نماند . و هم این مکالمهٔ آخریٔ مادر باب اینمسئله باید بود . بعد ازین برای شنیدن آن وقت ندارم و از دستم نمی آید که این مکررات را بشنوم .

از اوتاق کپتان نمو برامدم . مکالمه را برفقای خود فهمانیدم . ندلاند گفت که :

— منتظر بودن بلطف این آدم هیچ لازم نیست . نوتیلوس به « لونغ ایسلاند » نزدیك میشود . هوا هر چسان که باشد فرار میکنیم والسلام !

من هیچ جواب ندادم . چونکه سما رفته رفته به تهدید آغاز نهاد ، علامتهای طوفان

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 337 of 372

یکی بر دیگر پیشی مینمود . هوای نسیمی یك رنگی سفیدی پیدا کرد . ابرهای پست بالا پرواز آغاز نهاد ، دریا موج دار شد . موجها رفته رفته بزرگی پیدا میکرد . بارو مترو ــ میزان الهوا ــ خیلی از خیلی سقوط یافت . مسالهٔ که در شیشهٔ طوفان نما موجود بود بسبب افزون بودن الکتریك در هوا تحلل نمود .

هنگامیکه نوتیلوس از ممر نیویورك یکچند میل دور شده بود ، وهنوز به پیشگاه لونغ ایسلاند نرسیده بود که طوفان بکمال شدت آغاز نهاد . این بار طوفانرا خوب تعریف وتصویر میکنم . زیرا کپتان نمو درین طوفان کشتی خودرا در زیر بحر فرو نیاورده باطوفان توانائی وپایداری آنرا بتجربه کردن میخواهد .

خود کپتان نمو بطوفان هیچ اهمیت نداده دایما بر سطح کشتی بماند ، برای تحملکردن یموجهای بزرگ یك بغله افتاده بحلقه های سطح واپور خودرا ربط نمود .

باد ازجهت جنوب غربی بسرعت پانزده متر در هر ثانیه میوزید . بساعت سه این سرعت به بیست وپنج مترو بالا برامد . اینحال در طوفانهای بسیار مدهش دیده میشود .

موجهای بحریکه بسیار بلند شده بودبه ابرهای پست جوهوا مصادمه مینمود . ازموجه های کوچك هیچ اثری نمیدیدم . بلی ، منهم بیك حلقهٔ واپور خود را بسته درمشاهدهٔ طوفان کپتان نمورا پیروی میکردم . هرقدر موجی که بود موجهای بزرگ تپه آسابود . حتی سرهای آن تپه های امواج کف سفید هم نداشت . بلندی این امواج رفته رفته کسب بلندی میکردند ، ویك بر دیگر پیشی میگرفتند . نوتیلوس گاه بیکطرف ، وگاه بدیگر طرف میغلطید ، وگاهی بسر ، وگاهی بدنبال مانند عمود ایستاده میشد ، درساعت پنج یکباران بسیار شدیدی باریدن گرفت . اما این باران بادوطوفانرا زیاده تر گردانید ، طوفان درهر ثانیه چهل وپنج متر سرعت پیدا کرد . یعنی درهر سا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 338 of 372

عت چهل فرسخ مسافه قطع مینمود . اینست که اینچنین طوفان خانه ها را زیر وزبر میسازد . لوله های خشتهای پختهٔ رویهای بامها را برداشته در پنجره ها و دروازه های خانه ها میدراند . طوبهای بیست وپنج سانتیمتروبی را از زمین برمیدارد . حالا آنکه نوتیلوس تنها بغلطیدن در میان آن موجها اکتفامینمود ، ودیگر هیچ ضرری نمیدید . هرگاه نوتیلوس دکلها ودیگر اسبابهای واپورها را مالك میبود پاره پاره گردیدنش محقق بود ، اما نوتیلوس چون در خصوص وضعیت وساخت خود مانند ماهئ عظیم دریا نوردی بود هیچ خسارت وزیانی به آن راه نمییافت .

بکمال دقت بطرف موجها میدیدم ، هر موج بوسعت وفراخئ یکصدوشصت یکصد وهفتاد متر بقدر پانزده شانزده متر بلند میشد سرعت حرکت آنها نیز بدرجهٔ نصف سرعت بادبود یعنی دریك ثانیه پانزده متر حرکت میکرد . بزرگی وقوت موج نسبت به عمق یعنی چقوری آب بحر افزونی میگیرد . درجزیره های « هبرین » اینچنین یکموج به سنگینئ هشتاد وچار هزار قیه که هرقیه نزدیك به یکچارك کابلست ــ یك گوسنگ بزرگی را برداشته توانسته بود . درسنهٔ ١٨٦٤ همچنین یك طوفان شدید ، یك قسم کانئ شهر « یدو » راکه درژاپانست خراب کرده بود .

شدت طوفان مادرشب افزونی گرفت ، نزدیك شام بودکه از دوریك واپور بزرگی رادیدم که درمیان امواج بحربالاوپایان شده از رفتار معطل مانده بود !

به نصف شب دوساعت مانده آسمان یك رنگ آتشینی گرفت . هوای نسیمی بابرقهای بسیار شدید روشنی پیدا کرد . برق آنقدر متصل در پئ همدیگر میریخت که هیچ فاصله برای تاریك شدن هوا نمیگذاشت . درحالتیکه ازشدت برق من چشمهای خود را باز کرده نمیتوانستم ، وازشدت حرکت عقل بدور آمده بود ،

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 339 of 372

کپتان نمو چنانچه با روح طوفان پنجه آزمایی میکند بسوی برقهای درخشندهٔ تیز نظر دوخته بود .

در بحر، وهوا، وسمایك صداهای بسیار مهیب ومدهشی حکمفرما بود که آنهم عبارت ازصداهای امواج ، وباد ، ورعد بود .

در تمام وجود وحواسم هیچ تاب وتوانایی نماند بهزار زحمت بروی سینه خود را لغزانیده لغزانیده تابه سرزینه رسانیدم ، بهزار مشقت سرپوش را بسوی درون کان تاب دادنش را فرو برده از زینهٔ واپور خود را غلطانیدم در درون کشتی بپا ایستاده شدن امکان نداشت . لهذا لغزیده لغزیده تابه اوتاق خود خود را رسانیده توانستم .

کپتان نمو نیمشب بود که داخل واپور شد صدای بازشدن شیردهنها وپرشدن مخزنهای آب را شنیدم . بعداز کمی آهسته آهسته غوطه خودن نوتیلوس را حس کردم . در حال بدالان آمدم ، پنجره بازشده بود . بسیار ماهیانرا دیدم که ازشدت طوفان میگریزند . حتی بریکچند ماهی بزرگ افتادن صاعقه یعنی تندر را نیز دیدم .

نوتیلوس بغوطه خوردن دوام داشت چنان گمان میکردم که تا پانزده متر پایانتر طوفان خواهد بود . اما تابقدر پنجاه متر فرو نیامدیم از تأثیر طوفان رهایی نیافتیم ، وبعد از انقدر مسافه بیك استراحت وسکون عجیبی واصل شدیم . اماچسان راحت . وچگونه آرامی که باور هیچکس نمی آید که پنجاه متر بالا تر بر سطح بحر آن شور رستاخیز برپا باشد !

باب بیستم

وانژور

از تأثیر اینطوفان مدهش کشتی ما یکقدری بسوی شرق افتاده بود . بنابرین

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 340 of 372

فکرهای فراریکه درسواحل « نیورك » و « سن لوران » درسر میپرورانیدیم محو گردید . ندلا ند بنومیدی افتاده مانند کپتان نمو بگوشهٔ انزواخزید . من وقونسه ی ازهمدگر هیچ جدانشدیم .

یکچند روزها نوتیلوس گاه درقعر بحرگاه برسطح بحردرمیان دمه ها وبخارهای آبی که اینموقع بآن مشهوراست ، وموجب غرق بسی کشتیهامیشود رفتارنمود .

قعر بحردر نجامانندیك مزارستان کشتیهانظرمی آمد . بسبب طلاطم طوفانهای شدید ، ودمه های تیرهٔ دایمی اینموقع بحرمحیط با انواع جسد های کشتیها که بالطمه های امواج آن مجادله ، وجنگ کرده ، نهایت غریق لجهٔ گرداب فنا گردیده اند پر ومملو بود .

بعضی ازین کشتیها پوسیده شده ، بعضی با سبزه ها ، وگلهای بحری پوشیده شده بود . یك چندکشتی بودکه هنوز نوغرق شده بودند . این محل واین موضع را که درجدولهای ایستاتستیك ازممرها ، وگذرگاههای بسیارمهلك میشمارند ازچند سال به اینطرف مقدار پانزده شانزده واپورهای بسیاربزرگ درهمین جاها ، یعنی فراخنای « سن لوران » وگلوگاه یعنی آبنای « بل دیل » غرق وناپدید گردیده اند

نوتیلوس دربندریاها که رفت وآمد واپورهادران بود ، بسیارمدت توقف نمود ، تابه ٤٢ درجهٔ عرض بالا برامدکه ازینجا خط تلگراف تحت البحریکه امریکارا به اوروپا ربط داده میگذرد .

خط قابدار تلگراف تحت البحررادر ۱۷ ماه ما پس تقریباً پنجصد میل دورتر از از « قونتات » به عمق دوهزاروهشتصد متردرقعر بحرمشاهده کردم . چون تابه اینندم ازخط قابدارزیربحربه قونسه ی بحث نکرده بودم ازانرو وقتیکه قونسه ی خط دراز

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 341 of 372

سیاه تلگراف رادر زیر بحر بدید چنان گمان کرد که یك مار جسیم دریایی خواهد بود.
چون گفتم که خط قابدار زیر بحر است بحیرت افتاد. لهذا مجبور شدم که درباب خط
مذکور بعضی معلومات به او بدهم:

نخستین خط تلگرافی که در مابین امریکا، واوروپا از زیر بحر گذرانیده شده است در
سنهٔ ۱۸۵۸ بود. امابعد از انکه بقدر چهل تلگرافنامه رد وبدل گردید باز از کار
افتاد. در سنهٔ «۱۸۶۳» بدرازی سه هزار وچار صد کیلومترو، وسنگینی چار
هزار «تن» یك سیم قابدار دیگری ساخته شد. این سیم جسیم رادر واپور «غریت
استرن» که بزرگترین واپور های آنوقت بود بار کردند ولی بازهم موفقیت وکامیابی
حاصل نشد.

با وجود اینهم بازامریکائیان نومید نشدند «سیروس» نام شخص جسوریکه
مؤسس وبانئی شرکت تلگراف بود. همهٔ اوراق تحویلات خودرا به نقد تحویل داده
مکملتر از اول یك خط قابداری ساختند. سیم را اول در محفظهٔ که آنرا «کوتاپرقا»
مینامند گرفته وبعد از ان آنرا در قماشهای بسیار کلفت وستبری پیچانیده، وبرسر آنهم
دریك قاب معدنی پیچانیدند. این سیمی که به اینصورت ساخته شد در ۱۳ ماه تموز
مطابق برج اسد سنهٔ ۱۸۶۶ سفینهٔ جسیم «غریت استرن» آنرا برداشته بدریا براند.
در ۲۳ ماه مذکور واپور غریت استرن به «ترنوه» نزدیکشده بود که خبر صلح محا
ربهٔ پروسیا واوستریا را بتلگراف خبر گرفت. در ۲۷ ماه از اوروپا بانابه لنگرگاه «قوننات»
خط رادر زیر بحر فرش کرده عملیات رابه اتمام رسانید. اول تلگرافی که از امریکا به
اوروپا کشیده شد جواب همان تلگراف خبر صلح بود که نقل آن اینست:

«مظفریت، مخصوص خالق کائنات، وصلح مخصوص ساکنان روی زمینست»

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 342 of 372

خط قابدار تلگراف را بیك حالت غریبی دیدم روی آن باپوستهای حیوانات ناعمه ، وسنگچلهاوسبزه های بحری پوشیده شده بود . وباینصورت محفظه های متعددی بران افزوده شده بود . تلگراف قابدار بی آنکه از حرکات بحریه متأثر گردد بکمال استراحت در قعر بحر خوابیده بود ودرسی ودوثانیه اخبار دنیای نورا باخبرهای دنیای کهنه ردوبدل مینمود .

نوتیلوس بیکبارگی بسوی جنوب تبدیل حرکت ورزیده واز نزدیکی « بریتانیا » گذشته بسوی دریاهای اورو پا رفتار آغاز نهاد . از جزیرهٔ « امه رود » چون گذشتیم چراغ دوار « قاستینه » را که بهزاران کشتیهای رهسپاررا رهنمایی میکنند دیدیم .

مسئله خیلی مهم گردید . آیانوتیلوس بدریا های اورو پارای چه میرود ؟ آیابدرا مدن دریای « مانش » که مابین فرانسه وبریتانیاوا قعست جسارت خواهد ورزید ؟ تدلا ندکه بسبب تزدیکشدن بسواحل از گوشهٔ انزوابر امده است دایما به اینگونه سوا لهامرادر زیرباز خواستهامیگیرد . آیاچه جواب باید داد ؟ کپتان نموباز چنان در گوشه خزیده که هیچ دیده نمیشود آیاچنانچه به کانادایی سواحل امریکارانشانداد بمن هم سواحل اورو پارانشان میدهد ؟

امانوتیلوس همیشه بسوی جنوب فرو آمده میرود در ۳۰ ماه مایس نوتیلوس از منتهای جزیرهٔ بریتانیایعنی انکلستان گذشته ، وجزیرهٔ سایفنغ راترك کرده درسطح دریابنای گردش را نهاد . ودور های بسیاری درهمین جااجرامینمود . اینحال مرا به اندیشه ومراق انداخت . ازحرکات نوتیلوس چنان معلوم میشد که یك جایی را جستجو میکند ولی دریافتن آن زحمت میکشد . دروقت زوال کپتان نموخودش تعیین موقع نمود . وقتیکه آفتاب ازدایرهٔ نصف النهار میگذشت کپتان نمو آلتی که آنرا « سکستان »

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 343 of 372

میگویند بدست گرفت ، وبکمال دقت بمعاینه آغاز نهاد . نوتیلوس بی غیرحرکت ایستاده بود . درین اثنا منهم برسطح کشتی بودم . کپتان هیچ با من سخن نمیگفت . بعد ازان که ارتفاع را گرفت این کلمه را خود بخود تلفظ نمود :

— بلی یاقیم ! همینجاست !

اینرا گفته از نردبان فرو آمد . زینهٔ کشتی بسته شد . منهم بدالان آمدم . صدای پرشدن خزینه های آب را شنیدم . بعد از چند دقیه نوتیلوس بعمق هشتصد وسی و سه متر در قعر بحر برروی ریگها بنشست .

ضیای الکتریك سقف دالان خاموش گردید پنجره ها بازشد . بیرون سفینه را بروشنئی بسیار شدیدی روشن دیدم . در طرف دست راست یك نقطهٔ سیاه مانند یك پشته کنگ کوچکی بنظرم آمد . چون خوب دقت کردم دیدم که یك کشتی ایست که ازطرف بینی آن زخمدار شده غرق شده است از گلها وریگها وسبزه های که روی سفینه را استیلا نموده بود ، چنان معلوم میشد که از بسیار وقت غرق شده است .

آیا این سفینه چیست ؟ نوتیلوس برای چه بزیارت او آمده ؟ حیران بودم که چه خواهد بود ! درین اثنا دیدم که کپتان نمو بمن نزدیکشده گفت :

— نام اول این کشتی « مارسه ی » بود که هفتاد و طوپ را مالك ، ودرسنهٔ ۱۷۶۲ بدریافرو آورده شده بود . درسنهٔ ۱۷۷۳ این کشتئ جنگئ فرانسوی که درزیر حکم وادارهٔ « وریتریو » بود ، بمقابلهٔ « پره ستون » بکمال جسارت ودلاوری جنگ کرد . درسنهٔ ۱۷۷۹ درضبط کردن وبدست آوردن شهر « غرناته » حاضر بود . درسنهٔ ۱۷۸۱ حکومت جمهوری فرانسه نام کشتی را تبدیل داد . در ۱۶ ماه نیسان ــ نور ــ سنهٔ ۱۸۶۸ مذکور بهمراه دسته های کشتئ فرانسه که از امریکا غله بار کرده می آوردند

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 344 of 372

رفاقت کرده است . این دسته های کشتی که غله بار کرده بودند در روز اول ماه خریران ـ سرطان ـ سنهٔ ۱۸٦۸ یعنی هفتاد و چار سال پیشتر ازین در همین جای و موقعیکه می بینید با کشتی های جنگی انکلیس برخورد نمود . سفینهٔ مذکور بکمال شجاعت با انکلیس ها جنگ و مقاومت نمود . هر سه دکلهایش شکست ، یك ثلث طایفه و عسکرش مجروح و مقتول گردید . چون هیچ چاره نماند غرقشدن را از ننگ اسارت بهتر دانسته با سه صد نفر طایفهٔ خود « زنده باد فرانسه » گفته غرق گردید .

ازین سخن کپتان واقعهٔ مذکور در نظرم بخوبی تجسم نمود . حتی نام این کشتی جنگی نیز بیادم آمده گفتم :

— وانژور ! (وانژور منتقم را میگویند)

— بلی وانژور ! آیا خوب نام نیست ؟

کپتان نموروی خودرا ازمن گردانیده و دست های خودرا بر همدیگر چپراس کرده ساکتانه و غضوبانه ایستاده ماند .

باب بیست و یکم

خونریزی

ازین حکایهٔ کپتان نمو فکرم بهیجان شدیدی آمد . بطرف کپتان ، و وضعیت او نظر کردم . بحقیقت این آدم اگرچه هیچ پی برده نتوانسته ام ولی امروز همینقدر دانستم که حس انتقام بسیار شدیدی در دل میپروراند .

درین اثنا نوتیلوس آهسته آهسته بسطح دریا بالا میبرامد . بعد از کمتر کی جسد کشتی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 345 of 372

واتزور از نظر غائب گردید . هنوز در دالان بودم که بر سطح بحر برامدن نوتیلوس را حس کردم .

تمام در همین وقت بود که یك صدای سنگین ومد هشی بگوشم آمد . بطرف کپتان دیدم . دیدم که کپتان هیچ حرکت والتفات باینصدا نمیکند گفتم :

— کپتان !

جواب نداد . از پیش او برامدم بر سطح آمدم . قونسه‌ی وکانادایی از من پیشتر درانجا برامده بودند ! پرسیدم که :

— اینصدا چه بود ؟

ندلاند — صدای طوپ بود !

بطرف دریا دیدم . دیدم که از دور یك جسم سیاهی یکسر بسوی ما سر راست می آید . گفتم :

— این کشتی چیست ؟

ندلاند — از شکل ووضعیتش چنان معلوم میشود که از کشتیهای جنگی باشد . ایکاش بیاید ونوتیلوس را غرق سازد !

قونسه‌ی — از کشتئی جنگی به نوتیلوس چه ضرر میرسد ! درزیر آب پی او رفته نمیتواند که باو ضرر برساند !

من — خوب ببین ! آیا معلوم میشود که کشتئی کدام ملتست ؟

ندلاند — بیرق ملتئی خود را نیفراشته ، از انسبب معلوم نمیشود که بکدام ملت منسوبست .

بقدر یك ربع ساعت بکمال دقت بسوی سفینهٔ که بسوی ما می آمد نظر دوختیم . بکمانم نمی آمد که از بنقدر مسافهٔ بعید نوتیلوس را بشناسد که چیست ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 346 of 372

بعد از کمی ندلا ند گفت :

— یك کشتی جنگیست که دو دود کش دارد و اغلب احتمال که کشتی حربی انکلیسی باشد!

کشتی بکمال سرعت پیش میآید که اگر کپتان نمو بهمینصورت و وضعیت که حالا دارد به ایستد فرصت فرار کردن خوبی بدست ما خواهد افتاد . ندلا ند گفت :

— هر وقتیکه کشتی جنگی بقدر یك میل بما نزدیك شود من خود را بدریا می اندازم . چنان میپندارم که شما نیز از انداختن در بی من خود داری نکنید !

قونسه ی — افندی اگر بیاد داشته باشد که پیش ازین در شناوری مرا امتحان کرده اند . اگر ندلا ند را پیروی کردن خواهند خود را بمن تسلیم کنند که بکمال راحت و آسودگی ایشانرا بسوی کشتی زره پوش جنگی ببرم .

میخواستم که جواب بدهم که بناگهان یك دود سفیدی از کشتی مقابل برخواسته و بعد از چند ثانیه یك جسم ثقیل و بزرگی آمده در طرف پشت نوتیلوس در میان آب بیفتاد و آبها را پر موج ساخت : بعد از کمتری صدای توپ نیز بگوشم برخورد . فریاد کردم که :

— این چه ؟ بر ما گله می اندازد ؟

ندلا ند — البته می اندازند ! آفرین ! . .

من — آیا ما را نمی بینند ؟ آیا بگمان شان نمی آید که ما یکچند نفر قضازده باشیم که بر یك کشتی پارهٔ شکستهٔ افتاده باشیم ؟

قونسه ی — بخیال من چنان می آید که همان جانور معهود را شناخته به طوپ گرفته اند .

من — اما البته دیده باشند که بر پشت جانور انسانست . چسان به طوپ زدن جرأت کرده اند ؟

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 347 of 372

ندلاند — بلکه بسببی که آدم رادیده اند آتش میکنند!

از پاسخ ندلاند، فکرم روشن گردید. دانستم که در پنوقت هرکس میداند که جانور چیست؟ چونکه کشتی جنگی ابرا هام لنقولن از کار گر نشدن ژیپقین ندلاند، وصدای آن دانسته باشند که این جسم یك کشتی ایست که در زیر بحر حرکت میکند. واز هرگونه جانور آنرا مدهشتر پنداشته اند.

بلی، مسئله همچنینست. حتی تمام سفینه های حربی وتجارتی عالم برای برداشتن وجود این سفینه دست یك کرده اند.

اما اگر نوتیلوس بدست کپتان نمو چنانچه گمان میشود یك آلت انتقامی باشد، الحق که مدهش یك آلت خرابی ایست. آیا آنشب که مارا در یك او تاقی بیهوش کرده حبس نمود بر یك سفینهٔ هجوم نبرده بود؟ مردهٔ که در قعر دریا دفن شد آیا مصادمهٔ آن هجوم نمرده بود؟ بلی بل مطلق که همچنینست! یکقدری از حیات اسرار انگیز کپتان نمو رفته رفته کشف وظاهر میشود. اگر کیفیت همچنین باشد دولتهائیکه برای گرفتن و محو کردن آن اتحاد کرده باشند در پئی یك شخص مجهولی نی بلکه در پئی یك منتقم بسیار مدهشی افتاده اند.

ایخالها بکمال دهشت در نظرم جلوه گر گردید. در نظرم بکمال خوبی تجسم کرد که این کشتی که بما نزدیك میشود دوست رهایی دهندهٔ ما نی بلکه دشمن غرق کنندهٔ ماست!

گله های طوپ رفته رفته اتصال بهم پیدا کرد. اما همهٔ گلها در آب افتاده بکمال شتابه غرق میشد. بر سفینه هیچیکی از انها بر نمیخورد.

کشتئی زرهپوش بقدر سه میل مسافه نزدیك شده بود. کپتان نمو، چنان میپنداشت که گویا صدای این طوپها نمیشنود از انرو بر سطح واپور نمیبرامد. حالا آنکه اگر یکی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 348 of 372

از ین گله های مخروطی ثقیل بر پشت نوتیلوس بخورد تایکدرجه موجب ضرر وزیان اوخواهد شد .

ندلا ند گفت :

— معلم افندی ، برای رهایی یافتن بهر گونه وسایط وهر قسم چاره جویی دست و پابزنیم . بیك چیزی بسوی شان اشارت کنیم بلکه بفهمند که ماقضازده کانیم .

ندلا ند اینرا گفته ، ودسمال خود را کشیده میخواست که بهوا بجنباند ، ولی پیش ازانکه دسمالرا بهوا کند یك دست آهنین مثالی اورا فشارداده بر زمین انداخت . یعنی کپتان نموندلا ندرا بر زمین انداخته میگفت .

— ای بدکردار ! میخواهی که حالا ترا بهپیکان مهمیز نوتیلوس خونخوار خوددرکشم !

دیدن کپتانرا در نحال بحقیقت که دهشت بخش دلها میگردید . سیمایش بسبب هیجان شدید قلبی اوزرد شده بود . ازدهنش سخن نی بلکه مانند غرش جانورهای خون ریز صدا های مدهش میبرامد . ندلا ند در پنجه های فولادی کپتان نمو مضمحل شده بود . بعد ازان ندلا ندرا گذاشته بیکنظر دهشت اثری بسوی سفینهٔ جنگئی که نزدیك شده می آمددیده گفت :

— آه ! تومرا شناختی که کیستم ! امامن نیزبی آنکه برق ترا ببینم شناختمت که کیستی ! پس اگر مردی جانت رانگاه کن ، وحملهٔ دلیرانه اتماشا کن .

کپتان نموابن رجزخوانئی دهشتناکرا بزبان رانده ، و برقیکه در قطب جنوبی برافراشته بود همان برق رادریکطرف نوتیلوس خلانید .

درین اثنا یك گلهٔ طوپ آمده وبرپشت نوتیلوس تماس نموده بدریا افتاد .

کپتان بشدت بمن نظر کرده گفت :

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 349 of 372

— رفقای خود را گرفته بزودی فروشوید چرا که نوتیلوس غوطه میخورد!

من — آیا بر این سفینه هجوم میکنید کپتان؟

نمو — افندی! من آن کشتی را غرق میکنم!

من — نی، کپتان! مکنید!

نمو — میکنم، مرا محاکمه و نصیحت مکنید! از طالع بد خود شماست که بدیدن این خونریزی مجبور گردیده اید! هم چه باید کرد بهجوم، اول او آغاز کرد مقابله خیلی مدهش میشود! بزودی پایان شوید!

غیر از اطاعت دگر چاره ندا شتیم. بقدر ده پانزده نفر طایفه های نوتیلوس در اطراف کپتان نمو گرد آمده بنظرهای تیز نفرت، وکین بسوی کشتی زرهپوش میدیدند. چنان درك میشد که همهٔ آنها یك نوع ویك طرز حس انتقام متحسس بودند.

بازیك گله آمده در پیش نوتیلوس در آب بخورد. شنیدم که کپتان نمو میگفت:

— بزن، بزن،! گله هایت را خوب صرف کن ببینم! ببینم! آیا از نوك مهمیز نوتیلوس چسان جان بسلامت خواهی برد؟ امادر ین جای وموقع پاك که جسد زرهپوش «وانتزور» در زیر بحر خوابیده است ترا غرق نمیکنم، جسد ناپاك ترا با او آمیخته نمیخواهم!

در اوتاق خود آمدم کپتان نمو وکپتان دوم برسطح بماندند. پروانهٔ کشتی بحرکت افتاد. نوتیلوس بکمال سرعت دوری گرفته از منزل گله خود را بیرون کشید. اما کشتی زرهپوش انگلیسی ازعقب گیری او وانه ایستاد. کپتان نمو نیز مسافهٔ مابین خود واورا زیاده نمیکرد.

ساعت چار شام بود که صبر وطاقتم نمانده آهسته آهسته بازبرسطح برامدم. دیدم که کپتان نمو بهیجان تمام گردش دارد. وچشمان خود را از کشتی زرهپوش هیچ جدا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 350 of 372

نمیکرد ، و آهسته آهسته اورا بطرف شرق همیکشید ، او نیز اورا عقب گیری داشت ، ولی هجوم نمیکرد .

باز خواستم که کپتانرا ازین خونریزی باز دارم اما تامیخواستم که چیزی بگویم مرا بسخن نمانده گفت :

— حق بدست منست ! هجوم کنندگان اینهاست . همه چیزهائیکه من آنرا مقدس میشمردم چون وطن ، زوجه ، اولاد ، پدر ، والده همه گی ازطرف اینها محو وفنا گردید . اینستکه دشمن عظیم من اینهاست !

اینسخن راکپتان بیك شدت وحسرتی گفت که ازهربن مویش جداجدا حرص انتقام پدیدار بود . بازیکنظری بسوی سفینه‌ئ که درعقب مامی آمد ، وبپای خود لحظه بلحظه بگرداب فنا نزدیك میشد انداخته فرو آمدم . ندلاندرا یافته گفتم :

— امشب بایدکه بگریزیم . تا آنکه بخونریزی اشتراك نکرده باشیم .

— بلی بگریزیم ! صبرکنیم که شب بیاید !

شب آمد . درسفینه یك سکوت سنگینی حکمفرمابود جهت نماتبدیل جهت واستقامت نوتیلوس را نشان میداد . دورکردن منتظم پروانه‌را میشنیدم برسطح دریا هسپاری داشتیم .

مهتاب هم دنیارا خوب منور داشت ، فرصت فرارا بچار چشم انتظارداشتیم . از بسکه بسیار متأثر بودیم هیچ سخن گفته نمیتوانستیم .

ندلاند بهوس آن بودکه خودرا بدریا انداز دبزور اورا مانع میشدم . چونکه بفکر من چنان بودکه نوتیلوس ازسطح دریا برکشتی زرهپوش هجوم خواهدکرد ، درانوقت فرارخوبترممکن خواهد شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 351 of 372

بعد از نیمشب بسه ساعت به بسیار اندیشه بر سطح برامدم . کپتان نمو حالا بر سطح بود ، و در پیش برق خود بپا ایستاده بود . چشمانش را از زرهپوش هیچ برنمیداشت . نظرش گویا مقناطیسی بود که زرهپوش را بخود جذب کردن میخواست .

قمر بدایرهٔ نصف النهار میگذشت ، سیارهٔ عطارد از جهت شرقی بالا میبرامد . بحر راکد ، هوا لطیف ، در هر طرف خاموشی و آرامی پدیدار بود . ستاره های درخشندهٔ آسمان ، ضیاهای شعشعه پاش خود را بر سطح جلادار دریا عکس کرده لطافت و زینت بدایع و صنایع حضرت خالق کائنات و مبدع بدیع الصفات را اظهار و نمودار نموده بود .

بمقابل این سکون و آرامی خارجی ، جوش و خروش فکرها و خیالات انتقامجویانهٔ نوتیلوسیان داخلی را چون بزیر نظر ملاحظه و تأمل آوردم بی اختیار بدنم را رعشه پیدا شد!

زرهپوش بقدر دو میل از ما دورتر بود و ضیای الکتریکئی راه بر وجود نوتیلوس دلالت مینمود پیروی و عقب گیری داشت . و از دودهای شررفشانش چنان معلوم میشد که آتش بسیاری صرف کرده در سرعت خود افزونی میداد .

تا بساعت شش صبح بی آنکه کپتان نمو ما را ببیند بر سطح وا پور ماندم . زرهپوش بقدر یکنیم میل بما نزدیک شده بود بمجردیکه روشنئی صبح آغاز نهاد باز بگله ریزی بر نوتیلوس آغاز نهاد . زمان فرار ما نیز نزدیک شد ، چراکه نوتیلوس نیز بنای حاضری هجوم را گذاشت .

برای خبر دادن بر فقا میخواستم که فرو آیم که در اینوقت کپتان دوم بالا برامده بنای بعضی حاضریها را نهاد که این حاضریها نیز عبارت از بعضی چیزهای آسانی بود مثلا کتارهٔ آهنین دور کشتی را برداشتن ، و برامده گیهای موجوده را بدرون فرو بردن و الحاصل نوتیلوس را مانند یك لولهٔ سیگار فرنگی ساخت .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 352 of 372

بدالان آمدم. ساعت هفت و نیم بود که آلت را کنه کم شدن تیزو فتاری نوتیلوس را نشانداد . دانستم که میخواهد خود را بزرهپوش نزدیك کند ! صداهای طوپهای زرهپوش نیزشدید تر و نزدیکتر شده میرفت . برفقا گفتم :

— دوستان من ! وقت نزدیکشد ، بجناب الهی توکل کرده بکار آغاز کنیم .

ندلاند ، ثابت قدم قوتسه ی ، مستریح ، من خیل مضطرب و پرهیجان بودم .

میخواستیم که برزینه برائیم که دفعتهً سرپوشهای زینه بندشده نوتیلوس بنای غوطه زدنرا گذاشت . راه فرارما مسدود گردید . دانستم که نوتیلوس میخواهد برزیرخط آب زرهپوش خنجرجانشکاف مهمیز خودرا فرو برده در آن واحد او را غرقهٔ گرداب فنا نماید .

هریکی مابه اوتاقهای خوددرآمدیم . همهٔ حرکات فکریه ام معطل مانده بود . جملهٔ حیاتم عبارت از یك قوهٔ سامعه ام شده بود .

سرعت نوتیلوس بدرجهٔ اعلازیادتی گرفت مطلق که برای حمله بردن خودرا گرم میکند . ازشدت سرعت هرطرف کشتی بلرزه درآمد .

یکی یکبار بدهشت بی اختیارانه فریادبرآوردم ! زیرا یك مصادمهٔ شدیدی بوقوع آمد ! وبخوبی حس کردم که مهمیز نوتیلوس دریك چیزی فرورفت ودراول تماس شدید ، وبعدازان بصورت خفیف همهٔ وجود نوتیلوس بایك چیزی مالش خورده بسرعت برقی درگذشت . صداهای مهیب شکستن وپاره شدن جانخراشی بگوشم رسید . نوتیلوس بسبب شدت وسرعت فوق العادهٔ که دارداز سه مترفروتر ازسطح آب مانند سوزنی که ازقماشی بگذرد ازته دای چوبی بی زره کشتی زرهپوش درگذشت .

بی اختیار ازاوتاق خودبدالان آمدم . کپتان نمورا درانجا خاموش ، و آرام بیا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 353 of 372

ایستاده دیدم که از پنجرهٔ دالان بخارج تماشای بی‌پروایانه مینمود .

منهم بکمال هیجان واضطراب بتماشا مشغول شدم . دیدم که یك جسم بزرگ و سیاهی آهسته آهسته فرومیرود . نوتیلوس نیز برای تماشا کردن آن با او یکجا پایان می شود . ده متر پیشتر جسد بیروح کشتی زرهپوش انگلیسی را میدیدم که آبهای بحر بشدت درمیان آن هجوم برده صداهای مهیبی میبراورد . بعداز لحظهٔ تابجائیکه طوپها موجودبود به آب فرورفت . بعد از ان سطح وابور زرهپوش نیزپدیدار گردید . بر سطح مذکور بسی جسمهای سیاه سیاهی ، یعنی جسدهای غرقشدهٔ انسانها درمیان آب ها زیر وبالا میشد .

ازدهشت بسیار موهای بدنم برخواسته بود ! وجودم بلرزه درامده بود . باز هم یك جاذبهٔ مقاومت سوزی مرا به آئینهٔ پنجرهٔ دالان چسپانیده بود !

سفینهٔ زرهپوش جسیم آهسته آهسته فرومیرفت نوتیلوس نیز برای مشاهدهٔ هر حرکات او ، وکیفیت غرقشدنش با او یکجا فرومی آمد . یکی یکبار یکچیزی ازهم کفید . اول بگمانم آمد که جبه خانه آتش گرفته باشد . مگرچنین بود که تضییق وفشار هوا در آب سطح کشتی را پرانده بود بعد ازین کفیدن سطح کشتی بسبب فشار هوای داخل کشتی در آب کشتی مذکور به بسیار سرعت غرقشدن گرفت . دکلها ، ونردبانهای دکلها که ازانسان پربود وبعد ازان تابه نوکهای فوقانی آن در آب غرقشده بیك منظرهٔ جانخراشی ازنظر غایب گردید . بسوی کپتان نمونظر کردم دیدم که این آدم مدهش تابحال تماشا میکند ، وچون هیچ چیزی برای تماشا نماند دروازهٔ اوتاق خود را باز کرده درامد .

دیدم که درپیش دوقطعهٔ تصویریکه یکی ازیك زن جوان ودیگری ازدو پسربود

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 354 of 372

زانو بر زمین زده و یك وضع احترامانهٔ گرفته بکمال زارنالی گریستن آغاز نهاد .

باب بیست دوم

فرار

و سخن آخرین کپتان نمو

نوتیلوس بعد ازو قوع اینواقعهٔ جانخراش بقدر صد قدم ازسطح بحر فروتر بکمال سرعت رهسپار گردید . آیا کدام طرف میرود ؟ بشمال میرود ؟ بجنوب میرود ؟ آیا بعد ازین خونریزی که کرد این آدم بکدام طرف گریختن میخواهد ؟

به اوتاق خوددرامدم . ندلاند وقونسه ی بکمال سکونت و آرامی دریك گوشهٔ خزیده بودند . درحق کپتان نمو یك حس نفرت شدیدی پیدا کردم چونکه مرا بیسبب و بجهت شاهد این جنایت مدهشهٔ منتقمهٔ خود گردانید .

بعد ازروز جریان اینواقعه برخود مالك نیستم ، روزها میگذردومن خبر ندارم ، آیا نوتیلوس مارا کجاهامیبرد ؟ سرعتش خیلی شدیداست ، ازکپتان نمو بعدازوقوع اینواقعه هیچ اثری پیدانیست . سواری دوم نیز پیدا نمیشود ، ازمردم سفینه نیز هیچکسی بمیدان نمیراید ! نوتیلوس همه وقت درزیردریا میرود ، وقتی که برای تازه ساختن هوابرسطح بحر میراید ، سرپوشهارا بزودی باز ، وبمجردیکه هواتازه شود باز بزیر فرو میرود . برروی خریطه موقع ما هیچ تعیین نمیشود . بناءً علیه نمیدانیم که درکدام جا وکدام موقع میباشیم .

این یك رانیز بگویم که ندلاند نیز هیچ پدیدار نبود . بسبب کدر وغم اسارت میتر سیدیم که انتحار یعنی خودکشی نکند . لهذا قونسه ی اورا هیچ یك لحظه ازنظردور

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 355 of 372

نمیداشت . اگر حال بهمینصورت دوام ورزد آخرالامر همهٔ ما انتحار خواهد کردیم .

یك صبحی بود که چشمم را چون از خواب گشادم ندلا ند را پیش خود بپا ایستاده یافتم . چون دید که بیدار شدم بمن نزدیکشده گفت :

— میگریزیم !

همان از جا برجهیده گفتم :

— آیا چه وقت ؟

— امشب . در نوتیلوس هر گونه آسایش ما محو و منسلب گردید . بعد ازین بغیر از کارهای دهشت انگیز دگر چیزی نخواهیم دید ؟ آیا باز هم تردد خواهید کرد ؟ حاضر فرار میشوید یا نی ؟

حاضرم ندلا ند ! آیا در کجا هستیم ؟

— امروز صبح بقدر شصت میل در جهت شرقی یك خشکهٔ دیدم . آیا همینقدر کافی نیست ؟

— بگریزیم ند ! اگر دریا ما را محو هم بکند بگریزیم !

— اگرچه دریا پر موج ، و بادهم خیلی شدید است ، باوجود آنهم باز ورقچهٔ نوتیلوس از بیست میل مسافه هیچ پروا ندارم . زورقچه را به پنهانی حاضر کرده ام . یك سه شیشه آب باچیزی خوردنی در ان گذاشته ام .

— بسیار خوب !

— واینرا هم قصد کرده ام که اگر گرفتار شویم تا بوقتی که جان در بدنم باشد جنگ کرده خود را تلف خواهم کرد !

— یکجا میمیریم ندلا ند !

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 356 of 372

بر همین سخن همدل و همزبان شده قرار دادیم . دوست کا نادانی من بیرون برامد . برسطح سفینه برامدم . موج آنقدر شدید بود که طاقت نمیشد . هرقدر که شدید هم باشد گریختن لازمست . چونکه خشکه پدیدار است . یکساعت یکدقیقه صبر کردن جائز نیست .

بدالان آمدم . اما از پیش آمدن با کپتان نمومیترسیدم ! امادیدن اورا نیز آرزو داشتم . ساعت شش بود که ندلاند به اوتاق من آمده گفت :

— پیش ازوقت فراریکی دیگر خودرانمی بینیم . قرارماهمینست که بساعت ده هنوز قرطلوع کرده نمیباشد . فرصت تاریکی راغنیمت دانسته فرار میکنیم لهذابدیگردیدن حاجت نیست ، بساعت مذکور ماوقونسه‌ی شمار ادر کشتی کوچك نوتیلوس منتظر میباشیم .

اینرا گفته ، وبی آنکه ازمن جواب بگیرد برامده رفت . برای دانستن جهت عزیمت نوتیلوس بدالان آمدم . دیدم که به چقوری پنجاه مترودرزیر آب ویکسر بسوی شمال شرقی بسرعت فوق العادهٔ رفتار داریم .

بدایع طبیعیه ، و آثار صنایعیهٔ که دردالان بود ، ویکروزی همهٔ این بدایع و آثار وجمع آورندگان آنهادر قعر بحر ناپدید خواهد شدهمه را یکان یکان از نظر گذرانیدم . ودرفکر خود همهٔ آنهارا حك کردن میخواستم . بعد ازان به اوتاق خود آمدم . لباسهای گرم وکلفت پوشیدم . این سیاحتنامهٔ قیمتدار خودرا خوب جمعکرده ، ودر موم جامه های محکم وکلفتی خوب پچانیده درزیر وازکت برسینهٔ خود بستم .

دلم بشدت میپرد ! برآرام کردن طپش آن قادر نیستم . هرگاه کپتان درینوقت مرا ببیند ازوضع وحالم بهمه حال فکر مرا درك خواهد کرد ! لهذا ندیدن بهتر است !

آیا کپتان نمو درین اثنا چه میکند ؟ بمراق افتاده برخواستم ، وازپشت دراوتاق

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 357 of 372

او گوش نهادم . کپتان نمو در انجا بود ! هنوز بخواب نرفته بود ! هر لحظه چنان گمان میکردم که حالا کپتان نمو از اوتاق خود بر امده از من خواهد پرسید که (کجا میروی ؟) این خیال رفته رفته در نظرم بزرگ شده بی اختیار آمده بر جای خود دراز کشیدم و منتظر وقت موعود شدم . وجودم اگرچه یکقدری آرامی گرفت ، ولی هیجان فکرم هیچ تسکین نمی یافت . از هنگامیکه از کشتی زرهپوش ابراهام لنقولن برامده به نوتیلوس آمده ام خوب و بد هرانچه که دیده ام یکان یکان بنظرم تجسم نمود !

شکار زیر بحر ، آبنای تورس ، و حشیان پاپوعا ، مرارستان تحت البحر ، ممر گاه تونل سویس ، جزیرهٔ سانتورین ، آتلانتید ، بانکیز ، قطب جنوبی ، محبوسیت در یخها ، محاربهٔ اختاپوطها ، طوفان غولف ستریم ، واپورواتزور ، کشتی زرهپوش انگلیسی که باجان و مال غرق گردید همه را یکیك به پیش نظر خود آوردم .

اینواقعه ها چنانچه یك تیاتر تماشا میکنم پرده به پرده از نظرم میگذشت . درمیان این همه دیدنیها وجود کپتان نمو در نظرم بدرجهٔ فوق العاده بزرگ گردید . جسارت ودلیری وعلم وهنروری اورا بیاد آوردم ، باخود گفتم :

— نی نی ! این آدم همجنس من نیست ! آدم دریا ، داهئی دریا ، حاکم دریاست !

ساعت نه و نیم شده بود . سر خود را درمیان دو دست خود گرفته میفشردم . چنان گمان میکردم که از هیجان بسیاری از هم میکفد . چشمهای خودرا پوشیدم . هنوز نیمساعت انتظار کشیدن لازمست . اما چه نیمساعتی ؟ که مرا دیوانه میکند . چنان میپندارم که یك کابوس مدهشی دماغم را مستولی شده ! !

درین اثنا بگوشم صدای نواختن پیانوی بزرگ دالان بیامد . آواز این موسیقی که به بسیار مقام الم انگیزی نواخته میشد بسیار تأثیر عجیبی برمن اجرا نمود . همهٔ قوهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 358 of 372

سامعه ام را بسوی آنصدا متوجه نموده بشنیدن کوشش نمودم ، تاباشدکه به این صو رت فکر خود را تسلی بخشم ! دانستم که کپتان نمو باز بموسیقهٔ خود درآمده از عالم تجرد کرده است !

یکی یکبار رعشه در بدنم افتاد ! چونکه اگر کپتان نمو از اوتاق خود نمیبرامد این پیانو نواخته نمیشد ! معلومست که درینوقت کپتان در دالانست . حالا آنکه در رسیدن وقت مذکور من مجبورم بر اینکه از دالان گذشته بکتابخانه ، و از انجا برامده بدهلیز کوچکی که نردبان بالا برامدن راه زورقهٔ نوتیلوس است بگذرم . آیا در چنین وقت نازك باز بدیدن او مجبور میشوم ؟ بلکه مرا می بیند ؟ بلکه با من سخن میگوید ؟ آیا یك اشارت او برای محو کردن همهٔ تصورات ما کافی نیست ؟ آیا یك سخن او بر محبوس ماندن عمری مایس نیست ؟

درین اثنا بود که ساعت دیواری بزرگ کشتی ده بار زنگ بزرگ خود را نواخت ! یعنی زمان آن رسیدکه بهر صورتیکه باشد از دالان گذشته به پیش رفقای خود بروم !

اگر کپتان نمو در پیش رویم برخیزد و راهم را ببرد ، باز هم یك لحظه توقف کردن جائز نیست ! به احتیاط تمام دروازهٔ اوتاق خود را باز کردم بر نوك پنجه آهسته آهسته بدالان آمدم . دالان تاریك بود ، ضیای بسیار خفیفی از کتابخانه در ان می افتاد ! کپتان نمو بر پیانو خود را انداخته چنان مستغرق عالم خیال بود که مرا نی بلکه کائنات را نمیدید ! اگر روشنی هم میبود مرا نمیدید ! چونکه در بنباب چندبار او را تجربه کرده ام .

بر روی قالین نرم دالان بهزاران احتیاط راه میرفتم . تاممکن باشد بصدا برنخوا ستن کوشش میورزیدم . در پیش دروازهٔ کتابخانه رسیدم !

در اثنائیکه میخواستم دروازه را باز کنم یك صدای بسیار نرم و آرام « آه ! »

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 359 of 372

گفتن کپتان نمومرا برجای خود میخ نمود ! دانستم که ازجای خود برخاست ! بضیای خفیفی که ازکتابخانه می آمد قامت واندام بلنداورا دیدم که اینهم دیدن آخرین منست . دیدم که دستهای خودرا باهمدیگر چپراس کرده به دشواری نفس میگرفت ، یعنی بسیار آهها ، واوفها ازدهنش میبرامد . تا آنکه شنیدم که اینسخنانرا می گفت :

— ای قادر بیچون مطلق ! ای جناب الله ذوالجلال ! مرحمت کن بخشا ! همینقدر بس است !

آخرترین کلماتیکه اززبان کپتان نمو بگوشم مانده همینست .

هماندم بکتابخانه ، وازانجابدهلیز ، وازدهلیزبرزینه وازسوراخی که رفقاام درامده بودند بزورقچه درامده گفتم :

— درتنگ نکنیم ، بگریزیم ! بگریزیم !

ندلاند — حالا . حالا .

بعد ازنشستن من درزورقچه ، سوراخیکه ازان در آمده بودیم باسرپوش آهنین که ازپشت کشتی بسته میشد ندلاند آنرا باپیچتابهائیکه تدارك کرده بود محکم کرد . و دست به باز کردن قفل های کانهای زورقچه نمود تازورقچه بشدت برجهیده بسطح بحر برآید .

درین اثنادفعتهً بنا گهانی ازداخل نوتیلوس بعضی صداها ، وفریادهابلندگردید ! کشتی نشینان به بسیارشدت وتلاش سخن میگویند ! آیاچه پیش آمد ؟ازفرار ما آیا آگاه گردیدند ؟ درمیان صداها وغغانهای پرتلاشی که ازدرون سفینه برمیخواست یك کلمهٔ که بقدربیست بارتکرر نمودسبب این تلاش وفریادهارا بمن بفهمانید که آنهم کلمهٔ مدهشهٔ مهلکهٔ « مالستروم » بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 360 of 372

مگر کشتی نشینان برای ما فریاد نمیکردند بلکه «مالستروم! مالستروم!» میگفتند!
در اینوقت و لحظهٔ که ما هستیم از این کلمه مدهشتر و مهلکتر هیچ یك صوتی تصور نمیشود!
معلوم شد که در سواحل مالستروم که مهلکترین نقطه های «نوروج» است آمده ایم. در هنگامیکه کاتهای زورقچهٔ ما میخواهد باز شود قضا وقدر ما را بگرداب مدهشهٔ «مالستروم» سر دوچار گردانید!!!

مالستروم، یك گرداب مهلك ما بیست که آنرا «ناف بحر محیط» میخوانند.
آبهای بحر محیطی که در وقت مد در میان جزیرهٔ «فه روئه»، و جزیرهٔ «لوفودون» بفشار داخل میشود، در زمان جزر بکمال شدت وقوت بیرون میبراید، و یك گرداب دهشتناکی بعمل می آرد که تا به اینده هیچ کشتئی که در درون آن افتاده جان بسلامت نبرده است. زیرا از چار طرف موجهای کوه آسای بحر محیط هجوم آورده گرداب عظیمی تشکیل میدهد که قوهٔ جاذبهٔ چشمك ناف این گرداب در درون دریا تا به پانزده ترد راز میشود. این گرداب تنها کشتیهارا نی بلکه ماهیان جسیم بالینه، و خرسهای سفید بحری شمالی را نیز در جاذبهٔ چشمك خود کشیده بقعر دریا محو و نابود میگرداند.

اینست که نوتیلوس درین لحظه یا از بیخبری و یا از باخبری درین گرداب افتاده است.
نوتیلوس متصل دایره ها ترسیم داده دور مینمود، و رفته رفته محیط این دایره ها کوچك شده میرفت.

از حال ما پرسید! از خود بیخود گشته ایم! دهشت ما بحد نهایت رسیده است.
دو ران خون مادر رگهای ما بسبب دوران شدید کشتی منقطع گردیده است! حسیات اعصاب زایل شد! متصل عرقهای خنك خنك بر ما می شکنند در اطراف زورقچهٔ که ما در آن خزیده ایم آنقدر صداهای مهیب موجها، و شدت پیچ و تاب خوردن آبهای

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 361 of 372

گرداب ، وشرقش وجود نوتیلوس موجود بود که دلها را بلرزه میآورد . چنان شهاته ، وغلغلهٔ دربحر حاصل بود که تا چند میل مسافه رسیدن صداهای آن بی‌شبهه بود ! این صداهاازبرخوردن آبهای گرداب واجسامی که آب آنرا باخوددرقعربحر بجاذبهٔ شدیده کشیده باسنگهای قعربهم میزند میبرامد .

مددیارب . محوشدیم نوتیلوس مانند یك انسانی بابحر پنجه میزند ! وجود فولادیٔ آن میلرزد ، ندلا ندگفت :

— خود را محکم گرفته پیچهای زورق را به نوتیلوس محکم کنیم ، چونکه تابوقتیکه به نوتیلوس مربوط باشیم امید نجات باقیست ، وگرنه . . . .

هنوزسخن خودرا تکمیل نکرده بودکه پیچهای باقی‌ماندهٔ زورقچه ازشدت پیچتاب آب ازهم کنده شده ، وکمان پرشدت آن بقوت خارق‌العاده ازهم خطاخورده مانند سنگ فلاخن درمیان گرداب پرتاب شد !

سرم به آهن کنارزورق بشدت برخورده بیهوش شدم . دیگر ازخودخبرندارم !

باب بیست وسوم

خاتمه

خاتمهٔ سیاحت زیربحرما اینست که : درشب فرار بعد ازبرچیدن زورقچهٔ ما ازنو تیلوس وبیهوش شدنم هیچ نمیدانم که زورقچهٔ ما ازگرداب چسان رهایی یافته ، و همهٔ مابساحل سلامت چگونه رسیده‌ایم ؟ اماچون بخود آمده ام خودرادریك کلبهٔ ماهیگیری درجزیرهٔ « لافودون » یافته ام ، چون چشمم بازشد هردو رفیق خودرا دیدم که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 362 of 372

در پیش من نشسته، و دستهای مرا میمالند، بکمال محبت همدیگر خود را در آغوش کشیدیم!

مگر از حسن تصادف، و نرسیدن اجل ما بمجردیکه زورقچه از نوتیلوس خطا خورده بسبب شدت کمانهای پرتاب آن بعمل عکس حرکت از دایرهٔ دور گرداب از زیر آب برامده، در خارج آن دایره بر سطح آب بالا برامده است! و در انجا کشتی همین ماهیگیرانیکه ما در کابهٔ ایشانیم بکار خود مشغول بودند که بناگهان از زیر آب زورقچهٔ ما بالا برامده است، مارا گرفته بیرون آورده اند.

اینست که در کابهٔ این صیادان عالیجناب لافودونی این سیاحتنامهٔ خود را باز یکبار از نظر گذرانیدم، هرجهت آن بصحت و راستی برابر بود، نه چیزی فراموش شده بود، نه چیزی در آن مبالغه شده بود، غیر ازینکه همین سیاحت خارق العادهٔ که در زیر بحر اجرا کرده ایم بی کم و کاست بر قارئین گرام بصدق نقل و حکایه کنیم دگر هیچ کاری نکرده ایم.

آیا این نوشته های ما را خوانندگان آن باور خواهند کرد؟ دل شان! خواه باور کنند، خواه نکنند! باز تکرار کرده میگویم که در ظرف ده ماه در زیر بحر بقدر (۲۰۰۰۰) فرسخ قطع کرده ام، در زیر بحر محیط کبیر، و بحر محیط هندی، و بحر عمان، و بحر احمر، و بحر سفید، و بحر محیط اطلسی، و بحر منجمد جنوبی، و بحر شمالی گردش کرده ام. و از زیر بحر سیاحت دور عالم اجرا نموده ام، این بدایع بحریهٔ که نقل کرده ام همه را برأی العین دیده، و بحواس خود حس کرده ام! خواه باور کن، خواه باور مکن!

آیا نوتیلوس چه شد؟ از گرداب مالستروم رهایی یافت؟ آیا هنوز در زیر بحرها با افسگار منتقما نهٔ خود دوام میور زد، یا آنحرکتی که در حق زرهپوش آخری اجرا

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 363 of 372

گرد آخرترین خونریزی اوست ؟ آیا احوال سرگذشت حیات اورا که گفته بود در صندوقچهٔ انداخته بحر می اندازد، موجهای دریا آنرا بدست مردمان روی دنیا خواهد رسانید ؟ آیا قومیت وملیت کپتان نمو رایکوقتی خواهم دانست ؟

امیدوارم که بشود ! این را نیز امیدوارم که نوتیلوس ازان گردابی که بسی سفینه ها را غرقهٔ گرداب ممات نموده بقوت خارق العادهٔ خود رهایی یابد .

باوجود آنهم از جناب حق نیاز میکنم که اگر کپتان نمو زنده باشد ، وبرگردش زیر بحر خود دوام ورزد افکار انتقامجویانهٔ اوراسکونت و آرامی حاصل شده باشد .

هرقدر که سرگذشت ، وطالع او خیلی غریبست ولی خیلی عالیست ! منهم این عالی بودن آنرا تصدیق وقبول میکنم . مدت ده ماه منهم همان عمر خارج ازدایرهٔ طبیعت اورا بسر آوردم ! وامیدست که ازترقیات فنیهٔ روزمرهٔ عصر حاضر یکوقتی بیاید که سیاحت زیر بحر ، وسیاحت روی هوا برهمه کس آسان شود !

بنابرین بجواب ضرب المثلی که پیش از زمانهای بسیار مدیدی گفته شده که : « قعر بحررا که پیموده توانسته است ؟ » گفته میشود که یکی من ، ویکی کپتان نمو ! ! *

انتها

تمام شد

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 364 of 372

یادآوری

عاقبت احوال کپتان نمو ، وسفینهٔ خارق العادهٔ اورا کتاب ناول « جزیرهٔ پنهان » عیان وبیان مینماید . جزیرهٔ پنهان نیز از آثار اختراع تألیفات « ژول ورن » فرانسوی نژاد است که از طرف صاحب اخبار « مصور ثروت فنون » احمد احسان بیك بزبان ترکئی عثمانی ترجمه ، وطبع ونشر شده است ، واز طرف این عبد احقر (محمود طرزی) پیش از ترجمهٔ این کتاب بزبان فارسی ترجمه شده است . وانشاء الله بعد از ختام طبع این کتاب به امر واجازهٔ حضرت عالی (معین السلطنه) شروع بطبع آن خواهد شد .

« ژول ورن » بنوشتن رومانهای فنی در تمام عالم ادبیات یك شهرت بسیار عظیم ، ویك موقع احترام بس عالئی را مالك گردیده است ، ودر خصوص رومان نوشتن فنی صفت « مخترع » را گرفته است در سنهٔ ۱۸۲۸ میلادی در شهر « نانت » ممالك فرانسه تولد یافته است . بعد از انکه در مکتب عالئی شهر مذکور تحصیل ابتدائی خود را اکمال کرده بمقصد تحصیل کردن علم حقوق به پاریس آمده ، ولی در انجا تبدیل فکر ومسلك کرده در طریق ادب سلوك ورزیده است . مومی الیه در اول امر به « تیاتر نویسئی فاجعه ناك » که آنرا « تراژیك » میگویند قلم برداشته خیلی چیزهای رنگین وپسندیدهٔ نگاشته که هریکی از انها بارها در تیاتر خانه های معتبر فرانسه در موقع تماشا برآورده شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 365 of 372

اما چیزیکه سبب اشتهار فوق العادهٔ او شده است اینستکه غوامض علمیه ، ومباحث فنیه را بطرز حکایه وافسانه برهمه مردم روشن ومبرهن ساخته است . یعنی اساس وته دای سخن را بر کتشفیات علمیه وصناعیه ، وبعضی مباحث فنیه بنانداده مسلك رومان نویسی را اختراع کرده است که ایجاد مخصوص خود اوست . هر تألیف فنی او بار بار طبع شده وبفروش رسیده است ، وثروت وتوانگری عظیمی از اثر هگذر بدست آورده است . حتی بیك قطعه نشان « لیژیون دونور » نیز از طرف حکومت فرانسه نایل وسزاوار گردیده است . چندنفر محرر دیگر نیز اگرچه اینمسلك ژول ورن را تقلید کرده اند ولی موفق وکامیاب نشده اند . « جزیرهٔ پنهان » بیست ویکبار چاپ شده وبفروش رسیده . این « سیاحت زیر بحر » هشتده بار چاپ ونشر شده است .

باوجود اینهمه هرگاه ژول ورن به این یك آگاه میشدکه این دو اثر او از نظر مطالعهٔ پادشاه معارف اکتناه ترقیخواه معظم دولت مستقل خدا داد افغانستان اعلحضرت امیر المومنین سراج الملة والدین (امیر حبیب الله خان) ادام الله دولته الی آخر الدوران گذارش یافته ومظهر تحسین و آفرین شاهانهٔ شان شده الحق که

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 366 of 372

موجب شرف و مفخرت عظیم او میگردید ، و بلکه معادل بجمیع ثروت
خود میشمرد . حضرت حق سبحانه تعالی ذات قدسیت صفات
اعلیحضرت پادشاه معرفت پرور دل آگاه معظم ما را بر تخت
عالیبخت سلطنت سنیهٔ اسلامیهٔ شان تا سالهای بیشمار پاینده
وباقی بدارد وذات معارف سمات شهزادهٔ جوانبخت
معظم حضرت معین السلطنه صاحب افخم را
طول عمر واقبال از زانی فرماید تا بسایهٔ مرا
حمایهٔ تشویقات وترغیبات شان از بنگونه
بسی آثار ادبیه وفنیه از طرف ار
باب قلم در معرض انتشار
در اید .
آمین

(مترجم)

محمود طرزی

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 367 of 372

آثار مطبوعهٔ

مطبعهٔ عنایات

اول — سیاحت بردور ادور کرهٔ زمین

به هشتاد روز

این کتاب یك ناول بسیار شیرین فنی ایست که مؤلف آن نیز ژول ورن فرانسویست. وبزبان ترکی واز ترکی بفارسی ترجمه شده است. هم فن جغرافیا را به بسیار اصول مکمل می آموزاند، وهم خدمتی که ناول لها در راه گشایش ذهن می کنند بخوانندهٔ خود عطا میکنند.

دوم — از هر دهن سخنی واز هر چمن سمنی

این کتاب یك اثر مفید ادبی است که در عالم ادبیات بیکطرز جدید بسیار مرغوبی قدم نهاده وجامع اخلاق ولطایف معنوی وصوری است که برای شایقان علوم ادبیهٔ فارسی یك تحفهٔ لایقیست که موزونیت وشیرینی الفاظ آن عالم عالم حکمت وجهان جهان علم ومعرفت را حاوی است.

http://hdl.handle.net/2333.1/n8pk0ppk Image 368 of 372

سوم — ﴿ سیاحت درجوهوا ﴾

این کتاب یك ناول بسیار مفیدفنی است که موضوع آن آموختن فن ماشین های طیار ومعلومات طبیعی تبدلات هوائی است. که بسیار شیرین و مرغوب یك ناولیست این کتاب نیز از تالیفات ژول ورن فرانسویست .

چارم — روضهٔ حکیم

یك اثر نافع فنی ، علمی ، دینی است . که از سخنان بسیار مفیدومرغوب مملواست . و نیز دراموختن طرز جدید تحریر یك کتاب بسیار موزون است که مجموعهٔ حقایق و وثایق علمی واخلاقی است . وبرای از باب علم و عرفان واصحاب عقل و [illegible] یك تحفهٔ بسیار مرغوب وشیرین است .

— جای فروش —

همهٔ این کتابها را از نفس (مطبعهٔ عنایت) که در ده افغانان واقعست .

از نزد سر مرتب (مطبعهٔ عنایت) ﴿ عبد الرؤف خان ﴾ — وازدکان (باز محمد) کتاب فروش در بازار ارگ واز دکان ملا (غلام محمد) کتاب فروش متصل مدرسهٔ شاهی خریداری کرده میتوانند .

قیمت هرجلد ازهمین چارکتاب مذکورفی جلد — دو روپیهٔ کابلی .

